افش

اسکن شد
بارگذاری

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۱۵۳۷

رده‌بندی دیویی: ۱۲۸۱ الف ۴۱۲م ب ۲۹۷/۴۵ مرجع ☐

سرشناسه: براوکاهی لنکرانی، محمد صالق بن محمد، - ۱۲۸۵ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: ارشاد الاذهان در امامت ائمه انام.

شرح پدیدآور:

کاتب: محمد حسین بن محمد علی تبریزی تاریخ کتابت:

محل نشر: تبریز ناشر: کارخانه کربلائی محمد حسین تاریخ نشر: ۱۲۸۱ ق

صفحه شمار: [۳۴۰ ص] مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۷×۲۶ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: نامعلوم تاریخ ثبت:

یادداشتها: در انتها صورت وصیت مولف آمده است.

موضوع(ها): ۱. امامت. ۲. علی بن ابیطالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - اثبات خلافت.

شناسه(های) افزوده: الف. تبریزی، محمد حسین، کاتب. ب. عنوان.

فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: اردیبهشت ۸۸

۲۳۹۶۳۹

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ~~۳۲۷۳۲~~
تاریخ آبان ۸۰

ارشاد ازهان
۶۰۵
۴

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمد الشاکرین والصلوة والسلام علی نبینا وسیدنا محمد خاتم النبیین وافضل
المرسلین وعلی ابن عمه ووصیه اکرم الوصیین علی بن ابیطالب امیر المؤمنین وقائد الغر المحجلین
وعلی آله الائمة الطاهرین **و بعد** چنین گوید اقل خلیفه محمد صادق بن آقا محمد براد کاهی لنکرانی
عفی الله عنهما که چون لازم و واجب بود هر مکلف را که اصول اعتقاد خود را از مآخذ صحیح ومدرک
واضح وبرهان لایح اخذ نماید تا اینکه اثری بر ایمان او مترتب گردد وبود مسئله امامت از اهم مسائل
اعتقادیه واعظم احکام دینیه واحد ارکان ایمان و سبب دخول روضه رضوان وباعث استخلاص از
غضب خداوند رحمن وجناب حضرت رسالتمآب فرموده که هر آنکس امام زمان خود را نشناسد پس
بتحقیق مرده است بمردن جاهلیت یعنی کافر مرده است و بود این مسئله معرکه آرا ما بین مسلمانان لازم شد
که در این باب کتابی مشتمل بر دلائل واضحه داله بر اثبات امامت نوشته شود بطوریکه برای مطالعه
کننده اعتقاد کامل واطمینان شامل حاصل آید اگرچه علماء امامیه رضوان الله علیهم در این باب
کتب بسیار وصحف کثیره ثبت نموده اند واین فقیر هم در این مسئله کتاب انصاف ورساله درر غرر را
تالیف نموده لکن چون عربی بود وغالب خلق باعتبار عدم خبرت بلغت عرب از استفاده مطالب آن محروم
بودند لهذا از این فقیر خواهش نمودند که کتاب مختصری بفارسی بنویسد که همه کس از آن بهره مند گردد
وچون قبول ملتمس ایشان لازم و واجب بود ورد ایشان جایز نبود لهذا لابد ولاعلاج با قلت بضاعت

واغتشاش حالت شروع در این کتاب نمود امید از فضل و کرم خداوند لاینام اینکه مطبوع طبع خاص
و عام باید و نام این کتاب را بارشاد الاذهان در امامت ائمه انام از اهلبیت رسول ملک علام صلوات الله
علیهم امید از کرم نامتناهی خداوند عز شانه چنانست که او را قبول فرمود در نامه حسنات این روسیاه
ثبت فرماید بحق مقربان درگاه خود فانه غایة رجائی ومنتهی منائی وعلیه توکلی وهو حسبی ونعم
الوکیل و مرتب نمود این کتاب را بر چند فصل   فصل در بیان مذاهب و نقل اقوال المسلمین است در اصول

فصل اول

اعتقاد بدانکه جماعت امامیه و فرقه اثنی عشریه رضوان الله علیهم رفته اند بر اینکه خداوند جل شانه
عادل و حکیمست و هرگز کار بد و قبیح از او سر نمیزند و کاری که واجب و لازم باشد او را بعمل میاورد
و اخلال باو نمیکند و جمیع افعال او منوط بغرض صحیح و حکمتست و ابدا ظلم نمیکند و هیچ فعلی از او
عبث و بیجا سر نمیزند و بیفایده کاری نمیکند و او رئوف و رحیم و مهربان و رحم کننده بر بندگان خود
است و بجهة صلاح بندگان و نفع ایشانست بعمل میاورد و خداوند عز و جل تکلیف میکند بندگان را
و ایشان را مختار میکرداند در افعال ایشان و جبر نمیکند ایشان را و ایشان را وعده ثواب عمل نیک و
وعده عقاب و عذاب عمل بد و مخالفت خدا نمود بواسطه انبیا و رسل معصومین علیهم السلام
و انبیا را معصوم از زلل و لغزش و خطاء و سهو و نسیان و معاصی قرار داده تا اینکه اعتماد بر اقوال و افعال
انها شود و الا از قول فاسق و خطاء و سهو کننده اطمینان و خاطر جمعی حاصل نمیشود و بعثت انبیا
بیفایده میشود باعتبار اینکه هیچکس بگفتار انبیا و وعده ایشان از ثواب بهشت و حور و قصور و وعید
ایشان از عذاب جهنم مطمئن نخواهد شد بجهت اینکه شاید دروغ گفته باشد چنانچه فساق می
گویند و یا خطا کرده و یا سهو نموده و فراموش کرده خلاف فرموده خدا را گفته باشد و از انجائیکه انبیا
مثل سایر خلق مرگ در پیش و خواهند از دنیا رحلت نمود و بقاء در دنیا برای ایشان نبود لهذا خداوند
مهربان امام معصوم نصب نمود بعد از رحلت انبیا در میان بندگان خود تا اینکه در مایحتاج خود از
تکالیف و امور دین و دنیا رجوع باو نمایند و تا اینکه عالم از حجت خداوند و لطف و رحمت او خالی
نباشد و الا لازم میاید بندگان را مهمل و مرسل گذاشته و رفع تکلیف از انها نماید و این بر خدا

بلغ

جایز نیست بر او که عبث و بیفایده میشود و امام را معصوم قرار داد تا اینکه مردم را بر قول و فعل او
اعتمادی باشد و مطمئن باشند که این احکام از روی جهد و با غلط و سهو و نسیان و خطا نگفته است
و آنکه در زمانیکه پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله مبعوث شد بامر رسالت قیام
نمود و تبلیغ اوامر و نواهی خداوند بجای آورد و تنصیص و تصریح نمود بر اینکه خلیفه و جانشین
و امام بعد از ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعد از او بر پسر او حسن مجتبی و بعد از او برادر
او حسین شهید در کربلا و بعد از او بر پسر او علی بن الحسین زین العابدین و بعد از او بر پسر او محمد
بن علی الباقر و بعد از او بر پسر او جعفر بن محمد الصادق و بعد از او بر موسی بن جعفر الکاظم و بعد از
او بر علی بن موسی الرضا و بعد از او بر محمد بن علی الجواد و بعد از او بر علی بن محمد الهادی و بعد از او
بر حسن بن علی العسکری و بعد از او بر حجة بن الحسن الخلف الصالح صاحب الزمان علیهم افضل الصلوات
و احسن التسلیمات و آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت الا اینکه وصیت نمود بر امامت و اهل
سنت و جماعت رفته اند بر خلاف جمیع آنچه که ذکر نمودیم پس قایل شده اند بر اینکه خداوند تعالی شانه
عادل و حکیم نیست در افعال خود و جایز است که فعل قبیح از او سر بزند و عیبی ندارد و جایز است که
اخلال بواجب کند و افعال خداوند منوط بر غرض و حکمت نیست بلکه همه کارها او بیغرض و بیحکمت است
البته و آنکه خدا تعالی بیفایده و بیجا کارها را میکند و ظلم میکند و آنچه صلاح بندگان در اوست او را
نمیکند بلکه آنچه که باعث فساد بندگان و ضایع شدن ایشان است در حقیقت او را بعمل میآورد بجهت اینکه
جمیع معاصی و انواع کفر و ظلم و انواع فسادی که واقع است در عالم مستند بر اوست همه را او بعمل میآورد تعالی
الله عن ذلک علوا کبیرا و آنکه کسیکه اطاعت خدا نماید مستحق ثواب نیست و آنکه معصیت خدا نماید استحقاق
عقاب و عذاب ندارد بلکه گاهی میشود که عذاب کند کسیرا که در مدت عمر خود اطاعت خدا را کرده باشد و مبالغه
در امتثال اوامر خدا تعالی نموده باشد مثل پیغمبر و جایز است که او را بجهنم برد و عذاب کند و همچنین جایز است
و عیب ندارد که ثواب بدهد بر کسیکه در مدت عمر خود معصیت خدا را کرده باشد هر قسم معصیتی که تصور
شود و او را به بهشت ببرد مثل ابلیس و فرعون و آنکه انبیا معصوم نیستند بلکه گاهی خطا و لغزش و سهو

ونسیان

و نسیان و فسوق و دروغ و امثال اینها از انبیا سر میزند و انکه پیغمبر آخر الزمان تنصیص و تصریح بر امام
نکرد و امام در میان امت تعیین نفرمود و بدون وصیت از دنیا رفت و امام بعد از رسول خدا صلی الله
علیه و آله ابو بکر بن ابی قحافه است بجهة بیعت کردن عمر بن الخطاب بر او و بعد از او بیعت کردن بعضی مثل ابو عبیده
جراح که امین قریش میخواندند و سالم مولی حذیفه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد با بیشتر از اها
بعد از ان عمر بن الخطاب بنص ابو بکر بر او و بعد از ان عثمان بن عفان بنص عمر بر شش نفر که عثمان یکی از انها
باشد و اختیار نمودن او برای امامت بعضی از ان شش نفر بعد از ان علی بن ابیطالب علیه السلم بجهة بیعت
نمودن خلق بر او و بعد از ان اختلاف نموده اند و بعضی گفته که امام بعد از علی بن ابیطالب علیه السلم
پسر او حسن علیه السلام است و بعضی گفته است امام معویة بن ابی سفیان است و بعد از ان از بنی امیه یکی
بعد از دیگری امام بود تا ظهور سفاح که اول خلفای بنی عباس است پس امامت منتقل شد باو و بعد از او
برادر او منصور معروف بدوانقی و بعد از ان بنی عباس یکی بعد از دیگری امام بود تا مستعصم که آخر خلفای
بنی عباس بود بعد از ان امامت منقرض شد **فصل ثانی** در بیان مذاهب اهل سنت است بدانکه اهل سنت
در فروع مذاهب مختلفه داشتند و بسبب انتشار مذاهب و کثرت انها و عدم امکان انضباط مقصور ساختند
در چهار مذهب انها بر دو صنف اند یکی اصحاب حدیث که اهل حجاز ند مثل مالک بن انس و محمد بن ادریس
الشافعی و سفیان ثوری و داود بن علی الاصفهانی و احمد بن حنبل و دیگری اصحاب رای مثل ابی حنیفه نعمان
بن ثابت و اصحاب او از اهل عراق مثل محمد بن الحسن و ابو یوسف و ابن سماعه در فروع احکام عمل برای و استحسان
و اجتهاد و قیاس میکنند و در اصول اعتقاد بر دو فرقه اند یکی اشاعره که تابعان ابو الحسن علی بن اسمعیل
الاشعری که منتسب با بو موسی اشعری است و دیگری معتزله تابعان واصل بن عطاء الالثغ الغزال شاگرد
حسن بصری است و هر یکی از اینها متفرق بمذاهب مختلفه شده اند واصلیه تابعان ابو حذیفه واصل بن
عطاء الالثغ الغزال و هذیلیه تابعان ابو الهذیل حمدان بن الهذیل العلاف و نظامیه تابعان ابرهیم بن
سیار النظام و حائطیه تابعان احمد بن حایط و حدثیه تابعان فضل الحدثی و بشریه تابعان بشر بن المعتمر
و معمریه تابعان معمر بن عباد السلمی و مرداریه تابعان ابی موسی عیسی بن صبیح الملقب بالمردار و از مذاهب معتزله

صلتیه

میکفتند وثمامیه تابعان ثمامة بن اشرس نمیری بعضی از اهل سنت را ورادم نموده است وهشامیه تابعان
هشام بن عمرو الفوطی وجاحظیه تابعان عمرو بن بحر بن عثمان الجاحظ از جمله فضلاء وقت خود بود
لکن مروانی واعثمانی بود وخیاطیه وکعبیه تابعان ابی الحسن بن ابی عمرو الخیاط وابی القاسم بن محمد الکعبی
وجبائیه وهاشمیه وبهشمیه تابعان ابی علی محمد بن عبد الوهاب جبائی وپسر او ابی هاشم وجهمیه
تابعان جهم بن صفوان ونجاریه تابعان حسین بن محمد نجار وضراریه تابعان ضرار بن عمرو وحفص الفرد وطایفه
نجاریه وضراریه را حشویه وجبریه میکویند وکرامیه تابعان ابی عبد الله محمد بن کرام وغیر از اینها که
علماء اهل سنت وغیر اینها در کتب خود نقل نموده اند ودر کتاب ملل ونحل شهرستانی که از معتبرین علمای
اشاعره است اکثر این مذاهب با اعتقادات ارباب اینها مذکور است واکر کسی خواهد که اطلاع کامل
باحوال اینها بهم رساند رجوع بان کتاب نماید وجماعت اشاعره اثبات میکنند برای خدای تعالی معانی قدیمه
وصفات ازلیه موجود در خارج قائم بذات اقدس او مثل علم وقدرت وحیوة واراده وکلام وسمع وبصر
وخداوند عز شانه را عالم بذاته وقادر بذاته وحی بذاته ومدرک بذاته وسمیع بذاته وبصیر بذاته
نمیدانند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا ومیکویند افعال عباد هر چه که هست خدا خلق کرده است
قالوا افعال عباده مخلوقة له اراد الجمیع خیرها وشرها ونفعها وضرها وکما اراد وعلم اراد
من العباد ما علم وامر القلم حتی کتب فی اللوح المحفوظ فذلک حکمه وقضاؤه وقدره الذی لا یتغیر ولا
یتبدل این بعینه کلام اینها است یعنی اراده کرده خدای تعالی جمیع افعال بندکان را چه خیر وچه شر وچه نفع
وچه ضرر وچنانچه اراده کرده ودانسته است خواسته است از بندکان انچه را که دانسته است وامر کرده
قلم را تا اینکه نوشته است در لوح محفوظ وان حکم خداوند وقضا وقدر اوست که تغییر وتبدیل ندارد
وتکلیف ما لا یطاق را جایز میدانند ومیکویند که خدای تعالی را در اخرت میتوان دید وجماعت حشویه ومشبهه
کفته اند که اکر کسی از مسلمانان در ریاضت واجتهاد بحد اخلاص واتحاد محض رسد جایز است که مصافحه
ومعانقه وملامسه نماید با خداوند جل شانه در دنیا وعقبی وبلکه بعضی از اینها میکویند که جایز است
رؤیت خدای تعالی در دنیا واینکه مرد بدیدن او روند واو بدیدن مردم اید واینکه خدا جسم است عرض و

وطول و عمق ندارد و ازدا ود ظاهری نقل شده است که گفت اعفونی عن الفرج واللحیة واسئلونی عما
وراء ذلک یعنی از فرج و لحیه خدا از من سؤال نکنید و از غیر اینها از هر چه میخواهید بپرسید و گفته است
معبود او جسمی است از خون و گوشت دارد و او را جوارح و اعضا مثل دست و پا و زبان و دو چشم و دو گوش است
و او از سر تا بسینه مجوف و میان خالی است و از او تا پاین مصمت و میان پر است و او را موی سیاه و قطط است
مثل موی سر غلامان سیاه حتی اینکه گفته اند وقتی خدا را درد چشم عارض شد ملئکه بعیادت او رفتند
و در طوفان نوح انقدر گریه کرد در چشم او رمد بهم رسید و او از عرش از هر طرف چهار انگشت زیادتر است
و بعضی از اینها گفته است که خدا تعالی هر شب جمعه از اسمان نازل میشود بشکل پسر امرد خوش روی سوار الاغی
حتی اینکه بعضی از اینها در بغداد در بام خانه خود اخور ساخته و کاه و جو در اخور ریخته با احتمال اینکه کاه هست
که خدا با الاغ بر بام خانه او نازل شود پس الاغ مشغول کاه و جو خوردن شود و خدا و نا چار بکشد که ایا توبه
کننده هست که من توبه او را قبول کنم و ایا استغفار کننده هست که من او را بخشم بنا بر این خدای عز و جل از این
اعتقادات سخیفه و حکایت شده است که یکی از مشایخ حشویه که تارک دنیا و زاهد بود و در وی گذشت بر او
نفت فروشی و با او بود پسره امردی خوش صورت متصف بصفاتی که اینها خدای خود را با نصفات متصف میدانند
پس شیخ زاهد اصرار نمود در نگاه کردن باز پسره و مکرر نظر میکرد و بسیار تحسین مینمود او را پس نفط
بتوهم افتاد که شیخ را میلی باین پسره هست و طمعی در او دارد پس نفت فروش ان پسره را شب بخدمت شیخ
اورد و گفت یا شیخ من شما را مایل دیدم باین پسره لهذا او را بخدمت شما اوردم پس اگر شما را با وی حاجتی
هست و یا مقصودی و غرضی دارید اختیار با شما است شیخ گفت نظر کردن من از راه دیگر نبود بلکه نظر
کردن من از اینجهة بود که مذهب من انست که خدا تعالی نازل میشود بصورت این پسره چنان توهم نمودم که او خدای
تعالی است پس نفت فروش گفت شیخ من باین نفت فروشی بهترم از تو و از ان هلکی که داری و جماعت کرامیه میگویند
که خدا تعالی در طرف فوق است و جماعتی از غیر کرامیه قایلند که خدا تعالی قادر بمثل مقدورات عبد نیست
و بعضی دیگر گفته است که قادر نیست بجود انچه که بندگان بر او قادرند و اکثر اهل سنت قایلند بر اینکه
خدا تعالی فاعل جمیع افعال میباشد و جمیع معاصی و کفر و انواع فسادها که در عالم واقع است همه بقضا و قدر خدا است

وبنده را در او مدخلیت نیست چنانچه از اشاعره نقل نمودیم و اینکه خدا را در افعال خود غرضی
و حکمتی نیست و در هیچ کاری صلاح بندگان را منظور ندارد و خدا وندار کافر معصیت را خواسته است
نه طاعت را ابدا انکه بر ارباب بصیرت و معرفت و صاحبان انصاف و مروت واضح و لایح است فساد و بطلان این مذهب ها
زیرا که مذاهب اربعه در فروع احکام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله نبودند بلکه شریعت و طریقت
در ان زمان یک نهج بود و همچنین در زمان صحابه و تابعین صحابه یک مذهب بیش نبود و بعد از ان بحسب ظنون
فاسده خود متابعت هوای نفس کرده این مذاهب را احداث و اختراع نمودند نه دلیلی از عقل بر او قایم و نه
ایه از قران بر او شاهد و نه حدیثی از قول رسول خدا بر او دال است و همه جهت مذهب عمل کردن را در فروع
احکام بقیاس و رای و استحسان و اجتهاد جایز دانسته و احکام شریعت را تحریف نموده و داخل کردند در دین
خدا چیزی را که از دین او نبود و حال انکه تصریح نموده اند صحابه که عمل بقیاس نتوان کرد و اول کسیکه قیاس
کرد شیطان بود که بر ادم سجده نکرد و مخالفت امر الهی نموده و قیاس کرد و گفت اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی
مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ من از ادم بهترم مرا از اتش افریده و او را از خاک و علاوه بر اینکه قیاس و رای
و استحسان بجز ظن چیزی افاده نمیکند و نصوص قران دلالت میکند بر عدم جواز عمل بمظنه چنانچه
میفرماید لَا تَتَّبِعُوا الظَّنَّ اِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا و میفرماید وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ و
امثال این ایات در قران بسیار است مفاد همه انست که حرامست عمل کردن بمظنه و متابعت
ظنون جایز نیست و علاوه بر اینها مفاسد بسیار مترتب است بر عمل کردن بقیاس و رای و استحسان و
بسبب ان امور غریبه و شنیعه و فتاوی عجیبه از اینها صادر شده است مثل مباح بودن دختری که از زنا
بعمل امده بر پدر خود و جواز وطی غلام از خرید بر اقای او و مباح بودن انواع بازیها مثل شطرنج و
قمار بازی کردن و خوانندگی نمودن و سقوط حد از کسیکه لواط کند و از کسیکه وطی نماید مادر و
خواهر و دختر خود را بسبب عقد کردن عاقد بر انها با انکه میدانند که این زن مادر و یا خواهر و یا
دختر اوست و در شریعت حرامست و عقد بر انها حرامست و همچنین ساقط شدن حد از کسیکه زنا کند با
مادر و یا دختر خود بشرط انکه گهنه بذکر خود بپیچد و انکه کسی در مشرق باشد و زن او در مغرب باشد و

همه بکر را اصلا نه ببینند زن در مغرب هرچه اولاد او در همه اینها اولاد اویند در مشرق است و هرگاه مردی خود
در مشرق و دخترش در مغرب باشد و عقد نماید دختر را برای یکی از اهل مشرق و شش ماه از عقد بگذرد
دختر در مغرب بزاید باید دانست که شوهر او زاییده باشد و آن بچه مال آن مرد مشرقیست که هرگز آن زن را ندیده است
و هرگاه سلطان کسی را مدت پنجاه سال حبس نماید در ولایت بکر و زنش در ولایت دیگر باشد و بعد از آن
محبوس مرخص شده بولایت خود باید ببیند که زن او اولاد بسیار بهم رسانیده است همه اینها اولاد او است
و آنکه نبیذ مباح است و با او وضو میتوان ساخت و هر پوستی بدباغ پاک میشود حتی پوست سگ و
نماز در آن صحیح است و همچنین نماز صحیح است هرگاه در سجده گاه عذره یابسه باشد یعنی گوه خشک و هرگاه گندم
کسی را دزد بدزد اراده نماید مال اوست و صاحب گندم مطالبه کند از او نتوان انکرد و اگر مطالبه نماید ظالم است
و اگر نزاع نماید و صاحب گندم کشته شود خون ندارد و اگر دزد کشته شود شهید است و اگر شهود شهادت نمایند
بر اینکه زید زنا کرده است پس اگر زید تکذیب شهود نماید او را باید حد زد و اگر شهود را تصدیق نماید
حد از او ساقط است معنی این فتوی اینست که حدود الله ساقط شود زیرا که معلوم نیست که این مسئله را
فهمیده باشد در همه وقت تصدیق شهود را میکند تا اینکه حد از او ساقط شود و همچنین مباح دانسته اند خوردن
سگ بچه که چشم باز نکرده است باعتبار اینکه سگ حرام است و این را سگ نمیگویند بلکه جرو نامند و امثال این
فتاوی در کتب اینها بسیار است و این کتاب مختصر گنجایش اینها را ندارد و اگر کسی اینها را انکار نماید رجوع بکتب
فقهیه این جماعت نماید از روی انصاف نه جور و اعتساف تا اینکه صدق مقال بر او واضح گردد و اما اختلاف
جماعت اهل سنت در اصول اعتقاد و افتراق اینها بر این مذاهب مختلفه منتشره از بدعتهای اینجماعت است و در زمان
رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچیک از اینها نبود و همچنین در زمان صحابه نیز اختلافی در میان نبود و ابتدا
این بدعت بنا بر آنچه شهرستانی که از اعاظم اشاعره است در کتاب ملل و نحل ذکر کرده از حسن بصری شد و حادث
شد این بدعتها در اواخر ایام صحابه از معبد جهنی و غیلان دمشقی و یونس سواری و متابعت اینها نمود واصل بن
عطاء الالثغ الغزال شاگرد حسن بصری و تابع اینها شد عمرو بن عبید که از دعاة یزید ناقص بود در ایام بنی امیه
و بعد از اینها قائل بامامت منصور دوانیقی شد و هر آنکس اندک فهمی و خبرتی داشته باشد و صحت و سقم

مذاهب و دلایل ایشانرا دانسته تمهید و رجوع بمقالات ابتداعیه نماید خواهد دانست که فساد این مذاهب در چه
حد است نیز اگر فساد و بطلان مذهب اشخاصی که قایلند که خدا تعالی جسم است و عرض و طول و عمق دارد
و دیدن او جایز است بلکه مصافحه و معانقه و ملامسه با او و سوال از شکل خدا لاغیر او امثال اینها بر او جایز است
از جمله واضحات است بجهت اینکه لازم دارند اینها اینکه خدا عاجز و محتاج باشد و این خلاف بدیهه عقل
و خلاف نصوص قرآنست که فرموده إِنَّ اللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و امثال او و معلوم است که خداوند جل شأنه
خالق مکان و زمان و ارض و سما و صور و اجسام و کم و کیف است و هرگاه جسم باشد لازم می‌آید که مکان
و زمان پیش از او باشد و این مستلزم تقدم شیء بر نفس است و بطلان او واضح است و خدا تعالی در صریح قرآن فرموده
وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ [illegible] جمعی خدا را دیدنی دانسته‌اند و جماعت خلاف قول خدا را
جایز دانسته‌اند و حال آنکه [illegible] باشد این مستلزم جهت است و بودن در جهت
مستلزم جسمیت است و لازم [illegible] آنکه اشاعره [illegible] قدیمه و اوصاف ازلیه موجود در خارج قائم
بذات اقدس تعالی شانه [illegible] تعدد [illegible] در ذات مقدس خود و این بدیهی
البطلانست و مستلزم کفر است [illegible] اعتراض بر ایشان نموده بر اینکه نصاری کافر
شدند بجهت اینکه گفتند که [illegible] اشاعره قدمای هشتگانه ثابت کرده‌اند و تفصیل قول
امام فخر آنست که نصاری گفتند که قدما سه‌اند که عبارت باشد از ذات اقدس و علم و حیوة و او را سه اقنوم
گویند و یکی از اینها خداست و خدا تعالی در صریح قرآن فرموده لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ بتحقیق
کافر شدند کسانیکه قایل شدند که خدا تعالی یکی از این سه چیز است و اشاعره میگویند که نه چیز قدیم است که
عبارت باشد از ذات اقدس و علم و حیوة و قدرت و اراده و کلام و سمع و بصر و ادراک و یکی از اینها خداست پس
اینها بطریق اولی باید کافر باشند این حاصل اعتراض امام فخر رازیست بر اشاعره و این اعتراض بجا است و اما
قول اینها که میگویند که جمیع افعال و اشیا خوب و بد خیر و شر و نفع و ضرر و معصیت و طاعت و صلاح
و فساد و کفر و ایمان همه را خدا تعالی خلق نموده و بقضا و قدر الهی واقع میشود و در ازل خواست خداوندی و
اراده او تعلق گرفته که این موجود شود و او تغییر و تبدیل ندارد و از کافر کفر اراده نموده و معصیت خواسته

تعالی

نه طاعت و نه بندگی پس بطلان این اشکار است بجهت اینکه این لازم دارد که بیجا تکلیف در میان
باشد و فرستادن انبیا و اوصیا و انزال کتب و احکام لغو و عبث و بیجا باشد و اینکه جمیع انبیا دروغ
گو باشند نه بهشتی و نه جهنمی و نه حسابی و نه کتابی و نه سؤال و نه جوابی در میان باشد و هیچ کافری این را نگفته
است زیرا اینکه جمیع بنی آدم با اختلاف مذاهب الا هر طایفه اقرار بانبیا دارند مثل یهود و نصاری و مجوس
و گبر و ترسا و هند و هریکی پیغمبری را اعتقاد داشته و متدین بدین او شده و معتقد حسابی و کتابی
و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب هستند مگر جماعت زنادقه که انکار حشر و نشر میکنند و اینها هم
از اهل سنت محسوب میشوند و نصوص قرآن بخلاف اینها شاهد است و علاوه براینها قول بجماعت مستلزم
اشیا شنیعه و قبیحه است اول آنکه بنابر [illegible] ظالم تر باشد از هر ظالمی بجهة اینکه
خود شرکی را براو مقدر کرده و او [illegible] داده که ایمان او [illegible] انکار میکند که چرا کافر شدی و این
مثل آنست که شخصی را عذاب کنند [illegible] قامت تو بلند است و چرا قامت
تو کوتاه هست و این ظلم اشکار است [illegible] قدرت براینها ندارد و همچنین است
هرگاه خدا [illegible] او را عذاب نماید برانکه [illegible] برطاعت ندارد دوم آنکه لازم
میاید افحام انبیا و انقطاع حجت اینها بجهت اینکه [illegible] پیغمبر [illegible] بگوید مرا تصدیق نما در نبوت و ایمان
اورد برمن و کافر نشو میگوید آنکسیکه ترا فرستاده است باو بگو که در من ایمان خلق کند و یا قدرت بر ایمان
خلق کند تا اینکه بتوانم بتو ایمان اورده و تصدیق ترا میکنم و ایمان بتو میاورم و الا چگونه تکلیف میکند
و من قدرت ندارم برایمان و خدا تعالی در من کفر ایجاد فرموده است و با خدا نمیتوانم بجنگم پس در اینوقت پیغمبر
عاجز میماند و جواب نمیتواند بگوید سیم آنکه بنا براین جایز است که عذاب نماید خدا تعالی انبیا علیهم السلام
برطاعت ایشان و جناب خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را عقاب نماید که چرا بندگی و اطاعت خدا کردی
و شیطان را در عوض معصیت ثواب دهد بجهت اینکه اینحضرات میگویند که کارهای خدای لا عن شعور
و بغیر حکمت پس عبادت کننده سفیه است بیجا خود را بمشقت انداخته و اموال خود را در تعمیر مساجد
و قناطر و صدقات و وجوه بر و احسان صرف نموده بیجا و عبث بوده و نفعی برای او حاصل نیست و گاه هست

بز

این افعال او را عذاب نماید پس اگر اموال خود را در کار باید در دنیا صرف نماید و احتراز معاصی که خواطر خواه
او است بعمل او رد لذت بر داشت و علاوه بر آن کار هست که او را ثواب هم بدهند پس در این صورت اختیار بندگی
و طاعت سفاهت محض است پس بنا بر این مذهب شریعت محمدی صلی الله علیه و آله باید دروغ باشد و بلکه اخبار
این مذهب موجب ابطال است چهارم آنکه بنا بر اینکه افعال بی غرض و حکمت از خدا تعالی صادر میگردد
و اینکه خیر و شر و معصیت و دروغ را او ایجاد کرده است جایز است که خدا تعالی تصدیق نماید کذاب را و این
لازم دارد که تصدیق هیچیک از انبیا علیهم السلام ممکن نباشد بجهت اینکه تصدیق انبیا منوط است بمعجزه
که خداوند ظاهر سازد تا آنرا تصدیق پیغمبر و ایشان میگویند محال نیست که خدا تعالی فعلی از افعال
او را از جهت غرضی پس محال است اظهار معجزه [illegible] پس بنا بر این هیچ پیغمبر را تصدیق نتوان کرد
و مثل این هیچ دینی و شریعتی نتوان داشت پنجم آنکه لازم میآید بنا بر این مذهب که نتوان گفت که خدا تعالی غفور
و رحیم و حلیم است و خدا [illegible] بجهت [illegible] بجهت کفر و فسق را بجهت فسق
مؤاخذه نمیکند و البته [illegible] غفور و رحیم نتوان گفت زیرا که وقتی او را با
اوصاف میخوانند که بنده بسبب معصیت [illegible] تعالی عذاب را از او ساقط نموده عفو فرماید و این
وقتی میشود که معصیت فعل بنده باشد [illegible] میگویند معصیت فعل خدا است نه فعل بنده
ششم آنکه لازم میآید از این تکلیف ما لا یطاق بجهت آنکه خدا تعالی تکلیف میکند کافر را به ایمان و او قادر
بر ایمان نیست و تکلیف ما لا یطاق عقلاً و نقلاً قبیح است و در قرآن فرموده لا یکلف الله نفساً الا وسعها
یعنی خدا تعالی تکلیف نمیکند هیچکس را مگر بقدر وسع طاقت و هفتم آنکه لازم میآید فرق نباشد
میان افعال و حرکات اختیاریه انسان که هر جانب خواهد رود و هر کاری خواهد کند و میان حرکات اضطراریه
مثل حرکت نبض و افعال اضطراریه مثل اینکه کسی او را از بلندی اندازد و فرق میان اینها بدیهی است و هر
عاقلی حکم میکند بر اینکه انسان قادر بر حرکات اختیاریه است و قادر نیست بر اینکه حرکت بسوی آسمان نماید
و پایین رود و ابو الهذیل علاف که از اعاظم مشایخ معتزله است گفته است حمار بشر عاقلتر از بشر است
بجهت اینکه اگر الاغ او را در کنار نهر کوچک بزنی که از نهر بگذرد هر آینه از نهر بر میجهد و منکند و اما

در کنار

دیگر آنکه هر کس زیرک هر چه بر وی که از نهر بر جهد نخواهد جست زیرا که الاغ فرق میکند در میان چیزی که قدرت
بر او دارد و میان چیزی که قدرت بر او ندارد و اما بشر خود فرق نمیکند در میان مقدورات خود و میان غیر
مقدورات ثم آنکه بنا بر این همه لازم می آید که فرق نباشد میان کسیکه در طول عمر خود با احسان کرده باشد
و کسیکه در مدت عمر خود بدی کرده باشد و لازم می آید که تعریف کردن شخص اول و اظهار امتنان نمودن
از او و مذمت کردن شخص دویم و بدگوئی او کردن خوب و مستحسن نباشد بجهة اینکه هر دو کار از خداست
نه از آن دو نفر بنا بر اعتقاد ایشان و روزی ابو حنیفه که امام سنیان است و یکی از ارکان اربعه است پرسید
از حضرت امام موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام و ایشان بچه بودند و گفت معصیت از کیست پس حضرت
کاظم علیه السلم فرمودند معصیت یا از بنده است و یا از خدا یا از هر دو و اگر از خداست پس او عادلتر و منصف تر
است از اینکه ظلم کند بنده ضعیف خود را [illegible] که او نکرده است و اگر از هر دو است
پس خدا شریک بنده است پس شریک قوی اولیتر است که انصاف نماید [illegible] و اگر از بنده تنها است
پس امر و نهی بر او واقعست و مدح و ذم [illegible] بهشت و دوزخ برای
او واجبست پس ابو حنیفه گفت ذریة بعضها من بعض [illegible] از همه یکبار علم را فرا گرفته
اند و علم و فضیلت اینها موروثی است [illegible] می باید که کافر در کفر خود مطیع
خدا تعالی باشد بجهة اینکه بجا آورده است چیزی را که خداوند او را خواسته و اراده کرده بود و همچنین
در عدم ایمان بجا آورده اطاعت خدا را کرده است زیرا که خدا از او ایمان نخواسته است و نیز لازم دارد که پیغمبر
عصیان خدا را کرده باشد بجهة اینکه بر خلاف اراده خدا کافر را دعوت با یمان کند و نهی از کفر میکند و هم
چنین زنا کننده باید مثاب باشد زیرا که خدا را اطاعت و زنا را خلق کرده است و همچنین است کلام
در باب معاد ثم آنکه بنا بر این لازم می آید که خدا تعالی عن ذلک العیاذ بالله سفیه و احمق باشد زیرا که امر میکند
کافر را بر اینکه ایمان آورد و حال آنکه نمیخواهد که ایمان آورد و نهی میکند او را از عصیان و حال آنکه اراده
معصیت از او کرده است و هر آنکس که امر نماید بچیزی که نمیخواهد و نهی کند از چیزی که اراده نموده است او را
در نزد اهل عقل سفیه و احمق است باز ثم آنکه لازم می آید که جایز نباشد رضا شدن بقضا و قدر الهی زیرا

برای اینکه رضا دادن بکفر حرامست بالاجماع و راضی شدن بقضا و قدر خدا و نیز واجبست پس اگر کفر
بقضا و قدر الهی بوده باشد ما را واجب میشود که باو راضی شویم و حال آنکه جایز نیست راضی شدن بکفر
دوم آنکه لازم میاید که باید بندگان پناه برند بشیطان از خدا و آنکه خدا در قران فرموده فاستعذ
بالله من الشیطان الرجیم یعنی پناه ببر بخدا از شیطان رجیم درست نیست براکه اینجماعت شیطان و کافر را
پاک و منزه میدارند از معاصی و نسبت میدهند جمیع معاصی را بخدا تعالی پس از این قرار خدا و نعوذ بالله
مرد بدتر و شریرتر از ابلیس است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا سیم آنکه بنا بر این قول اعتمادی
بر وعد و وعید خدا تعالی باقی نمیماند باعتبار آنکه اکثر برادر عالم نسبت بخدا میکنند وقتیکه
دروغ بخدا روا باشد احتمال [illegible] این داده است همه آنها دروغ باشد و همچنین احتمال
میرود که دروغگو [illegible] پیغمبر فرستاده باشد [illegible] و اعتماد بر اقوال پیغمبران و اخبار ایشان نمیشود
و ما را ممکن نمیشود که [illegible] دروغگویان پیغمبران و در اینصورت فرستادن انبیا ثمر
ثمر نبوده و عبث میشود چهارم آنکه لازم میاید [illegible] جزئی و کلی نباشد بجهة اینکه زنا و
کذب و سرقت و امثال آن [illegible] واقع شده است بمقتضای اراده الهی پس حد زدن
آنها جایز نیست بجهة اینکه [illegible] است و مانع شدن است از اینکه مراد خدا تعالی را بجا
آورد و واداشتن است آنها را بر چیزیکه خدا او را خوش ندارد مثل ترک زنا و سرقت و خوان و علاوه بر آن
لازم میاید که خدا تعالی نقیضان را اراده کرده باشد بجهة اینکه معصیت و زجر بر آن هر دو را اراده کرده
و آنها متناقضانند و اراده هر دو محالست پنجم آنکه این قول خلاف عقل و نقل را لازم دارد و اما
خلاف عقل بجهة اینکه بدیهی است که افعال اختیاریه بندگان مستند بایشانست و بحسب اراده ایشان واقع
میشود و وقتیکه اراده کرد بطرف راست حرکت بطرف چپ واقع نمیشود و همچنین عکس آن و این مطلب محل
شک نیست و تشکیک در او عین سفسطه است و اما خلاف نقل بجهة آنکه قران کریم مملو است از نسبت
دادن افعال بندگان بآنها مثل قوله تعالی وَاِبْرٰهِیمَ الَّذِی وَفّٰی یعنی ابرهیم وفا نمود و وفا را مستند باو
نمود و قوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی گناه یکی بر دیگری محسوب نمیشود و جزا عمل هر یک با اوست و قوله

تعالی

تعالی فویل للذین کفروا پس ویل باشد برای آنکه کافر شدند و کفر را بانها نسبت داد اگر کفر فعل بندگان نبود
توبیخ و سرزنش ایشان بجا نبود و قوله تعالی انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا قرار دادیم آنچه
که بر روی زمین است برای اهل آن تا اینکه اختبار و امتحان کنیم که کدام یکی بهتر است از جهة عمل این آیه دلالت میکند
بر اینکه خدا تعالی اراده کرده است از خلق و خواسته است از ایشان عمل صالح را و اینکه افعال و اعمال ایشان از بندگان
صادر میگردد فعل ایشان است نه اینکه خدا احداث نموده او را و اگر چنین نباشد ابتلاء و اختبار و امتحان معنی ندارد بعقل
راست نمی آید که کسی را با فعل دیگری امتحان کنند و قوله تعالی ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون داخل بهشت
شوید بسبب آن عملیکه کردید و قوله تعالی الیوم تجزی کل نفس بما کسبت امروز جزا داده میشود هر نفس بسبب چیزیکه
او را کسب نموده و قوله تعالی الیوم تجزون بما کنتم [illegible] جزا داده میشوید بسبب چیزیکه شما او را بعمل آوردید
و قوله تعالی لتجزی کل نفس بما تسعی [illegible] هر نفس بسبب [illegible] و قوله تعالی هل تجزون الا بما
کنتم تعملون جزا داده نمیشوید مگر بانچیزیکه [illegible] و قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء
بالسیئة فلا یجزی الا مثلها کسیکه [illegible] کسیکه عمل بد کرد جزای او بمثل
و قوله تعالی و لیوفینهم اجورهم [illegible] و قوله تعالی و من یؤمن بالله و یعمل صالحا یدخله
جنات کسیکه ایمان بخدا آورد و عمل نیک [illegible] میکند و قوله تعالی لها ما کسبت
و علیها ما اکتسبت برای هر نفس هست اجر آنچه کسب کرده و بر ضرر اوست جزای آنچه کسب نموده و قوله تعالی
فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات چیزهای خوب را بر یهود حرام کردیم بسبب ظلم ایشان و قوله
تعالی کل امرئ بما کسب رهین هر کس در گرو عمل خود است و قوله تعالی و من یعمل سوء یجز به عمل بد را جزا
بار داده میشود و قوله تعالی و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی مرا تسلطی بر شما
نبود مگر اینکه شما را دعوت نمودم و شما مرا اجابت کردید و قوله تعالی ان الله لا یظلم مثقال ذرة
خدا تعالی بقدر ذره ظلم نمیکند و قوله تعالی و ما ربک بظلام للعبید و خدای تو ظلم کننده نیست بندگان را
و قوله تعالی و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون ما ظلم نکردیم بر ایشان بلکه ایشان بخود ظلم کردند و قوله
تعالی و ما الله یرید ظلما للعباد خدا تعالی اراده نکرده است که ظلم کند بندگان را و امثال این آیات در قرآن

مجید

مجید بسیار است در همهٔ اینها چنانچه ملاحظه میکنید افعال را به بندگان مستند ساخته است و خدای تعالی
بصریح میفرماید بر اینکه بندگان ظلم میکنند پس کدام ظلم بالاتر از اینست که بنده را عذاب نماید در عوض
کاری که نکرده است از او و از او صادر نشده است بلکه از عذاب کننده صادر شده است و تعجب اینست که جماعت
جبریه این را ظلم نمیگویند بجهة اینکه خداوند مالک بندگان است و مالک را جایز است هر نحو تصرف در ملک
خود نماید نقل میکنند که روزی عمرو بن عاص با ابو موسی اشعری گفت کسی را میخواهم که با خدای خود نزد
او مرافعه میکردم ابو موسی گفت آن کس منم نزد من مرافعه نماید عمرو بن عاص گفت گناه را خود بر من مقدر
میکنی و مرا عذاب میکنی ابو موسی گفت بلی بجهة اینکه ترا ظلم نمیکند عمرو ساکت شد و فساد این کلام واضح
است و از جمیع آنچه [illegible] دیدید که مذهب این جماعت در نسبت دادن جمیع افعال
بخدای تعالی خلاف [illegible] و عقل است و بطلان آن [illegible] دلیل آنها بر این مدعی بر سه وجه است اول آنکه
صادر شدن فعل از بنده [illegible] مرجح واجبست پس بنده قادر بر فعل نیست
جواب آنکه صادر شدن فعل از خدا [illegible] نیست یا بودن مرجح فعل واجبست پس خدا قادر نبودن
نیست بلکه فاعل موجب است و این [illegible] آنکه اگر بنده را قدرت بر فعل باشد شریک میشود با خدای تعالی
در قادر بودن و خدای تعالی را شریک قرار دادن جایز نیست جواب آنکه با این کار کسی شریک خدا نمیشود
بلکه خدای تعالی قادر است بنده را عذاب کند و بکشد و انتقام از او بکشد از جهت کارهای ناشایست او و مثل
پادشاه کسی را از نوکران خود حاکم ولایتی نمود و اختصاص داد او را بقتل و غارت و تعدی نمود پادشاه
قدرت دارد که او را بکشد و انتقام از او بکشد و هرچه از مردم گرفته است از او پس بگیرد و آن نوکر بجهة
قدرت بر آن کارها شریک پادشاه نمیشود و این مطلب واضح است سیم آنکه خدای تعالی در قرآن فرموده
وَاللّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ خدا خلق کرده شما را و آنچه را که بعمل آورده اید شما را جواب آنکه مراد آن
بتهائی اند که مردم آنها را ساخته و عبادت آنها را میکردند و خدا بر آنها انکار کرده و فرموده أَتَعْبُدُونَ
مَا تَنْحِتُونَ وَاللّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ آیا بندگی میکنید چیزی را که خود شما تراشیده اید و حال آنکه
خدای تعالی شما را و آنچه را که بعمل آورده اید خلق نموده است یعنی آن جسم را که بت را از او ساخته اند این

ویس

ومس و نقره و طلا و سنگ و چوب و غیر آن و هر گاه مراد از عمل عباد همان صنعت تراشیدن باشد پس
این جماعت چنین گویند که باید این آیه شریفه در اعتقاد این جماعت که از کفار نازل شده باشد با این معنی شما را
که بت پرست هستید چه تقصیر دارید شما او بت تراشیدن شما را هم من خلق کرده ام و حال آنکه این آیه کریمه
صریح است در مذمت و توبیخ کفار یعنی چیزیکه با دست خود تراشیده اید او را چگونه خدا دانسته و بندگی
او را میکنید و اهل تفسیر اتفاق دارند بر اینکه این آیه در مذمت و توبیخ و سرزنش کفار است نه در اعتذار
جستن برای آنها و بالجمله قول این جماعت وجهی ندارد و اما قول آنها که انبیا علیهم السلام و ائمه معصوم
نیستند و جایز است که پیغمبر و امام فاسق و کافر شکار و دروغگو و ظالم باشد بطلانش واضحست برای
آنکه فاسق و ظالم را امانت و دیانت نیست و قول ایشان [illegible] انکر دو گاه هست که پیغمبر را اخبار نموده اند
دروغ گفته باشد و دلیل آنها بر جواز [illegible] سهو و خطاء انبیا [illegible] ظواهر قرآنیه است که موهم
عدم عصمت آنها است و بر اینها [illegible] دلیل قاطع عقلی بر خلاف
آنها است و اما دلیل بر عدم اشتراط عصمت [illegible] نموده اند که خلفا سابقین
جور و ظلم و فسق میکردند و با وجود [illegible] حاضر میشدند و کسی انکار بر آنها
نمیکرد جواب این محض تقلید است و [illegible] و عقل دلالت بر فساد آن میکند
و اما قول آنها که امامها منحصر بعدد نیستند بلکه هر آنکس که بیعت کند یکنفر قرشی را امامت آن
منعقد میشود و طاعت آن واجب میشود بر جمیع خلق اگر مستور الحال باشد اگر چه در باطن در غایت کفر
و نفاق و فسق باشد فسادش ظاهر است و وجهی ندارد مگر آنکه میخواهند تصحیح خلافت خلفا خود
نمایند و الا چه دلیل دلالت میکند بر اینکه خدا تبعیت واجب کرده است بندگان خود را که اطاعت فاسقی
کنند و از فاسق کجا این تقرب نزد خدا حاصل شد و بچه علی این مرتبه را پیدا کرد که زمام اختیار جمیع خلق را
باو دهند مردم و اخاطر جمعی از کجا حاصل شده که از امام فاسق جان آنها را در مال و عرض و ناموس و دین
و دنیا خیانت نمیکند و در جائیکه فاسق خود را ملاحظه نکرده در آتش جهنم از جهة دو روزه دنیا انداخته اند
بدیگران چه رسد و چه باک کند از سوختن آنها در آتش جهنم و علاوه بر این چه دلیل و دلالت کند بر

~~۳۲۰۶۳۹۲~~
۲۱۵۹۷
۲۳۹۶۳۹

اینکه امامت معتقد میشود با بیعت کردن بعضی اشخاص اگرچه بیعت کننده بکفر باشد چنانچه اهل سنت
میگویند نه در عقل و نه در کتاب و نه در سنت چنین دلیلی نیست و چرا باید بیعت از بیعت کننده معتبر باشد
و با بیعت او بر جمیع خلق واجب باشد قبول او و حرام باشد تخلف از آن و حال آنکه آن بیعت کننده پیغمبر نیست
و امام معصوم نیست و کتاب و سنت بر او دلالت نمیکند و اگر در روز قیامت در باب حساب خداوند جلیل
جل جلاله سوال فرماید که چرا حرف آن بیعت کننده را و کردار او را اعتبار کردی امامت چنین امام فاسق را
و یا امام مجهول الحال را اعتقاد کردی اطاعت او را بر خود واجب کردی جواب چه باشد و چه عذر خواهد بود
و اگر کسی بیعت آن بیعت کننده را اعتبار نکرده و اعتقاد بر امامت آن امام فاسق و یا مجهول الحال نکند
خدای تعالی او را چه بحث و ایراد است بر او و اگر خدای تعالی ایراد فرماید که چرا بیعت آن بیعت کننده را اعتبار نکردی و معتقد
امامت آن امام چرا نشدی جواب [illegible] در کجای قرآن بر من واجب کردی که اطاعت نمایم چنین امامی را
و رسول تو در کدام حدیث [illegible] بود که قول این اشخاص را [illegible] نمودم و اطاعت آن کنم معلوم است که خدای
در مقابل این جوابی نیست [illegible] شخص منکر گردد که بهترین مذاهب در فروع
دین و اصول اعتقاد مذهب امامیه [illegible] اینکه فروع احکام خود را فرا گرفته اند از امامان
عادل و عالم و معصوم [illegible] که مجموع اهل اسلام دوست و دشمن و بلکه سایرین
اقرار و اعتراف دارند بفضل و کمال و علم و معرفت و صدق و طهارت و ورع و تقوی و زهد و سخاوت و
سماحت و دیانت و کرم و احسان و رافت و مهربانی ایشان بالنسبه بمردم و ایشان از احکام را اخذ کرده
از جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایشان از جبرئیل علیه السلام و او از خداوند جلیل جل جلاله
و نقل میکنند امامیه رضوان الله علیهم این احکام را از ثقات صالحین خلفا عن سلف تا اینکه متصل میشود
بیکی از ائمه معصومین علیهم السلام بنحوی دقت میکنند که اگر کسی را در سند روایت دو نفر عادل توثیق نکنند
او را اعتبار نکنند و عمل برای و استحسان و اجتهاد نمیکنند و عمل کردن بقیاس را حرام میدانند و لهذا الفتاوی
فقهیه ایشان احسن مسائل است و اصلا استقباحی و استهجانی و استنکاری در او راه نبرده و این نیست
مگر اینکه این احکام از معدن رسالت و اهلبیت نبوت صادر گردیده و بدستیاری جبرئیل امین از جانب

ربّ

رب العالمین نازل بقلب سید المرسلین شده است وشاهد بر صدق این مقال آنست که حکم و قول آل
اینها موافق حکم و قول خدا است و قول آخر ایشان مطابق با قول اول ایشانست و قول همه ایشان
موافق و مطابق قول رسول خدا است و قول همه موافق قول خدا و کتاب است و این دلیل بر حقیقت
ایشان و بر اینکه این احکام همه حکم خدای تعالی است زیرا که لَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافًا
کَثِیرًا هر گاه اینها از غیر خدای تعالی میشد هر اینه یافته میشد در اینها اختلاف بسیاری چنانچه در مذهب
اهل سنت و احکام اینها اختلاف فاحش هست و چه خوب گفته بعض ناس اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهبا
ویعلم ان الناس فی نقل اخبار فدع عنک قول الشافعی ومالک واحمد والمروی عن کعب احبار و ال
اناسا قولهم وحدیثهم روی جبرئیل عن الباری [illegible] یعنی هر گاه خواهی برای خود اختیار کنی ترک
کن قول شافعی و مالک و احمد و مذهب [illegible] کعب احبار را و بگیر [illegible] را که قول ایشان و حدیث ایشان
آنست که روایت کرده است جبرئیل از [illegible] اصول [illegible] امامیه رضوان الله علیهم
پاکیزه ترین اعتقادات است [illegible] ایشان پاک و منزه میدانند
خدای تعالی و رسل او را و اوصیاء انبیاء را [illegible] که خداوند عز و جل مخصوص بازلیت
و قدمت و جمیع ماسوای او محدث یعنی حادث شده است و آنکه خدای تعالی یکانه است نه جسم است و نه جوهر
و نه مرکب بجهت اینکه مرکب محتاج بجزء است و جزء او غیر اوست و عرض نیست و لا مکانست و اگر نه چنین
باشد حادث خواهد شد و خدای تعالی مشابهت بمخلوقات ندارد و قادر است بر جمیع مقدورات و آنکه خدای تعالی
عادل و حکیم است و هیچکس را ظلم نمیکند و کار بد از او سر نمیزند و الا لازم میاید جاهل و محتاج باشد
تَعَالَی اللّهُ عَنْ ذَلِکَ عُلُوًّا کَبِیرًا و کسیکه اطاعت خدای تعالی کند او را جزای نیک و ثواب دهد تا اینکه ظالم
نباشد و گناهکار را یا میبخشد و یا عذاب میکند بعوض گناهش بجهت اینکه او را ظلم نماید و جمیع افعال او
حکیم و متقن است [illegible] و بر وفق مصلحت و غرض واقع شده است بجهت اینکه
اگر افعال او بر وفق غرض و مصلحت نباشد لازم میاید عبث کرده باشد و حال آنکه خودش میفرماید وَمَا
خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا لَاعِبِینَ خلق نکردیم آسمان و زمین و ما بین اینها را بازی کننده یعنی خلق

اینها

ایشان بیفایده و بیجهت نیست و آنکه خدای تعالی انبیا را فرستاده برای ارشاد عالم و ایشان را معصوم از گناه
صغیره و کبیره و خطا و سهو و لغزش و غفلت قرار داده و جعل کرده است از اول عمر تا آخر عمر ایشان تا آنکه
خلق را آنچه که تبلیغ میکنند اعتماد و خاطر جمعی باشد و اگر چنین نباشد فرستادن ایشان بیفایده میشود
و همچنین ائمه را مثل انبیا معصوم قرار داده تا آنکه وثوق بقول ایشان باشد و آنکه خدای تعالی دیده نمیشود
و با هیچ یک از حواس ادراک کرده نمیشود چنانچه در قرآن میفرماید و لا تُدرکه الأبصار و هو یُدرک
الأبصار چشمها او را ادراک نمیتواند کرد و او چشمها را ادراک میکند و آنکه خداوند تعالی در جهتی نیست
و آنکه امر خدای تعالی و نهی و اخبار او حادث است بجهة آنکه محالست امر نماید و یا نهی کند و یا اخبار نماید معدوم را
که ابداً رایحه وجود ندارد و مخفی نماند که مذهب امامیه در اصول و فروع موافق قاعده و قانون
و مطابق عقل و نقل از کتاب و سنت شده و شائبه بطلانی در او راه نیافته چنانچه سایر مذاهب متضمن مفاسد
کلیه و امورات شنیعه و قبیحه [illegible] پس واجبست متابعت نمودن مذاهب امامیه را
که عیبی و نقصی در او نیست [illegible] عقل و نقل از کتاب و سنت بر او دلالت دارد و خاصه
بر او قاطعند [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده باتفاق امت
ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة واحدة منها ناجیة و الباقی هالکة امت من هفتاد و سه فرقه میشوند
یک فرقه نجات یابنده است و باقی اینها هلاک شونده اند یعنی بجهنم میروند و باز در حدیث صحیح متفق علیه
در میان امت فرموده مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق مثال اهلبیت
من مثال کشتی نوح است هر آنکس که سوار کشتی شد نجات یافت و هر آنکس که تخلف از آن نمود غرق شد و این دلالت
میکند بر اینکه نجات یابنده شیعه اثنی عشریست بجهة اینکه ایشان متابعت اهلبیت رسول خدا صلی الله
علیه و آله کرده اند نه دیگران و بجهة اینکه جمیع فرقه‌های اسلام از سنی و سایر فرقه‌های شیعه همه در اصول
اعتقاد شریکند و نجات یافتن یکی از ایشان لازم دارد نجات یافتن دیگران را و اما امامیه مخالف همه فرقه‌ها است
در اصول عقاید و مباین آنها است و حکم بنجات آنها لازم ندارد نجات دیگران را پس فرقه ناجیه منحصر است در امامیه
پس مذهب ایشان حق است و واجبست متابعت ایشان و ایضاً امامیه در غیر حق تعصب نمیورزند و هر آنچه که حق است

تابع

تابع او میشوند و اخبار تمسک میکنند بخلاف خود را از تعصب و اما اهل سنت از جهت تعصب و حمیت ترک می
کنند چنانچه غزالی و غیر آن که شافعی مذهب‌اند میگویند مسطح ساختن قبر شرعی است و غیر آن مسنم بدعت لکن
چون شیعه مسطح قبور را برای خود شعار کردند ما از او عدول کرده قایل بر تسنیم شدیم یعنی ماهی پشت قرار
دادیم و زمخشری که یکی از ائمه حنفیه است در تفسیر قول خدای تعالی هو الذی یصلی علیکم وملائکته همان
کسی است که صلوات میفرستد بر شما و ملائکه او میگوید بمقتضای این آیه جایز است صلوات فرستادن بر آحاد
مسلمین لکن چون امامیه آنرا بر خود شعار کردند و جماعتی را برای خود امام گرفته بر ایشان صلوات و سلام
فرستادند ما آنرا از غیر رسول خدا صلی الله علیه و آله منع نمودیم و مصنف هدایه که یکی از حنفیه است
میگوید که مشروع اینست که انگشتری در دست راست کنند [illegible] شیعه او را برای خود عادت گرفتند
ما قرار دادیم که انگشتری در دست چپ کنند [illegible] باقرار خود حق را بجهت علاقه
امامیه ترک کرده وگذاشته و شریعت [illegible] قرار داده [illegible] بیست تبری نمودن از مذهب
این چنین اشخاص و جایز نیست متابعت [illegible] کردند و خود اعتراف دارند
که اینها بدعتند و اینکه رسول خدا صلی الله [illegible] ضلالة وکل ضلالة فان مصیرها
الی النار هر بدعت گمراهیست و عاقبت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
من ادخل فی دیننا ما لیس منه فهو رد هر کس که داخل نماید در دین ما چیزی را که از او نیست پس آن رد است
بمقتضای این حدیث چنانچه این جماعت نقل میکنند باید اینها مرتد باشند زیرا که خود اعتراف نموده اند که تسنیم
قبور مشروع نبوده ما برخلاف شیعه آنرا قرار دادیم و انگشتری در دست چپ کردن در شرع نبوده ما قرار دادیم و
صلوات فرستادن بر آحاد مسلمین در شرع بوده ما ترک کردیم و همچنین بدعتهای دیگر ایشان مثل ذکر نمودن خلفا
در خطبه‌های خود و حال آنکه باجماع امت این نبوده در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و نه در زمان صحابه و نه در
زمان تابعین و نه در زمان بنی امیه و نه در زمان خلفای بنی عباس بلکه آنرا احداث نموده منصور دوانیقی بلجاجت یکی
از علویین و ذکر نموده صحابه را در خطبه خود و مستمر شد این بدعت تا این زمان و مثل شستن پاها عوض مسح
آنها و حال آنکه خدای تعالی در قرآن مسح آنها را واجب کرده و همچنین سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانچه ابن عباس

فی باب

روایت میکنند که عضو مغسول را و عضو ممسوح را در وضو و عضو شسته میشود و عضو مسح کرده
میشود و مثل متعه نسا و متعه حج که عمر بن الخطاب نهی از آن کرد و حال آنکه هر دو در قران وارد است
چنانچه فرموده در متعه حج فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی و فرموده در متعه نسا فما استمتعتم به
منهن فآتوهن اجورهن فریضة و هیچ یک در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و در زمان ابو بکر و مدتی از
زمان عمر حلال بود و این بدعتی بود که عمر در دین اختراع نمود بر خلاف خدای عز و جل و خلاف رسول خدا
صلی الله علیه و آله و تا بحال این بدعت مستمر مانده و امثال این بدعتها بسیار است بهمین قدر اکتفا نمودیم
در اینمقام از جهة اختصار و انشاء الله تعالی جمله از آنها در مطاعن اینجماعت ذکر خواهد شد

فصل سیم در بیان حقیقت مذهب امامیه رضوان الله علیهم در مسئله امامت و اثبات امامت و خلافت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در او چند مطلب است

مطلب اول در ذکر ادله عقلیه که دلالت بر امامت آنحضرت میکند و آن بر چند وجه است **اول**
آنکه امام باید معصوم باشد و علی بن ابیطالب علیه السلام معصوم است باتفاق فریقین و غیر او معصوم نیست
باتفاق امت پس علی علیه السلام امام است اما آنکه واجبست که امام معصوم باشد بجهة اینکه نوع انسانی
مدنی بالطبع است در معیشت خود احتیاج دارند باجتماع و تنها زندگی نمیتوانند بکنند و در صورت اجتماع
خاطرجمع نمیتوانند شد از اینکه همدیگر را ظلم و تعدی نمود و همدیگر را قتل و غارت نمایند باعتبار اختلاف
خواهشهای آنها و از منکشد بسوی هرج و مرج و باعث میشود بر فاسد شدن بندگان و خرابی دنیا پس باید
امام معصومی باشد که ایشان را از ظلم و تعدی مانع شود و جایز نباشد بر او خطا و سهو و معصیت و الا محتاج
میشود بامام دیگر زیرا که دلیل بر وجوب نصب امام همان جواز خطا است بر امت پس اگر او هم جایز الخطا باشد
محتاج میشود بامام دیگر پس اگر آن امام معصوم باشد پس آن امامست و الا لازم میآید تسلسل و آن
باطلست مادامیکه ثابت شد که امام باید معصوم باشد پس منحصر میشود امامت بعلی علیه السلام زیرا که غیر او
معصوم نیست باعتراف خصم **دویم** آنکه امام باید منصوص علیه باشد از جانب خدا تعالی و رسول او
بچند دلیل **اول** آنکه عالم بصلاح و فساد عباد و حاکم بر ایشان خدا تعالی است پس باید او نصب امام

برای بندگان نماید و اهمال ان بر او جایز نیست دویم انکه خطا و سهو و غفلت و معصیت بر امت جایز است

وایشان را جایز نیست که امام تعیین نمایند بجهة اینکه جایز است که اختیار و تعیین ایشان بر خطا باشد سیم

انکه مختار بعضی اولی از مختار دیگری نیست مثلا جماعتی کسیرا برای امامت اختیار کرده تعیین نمودند و

جماعتی دیگر کسی دیگر را اختیار کرده نصب کردند پس ترجیح اختیار یکی از این دو جماعت بر اختیار دیگری اولی

از عکس ان نیست و باعث می شود این بر نزاع ایشان و جماعت و فساد و غرض از نصب امام قطع ماده نزاع و مخاصمت است

و ارتفاع اختلاف و نزاع میان مردم چهارم انکه عباد و بلاد ملک خدای تعالی است و تصرف در ملک او

با عزل و نصب بی اذن او جایز نیست پنجم انکه چنانچه خلق را اختیار نیست در اینکه پیغمبر برای خود اختیار

و تعیین نمایند همچنین اختیار ندارند که تعیین امام [illegible] امام قائم مقام پیغمبر است و چون که ثابت

شد که اختیار تعیین امام با خلق نیست [illegible] تعالی و رسول [illegible] و ایشان غیر از علی را تعیین برای

امامت نکردند باتفاق امت پس علی [illegible] امامت [illegible] انکه واجبست که امام معصوم

باشد بجهة اینکه وثوق باقوال و افعال [illegible] معصوم [illegible] ذکر کردن بر او هرگاه اقدام بر معصیت

نماید پس نصب نمودن چنین امامی مفید [illegible] امام معصوم نیست باتفاق فریقین پس

علی علیه السلام امامست چهارم انکه واجب [illegible] باشد بجهة اینکه بسبب وفات رسول خدا

صلی الله علیه و اله وحی منقطع شد و کتاب و سنت کفایت نمیکنند بتفصیل احکام جزئیه تا اینکه واقع میشود تا

روز قیامت پس باید امام معصوم از خطا و لغزش و عصیان و منصوص و منصوب و معین از جانب خدای تعالی باشد

تا اینکه امام زیاد و کم نکند احکام را و تغییر و تبدیل ندهد شرع را عمدا و سهوا و خطاء و در وقایع جزئیه

احکام را بر وفق رضای خدا و رسول او بمردم برساند و غیر از علی علیه السلام کسی متصف باین اوصاف نبود باجماع

امت پس علی علیه السلام امامست پنجم انکه واجبست که امام اعلم از خلق زمان خود باشد با آنچه که مردم

باو احتیاج دارند و کسی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله اعلم ناس نبود بجز علی علیه السلام پس او امامست

و تقدیم دیگری بر او تقدیم مفضول بر فاضلست و ان قبیحست عقلا و نقلا و خداوند عز و جل میفرماید

افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یا کسیکه هدایت بسوی

خوب میکند سزاوارتر است در امامت و متابعت نماید یا آنکس که راه نمی‌تواند یافت مگر آنکه هدایت کنند

دارد پس چه رسیده شما را و چگونه حکم میکنید بتقلید نادانان و باز فرموده هل یستوی الذین یعلمون والذین

لا یعلمون آیا مساویست کسانیکه دانا هستند با کسانیکه نادان هستند یعنی مساوی نیستند دانا با نادان

وقال الصادق علیه السلام نحن الذین یعلمون وعدونا الذین لا یعلمون و حضرت امام بحق ناطق جعفر

صادق علیه السلام فرموده در تفسیر آیه شریفه مائیم کسانیکه میدانند و عالمند و دشمن ما است کسانیکه

نمیدانند و شیعه ما اولوا الالباب یعنی ما دانائیم که خدا تعالی در این آیه فرموده است و نادان دشمن ما است

ششم آنکه واجبست که امام افضل از رعیت باشد و علی علیه السلام افضل اهل زمان خود بود باعتراف

دوست و دشمن چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی پس او امامست والا لازم میاید تقدیم مفضول بر فاضل

و آن قبیحست عقلا و نقلا **هفتم** آنکه خدا تعالی قادر است بر نصب کردن امام معصوم که خلق را بر وفاق وا

نماید و خلاف از میان ایشان بردارد و منتفی شود بجهت انتفای همه مفسده بر وجود چنین امام مترتب نیست پس

واجبست که خدا تعالی امام معصوم نصب نماید چه هر لطفی که مقتضی و فقدان مانع فعلش واجب میشود و

غیر از علی علیه السلام کسی را عصمت نبود باتفاق پس معلوم شد پس علی امامست **هشتم** آنکه هر پیغمبری از پیغمبران

در وقت وفات خود وصی برای خود از قرابات خود تعیین نمود و در میان امت خود او را امام نصب کرد پس چه

گونه ترک کرده آنرا پیغمبر آخر الزمان و حال آنکه او افضل انبیا بود باتفاق مسلمانان و حال آنکه خدا تعالی او را

امر کرده که مثل سایر پیغمبران سلوک نماید در نبوت و امامت و غیر آن و فرموده سنة من ارسلنا قبلک من

رسلنا سلوک تو مثل سلوک ایشان باشد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بالقطع والیقین مثل سایر

انبیا وصی و خلیفه تعیین کرده است و اتفاق امتست که غیر از علی علیه السلام را نصب نکرده است پس علی

علیه السلام امامست **نهم** آنکه تشریع شرایع و بعث انبیا و انزال الکتب نیست مگر برای ارشاد خلق و راه نمائی

ایشان بسوی آنچه که ایشان را باصلاح آورد و آنچه که انها را افساد نماید در امور معیشت نها و دیانت ایشان

و ایشان را بر ملت و منهج متفق سازند و اختلاف از میان ایشان بردارند و مادامیکه پیغمبر در میان ایشان باشد لا بد

لا علاج است وصی و امام و جانشین و قایم مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله که کار مردم را صورت داده و

ما یحتاج الیه ایشان را بر او ورود و باید خداوند تعالی چنین کسی را در میان بندگان خود بعد از پیغمبر نصب نماید
بهمان دلیل که فرستادن پیغمبر و کتاب قرآن بر بندگان لازم شده بود و کسی بجز علی بن ابی طالب علیه السلام
نصب نکرده است باتفاق هر دو فرقه پس علی امام است دیگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن مهربانی
که با امت داشت بیان نمود برای آنها حکم هر چیزی را که محتاج الیه ایشان بوده از اکل و شرب و قیام و قعود و خواب
و بیداری و فعل و انفعال و حسن و قبح و در اهتمام بسط دادن شرع بمثابه رسید حتی اینکه جزئی از جزئیات را
فرو گذاشت نکرده الا اینکه برای او حکمی و یا احکامی قرار داد حتی اینکه خراش بوده ارش قرار داد فرموده حتی
اینکه برای آیت الخلاء رفتن تقریبا بیست و پنج حکم قرار داد فرموده پس چگونه امر امامت را مهمل گذاشته بدون
بیان و حال آنکه امامت از ارکان دین و اهم [illegible] بوده که من مات و لم یعرف امام
زمانه مات میتة جاهلیة هر آنکه [illegible] امام زمان خود را [illegible] است مردن زمان جاهلیت یعنی
کافر مرده است و سنی و شیعه اتفاق [illegible] حاشا که آنحضرت چنین کاری کرده
و امام تعیین نکند و چنین امر عمده را در [illegible] غیر از علی علیه السلام کسی را برای
امامت در میان امت تعیین نکرده است پس علی [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله بار دیگر
آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در تاسیس [illegible] شرع [illegible] اسلام انتهای ما لا کلام زحمات
کشیده و محنتها دیده و از وطن مالوف آواره گشته و غربت اختیار نموده و اقوام و عشیره و هواخواهان
و دوستان او را کشته و اموال اینها را تلف کرده و اجتناب همه اینها صبر نموده در احکام امر اسلام سعی نکرده
چه شد یکباره که همه این محنتها را کشیده انگاشته که دست از اسلام و شریعت و امت و اهلبیت خود برداشته
و از همه چشم پوشیده قراری برای دین و شریعت نگذاشت و کسی را مرجعی و ملاذی برای امت و اهلبیت خود
معین نکرده همه را آواره و بی سر و سامان گذاشت و همه را بخلق واگذاشت که هرچه دلخواه مردم است با شرع
او کنند حاشا و کلا که هیچ عاقلی باین راضی شود و چنین کاری کند بلکه ادنی ترین خلق باین راضی نمیشود اگرچه
از او هیچ چیزی کسی نماند و قرار برای اذ ربا او وصیت میکنند پس چگونه ترک میکند او را پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله و افضل انبیا علیهم السلام ابدا چنین کاری نمیشود و غیر از علی علیه السلام کسی را وصی

و امام نکرد باتفاق اهل اسلام پس علی علیه السلام امام است دلیل یازدهم آنکه ابوبکر در روز سقیفه
انصار را دفع نمود بقول خود که امام باید از قریش و از خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و معلوم است
که علی بن ابیطالب علیه السلام از بزرگان قریش و از نزدیکترین خلق بود برسول خدا صلی الله علیه و آله
پس باید اولی باشد بامامت باعتراف خصم پس او امام است دلیل دوازدهم آنکه ابوبکر خلافت را از خود دفع کرد
و علی علیه السلام را مستحق خلافت قرار داد آنجا که گفت اقیلونی فلست بخیر منکم وعلی فیکم یعنی از من دست
بردارید که نیستم من بهتر از شما و حال آنکه علی در میان شما است یعنی در جائیکه علی باشد من استحقاق خلافت
ندارم پس مادامیکه خصم اقرار نمود که علی علیه السلام مستحق خلافت است پس او خلیفه و امام است زیرا که
منازعی با علی علیه السلام در خلافت بجز ابوبکر [illegible] تمسک او خلافت را از خود سلب نمود و اثبات کرد از برای
علی علیه السلام پس او امام [illegible] است باتفاق خصم دلیل سیزدهم آنکه امام قایم مقام پیغمبر و نایب او است
در امت و چنانچه در [illegible] پیغمبر صلی الله [illegible] شرط [illegible] چنین در نایب باید بر اخذ اینها شرایط قرار نداده
باشد و همچنین این شرط [illegible] امام علی [illegible] نشده بخلاف دیگران پس علی علیه السلام باید
امام باشد دلیل چهاردهم آنکه [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت که از مدینه بیرون تشریف میبرد
برای دفع مهمی خلیفه و نایبی [illegible] تعیین [illegible] که سفرش طول نداشت و میدانست که بعد از چند
وقت مراجعت میفرماید و یوما فیوما از اوضاع مدینه اطلاع بهم میرساند پس چگونه اهل مدینه و جمیع امت را
مهمل گذاشته در وقت سفر آخرت و قطع بعد مراجعت کسی را وصی و جانشین خود نمیکرد و امامی در میان ایشان
تعیین نمیفرمود حاشا از او چنین کاری کند و اتفاقی است که کسی را بجز علی بن ابیطالب علیه السلام تعیین نفرموده است
پس علی علیه السلام امام و خلیفه است دلیل پانزدهم آنکه خدای عز و جل برای هر صنفی از اصناف خلق رئیسی
و حاکمی قرار داده که آنها را بر اتفاق وا دارد و اختلاف را از میان ایشان بردارد حتی اینکه برای زنبور عسل نیز رئیسی
قرار داده که همه محکوم بحکم او باشند و بفعل او [illegible] و رفتار نمایند و در بدن انسان قلب را رئیس قرار داده بر
جمله جوارح که در بدن انسان است و حواس ظاهره و باطنه در وقت اختلاف رجوع بقلب کرده اختلاف از میان
آنها برداشته میشود پس چگونه میشود که این خلق کثیر و جم غفیر را از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا

تا روز

تا روز قیامت بلبش رئیس و حاکم گذاشته که مردم در مشکلات و مهمات خود در حالت اختلاف رجوع باو نمایند
حاشا و کلا ابداً چنین کاری نمیشود و عقل و نقل از او ابا و امتناع دارد و کسی را بر امامت و ریاست در میان
امت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از او بجز علی علیه السلام تعیین نفرموده بالاتفاق پس او امامت مفترض
انکه دوست و دشمن شیعه و سنی اتفاق دارند بر اینکه علی علیه السلام بود بر عدالت و طهارت و عصمت
و جمیع صفات کمالیه از اول عمرش تا باخر و ابوبکر مدتهای بسیار و زمانهای دراز بت پرستی نموده و خدای عز و جل را
شریک قرار داد و بعد از اسلام در عدالت و خلافت فیما بین مسلمانان شبهه نیست بر اینکه اولی و الزم
است که متفق علیه را گرفته و مختلف فیه ترک شود پس واجب است اینکه علی علیه السلام خلیفه و امام باشد بجهت اینکه
عدالت و عصمت او متفق علیه است عجب است که [illegible] امام فاسق باشد چنانکه شارح عقاید
نسفی تصریح بان کرده است انجا که گفته است [illegible] لا ینعزل الامام بالفسق و الجور لانه قد ظهر الفسق و انتشر
الجور من الائمة و الامراء بعد الخلفاء [illegible] لهم و یقیمون الجمع و الاعیاد باذنهم یعنی امام
از امامت منعزل نمیشود بسبب فسق و جور زیرا که تحقیق [illegible] فسق و منتشر شده جور از ائمه
و امراء بعد از خلفاء و گذشتگان اطاعت [illegible] نمودند و نماز جمعه و عید با اذن انها
میکردند و حال انکه این خلاف عقل و نقل از کتاب و سنت و عمل همه ایشان احدی از اولاد ادم شک ندارد در
اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله عقل کامل و تدبیر شامل داشت و همه فرقها اعتراف بر ان دارند اما مسلمانان
پس معلوم است که انها او را پیغمبر میدانند و اما یهود و نصاری و مجوس و فلاسفه پس میگویند که ایشان اگرچه
پیغمبر نبودند لکن عقل کامل و رای شامل و حکمت وافر و تدبیر صحیح داشت و با عقل و تدبیر خود اقامه
ملک و تشریع شرع نمود و سلطنت بزرگی قرار داد و همین شبهه نیست چنین کسی عاقل و کامل میدانست
طبایع عرب را و طینت انها را و خوی و خواهش انها را اگرچه بعد از مدتهای طولانی و زمانهای بسیار و اگر یکی را
از قبیله میکشتند اقوام و اقارب او اگر قاتل را مییافتند در عوض مقتول میکشتند و الا از اقوام و عشیره
او میکشتند و اگر از انها کسی را نمییافتند از قبیله قاتل یکی را و یا جماعتی را میکشتند اگرچه ان قبیله از قوم
و خویش نزدیک قاتل نباشند و اسلام اوردن انها طبیعت و طینت ایشان را تغییر نداده بود و ان سجیه که

درکوز بود در اخلاق انها او را تبدیل نکرده بود چنانچه یزید بن معاویه علیهما الهاویه جماعتی کشتند حسین
بن علی علیهما السلام را بجهت خونخواهی اجداد کافر خود که امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام انها را
کشته بود و اشکارا گفتند که ترا میکشیم در عوض کشتگان خود در بدر و غیران و در شعر یزید تصریح
باین شده است و حال انکه مدتها از قصه بدر گذشته بود و اینها عقب باعتقاد خود مسلمان شده بودند
با وجود این خونخواهی در سینه را کردند و اسلام مانع انها نشد و عداوة قدیمه را ظاهر کردند پس کدام عاقل
میتواند بگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله با این کمال عقل و دانش و حکمت و تدبیر و با اینکه احوال عرب و طبایع
و طینت انها را کما هو حقه میدانست اعرابرا تمام نماید و سرکشان و بزرگان ایشان را بر خاک هلاک انداز و خصوصا
قریش را و مساعدت و معاونت [illegible] خود انها پسر عموی نزدیک او و داماد او و حال انکه پیغمبر
صلی الله علیه و آله میدانست که [illegible] مثل سایر خلق خواهد [illegible] رفت و همان پسر عمو که خون عرب ابهر نایش
او ریخته بود و دختر خود [illegible] بهترین انها بود نزد او خواهد گذاشت بعد از
خود او را خلیفه میکند [illegible] خون او را و قول اهلبیت او را انکه دارد سبب
امام و خلیفه بودن او را [illegible] که هرگاه همان پسر عمو و اهلبیت و پسران او را
مثل سایر رعایا گذارد و ایشان را در محل تلف و ریزد و باعث ریختن خون ایشان شده است بجهة اینکه ایشان
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پناهی نداشتند که باو پناه برند و ریاست و خلافت هم نداشتند
که خود را بسبب آن از دشمن محافظت توانند کرد پس در اینوقت ایشان لقمه خوراکی میشوند برا خورند و
مردم ایشان را زیر پا انداخته لگدکوب مینمایند و اغراض خود را از ایشان استیفا میکنند بخلاف اینکه
هرگاه ریاست و بزرگی و امامت و خلافت را در ایشان قرار دهد پس ایشان بسبب آن ریاست و بزرگی و خلافت
توانند خون و مال و عرض و ناموس خود را محافظت نمایند زیرا که ارباب اغراض و احقاد از هیبت ریاست
و خلافت و صولت بزرگی و سلطنت اغراض و احقاد خود را اظهار نمیتوانند بکنند و این مطلب واضح
و اشکار است و در میان بزرگان و سلاطین معمولست بجا که برای حفظ سلطنت و دولت و محافظت اهل
و عیال و عرض و مال خصوصا در وقتی که خون ریزی کرده باشد و قلوب عامه ناس را و منزجر باشد یکی را از

اولاده خود را ولیعهد خود کرده ولشکر وکشور وخیل وحشم را بتصرف او داده واو را بر مسند حکومت
نشانند تا اینکه دشمنان بعد از رحلت او مال وخون ایشان را نتوانند کرد از خوف سلطنت واولاد اگر ایشان را بی
سر گذاشته وسلطنت را به ایشان نگذارند واگذار نماید و با اینکه هر دو در امر سلطنت با اختیار خود واگذارد وفی
والا ربخود را داخل جمله دنیا با نماید که هر آینه ایشان را در معرض تلف در آورده و باعث ریختن خون ایشان شده است
بجهت اینکه دشمنان وصاحبان حقد وعداوت زهر قهر بر سر ایشان ریخته وایشان را خواهند کشت ومال ایشان را
خواهند گرفت وایشان را در بلا میکنند پس چگونه تصور توان کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله اینمطلب را
نیافته ونفهمیده بود و با اینکه خوش داشت که اهلبیت و ذریه او بعد از او مستاصل شوند وخوش داشت
که فاطمه زهرا علیها السلام که پاره تن او بود وحجت [illegible] باشد از خلق سوال کند وعلی بن
ابیطالب علیه السلام که [illegible] مثل انس بن مالک انصاری وابو
هریره دوسی که [illegible] حکام [illegible] خواهند در خون وعرض ومال
وجان واولاد او بکنند واو قدرت نداشته [illegible] شمشیر کشیده بر بالای
سر او بود [illegible] خلق از او [illegible] بالجبر وکوشت او را با شمشیرها
خود ریز ریز نمایند بجهت اینکه کشته بود [illegible] مال ایشان را ومدت این قتل طول
نکشیده بود که از خاطرها فراموش شده باشد وزخمها وجراحتها این دفعه هنوز خوب نشده بود پس همین وقطع
انجناب عاقل ودانا وحکیم وحسابدان هر کسی این چنین کاری بکند وعلی علیه السلام را خلیفه وامام نموده
ومردم را به بیعت او دعوت نموده وامر او را انجام فرموده است انظر لهم اینکه سنی وشیعه نقل میکنند در
کتب خود بدین اخبار وتزلزل وتاملی که علی علیه السلام در خطب وکلمات خود از الشرح بسیار ادعا میکند که رسول
خدا صلی الله علیه وآله او را وصی وخلیفه وامام کرد بر امت بعد از خود وبان تنصیص وتصریح نمود وصحابه او را
از آن منصب دفع کرده وخود بر او سبقت کرده پیشی گرفتند بر خلاف قول پیغمبر صلی الله علیه وآله واتفاق امت است
که علی علیه السلام معصوم است از دروغ نمیگوید پس او در قول خود صادق است در امامت بنص وتعیین رسول خدا
صلی الله علیه وآله وایضا هر دو فرقه اتفاق دارند بر اینکه پیغمبر فرموده است که علی مع الحق والحق مع علی ع

احتجاج است حق با علی است پس علی علیه السلام در ادعای خود صادق است بشهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله
با عترت امت پس او امامست ● مطلب دویم ● در ذکر آیات قرانیست که دلالت میکند بر امامت امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخلافت و بلافصل و آن چند آیه است
آیه اول قوله تعالی اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلوٰةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوٰةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ
یعنی ولی امر شما منحصر است بخدای تعالی و رسول او و کسانیکه ایمان آورده اند و نماز میکنند و در حال رکوع زکوة
میدهند امت پیغمبر صلی الله علیه و آله از سنی و شیعه اجماع نموده اند بر اینکه این آیه نازل شده در حق علی بن ابیطالب
علیه السلام روزیکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز ظهر را میفرمود پس سائلی سؤال
نمود و کسی او را چیزی نداد پس سائل دست بآسمان بلند کرد و گفت خداوندا شاهد باش بدرستیکه من سؤال
نمودم در مسجد رسول الله و کسی مرا چیزی نداد و علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل با انگشت
کوچک دست راست که انگشتری در آن بود پس سائل آمد و انگشتر را از دست ایشان در آورد و این واقع بود در حضور
رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا
بدرستیکه برادر من موسی از تو سؤال کرد و گفت رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَیَسِّرْ لِی اَمْرِی وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِی
یَفْقَهُوا قَوْلِی وَاجْعَلْ لِی وَزِیرًا مِنْ اَهْلِی هٰرُونَ اَخِی اشْدُدْ بِهِ اَزْرِی وَاَشْرِکْهُ فِی اَمْرِی کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیرًا وَنَذْکُرَکَ
کَثِیرًا اِنَّکَ کُنْتَ بِنَا بَصِیرًا خداوندا وسعت بده برای من سینه مرا و آسان گردان برای من امر نبوت مرا و بردار
لکنت زبان مرا تا اینکه بفهمند گفتار مرا و قرار بده برای من وزیری از خانواده من هرون برادر مرا و قوی گردان
با او پشت مرا و شریک گردان او را در نبوت من تا اینکه تسبیح و تنزیه بکنیم ترا و ذکر کنیم ترا بسیار بدرستیکه
که تو بوده بر احوال ما بینا فانزلت علیه قرانا ناطقا سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِاَخِیکَ وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَانًا فَلَا
یَصِلُونَ اِلَیْکُمَا بِآیَاتِنَا اَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغَالِبُونَ پس نازل کردی بر او قرآن ناطقی را که زود قوی میگردانیم
بازوی ترا با برادر تو و قرار میدهیم برای شما برهان و حجتی واضح پس نمیتوانند فرعون و تابعین او بشما ضرری
برسانند بسبب خوف ایشان از آیات و معجزات ما و شما و کسانیکه تابع شده اند شما را غالب اند خداوندا
من محمد پیغمبر تو و برگزیده توام خداوندا پس وسعت بده برای من سینه مرا و آسان گردان برای من امر نبوت

مرا وقرار بده بر امر دین من از خاندان من علی برادر مرا وقوی گردان بسبب وی پشت مرا راوی گفت پس رسول
الله صلی الله علیه و آله کلام خود را تمام نکرده بود تا آنکه نازل شد جبرئیل از نزد خدای تعالی پس گفت یا
محمد اقرأ بخوان حضرت رسول گفت چه چیز بخوانم جبرئیل گفت اقرأ بخوان انما ولیکم الله ورسوله والذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون روایت کرده است این را از علما اهل سنت و مفسرین
و محدثین ایشان ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبی و تفسیر خود باسناد خود از ابو ذر و ابن المغازلی الواسطی الشافعی
و رزین بن معویه در جمع بین الصحاح الستة از صحیح نسائی و نسائی در صحیح خود و موفق بن احمد اخطب خوارزمی
که اهل سنت او را صدر الائمه خوانند در کتاب خود و ابراهیم بن محمد الجوینی که از اعیان علما اهل سنت و حافظ
ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی در کتاب نزول القرآن فی [illegible] علیه السلام هر یکی باسانید متعدده
و نقل شده است این از مجاهد و السدی و [illegible] در کتاب الکلام [illegible] و طبری و عتبة بن ابی حکیم
و غالب بن عبد الله و با جمله اجماعی علما [illegible] بر [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است
در وقتیکه انگشتری خود را در حال رکوع [illegible] تشریف داد و او را اثبات نمود
برای او ولایت که بین اولی [illegible] خود و رسول [illegible] از امارت و حکومت و سلطنت
چنانچه ولی در لغت و اصطلاح و عرف بهمین [illegible] المجهد مسلمانان و ولی عقد
نکاح زن و ولی ایتام و مجانین و ولی عهد سلطان و زاده میکنند از اینها اولی بتصرف و صاحب اختیار و قائم بامور
و مباشر تدبیر امور و مصالح اینها را و علاوه برین دعا نمودن رسول خدا صلی الله علیه و آله و خواستن اینها
از خداوند عز و جل برای علی از هر ایشان و رنکه در حدیث کذشت و بشرکت ایشان دعوت حضرت موسی و اجابت
نمودن خدای تعالی دعا او را و منت گذاشتن حضرت باری تعالی اجابت رسول خدا را با جابت نمودن ملتمس ایشان و نازل
نمودن این آیه که مشتمل بر ولایت علی علیه السلام است شاهد صحیح و برهانی واضح است بر اینکه ولایت در آیه شریفه عبارت
از امامت و خلافت علی علیه السلام است برای آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امامت را برای علی علیه السلام از خدا خواست
نه چیز دیگر چنانچه حضرت موسی نبوت را برای هرون خواست نه مرتبه دیگر پس خداوند تعالی ملتمس ایشان را مبدل الداشته
علی علیه السلام را با مرتبه امامت منزلت خلافت تشریف داد چنانچه ملتمس موسی را مبدل نداشته هرون را نبوت

عطا فرمود و اگر ولایت را باین معنی دیگر غیر از امامت باشد لازم میآید که دعای پیغمبر قبول نشده باشد و این خلاف

دین اسلامست و همچنین لازم میآید که امتنان و حصر نمودن ولایت با کلمه انّما بر خدا و رسول او و علی بن ابیطالب

خصوصاً مشروط نمودن ولایت باتصدّق دادن در حال رکوع بیوجه و بیمعنی باشد و این هم خلافست تنزیل نمودن

ولایت را به موالات در دین و محبت چنانکه اهل سنت کرده اند وجهی بجز عناد ندارد زیرا که همه مؤمنان در این

معنی شریکند و تصدق دادن در حال نماز در این معنی شرط نیست پس حصر خالی از وجه میشود چنانکه گفتیم و علاوه

بر او باین معنی بازگی نداشت که احتیاج داشته باشد که علی علیه السلام انگشتر را در حال نماز تصدق نماید و دست رسول

خدا صلی الله علیه و آله دعا نماید بار دیگر از بهر دعا و قصه دعای حضرت موسی پیش کشند و خداوند عالم منت بر او

گذاشته جبرئیل فرستاده [illegible] که همه مؤمنان باهم موالات در دین و محبت داشتند احتیاج بیان این

اوضاع نداشت [illegible] وقوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت

رسالته والله یعصمک من الناس [illegible] آنچه را که نازل شده است بسوی تو از جانب پروردگار

تو و اگر تبلیغ ننمائی [illegible] پس هیچ یک از رسالات پروردگار را و الله تعالی

نگاه میدارد ترا از شر [illegible] آنچه را مامور گشته باز خدای تعالی ترا و نگاه میدارد از

شر اشرار روایت نموده است حافظ ابو نعیم احمد عبدالله اصفهانی باسناد خود از عطیه و ابوالحسن واحدی باسناد خود

از ابو سعید خدری و مالکی در فصول المهمه از واحدی از ابو سعید خدری و ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبی بسند خود

از ابن عباس و ابرهیم بن محمد حموینی باسناد خود از ابوهریره اینکه این آیه نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در

حق علی بن ابیطالب علیه السلام و در حدیث واحدی گفته است نازل شد این آیه در روز غدیر خم در حق علی بن ابیطالب

و ابو اسحق ثعلبی در تفسیرش مذکور کرده که ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام فرموده است که معنی آیه اینست بلغ

ما انزل الیک من ربک فی فضل علی برسان بخلق آنچه را که نازل شده است بسوی تو از پروردگار تو در فضیلت

علی پس وقتیکه آیه نازل شد گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را و گفت من کنت مولاه فهذا

علی مولاه هر آنکس که من مولای او هستم پس علی مولای اوست و در کشف الغمه نقل شده از زر بن عبدالله که گفت

ما میخواندیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا

مولا

مولی المؤمنین فان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی آنچه را که نازل شده است بسوی تو از پروردگار تو اینکه علی
مولای مؤمنان است و بالجمله شبهه نیست که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است چنانچه علمای اهل سنت اعتراف
باو نموده‌اند چنانکه ذکر کردیم پس به سبب تصریح باعتراف اهل سنت ثابت شد اینکه علی علیه السلام مولای جمیع خلق است
حتی ابوبکر و عمر چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مولای همه بود باجماع امت پس علی علیه السلام امام است
بر جمیع خلق زیرا که وجوب تبلیغ و تأکید و تشدید بآن و خوف پیغمبر از اظهار نمودن آن و نزول عصمت برای او با
امامت مناسبت دارد بلکه منافات دارد با آنچه که تا بینا این خطاب بلکه دلالت بر او میکند آنست که روایت کرده
ابو اسحق ثعلبی که یکی از علمای اهل سنت است در تفسیرش و غیر او از سفیان بن عیینه از جعفر بن محمد الصادق از آبای او
صلوات الله علیهم اجمعین که گفت چون اینکه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم خطر امر نمود که جمع
شوند پس مردم جمع شدند پس گرفت دست علی علیه السلام را و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه هر آنکس که من
مولای اویم پس علی مولای اوست پس شایع شد این حکایت و منتشر شد در اطراف بلاد و رسید این خبر
بحرث بن نعمان فهری پس سوار شتر خود شد [illegible] تا اینکه وارد ابطح شد پس از
شتر پایین آمد و او را خوابانید و پای او را بست [illegible] صلی الله علیه و آله و صحابه در خدمت
ایشان بودند پس گفت یا محمد امر کردی ما را [illegible] باینکه خدای تعالی یگانه است
و اینکه تو رسول خدایی پس ما او را از تو قبول نمودیم و امر کردی ما را اینکه نماز پنجگانه بجا آوریم و قبول کردیم
آن را از تو و امر نمودی ما را که زکوة مال خود را بدهیم و قبول کردیم آن را از تو و امر کردی ما را اینکه یکماه روزه بداریم
و قبول نمودیم آن را از تو و امر کردی ما را بحج بیت الله و قبول کردیم از تو آن را و راضی نشدی باینها تا اینکه بلند کردی
دو بازوی پسر عم خود را و تفضیل دادی او را بر ما و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه هر آنکس که من مولای اویم
پس علی مولای اوست آیا این از تو است یا از جانب خدای عز و جل است پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم
بخدای چنانکه نیست خدای بجز او این امر از خدای تعالی است پس حرث بن نعمان برگشت و خواستی در شتر خود
آید و در این بین میگفت خداوندا اگر آنچه که محمد میگوید حقست بباران بر ما سنگ از آسمان و یا بفرست بما
عذاب دردناک و هنوز بشترش نرسیده بود تا اینکه خداوند عز و جل شأنه انداخت بسوی او سنگی خورد بر سر او

درآمد از او بر او و کشته و از او نازل نمود خدای تعالی سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ
ذِي الْمَعَارِجِ و نقاش که یکی از علمای اهل سنت است او هم این حدیث را روایت کرده است چنانکه علامه رحمه الله نقل کرده
است پس اگر این آیه در امامت علی علیه السلام نازل نشده بود و معنی مولی در کلام رسول خدا صلی الله علیه
و آله من کنت مولاه فعلی مولاه امامت و خلافت نبود پس اعتراض این مرد بر پیغمبر و مستوجب شدن او عقوبت و
هلاکت را برای چه بود و بالجمله دلالت آیه و قول رسول خدا صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه
با انضمام احادیث گذشته بر امامت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام واضح و آشکار است انکار نمیکند او را
مگر معاند بلکه آیه شریفه بنفسه دلالت کردن بر امامت آنحضرت تمام است نزد ارباب انصاف و تاویلات و حکایات
که اهل سنت برای آیه ذکر نموده اند [illegible] بی بنیاد است آیه سیم قوله تعالی الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ
أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا امروز کامل کردانیدم برای شما دین شما را و تمام نمودم بر شما
نعمت خود را و راضی شدم برای شما [illegible] حافظ احمد بن عبد الله اصفهانی و موفق بن
احمد اخطب خوارزمی و ابراهیم بن محمد الحموینی [illegible] از ائمه اهل سنت روایت نموده اند از ابو سعید خدری
که گفت بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] بسوی علی علیه السلام در غدیر خم و امر کرد با آنچه که
در زیر درخت بود از خار جمع نمودند و این روز پنجشنبه بود پس علی علیه السلام را خواند و بازوی او را گرفت
و بلند نمود آنها را تا اینکه خلق دیدند سفیدی زیر بغل رسول خدا صلی الله علیه و آله را بعد از آن هنوز مردم
متفرق نشده بودند تا اینکه نازل شد این آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ الآیه پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
الله اکبر عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ بِالْوِلَايَةِ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي بزرگ خداست بر کامل
نمودن دین و تمام نمودن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و بولایت برای علی بعد از من ثُمَّ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ بعد از آن فرمود هر کس
که من مولای اویم پس علی مولای او است خداوندا دوست دار کسی را که دوست دارد او را و دشمن دار کسی را که دشمنی
نماید با او و یاری کن آنکس را که یاری کند او را و مخذول نما آنکس را که او را مخذول کرداند و حسان بن ثابت که از
شعرای آنجناب بود گفت یا رسول الله مأذونم فرما که بگویم در حق علی چند بیتی را که جناب شما بشنوید

اظهار

اینها را فرمود قبل علی برکة الله بگو بر برکت خدای تعالی پس حسان بن ثابت برخاست و گفت ای مشایخ و بزرگان قریش بشنوید

گفتار مرا شعر یناديهم يوم الغدير نبيهم بخم واسمع بالنبي مناديا بانی مولاکم نعم ولیکم

فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا الهك مولينا وانت ولينا ولا تجدن في الخلق للامر عاصيا فقال

له قم يا علي فانني رضيتك من بعدي اماما وهاديا فمن كنت مولاه فهذا وليه فكونوا له انصار

صدق مواليا هناك دعا اللهم وال وليه وكن للذي عادى عليا معاديا حاصل مضمون ابیات

اینست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که ای جماعت خلق کیست مولای شما و ولی شما پس همه

گفتند که شما مولی و ولی ما هستید هرچه میفرمایید اطاعت میکنیم پس فرمود یا علی برخیز من ترا اختیار نمودم که بعد از

من امام و هادی باشی هر آنکس که من مولای اویم پس علی مولای اوست طاعت کنید او را و ناصر و یاور

و دوست او باشید پس رسول خدا گفت خداوندا دوست دار دوست او را و دشمن دار دشمن او را و روایت نموده است صاحب مناقب

فاخره از محمد بن اسحق از حضرت امام محمد باقر [illegible] علیهم السلام که گفت ما بینکه رسول خدا

صلی الله علیه وآله از حجة الوداع مراجعت [illegible] تمامی گفتند پس نازل شد این آیه

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس و قیدکه

عصمت از خلق برای او نازل شد فرمود که مردم بنماز جماعت حاضر شوند پس مردم جمع شدند در نزد ایشان

فرمود که کیست ولی شما از خود شما پس همه گفتند خدا و رسول او پس گرفت دست علی بن ابیطالب را و گفت هر آنکس

که من مولای اویم پس علی مولای اوست خداوندا دوست دار کسی را که دوست دارد او را و دشمن دار کسی را که

دشمنی کند با او و یاری کن کسی را که یاری کند او را و مخذول گردان کسی را که مخذول نماید او را بجهة اینکه او

از منست و من از اویم و او بر من بمنزله هرون است برای موسی مگر اینکه پیغمبری بعد از من نیست و این آخر فریضه

بود که خدای تعالی او را واجب کرد بر امت محمد صلی الله علیه وآله بعد از آن نازل نمود خدای تعالی بر پیغمبر خود الیوم

اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و ابوجعفر علیه السلام فرمود پس قبول کردند

از رسول خدا صلی الله علیه وآله همه چیز را که خدای تعالی امر کرده بود ایشان را از واجبات از نماز و روزه و زکوة

و حج و تصدیق کردند پیغمبر را و ابن اسحق میگوید که گفتم با بوجعفر علیه السلام چه وقت بود این فریضه فرمود

نوزده شب از ذی الحجه سال دهم گذشته بود در وقت مراجعت نمودن رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع
و بود میان این قضیه و وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله هفتاد روز و مؤلف میگوید دلالت این آیه بر امامت علی بن ابیطالب
علیه السلام چنانچه اهل سنت در شأن نزولش روایت کرده اند بنحویکه گذشت واضح و آشکار و صریح است احتیاج
به بیان ندارد **آیه چهارم** قوله تعالی وَالنَّجْمِ اِذَا هَوَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى
اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَى قسم باین ستاره زمانیکه نازل شد گمراه نشده است صاحب شما و غوایت هم نرسانیده است
و سخن نمیگوید از خواهش و هوای نفس خود و نیست کلام او مگر اینکه وحی است که باو وحی شده است و روایت کرده
ابن مغازلی شافعی باسناد خود از انس که گفت فرود آمد ستاره در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حضرت
فرمود نظر نمایند بسوی این ستاره [illegible] این ستاره در خانه او پس او است خلیفه بعد از من و نظر نمودند
دیدند که او فرود آمد در [illegible] علی پس نازل نمود خدا تعالی وَالنَّجْمِ اِذَا هَوَى الایه و ایضا روایت نموده ابن مغازلی
شافعی باسناد خود از ابن عباس که گفت [illegible] با جوانان از بنی هاشم در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
ناگهان فرود آمد ستاره پس حضرت [illegible] فرمود هر آنکس که فرود آید این ستاره در منزل او پس
او است وصی بعد از من پس جوانان از بنی هاشم [illegible] نظر نمودند دیدند که بتحقیق ستاره فرود آمد در منزل
علی بن ابیطالب علیه السلام گفتند یا رسول الله تو گمراه شده در محبت علی پس نازل نمود خدا تعالی وَالنَّجْمِ اِذَا هَوَى
الایه این نص صریح است در خلافت امیر المؤمنین علیه السلام **آیه پنجم** قوله تعالی اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ
عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا اینست و جز این نیست که اراده میکند خدا تعالی تا اینکه زایل نماید
و ببرد از شما اهلبیت عمل شیطان و هر چیزی را که رضای خدای عز و جل در او نیست و پاک نماید شما را پاک کردنی
و اهلبیت در این آیه عبارتست از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
باجماع مفسرین شیعه و سنی و روایت کرده است این را احمد بن حنبل که یکی از ارکان اربعه اهل سنت است و پسرش عبد الله
بن احمد و ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبی و محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و حمیدی و ابو داود سجستانی
و موفق بن احمد اخطب خوارزمی که اهل سنت او را صدر الائمه گویند و ابراهیم بن محمد حموینی و ترمذی و مالکی
و دیگران از علمای اهل سنت هر یکی باسنادهای متعدد از ام سلمه و عایشه و ابن عباس و ابو سعید خدری و زید بن

ارقم

ارقم و واثله بن اسقع و شریک بن عبد الله و عبد الرحمن بن ابی لیلی و ابو الحمرا و ثوبان آزاد کرده رسول خدا صلی الله
علیه و آله و حضرت امام جعفر صادق و غیر ایشان و ام سلمه رضی الله عنها گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد ما
او نشسته بود ناگاه فاطمه داخل شد با ظرف حریره برای ایشان آورد آنجناب فرمود بخوان برای من شوهر خود و پسران را
پس علی و حسن و حسین داخل شدند با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای دوشک نشستند و مشغول خوردن
حریره شدند و بود در زیر رسول خدا صلی الله علیه و آله کسائی خیبری ام سلمه گفت من در حجره نماز میخواندم پس نازل
نمود خدای تعالی این آیه را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس گرفت آنحضرت
زیادتی کسا را و پوشانید با ایشان بعد از آن دست خود را بر آورد و بلند کرد آنرا بسوی آسمان و گفت ایشانند
اهلبیت من و مخصوصانند خداوندا دور گردان از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک کردنی ام سلمه
گفت پس سر را داخل خانه نمودم و گفتم من نیز با شما هستم یا رسول الله فرمود انک علی خیر انک من ازواج رسول الله
تو بر خیر هستی تو از زنان پیغمبری و [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نازل شد این آیه
در حق پنج نفر در حق من و در حق علی [illegible] انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و در حدیث ثعلبی مذکور [illegible] گفت خبر داد مرا پسر عمو من از اولاد
حرث بن تیم اسم او را جمع میگفتند [illegible] بر عایشه پس مادرم از او سوال نمود و گفت
من دیدم خروج کردن ترا در روز جمل عایشه گفت آن از جانب خدای تعالی بود پس سوال نمود از او از علی عایشه
گفت سوال کردی از من از آنکس که دوست ترین خلق بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هر آینه دیدم علی و
فاطمه و حسن و حسین را در حالیکه جمع کرد بر ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله لفافه را بعد از آن گفت
خداوندا ایشان اهلبیت من اند و مخصوصانند فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا پس ببر و زایل
نما از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک کردنی عایشه گفت گفتم یا رسول الله انا من اهلک من از اهل
شمایم فقال تنحی فانک الی خیر فرمود دور شو بدرستی که تو بر خیر هستی و در حدیث موفق بن احمد مذکور است
که ابو سعید خدری گفت بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تا چهل صباح می‌آمد بدر خانه فاطمه و میگفت
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته الصلوة یرحمکم الله بیایید بنماز خدا رحمت کند شما را انما یرید الله لیذهب

عنکم

عَنكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و در سنن ابو داود و موطا مالك بن انس گفته وقتیکه این آیه نازل شد
رسول خدا صلی الله علیه و آله تا قریب شش ماه میآمد بدر خانه فاطمه وقتیکه برای نماز صبح بیرون تشریف میبرد
و میگفت الصلوة یا اهل البیت بیایید بنماز ای اهلبیت اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ
وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا و مثل همین حدیث را ایضا ذکر نموده است رزین در جامع خود و در صحیح مسلم مذکور است که
عایشه گفت روزی در وقت صبح پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد در حالیکه پوشیده بود عبای نازکی منقش
از پشم سیاه پس حسن بن علی آمد داخل نمود او را بزیر عبا پس حسین آمد داخل نمود او را با حسن بعد از ان فاطمه
آمد پس او را داخل کرد بعد از ان علی آمد او را هم داخل نمود بعد از ان گفت اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ
اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا و [illegible] روایت نموده است باسناد خود از عبد الرحمن بن
ابی لیلی از پدرش که گفت [illegible] علی را در روز خیبر [illegible] طالب پس خدا تعالی بدست او فتح نمود و او را
واداشت در روز غدیر خم [illegible] و مؤمنه است و فرمود او را تو از منی
و من از توام و فرمود او را [illegible] قتال نمود بر تنزیل ان و فرمود او را تو برای
من بمنزله هرون از موسی و فرمود [illegible] با او آشتی داری و حرب کننده ام با کسیکه تو با او
حرب کننده و فرمود او را توی عروة الوثقی و فرمود او را تو بیان میکنی برای ایشان آنچه را که مشتبه شده است
بر ایشان بعد از من و فرمود او را توی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و فرمود او را توی
آنکسیکه نازل کرد خدا تعالی در حق او وَاَذَانٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ اِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْاَکْبَرِ اعلام کننده از جانب
خدا تعالی و رسول او بسوی خلق در روز حج اکبر و فرمود او را توی اخذ کننده بسنت من و رد کننده از ملت من
یعنی اخلال کننده بشریعت مرا دفع میکنی و فرمود او را من اول کسی ام که زمین از او شکافته میشود و تو با منی
و فرمود او را من در نزد حوض کوثرم و تو با منی و فرمود او را من اول کسی ام که داخل جنت میشود و تو با منی و داخل
میشوی بجنت تو و حسن و حسین و فاطمه و فرمود او را خدا تعالی وحی نمود بسوی من اینکه قیام نمایم ببیان فضل
تو پس قیام نمودم باو در میان خلق و تبلیغ نمودم بایشان آنچه را که خدا تعالی مرا امر فرموده بود به تبلیغ او و
فرمود او را بپرهیز از حقدها و عداوتها که در اهست در سینهها اشخاصیکه ظاهر نمیکنند آنها مگر

بعد از

بعد از مرتضی که ایشان را خدا لعنت میکند و لعن میکنند ایشان را هر لعن کننده بعد از آن آنجناب گریه کردند
پس گفتند او را از چه چیز گریه میکنی یا رسول الله فرمود خبر داد مرا جبرئیل که ایشان علی را ظلم میکنند و او را منع
میکنند از حق او و قتال مینمایند با او و میکشند او را و اولاد او را و ظلم میکنند ایشان را بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل
از خدا تعالی اینکه این ظلم زایل میشود زمانیکه قایم ایشان قیام نماید و کلمه ایشان بلند شود و امت اجتماع نمایند
بر محبت ایشان و تغییر کننده ایشان کم شود و ناخوش دارنده ایشان ذلیل شود و مدح کننده ایشان بسیار شود و این
در وقتی است که تغییر یابد بلاد و ضعیف شود عباد و مایوس شوند از فرج پس در این وقت ظاهر میشود قایم در ایشان
و پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت اسم او مثل اسم من است و اسم پدر او مثل اسم پدر من است و او از اولاد دختر من است
ظاهر میسازد خدا تعالی حق را بسبب ایشان و خاموش میکند باطل را [illegible] بشمشیرهای ایشان خلق بسوی ایشان از رغبت
و از بیم ایشان خایف میشوند گفت گریه پیغمبر ساکن شد بعد از آن فرمود معاشر مسلمانان مژده باد شما را بفرج
بدرستیکه وعده خدا تعالی خلاف نمیشود و قضای او رد نمیشود [illegible] حکیم [illegible] فتح و نصرت خدا تعالی نزدیک
است اللهم انهم اهلی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم [illegible] ایشان اهل بیت منند پس ببر از ایشان
رجس را و پاک گردان ایشان را پاک کردنی اللهم [illegible] انصرهم واعزهم ولا تذلهم واخلفنی
فیهم انک علی ما تشاء قدیر خداوندا حافظ [illegible] امر ایشان باش و یاری ایشان باش
و یاری ده ایشان را و عزیز نما ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در ایشان بدرستیکه تو قادری و توانائی
بر چیزیکه مشیت تو فرا گیرد و از احمد بن حنبل نقل شده است که روایت کرده است اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
انداخت کسا را بر اهلبیت در روز مباهله و خواند قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا بعد از آن گفت خداوندا ایشان اهلبیت منند و اهلبیت من احق اند و متابعت نمود جبرئیل
با ایشان بجانب کساء و گفت من از شما هم و ابن ابی الحدید که از اکابر علماء اهل سنت است در مذهب اعتزال میگوید بیان
نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله عترت خود را که چه کسانند ایشان اینجا نیکه فرمود انی تارک فیکم الثقلین
بدرستیکه من گذاشتم در میان شما دو چیز سنگین را پس فرمود و عترتی اهل بیتی عترت من اهلبیت منند و بیان نمود
در مقام دیگر اینکه چه کسانند اهلبیت او وقتیکه عبا را انداخت بر سوی ایشان و فرمود وقتیکه نازل شد انما یرید

الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا خداوند ایشان اهلبیت منند فاذهب عنهم
الرجس پس هر از ایشان رجس او دور کرد جوینی که از اعیان علمای اهل سنت است مذکور است که خطبه خواند حسن بن
علی علیهما السلام بعد از قتل علی علیه السلام و فرمود ایها الناس هر انکس که مرا شناخته است بتحقیق شناخته
است مرا و هر انکس نشناخته است پس من از اهلبیتی ام که جبرئیل در ما نازل میشد و از نزد ما بالا میرفت و من
از اهلبیتی هستم که اذهب الله الرجس عنهم و طهرهم تطهیرا بود است خدای تعالی از ایشان رجس را و پاک
کرده است ایشانرا پاک کردنی و از همه انچه که ذکر نمودیم معلوم کردید ثابت شد باعتراف علمای اهل سنت که اهل
در ایه شریفه عبارت است از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
و شبهه نیست در اینکه این ایه [illegible] براینکه اهلبیت علیهم السلام معصوم اند از جمیع قبایح و معاصی
چنانکه اعتراف نموده [illegible] علمای اهل سنت امام فخر [illegible] ابن ابی الحدید و غیر ایشان بجهة اینکه خدای تعالی
مدح نموده در این ایه [illegible] اختصاص [illegible] ایشانرا بخطاب و مخصوص ساخته از اذهاب رجس و
اثبات تطهیر را در ایشان [illegible] و تکرار [illegible] اگر چنین نبود همچنین از این وجوه را معنی نبود
و ایضا دلالت میکند بر اینکه این ایه [illegible] معصوم و ممتاز بود از دیگران بصفت عصمت اینکه جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نازل شدن این ایه مکرر تشریف میاورد بدر خانه علی علیه السلام و این ایه را
میخواند حتی اینکه روایت نموده اند چنانکه گذشت تا شش ماه این عمل را آن جناب مداومت داشت پس اگر این ایه افاده
نمیکرد عصمت اهلبیت را و بر مدح و تعظیم و مرتبت ایشان بر سایر خلق دلالت نمینمود هر اینه این فعل از
انجناب بیجا بود و همچنین شمردن اهلبیت علیهم السلام این ایه را از فضایل خود و ذکر نمودن مسلمانان از صحابه و
تابعین و غیر ایشان این ایه را در فضایل اهلبیت علیهم السلام و احتجاج نمودن امیر المؤمنین علیه السلام باین
ایه بعصمت فاطمه علیها السلام و وجوب قبول قول ایشان بر ابوبکر و عمر در قصه فدک و احتجاج نمودن انحضرت
با او و بر اصحاب شوری بر اینکه او افضل است و مستحق خلافت است همه اینها بیجا و عبث و بی معنی میبودند و بطلان
ان واضح است پس دلالت ایه بر عصمت اهلبیت خالی از شبهه و تشکیک است و علاوه بر این که جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله بعد از نازل شدن این ایه مکرر دعا فرمود برای اهلبیت علیهم السلام بمضمون ایه و فرمود

اللهم

اللهم فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا خداوندا ببر رجس را از ایشان و پاک گردان ایشان را پاک
کردنی چنانکه در اخبار گذشت و معلوم است که دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجابست پس ایشان معصومند و انکار
کردن بعضی از اهل سنت دلالت کردن این را بر عصمت ایشان بجز عداوت و تعصب وجهی ندارد و آنکه
میگویند که اراده اذهاب رجس و اراده تطهیر غیر تطهیر و اذهاب رجس است باطلست زیرا که اگر اراده متعلق
باذهاب رجس و اثبات تطهیر نباشد فرقی نمی‌ماند میان ایشان و سایر مکلفین پس در آنوقت چه حصر و چه مدح
و چه تعظیم و چه اختصاص بخطاب و چه تکریر لفظ تطهیر است که را به فرموده است و اهلبیت علیهم السلام را
در این چه فضیلت و چه منزلت و چه مزیت بر دیگران است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهلبیت
علیهم السلام و صحابه و تابعین و غیر ایشان [illegible] ایشان محسود دارند و بالجمله دلالت
این آیه شریفه بر عصمت و طهارت اهلبیت علیهم السلام واضحست و [illegible] باشد که ایشان معصومند پس
باید امامت در ایشان باشد بجهت [illegible] علیه السلام امامت و نصا
علی بن ابیطالب علیه السلام چه [illegible] اقوال و خطبهای خود باعتراف علمای
اهل سنت چنانکه در خطبه شقشقیه میفرماید اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافه و انه لیعلم ان محلی منها
محل القطب من الرحی قسم بخدا که پسر ابو قحافه پوشید پیراهن خلافت را و هر آینه میداند که محل من از خلافت
من بود کم و در جای دیگر میفرماید ان الائمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم لا تصلح علی سواهم و لا
تصلح الولاة من غیرهم امامت و ولایت در بنی هاشم است نه در غیر ایشان و در جای دیگر میفرماید و لهم خصایص
حق الولایة و فیهم الوصیة و الوراثة امامت بر آل محمد است و در ایشانست وصیت و وراثت یعنی رسول
خدا صلی الله علیه و آله بامامت من و امامت و اولاد من وصیت فرموده و تصریح کرده است و علی علیه السلام
در اقوال خود صادق و راستگو است بمقتضای آیه شریفه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الآیه بجهة
اینکه معصوم است که دروغ و سایر گناهان از او سر نزند و وقتیکه ایشان بدلالت آیه راستگو شدند
پس امامت و در ادعای خود صادقست آیه سیم قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی بگو یا محمد نمیخواهم از شما اجری در عوض رسالت مگر اینکه قرابت و عترت مرا دوست دارید و

و مودت ایشان را داشته باشید و احترام مراد رحق ایشان مرعی دارید مراد از قرابت رسول خدا صلی الله علیه
و آله عترت و اهلبیت او است که عبارت باشد از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام چنانکه جماعتی از مفسرین
ذکر نموده اند و روایت کرده است این را احمد بن حنبل در مسند خود و محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود و مسلم بن حجاج
قشیری در صحیح خود و ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود و ابو الحسن رزین در جمع بین الصحاح الستة و محمد بن جریر در کتاب مناقب
و ابراهیم بن محمد حموینی و علی بن الحسین بن محمد اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین و موفق بن احمد اخطب خوارزمی و
ابو نعیم حافظ اصفهانی و مالکی در فصول المهمه و ابن مغازلی شافعی و غیر ایشان از علمای اهل سنت و در حدیث
احمد بن حنبل و ثعلبی و حموینی مذکور است که در زمانیکه نازل شد قُل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی گفتند
یا رسول الله چه کسانند قرابت تو آنها که واجب شده [illegible] بر ما مودت ایشان فرمود علی و فاطمه و پسران ایشان
و قریب باین است حدیث ثعلبی و بخاری و در حدیث ابو نعیم مسطور است از ابن عباس گفت در زمانیکه نازل شد قوله تعالی قل
لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی گفتند یا رسول الله چه کسانند ایشان که خدای تعالی ما را امر کرده
است بمودت ایشان فرمود علی و فاطمه و پسران ایشان [illegible] ابن جریر در کتاب مناقب میگوید بسند صحیح که رسول خدا
صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود [illegible] الا من ظلم اجیراً اجره فعلیه لعنة الله الا
من تولی غیر موالیه فعلیه لعنة الله الا من سبّ ابویه فعلیه لعنة الله فنادی بذلک هر آنکس که ظلم
نماید اجیر را اجرت او را نداده باشد پس لعنت خدا بر او باد و هر آنکس که اطاعت غیر آقای ولی خود نماید پس بر او باد
لعنت خدا و هر آنکس که دشنام دهد پدر و مادر خود را پس بر او باشد لعنت خدا پس علی علیه السلام ندا کرد باین پس
داخل شدند عمر و جماعتی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفتند آیا تفسیری هست برای آنچه که علی او را ندا کرد یا اینکه
ظاهر آن مراد است فرمود بلی تفسیر دارد ان الله یقول قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی یعنی
که خدای تعالی میفرماید بگو ای محمد از شما اجری بر رسالت نمیخواهم بجز مودت ذوی القربی پس کسی که ظلم نماید بر ما
یعنی مودت ذوی القربی را که اجرت من است بجا نیاورد پس بر او باد لعنت خدا و یقول النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم و خدای تعالی میفرماید اینکه پیغمبر اولی است بر مؤمنین از خود ایشان و مولای ایشانست و من
کنت مولاه فعلی مولاه و هر آنکس که من مولای اویم پس علی مولای او است پس هر آنکس غیر علی و ذریه

او را

اورا بر خود تسویه داده اند و غیر ایشان از اطاعت نمایند پس بر او باد لعنت خدا و اشهد که انا و علی ابوا المؤمنین فمن

سبّ احدنا فعلیه لعنة الله شما را شاهد میگیرم بر اینکه من و علی پدران مؤمنین میباشیم پس هر آنکس که دشنام

دهد یکی از ما را پس بر او باد لعنت خدا پس زمانیکه ایشان از نزد رسول خدا بیرون رفتند عمر گفت ای اصحاب

یاران محمد تاکیدی که امروز پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امر علی نمود حکم بر ولایت او تاکیدی بر آن نکرده بود نه در غدیر خم

و نه در غیر آن و حسان بن ثابت گفته است که این حکایت واقع شده بود دو روز قبل از وفات رسول خدا صلی الله

علیه و آله و شیخ ابو علی طبرسی رحمة الله علیه در کتاب مجمع البیان از طریق اهل سنت نقل نموده است از ابو امامه

باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بدرستیکه خدای تعالی خلق کرد انبیا را از اشجار مختلفه و خلق شدم من

و علی از شجره واحده پس من اصل آنم و علی فرع او است [illegible] و فاطمه مایه او است و حسن و

حسین میوه آن درختند و شیعیان ما برگهای آن [illegible] پس هر آنکس [illegible] از شاخهای او در آویخت یافت

و هر آنکس که میل نمود از او هلاک شد و هرگاه [illegible] بنده ای از بندگان خدای تعالی در میان صفا و مروه

هزار سال و بعد از آن هزار سال [illegible] مثل انبان خشکیده بوده باشد

شود و محبت ما اهل بیت [illegible] خدای تعالی او را [illegible] بعد از آن خواندند قل لا اسئلکم

علیه اجرا الا المودة فی القربی بدانکه از [illegible] که قربی در این آیه شریفه عبارت از

اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام باشد و این آیه دلالت

میکند بر اینکه واجب است مودت ایشان و اطاعت نمودن ایشان و امتثال اوامر ایشان کردن مودت ایشان است

بجهت اینکه مخالفت کردن با ایشان با محبت و مودت ایشان منافات دارد پس اطاعت ایشان واجب و لازم خواهد

شد و معنی امام واجب بودن اطاعت او ست و قتیکه طاعت علی علیه السلام واجب شد پس او امامست و

ایضا واجب شدن مودت ایشان بر جمیع امت چنانکه این آیه شریفه افاده میکند لازم دارد که ایشان افضل

از جمیع امت باشند پس علی علیه السلام امامست و تقدیم دیگری بر او تقدیم مفضول بر فاضل است و آن

قبیح است عقلا و نقلا و با اینکه ایجاب مودت ایشان و او را قرار دادن اجر رسالت منزلت بلند و درجه عالی

و شان عظیم است مر اهل بیت علیهم السلام و با این مرتبه ممتازند از جمیع خلق و این لازم دارد امامت او

اخبار که

واخبار یکه نقل نمودیم صریحست در اینکه مراد از وجوب مودت در ایه بجز امامت چیزی نیست و ایضاً قوله
تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا
وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین پس هر انکس که محاجه کند با تو در او و بعد از انکه آمد بسوی
تو علم پس بگو که بیایید او از نماییم و بخوانیم پسران و زنان و نفسهای خود را بعد از ان دعا نماییم و قرار دهیم لعنت
بر کسانیکه دروغگو اند و اگر نباشد در عالم دلیلی بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
بجز این ایه شریفه هر اینه او کافی میباشد در اثبات امامت ایشان بجهت اینکه خلافی در میان امت نیست در اینکه
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله همراهی خود برد برای ابتهال نمودن با نصارای نجران علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام را و بس و اتفاق امت است که ابناءنا اشاره بحسن و حسین علیهما السلام است و نساءنا اشاره
بفاطمه علیها السلام و مراد از انفسنا علی علیه السلام است نه رسول خدا صلی الله علیه و آله زیرا که ایشان
دعوت کننده اند و معقول نیست که شخص خود را دعوت نماید بلکه دیگری را میخوانند و انجناب کسیرا بجز علی علیه
السلام همراه خود نبرد پس مراد از انفسنا بخصوص علی علیه السلام است پس خدای تعالی در این ایه حضرت
نفس پیغمبر قرار داد و چون اتحاد دو نفس محال است پس مراد مساوات ایشان است با رسول خدا صلی الله علیه
و آله در جمیع اوصاف و مراتب الا نبوت و از جمله اوصاف حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت عامه
بود بر جمیع خلق پس بمقتضای مساوات ثابت میشود ولایت عامه بر جمیع خلق برای علی علیه السلام و امامت غیر از این
معنی نیست و ایضاً جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله باتفاق کل امت افضل از همه خلق بود حتی از انبیا
و ملائکه پس علی علیه السلام افضل از جمیع است بحکم تساوی پس او امامست والا لازم اید تقدیم مفضول بر فاضل
و قبیح بودن ان محل تشکیک نیست و ایضاً هرگاه کسی از صحابه افضل از اهل بیت علیهم السلام و یا در فضیلت
با ایشان مساوی بود هر اینه خدای تعالی پیغمبر خود را امر میفرمود که او را با خود ببرد برای ابتهال با نصاری زیرا
که انوقت مقام حاجت بود و حال انکه خدای تعالی امر نفرمود که بجز اهلبیت علیهم السلام کسی را با خود ببرد
پس ایشان افضل از همه اند پس امامت در ایشان است و بالجمله دلالت ایه بر امامت انحضرت و افضلیت
ایشان از همه خلق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله واضح و اشکار است و انکار نمیکند انرا مگر کسیکه

شیطان بر او غلبه کرده و مناسب هوا و نفس نماید عناد ورزد و صاحب کشاف با آنکه حنفی مذهب و متعصب است اعتراف میکند بر اینکه این آیه اقوی ترین و اصح دلیلها است بر فضل اصحاب کسا و اگر این آیه دلالت بر این مطلب نبود پس چه شده بود علی علیه السلام را با آن علم و معرفت و کمال و منزلت که داشت احتجاج نماید با این آیه و امثال آن بر امامت و خلافت خود بر اصحاب شوری و چه رسیده بود جماعت را که همه ساکت شده و انکار بر او نکردند بلکه او را در این ادعا تصدیق نمودند و لکن گفتند یا علی عثمان از برای خلافت متعین اهل است یا ما نتوانستند که بگویند یا علی این آیه و امثال این دلالت بر امامت و فضیلت تو نمیکند پس از اینجا معلوم میشود که منکر دلالت این بر آنچه که ذکر نمودیم مکابر و معاند است **آیه بیست و ششم** قوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال یعنی در خانهائی که خدا رخصت داده است خدای تعالی [illegible] بلند نمایند و تعظیم نمایند آنها را و ذکر کرده شود در آنها اسم او و تسبیح و ثنا [illegible] از انس بن مالک و از بریده که گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] اذن الله [illegible] برخواست و گفت یا رسول الله کدام خانها اند آنها فرمود خانهای پیغمبران [illegible] هذا البیت منها این خانه از آنها است یعنی خانه علی و فاطمه قال نعم من افاضلها [illegible] و از مجاهد نقل شده است که او در تفسیر خود از ابن عباس نقل میکند که او [illegible] و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما باید دانست که روز جمعه دحیه کلبی از شام متاع آورده در احجار الزیت که جائیست نزدیک مدینه نزول کرد و طبل زدند که مردم مطلع و خبردار شوند از آمدن او و این در وقتی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد مشغول خطبه خواندن بود همه که خلق صدای طبل و نقاره را استماع نمودند همگی رفتند بسوی او و پیغمبر صلی الله علیه و آله را در حال خطبه خواندن گذاشتند مگر علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و صهیب چنانکه نشسته بودند حرکت نکرده و نرفتند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که خدای تعالی نظر نمود در روز جمعه بسوی مسجد من پس اگر نمی‌نشستند این هشت نفر که نشستند در مسجد من هر آینه مدینه آتش میشد بر اهلش و سنگ باریده میشد بر ایشان مثل قوم لوط و نازل شد در حق کسانیکه نشستند این آیه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع الایة و خدای تعالی وصف نمود علی علیه السلام را بوصفی که دلالت بر فضیلت و شکف

پس

پس او امامت و لا لازم نباید مقدم داشتن مفضول بر فاضل و اخبار بر ثبت این تمام و قوله تعالی و من
الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله که این نطق هست که مشهور شده جان خود را در طلب رضای خدای تعالی ابو
اسحق ثعلبی در تفسیرش میگوید باید دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانیکه اراده نمود که هجرت نماید از
مکه علی بن ابیطالب علیه السلام را در مکه گذاشت برای اینکه دیون ایشان را ادا نماید و امانتهای که در نزد آنحضرت
بود بصاحبان آن رد نماید و همان شب که میخواستند بیرون آیند از مکه بسوی غار امر کرد علی را در حالتیکه مشرکان خانه
آنحضرت را احاطه کرده بودند اینکه بخوابد در رختخواب ایشان پس فرمود او را یا علی بپوش برد حضرمی مرا بعد
از آن بخواب در رختخواب من پس باید که از ایشان بتو اهل مکه نرسد بتو ضرری انشاء الله عز و جل پس علی علیه السلام بفرموده
ایشان عمل نمود پس وحی نمود خدا بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که من برادری قرار دادم در میان
شما و عمر یکی از شما را زیادتر از عمر دیگری قرار داده ام پس کدام یکی از شما می بخشد زندگانی را بان دیگری پس هر دو
اختیار کردند طول زندگی را [illegible] نمودند پس وحی نمود خدا تعالی بسوی ایشان که آیا شما
مثل علی بن ابیطالب علیه السلام نشدید که [illegible] قرار دادم میان او و محمد پس خوابید در رختخواب او و جان خود را
فدای او کرد و زندگی او را [illegible] پس علی را از دشمن او محافظت نمائید پس نازل شدند و بود
جبرائیل نزد سر او و میکائیل نزد پای او و [illegible] میگفت مثل تو ای پسر ابوطالب که فخر و مباهات
میکند خدا تعالی با تو بر ملائکه پس نازل نمود خدا تعالی بر رسول خود وقتیکه ایشان متوجه مدینه بودند در شأن
علی بن ابیطالب و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله و ایضاً ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است از ابن
عباس که گفت نازل شد این آیه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله گریخت از مشرکان
بسوی غار با ابوبکر و خوابید علی علیه السلام بر رختخواب پیغمبر صلی الله علیه و آله و روایت کرده است از ایضاً احمد بن
حنبل و موفق بن احمد اخطب خوارزمی و ابرهیم بن محمد حموینی و مالکی در کتاب فصول المهمه و محمد بن محمد الغزالی
در کتاب احیاء العلوم و غیر ایشان از علمای اهل سنت و در حدیث موفق بن احمد خوارزمی مذکور است که علی علیه السلام
وقتیکه خوابید بر فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله این ابیات را انشاء فرمود شعر وقيت بنفسي خير من وطئ
الثرى ومن طاف بالبيت العتيق وبالحجر رسول اله خاف أن يمكروا به فنجّاه ذو الطول الإله من المكر

وبات

وبات رسول الله في الغار آمنا موقى وفي حفظ الاله وفي ستر وبت اراعيهم وما يثبتونني وقد وطنت
نفسي على القتل والاسر حاصل مضمون ابيات اينست كه اطاعت امر رسول خدا صلى الله عليه وآله نمودم
ودر جاى بكشتن شدم وجان خود را فداى او كردم وخداى تعالى اورا از شر دشمنان ومكر مشركان محافظت فرمود وآنكه
ثابتست باعتراف خصم كه اين آيه در شان امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام نازل شده است پس اين فضيلتى است
كه اختصاص بايشان دارد ودر غير او نيست واين دلالت ميكند بر اينكه آنجناب افضل از جميع صحابه است پس او
امامست بجهة اينكه تفضيل دادن مفضول بر فاضل جايز نيست عقلا ونقلا وبعضى از اهل سنت گفته است
كه اين آيه نازل شده است در شان ابوذر غفارى وصهيب بن سنان زيرا كه خويشان ابوذر كه كافر بودند اورا گرفتند و
ابوذر از دست ايشان گريخته بخدمت رسول خدا صلى الله [illegible] ايشان او وقتيكه ديدند كه او مهاجرت نمود
از او دست برداشتند وهمچنين صهيب خويشان او [illegible] ايشان [illegible] خود را خريده هجرت نمود
بسوى پيغمبر صلى الله عليه وآله و[illegible] خداى تعالى در اين آيه مدح
ميفرمايد كسيرا كه جان خود را در راه خدا داده است [illegible] وصهيب مال داده جان
خود را خريده است پس وجه مناسبت با آيه ندارد [illegible] كلام نفهميده از روى اعتقاد وتقليد
ومتابعت عكرمه نموده است كه او يكى از فقهاى تابعين [illegible] على عليه السلام دشمن بود واز روى عداوت
شان نزول آيه را ابوذر وصهيب قرار داده است ويكى ديگر از اهل سنت گفته است كه اين آيه در شان زبير ومقداد نازل
است وقتيكه مشركين مكه حبيب بن عدى را گرفته بدار كشيدند وهمانجا بر دار گذاشتند رسول خدا صلى الله عليه وآله
زبير ومقداد را از مدينه فرستادند بمكه وپنهانى اورا از دار فرود آوردند وفساد اين قول نيز واضح است بجهة اينكه
اين دو نفر جز اينكه بكرده را از دار فرود آورده اند كارى نكرده اند كه مستحق اين باشند كه آيه در حق ايشان نازل
شود واگر ايشان با اينكار استحقاق بهمرسانند كه خداى تعالى در حق اينها آيه نازل نمايد پس بايد در حق على بن ابيطالب
عليه السلام قرآن بتمامه نازل كنند زيرا كه فعل على عليه السلام با فعل اينها نسبت ندارد بجهة اينكه با خوابيدن
على عليه السلام در فراش رسول خدا صلى الله عليه وآله ثابت شد قواعد دين واركان اسلام وباو محكم گشت
اساس شرك وبنيان كفر ونفاق وباطل شد حيله مشركان مكه چنانچه گفته است سيد بن طاوس رحمه الله عليه

[illegible]

که از معتبرین علمای امامیه است فلولا نام علی علی فراش النبی بعد ... بمجیئه ما تمکن من هجرته ولا اتمام
رسالت که اگر علی علیه السلام در این شب نمیخوابید بر فراش پیغمبر صلی الله علیه واله وجانش را بفدای او نمیکرد
متمکن نمیشد آنحضرت از هجرت نمودن و نه از اتمام رسانیدن رسالت خود اما قوله تعالی فتلقی ادم من ربه
کلمات فتاب علیه فرا گرفت ادم علیه السلام از پروردگار خود کلماتی را و توسل جست بانها در استغفار خطیئه
خود پس خدا تعالی قبول نمود خدا عز و جل توبه او را روایت کرده است ابن المغازلی الفقیه الشافعی در کتاب
مناقب باسناد خود از ابن عباس که گفت سوال کرده شد از رسول خدا صلی الله علیه واله از کلماتی که ادم علیه السلام
فرا گرفته آنها را از پروردگار خود پس توبه او را بسبب آن کلمات قبول نمود فرمود سوال نمود از خدا تعالی بحق محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین اینکه توبه او را قبول نماید پس قبول کرد توبه او را و از نطنزی نقل شده است که او
در کتاب خصایص [illegible] ابن عباس [illegible] است انکه خدا تعالی خلق نمود ادم را و دمید در او روح خود را
و ادم عطسه کرد [illegible] الحمد لله [illegible] خدا تعالی [illegible] یرحمک ربک پروردگار تو رحمت کند ترا پس زمانیکه
خدا تعالی ملائکه را امر نمود [illegible] سجده [illegible] و گفت یا رب ای پروردگار من آیا خلقی خلق کرده
که او دوستتر باشد [illegible] بسوی تو [illegible] [illegible] اکراد [illegible] ترا خلق نمیکردم ادم علیه السلام
گفت یارب ایشانرا [illegible] پس بملائکه که موکل بحجابها بودند انکه حجابها را بردارند پس
زمانیکه حجابها برداشته شد ادم پنج اشباح را در پیش روی عرش دید گفت یا رب چه کسانند ایشان خدا تعالی فرمود
ای ادم این محمد پیغمبر من است و این علی امیر المومنین پسر عم پیغمبر من و وصی او است و این فاطمه دختر پیغمبر من است و این دو نفر
حسن و حسین پسران علی اند و اولاد پیغمبر منند بعد از ان فرمود ای ادم ایشان اولاد تو اند پس ادم خوشحال
و شاد شد باین پس زمانیکه از ادم ان خطیئه سر زد و گفت یا رب بسؤال میکنم از تو بحق محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین اینکه بخشی مرا پس بخشید او را خدا تعالی این همان است که خدا تعالی فرمود فتلقی ادم من ربه کلمات پس به سبب
که کلمات چنانکه فرا گرفت آنها را ادم از پروردگار خود این بود اللهم بحق محمد و علی و فاطمة والحسن
والحسین الا تبت علی فتاب علیه خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه مرا قبول نما پس قبول
کرد توبه او را و نقل شده است قاضی ابو عمر عثمان بن احمد که یکی از مشایخ اهل سنت است که او نقل میکند از ابن

عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله اینکه فرمود اینکه ازین خطاء از آدم سرزد نظر کرد دید که اشباح چند میدرخشند
در دور عرش الهی پس گفت یا رب بندگی که من میبینم اشباح چند را که شبیه بمن اند خلقت من پیش خبر از
ان اشباح خدای تعالی فرمود این نورهائیکه می‌بینی اشباح دو نفرست از اولاده تو اسم یکی از ایشان محمد است که ابتدا
میکنم نبوت را بتو وختم میکنم نبوت را باو وان دیگری برادر او و پسر برادر پدر اوست اسم او علی است و تایید میکنم
محمد را بسبب او و یاری میکنم محمد را بر دست او وان نورهای چندانیکه در دور ایشانند نورهاء ذریه این پیغمبرند و
از این برادر که دختر خود را باو تزویج میکند میشوند از دختر او و متصل میشود باین وجه اول کسیکه ایمان
آورد باین پیغمبر و تصدیق او را کرد است قرار میدهم از دختر راستگو زنان و جدا میکنم او را و ذریه او را
از ایشان و منقطع میشود سببها و نسبها روز قیامت مگر سبب و نسب او پس آدم سجده کرد خدای تعالی را بشکرانه
اینکه قرار داد از اولاد او ذریه او پس خدا ایشان را بعد ازین بسجده امر نمود ملائکه را که آدم را سجده کردند و از
همه آنچه را که ذکر نمودیم معلوم کردید که بنا بر روایت اهل سنت مراد از کلمات در آیه شریفه
اهلبیت علیهم السلام است که آدم علیه السلام بایشان توسل جست و خدا توبه او را قبول کرد پس این فضیلتی
برای اهلبیت علیهم السلام کسی از صحابه وغیره بچنین فضیلتی نرسید بلکه این دلالت دارد بر اینکه
اهلبیت علیهم السلام افضل از انبیا علیهم السلام اند زیرا که آدم پیغمبر که ابو البشر است در قبول توبه
خود بایشان توسل جست و همچنین دلالت دارد بر اینکه ایشان مساوی اند با خاتم انبیا صلی الله علیه وآله در توسل
جستن بسوی خدای تعالی و بنا بر اینکه ایشان منفرد شدند بچنین فضیلتی که فوق جمیع فضائل است پس باید علی
علیه السلام امام باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل جایز نیست عقلا و نقلا و علاوه بر این در حدیث
نظر کن که گذشت که علی وصی پیغمبر صلی الله علیه وآله است و آن صریح است در امامت آنجناب اگر کسی بگوید که این احادیث
اصلی ندارد و اینها را شیعه اختراع کرده اند در جواب میگوییم ما در اینکتاب بجز اقوال علمای اهل سنت و احادیث
ایشان چیزی دیگر ذکر نمیکنیم تا اینکه قول و حدیث ایشان حجت باشد بر ایشان و اگر این احادیث اعتباری ندارد
پس چرا در کتب خود ایراد میکنند و حال آنکه غالب اشخاصیکه ما در اینکتاب احادیث نقل میکنیم از ایشان و قول
آنها را ذکر مینماییم مثل ثعلبی و ابن مغازله و احمد بن حنبل و موفق بن احمد خوارزمی و غیر ایشان کسانی اند که علما

سنه

ثلثه را تفضیل میدهند بر علی بن ابیطالب علیه السلام و میگویند که این سه نفر افضلند از علی علیه السلام
پس احادیثی که ایشان نقل نمایند صحیح و معتبر است نه آنکه ایشان در نقل این احادیث متهم باشند آیه ثانی
قوله تعالی اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَمِن ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهدِی الظّالِمینَ یا ابرهیم ترا امام قرار
دادم برای خلق ابرهیم گفت و از ذریه من هم قرار بده فرمود نمیرسد عهد من بظالم ابن مغازلی شافعی روایت
میکند باسناد خود از ابن مسعود که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود انتهت الدعوة الی والی علی
لم یسجد احد منا لصنم قط فاتخذنی نبیا واتخذ علیا وصیا منتهی شد دعوت ابرهیم بسوی من و بسوی علی
سجده نکرده بود هیچیک از ما بتی را هرگز پس فرا گرفت مرا پیغمبر و فرا گرفت علی را وصی یعنی خدای تعالی مرا پیغمبر
قرار داد و علی را وصی قرار داد [illegible] مطلب احتیاج به بیان ندارد و ایضا این آیه دلالت میکند
بر اینکه باید امام معصوم باشد بجهة اینکه هر فسق و گناهی ظلم است بر نفس خود یا بر دیگری و غیر معصوم
جایز است که ظالم شود و خدای تعالی [illegible] امامت [illegible] اما در حال ظلم پس واضح است دلالت آیه بر اینکه
امامت باو نمیرسد [illegible] میکند باو که ظالمست چنانچه درخت سبب در آخر
میوه میگویند اگرچه [illegible] فلا تشخصر امر غضب قریش و ایشان فاسق
و تایب عطار و قصاب [illegible] متصف باین اوصاف نباشند پس در صدق
مشتق بقای مبدأ شرط نیست علاوه بر این آیه شریفه نفی امامت از ظالم کرده و ذات به تقیید بحال الظلم نیست
پس حمل میکنیم بر جمیع اوقات چنانچه مقتضای اطلاق است و بالجمله دلالت آیه بر اشتراط عصمت در امام واضح است
و غیر از علی علیه السلام کسی معصوم نیست پس او امامست و چنانکه این آیه و حدیث گذشته دلالت بر امامت علی علیه
السلام میکند و همچنین نفی میکند امامت از خلفای ثلثه بجهة اینکه ایشان در مدتی از عمر بت پرستی کرده بودند
بلکه کفر در ایشان ملکه بهم رسانیده بود پس بموجب آیه و حدیث امامت ایشان باطلست آیه رابعه قوله تعالی
اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجعَلُ لَهُمُ الرَّحمنُ وُدّاً کسانیکه ایمان آورده و عمل صالح بجا میاورند زود
است که خدای تعالی برای ایشان قرار میدهد محبت و مودت در قلوب مؤمنان ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود روایت
کرده است باسناد خود از براء بن عازب که گفت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بعلی بن ابیطالب علیه السلام

یا علی

یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهدا واجعل لی فی صدور المؤمنین مودة یا علی بگو خداوندا قرار بده برای
من نزد خود عهدی و قرار بده برای من در سینهای مؤمنان مودتی پس نازل نمود خدای عز و جل ان الذین آمنوا و عملوا
الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و ابو نعیم حافظ اصفهانی روایت نموده است از ابن عباس که گفت نازل شد این
آیه در حق علی علیه السلام مخصوص و ذکر کرده است این را ابن المغازلی الشافعی و موفق بن احمد خوارزمی و ابرهیم بن محمد
حموینی و غیر ایشان از علمای اهل سنت و در حدیث ابن مغازلی مذکور است که ابن عباس گفت که رسول خدا صلی الله
علیه و آله دست مرا و گرفت دست علی را پس چهار رکعت نماز خواند بعد از آن بلند نمود دست خود را بسوی آسمان و گفت
خداوندا سؤال نمود از تو موسی بن عمران و من محمد ام سؤال میکنم از تو اینکه وسعت بدهی برای من سینه مرا و آسان گردانی
برای من امر مرا و بگشائی [illegible] از زبان من تا اینکه بفهمند گفتار مرا [illegible] برای من وزیری از خانواده من علی را و قوی
گردانی بسبب او پشت مرا و شریک گردانی او را در امر من [illegible] گفت [illegible] منادی را که میگفت یا احمد قد
اعطیت ما سألت ای احمد بتحقیق داده شد [illegible] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
یا ابا الحسن یا علی بلند کن دست خود را بسوی آسمان [illegible] اینکه عطا نماید
بتو پس بلند نمود علی دست خود را بسوی آسمان و گفت خداوندا [illegible] عهدی و قرار بده برای من در صدور
مؤمنین مودتی پس نازل نمود خدای تعالی بر پیغمبر [illegible] الذین آمنوا [illegible] الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند این آیه را بر اصحاب خود و تعجب کردند صحابه از این تعجب کردن شدیدی
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا تعجب میکنید بدرستیکه قرآن چهار ربع است پس ربعی از آن در حق ما اهل
بیت است و ربعی از آن در دشمنان است که حلال است و ربعی از آن در بیان ایشان است که حرامست و ربعی از آن فضایل و
احکامست و خدای تعالی نازل نموده است در حق ما کرایم قرآن را و جماعتی از اهل سنت روایت کرده اند که سؤال
کردند از ابن عباس از قول خدای تعالی سیجعل لهم الرحمن ودا گفت نازل شد این آیه در حق علی لانه ما من مسلم الا
و لعلی فی قلبه محبة بجهة اینکه هیچ مسلمانی نیست مگر اینکه برای علی در قلب او محبتی است و صحت رسیده است امامان
این دو فرقه سنی و شیعه اینکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یبغضنی
ما ابغضنی و لو صببت الدنیا بجماتها علی المنافق علی ان یحبنی ما احبنی و ذلک انه قضی فانقضی علی لسان

النبی

النبی الامی انه قال لا یبغضک مؤمن ولا یحبک منافق هرگاه بر تو بیاغ مؤمن با ابن عم خود بر اینکه مرا
مبغوض دارد نخواهد بود مرادش من داشت و هرگاه دوست دارد منافق بدهم بر اینکه مراد دوست دارد نخواهد بود داشت مرا
این بود است که گذشت بر زبان پیغمبر امی که فرمود هیچ مؤمنی مرا دشمن نمیدارد و هیچ منافقی مرا دوست نمیدارد پس
زمانیکه ثابت شد باعتراف علمای اهل سنت که این آیه در شان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است
پس این فضیلتی است مختص بآنجناب و برای دیگری نیست پس ایشان افضل از همه اند پس امامت و علاوه بر اونچه
که حدیث گذشته ابن مغازلی متضمن اوست از دعای حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی را وزیر من گردان و
شریک من نما در امر من و استجابت دعای آن بزرگوار دلالت دارد بر اینکه او امامت از جانب خدای تعالی و رسول او صلی ضریح
الله علیه و آله و همچنین حکم کند نقل ایشان ... علیه السلام بر اینکه مودت و محبت ایشان واجبست دلالت
واضح دارد بر امامت ایشان ... قوله تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی تو مکر انذار کنند
و هر قومی را هدایت کننده ... فضول ... عباس که گفت زمانیکه نازل شد قوله تعالی
انما انت منذر و لکل قوم هاد ... منم منذر و علیست هادی و بک یا علی یهتدی
المهتدون و بسبب تو یا علی ... و مثل این ... روایت کرده است ثعلبی و حموینی
و واحدی و غیر ایشان از علمای اهل سنت ... و در کتاب فردوس نقل شده است از سعید بن جبیر
از ابی هریره که گفت سوال نمود از رسول خدا صلی الله علیه و آله از این آیه فرمود که هادی این امت علی بن ابی
طالبست و همه اینها که مذکور شد چنانکه میبینی صریحست در ثبوت ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام
و شیخ ابو علی الطبرسی رحمة الله علیه که از علمای امامیه است در مجمع البیان روایت کرده است باسناد اهل سنت از ابو
برده اسلمی که گفت آب خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله برای وضو گرفتن و علی بن ابیطالب در نزد ایشان
بود پس گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را بعد از آنکه وضو گرفت و چسبانید دست او را بسینه
خود بعد از آن فرمود انما انت منذر یعنی بدرستیکه تو انذار کننده بعد از آن رد نمود دست را بسینه علی و فرمود
و لکل قوم هاد هر قومی را هدایت کننده است بعد از آن فرمود انک منارة الانام و غایة الهدی و امیر القری
و اشهد علی ذلک انک کذلک بدرستیکه تو مناره خلقی و نهایت هدایتی و امیر قرائی و شهادت میدهم بر اینکه تو

که تو چنین هستی و این هم صریح است در امامت و ولایت علی علیه السلام ایها الرسول وَقِفُوهُم اِنَّهُم مَسئُولُون
نگاه دارید ایشان را تا اینکه سؤال شود از ایشان و اینکه روایت کرده است جماعت بسیاری از مشاهیر اهل سنت مثل ابو نعیم
حافظ اصفهانی و موفق بن احمد خوارزمی و ابراهیم بن محمد حموینی و ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس و ابو الحسن علی بن
احمد واحدی و غیر ایشان باسنادهای خود از ابو سعید خدری و ابن عباس و غیر ایشان از رسول خدا صلی الله علیه
و آله که فرمود وَقِفُوهُم اِنَّهُم مَسئُولُون عن وِلایَةِ علی بن ابی طالب نگاه دارید ایشان را که سؤال شود از ایشان
از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و جماعتی از علمای اهل سنت روایت نموده اند که وَقِفُوهُم اِنَّهُم مَسئُولُون
یعنی سؤال شود از ایشان از ولایت اهلبیت علیهم السلام و حب ایشان و ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان
علمای اهل سنت است نقل کرده است از علی بن احمد [illegible] که نموده است حدیث من کنت مولاه فعلی
مولاه را گفته است یعنی ولایتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت [illegible] سؤال میشود از این روز قیامت
و نقل کرده اند از ابن عباس که گفت [illegible] الکر اینکه هفت طبقه جهنم را
آتش کنند و امر میکند رضوان را اینکه [illegible] میکائیل مدّ الصراط علی متن جهنم
ای میکائیل صراط را بکش بر روی جهنم و [illegible] در زیر عرش و ندا میکند ای محمد
نزدیک بیا امت خود را برای حساب بعد از آن خدا [illegible] یوضع علی الصراط سبع قناطر اینکه بگذارند
بر روی صراط هفت قنطره طول هر قنطره هفده هزار فرسخ و بر هر قنطره هفتاد هزار ملک ایستاده است پس سؤال
میکنند از این امت از زنان ایشان و مردان ایشان در قنطره اول از ولایت امیر المؤمنین و دوستی اهلبیت محمد پس کسیکه
ولایت امیر المؤمنین و محبت اهلبیت را داشته است میگذرد از قنطره اول مثل برق جهنده و کسیکه اهلبیت پیغمبر را
دوست نداشته است سرازیر بجهنم میافتد اگرچه باشد با او از اعمال نیک عمل هفتاد صدیق و در قنطره دوم پس
سؤال میکنند از ایشان از نماز و در قنطره سیم سؤال میشود از ایشان از زکوة و در چهارم از روزه و در پنجم از حج
و در ششم از جهاد و در هفتم از عدالت پس هر آنکس که اینها را با او بوده است میگذرد بر صراط مثل برق جهنده و هر
آنکس که با او نبوده است عذاب کرده میشود و اینست قول خدا تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی جماعت ملئکه وادارید
ایشان را یعنی بند کنید ایشان را بر قنطره اول تا سؤال شود از ایشان از ولایت علی و اهلبیت علیهم السلام مخفی نماند که

سؤال

سؤال از ولایت علی امیر المؤمنین علیه السلام دلیلست بر اینکه ولایت ثابت بوده است بر ایشان و این مطلب اتفاق [امّه] کرده‌اند
است و روایت شده است از طریق اهل سنت از ابو سعید خدری که گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله
میفرمود که اینکه روز قیامت میشود خدای تعالی امر میکند دو ملک را که بنشینند بر صراط پس نمیگذرد احدی
مگر اینکه برات امیر المؤمنین را داشته باشد و هر کسی که نباشد نزد او برات از امیر المؤمنین میاندازد خدای تعالی
او را برو در آتش و اینست قول خدای تعالی وقفوهم انهم مسئولون گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول
الله چه چیز است معنی برات امیر المؤمنین فرمود نوشته اینست که لا اله الا الله محمد رسول الله و امیر المؤمنین علی
ابن ابیطالب وصی رسول الله و ابن [illegible] **آیه بیست و [illegible]** قوله تعالی ولتعرفنهم فی لحن القول هر اینه
میشناسی منافقان را از نحوه کلام ایشان [illegible] ابن مغازلی شافعی و ابو نعیم حافظ اصفهانی از ابو سعید
خدری که گفت لحن القول بغض علی بن ابیطالب [illegible] از ابی سعید خدری منقولست که گفت ما میشناختیم منافقان را
در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] ببغض علی بن ابیطالب و از انس بن مالک نقل شده است
که گفت مخفی نماند هیچ منافقی [illegible] بعد از این آیه پس فضیلت ثابت نیست برای احدی
از صحابه پس علی علیه السلام [illegible] امام است و ایضا وقتیکه بغض و نفاق و کفر شد پس واجب میشود
مودت او و اینست معنی امامت **آیه بیست و [illegible]** قوله تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون سبقت گیرنده‌اند
مقرب‌اند در جنات نعیم روایت کرده است ابو نعیم حافظ اصفهانی از ابن عباس که گفت سابق هذه الامة علی بن ابیطالب سابق
این امت علی بن ابیطالب است و روایت کرده است علی بن مغازلی شافعی از ابن عباس که گفت سابق سه نفر است سبقت کرد
یوشع بن نون بسوی موسی و سبقت نمود صاحب یس بسوی عیسی و سبقت نمود علی بسوی محمد و او افضل از ایشان است
و مثل این ایضا روایت نموده است موفق بن احمد باسناد خود از ابن عباس این فضیلتی است که اختصاص دارد بعلی علیه السلام
و برای غیر او از صحابه ثابت نیست پس علی علیه السلام افضل از همه ایشانست پس او امامست و ایضا دلالت میکند بر اینکه
این فضیلت مختص بعلی علیه السلام است و در سایر صحابه نبود آنچه که منقولست از موفق بن احمد خطیب خوارزمی که او روایت
کرده است باسناد خود از ابن عباس که گفت شنیدم از عمر بن خطاب وقتیکه در نزد او جماعتی بودند و ذکر نمودند کسانی که
سبقت کرده بودند بسوی اسلام پس عمر گفت اما علی پس شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا میفرمود در حق او سه خصلت را

هر آینه دوست داشتم اینکه مرا بودی یکی از آنها محبوب‌تر بود نزد من از آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و من نشسته

بودم من و ابو عبیده و ابو بکر و جماعتی از اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله زد بدست خود بر شانهٔ علی

و فرمود ای علی انت اول المؤمنین ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلة هرون من موسی یا علی تویی

اول کسیکه ایمان آورده و تویی اول کسیکه اسلام آورده و تو برای من بمنزلهٔ هرون هستی برای موسی و ابرهیم بن محمد حموینی

که از اعیان علمای اهل سنت است روایت کرده است باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی که علی علیه السلام فرمود در محضر جماعتی

از مهاجر و انصار قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید اینکه خدای تعالی تفضیل داده است در کتاب خود در آیات بسیاری

سابق را بر مسبوق و اینکه احدی از امت پیش سبقت نگرفته است بسوی خدای عز و جل و رسول او گفتند بلی چنین است

بخدا قسم پس فرمود قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید اینکه ... السابقون الاولون من المهاجرین والانصار

والسابقون السابقون اولئک المقربون ... از رسول خدا صلی الله علیه

و آله و اجتناب فرمودند که خدای تعالی این آیه ... نموده است در شان نبی ... ایشان و من افضل بعد از ایشانم

و علی بن ابیطالب وصی من افضل اوصیا است ... حضرت امیر المؤمنین قوله

تعالی اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن ... و جاهد فی سبیل الله لا یستوون

عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین الذین ... فی سبیل الله باموالهم و انفسهم

اعظم درجة عند الله الآیه آیا قرار میدهید شما کسانی را که سقایت حاج و عمارت مسجد حرام کنند مثل کسیکه ایمان آورد

بخدا و روز آخرت و جهاد نموده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان نزد خدای تعالی از کسانیکه ظالمند خدا ایشانرا

هدایت نمیکند و از کسانیکه ایمان آورده اند و هجرت نموده اند و جهاد کرده اند در راه خدا با اموال و جانهای خودشان

درجهٔ ایشان نزد خدای تعالی اعظم است و روایت کرده است ابو اسحق ثعلبی و علی بن مغازلی شافعی و رزین بن

معاویه در جمع بین الصحاح الستة و ابرهیم بن محمد حموینی و ابو نعیم حافظ اصفهانی و مالکی و واحدی و غیر ایشان

اینکه نازل شد این آیه در شان علی بن ابیطالب علیه السلام زمانیکه افتخار نمودند طلحة بن شیبه و عباس بن عبد المطلب

و علی بن ابیطالب پس طلحة بن شیبه گفت کلید خانهٔ کعبه با من است اگر بخواهم در آن میخوابم و عباس گفت با منست سقایت

حاج اگر بخواهم هر آینه در مسجد میخوابم و علی علیه السلام گفت نمیدانم که شما چه میگویید هر آینه نماز خواندم

بسوی قبله شما و قبل از مرد و من صاحب جهاد هم پس نازل نمود خدای تعالی اجعلتم سقایة الحاج الایه این فضیلت
بر همه صحابه ثابت میشود پس علی علیه السلام افضل از همه است بغیر قرآن پس او امامست بی فصل
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة الایه ای آنکسانیکه ایمان
آورده اند وقتیکه نجوی میکنید با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس صدقه بدهید قبل از نجوی خودتان مفسران
اهل سنت و محدثان ایشان ذکر نموده اند وقتیکه این آیه نازل شد همه مسلمانان از تصدق دادن بخل ورزیدند از
نجوی امساک نمودند مگر علی بن ابیطالب علیه السلام که یک دینار داشت آنرا بده درهم فروخت پس هر زمان که اراده
نمود که نجوی نماید با آنحضرت درهمی را تصدق داد تا آنکه در مدت ده روز ده بار نجوی نمود و ده بار تصدق داد
بعد از آن آیه منسوخ گردید و خدای تعالی اهل ایمان را عتاب فرمود و توبیخ و سرزنش نمود و نازل فرمود
این آیه را أأشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات ای آیا ترسیدید که فقیر و تنگدست شوید از آنکه تصدق
نمایید پیش از نجوای خودتان فاذ لم تفعلوا وتاب الله علیکم ای پس وقتیکه نکردید اینکار را و خدای تعالی توبه
شما را قبول کرد پس اقامه صلوة نمایید و زکوة بدهید و خدا و رسول او را اطاعت نمایید و خدای تعالی خبیر است
بعملهای شما امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] روایت کرده اند عمل نکرد باین آیه احدی قبل از من و نخواهد
عمل کرد باین کسی بعد از من و بسبب [illegible] این آیه را و بسبب من قبول نمود توبه مسلمانان
وقتیکه عمل نمودم باین آیه و اگر هیچکس عمل بان نمیکرد هر آینه عذاب نازل میشد بر ایشان بجهت امتناع نمودن همه
ایشان از عمل کردن بان و نقل کرده است ثعلبی و ابرهیم بن محمد جوینی و غیر ایشان از مجاهد و مقاتل بن حیان آنکه
امیر المؤمنین علیه صلوة الرحمن فرمود که در کتاب خدا آیه هست عمل نکرده است باو کسی قبل از من و عمل نمیکند
باو کسی بعد از من و آن آیه اینست یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة الایه
و ابو اسحق ثعلبی در تفسیرش گفته است که عبد الله بن عمر گفت برای علی بن ابیطالب سه چیز است هر آینه یکی از آنها را
من میبود محبوب تر بود نزد من از شتران سرخ موی تزویج او فاطمه علیها السلام را و دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله
رایت را باو در روز خیبر و آیه نجوی پس این فضیلتی است اختصاص بعلی بن ابیطالب علیه السلام دارد و بر همه صحابه
نسبت با غیر اهل سنت پس او افضل از همه است پس او امامست عجب است از اهل سنت که در این باب ذکر میکنند که عمر

علی بن ابی طالب علیه السلام کسی از امت عمل بآیه نجوی نکرد و در جای دیگر در فضایل ابوبکر ذکر مینمایند که او مال
بسیاری در راه خدا انفاق نمود و سدّ بها نمیکند رسول خدا صلی الله علیه و آله با او بود بر دانایان واضحست که اگر
این سخن بجا بود و این حکایت اصلی داشت و ابوبکر صاحب چنین همتی بود هرآینه دو درهم در راه خدا تصدق کرده
با آنحضرت نجوی مینمود و خدای تعالی او و رسول او را از خود خوشحال میساخت و مورد عتاب و سرزنش از جانب حق سبحانه
تعالی نمیگشت و چه خوب گفته است شیخ ابوجعفر اسکافی در رد بر جاحظ چنانکه ابن ابی الحدید که هر سه ایشان از اکابر علمای
اهل سنت اند نقل نموده که چگونه ابوبکر سخاوت کرده چهل هزار دینار را انفاق نمود و حال آنکه او باقرار شما امساک کرد
از عمل کردن بآیه نجوی و حال آنکه در او خرج کردن زیاده از دو درهم ضرور نبود و عجب تر از این است که اعتذار جوی
برای امامان خود کرده و میگویند که آیه نجوی زود منسوخ گردید [illegible] وقت فراغ نیامد صحابه را که عمل بآیه نمایند و امام
فخر رازی که از مشاهیر علمای ایشان است گفته [illegible] تصدق بود و اگر صحابه تصدق می
کردند هرآینه فقرا دل شکسته شده [illegible] غصه میخوردند [illegible] نمیخواستند که باعث دلشکستگی
ایشان شوند لهذا از آیه اعراض نمودند [illegible] شیده نیست که این نحو کلمات ناشی
از عصبیت و عناد است و الا این جماعت [illegible] استمرار داشت و بعد از نسخ
شد پس چگونه ده روز کفایت نکرد که [illegible] میگوییم که چگونه وقت وسعت داشت
که علی علیه السلام ده بار تصدق نماید و وسعت نداشت که صحابه دو درهم بفقرا دهند بلی وقت تنگ نبود بلکه طبع
ایشان تنگ بود و عجب است از فخر رازی با آن وفور علمش چگونه تکلم باین حرف خنک و تفوه باین عذر واهی میکند
و از قرار گفته او خدای تعالی نمیدانست که من این آیه را میفرستم اغنیا و صاحبان مال تصدق مینمایند و فقرا از باعث
عدم مکنت اندوه خورده دلشکسته میشوند و از این گذشته میگوییم که خدا را مخالفت نمودن و فقرا را شاد کردن
چه معنی دارد و حال آنکه اینها عذر خود [illegible] که عبدالله بن عمر [illegible] منکر [illegible] مرتبه برای او میشد و بالجمله
فساد این اعتذار واضح است چه خوب گفته است علامه نیشابوری که از اعیان علمای اهل سنت است که فخر رازی را باین کلام
و اندیشه است که عناد و عصبیت او [illegible] قوله تعالی واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا سوال
نما از رسولان ما که قبل از تو فرستادیم ایشان را روایت کرده است ابونعیم حافظ اصفهانی و ابراهیم بن محمد حموینی

وعن

وغیر ایشان اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شبی که مرا باسمان عروج دادند جمع نمود خدای تعالی میان ایشان و پیغمبران را و فرمود یا محمد سؤال نما از ایشان که بر چه چیز مبعوث کردید پس شما گفتند مبعوث کردید بر شهادت دادن اینکه لا اله الا الله و اقرار نمودن بنبوت تو و ولایت برای علی علیه السلام و ایضا اهل سنت نقل نموده اند از ابن عباس که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اینکه مرا باسمان عروج دادند مرد مرا اینکه با جبرئیل باسمان چهارم رسیدیم پس دیدم خانه را از یاقوت احمر جبرئیل پس گفت یا محمد این خانه بیت المعمور است خلق کرده است آنرا خدای تعالی قبل از خلق نمودن آسمانها و زمینها به پنجاه هزار سال برخیز یا محمد و نماز بکن بسوی او و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جمع نمود خدای تعالی پیغمبران را و جبرئیل ایشان را در پشت سر من در یک صف داشت پس با ایشان نماز نمودم [illegible] سلام دادم آمد از نزد پروردگار من پیش من آمد و گفت یا محمد پروردگار تو سلام [illegible] و سؤال نما [illegible] از پیغمبران که بر چه چیز فرستاده شده اند پیش از من پس گفتم جماعت پیغمبران بر چه چیز مبعوث شده اید [illegible] پیش از من پس پیغمبران گفتند بر اقرار بنبوت تو و بر ولایت برای علی علیه السلام [illegible] واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا و این صحیح است در اثبات امامت برای علی علیه السلام [illegible] قوله تعالی وتعیها اذن واعیة یعنی نگه میدارد و واعظ خدای تعالی را گوش محافظت کننده [illegible] اکثر علماء اهل سنت مثل ابو اسحق ثعلبی و ابو نعیم حافظ اصفهانی و موفق بن احمد خوارزمی و مالکی و ابن ابی الحدید معتزلی و صاحب کشاف و فخر رازی و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه شریفه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد و اذن واعیه ایشانند و نقل نموده اند از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه خدای تعالی امر نمود مرا که ترا نزدیک گردانم و تعلیم نمایم ترا تا اینکه حفظ نمای و در خاطر نگه داری آنرا و نازل فرمود پس خدای تعالی این آیه را وتعیها اذن واعیة پس توئی اذن واعیه یعنی گوش شنوا و در حدیث مکحول و غیر آن مذکور است زمانی که این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من سؤال نمودم از خدای تعالی که گوش ترا یا علی گوش شنوا گرداند پس خدای تعالی چنان کرد و علی علیه السلام همیشه میگفت که نشنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را الا اینکه او را حفظ نمودم و در خاطر نگه داشتم و فراموش نکردم و مرا رخصت نبود که او را فراموش نمایم و این فضیلتی است که اختصاص بعلی بن ابیطالب علیه السلام دارد

وبدرکه

ودر دیگری آیت منشور پس او افضل از همه است پس او امامست آیه یازدهم و بیست و یکم سورهٔ هل اتی و علمای اهل
سنت مثل ابو اسحق ثعلبی و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی و ابراهیم بن محمد جوینی و ابو جعفر اسکافی و ابن ابی الحدید
المعتزلی و واحدی و واقدی و مرتضی و عطاء الخراسانی و صاحب کشاف و بیضاوی و رازی نیشابوری و دیگران روایت
کرده اند باسنادهای متعدد که امام حسن و امام حسین علیهما السلام ناخوش شدند و جد ایشان رسول خدا
صلی الله علیه و آله و تمامی عرب بعیادت ایشان رفتند و گفتند یا ابا الحسن نذری برای ایشان بکن تا اینکه خدا
تعالی ایشانرا شفا دهد پس امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام سه روزه نذر نمود و همچنین مادر ایشان
فاطمه علیها السلام و کنیز ایشان فضه هر یکی سه روزه روزه نذر کردند پس خدا تعالی ایشانرا شفا داده و عافیت
بخشید و بنوتر نزد اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] پس قرض نمود علی علیه السلام از شمعون
یهودی خیبری سه صاع جو [illegible] فاطمه علیها السلام برآورد پس روز اول
جو را آورد فاطمه علیها السلام یکصاع [illegible] کرده پنج قرص نان پخت برای هر نفری یکقرص و علی علیه
السلام نماز مغرب را با رسول خدا صلی الله علیه [illegible] و طعام پیش ایشان نهاده شد پس
مسکینی آمده بدر خانه ایشان و گفت السلام علیکم یا اهلبیت محمد مسکینی از مسکینان مسلمانانم مرا چیزی طعام
نمائید خدا تعالی شما را از موائد بهشت طعام نماید علی علیه السلام ایشانرا امر نمود که اطعام نمایند او را پس هر یکی
حصه خود را بان مسکین دادند و خود شبرا با آب خالص افطار نمودند و روز دویم فاطمه علیها السلام صاع دیگر از جو را
آرد نموده نان پخت و علی علیه السلام نماز مغرب را با رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده بمنزل تشریف آورد و طعام را
پیش ایشان نهادند پس ناگهان سائلی گفت السلام علیکم یا اهلبیت محمد من یتیمی از اولاد مهاجرینم پدرم در روز عقبه
شهید شده آمرا چیزی اطعام نمائید خدا تعالی شما را از موائد جنت طعام نماید و علی علیه السلام این اشنید امر نمود که
او را اطعام نمائید پس هر یکی حصه خود را باو دادند و خود شان با آب خالص افطار نمودند و در این روز دویم
بغیر آب چیزی نچشیدند و روز سیم فاطمه علیها السلام از صاع دیگر از جو را آرد نموده نان پخت و علی علیه السلام نماز
مغرب را با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده بمنزل آمد طعام پیش ایشان گذاشتند پس ناگهان در خانه اسیری
فریاد کرده و گفت السلام علیکم یا اهلبیت محمد ما را اسیر کنید و طعام نمیکنید ما را اطعام نمائید مرا بدرستی که

مزایش

من اسیر محمدم خدای تعالی شما را از موائد جنت طعام نماید و علی علیه السلام را این اشنید امر نمود که اطعام نمایند او را پس
اطعام نمودند و خود شان سه روز و سه شب بجز آب خالص چیزی نچشیدند و نذر خود را وفا نمودند و روز چهارم علی علیه السلام امام
حسن علیه السلام را با دست راست و امام حسین علیه السلام را با دست چپ خود گرفت آمد بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و حسنین علیهما السلام از شدت گرسنگی مثل جوجه مرغ میلرزیدند پس زمانیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را
دید فرمود یا ابا الحسن این چه حالتیست که در شما می بینم برویم پیش دخترم فاطمه پس رفتند بسوی فاطمه علیها السلام
و دیدند او را در محراب در حالتیکه شکمش به پشتش چسبیده از شدت گرسنگی و چشمانش بگودی فرو رفته و قتیکه
پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در این حال مشاهده نمود فرمود و اغوثاه یا الله اهلبیت محمد از گرسنگی میمیرند
پس جبرئیل نازل شد بر آنجناب [illegible] هَل اَتی عَلَی الانسانِ حینٌ مِنَ الدَّهرِ الی آخر السوره یعنی بخوان
این سوره را و از علی بن موسی الرضا منقولست که او در کتاب [illegible] گفته است که نازل شد بر اهل بیت علیهم السلام بعد از
این مائده از بهشت [illegible] روز از آن مائده خوردند بعد از آن غایب شد
و از کتاب کفایة الطالب که از کتب اهل سنت است [illegible] آن مائده کاسه بود مکلل بجواهر در آن بود طعام بهشت
و بالجمله خلافی در میان امت نیست در اینکه این سوره نازل شده است در شأن اهلبیت علیهم السلام در این قصه و این
متواتر است در اخبار شیعه و سنی پس این سوره با این تفصیل دلالت میکند بر فضایل بسیاری برای علی علیه السلام چنان فضایلی
که برای کسی غیر از او نیست پس او افضل از همه است پس او امام است و بعضی از اهل سنت گفته است که با این نحو مبالغه کردن
در تصدق مشروع نیست جواب در جائیکه صاحب شرع بپسندد و بر او ثنا نماید و سوره تمام در شأن او نازل نماید و در آن بهشت
عطا نماید در عوض آن فعلیکه از او صادر شده دیگر برای چه بحث و ایراد است آیه بیست و سیم قوله تعالی وَالَّذی
جاءَ بِالصِّدقِ وَصَدَّقَ بِهِ اُولئِکَ هُمُ المُتَّقونَ و آنکسیکه او راستی آورد و او تصدیق نمود با و متقیانند
و پس ابونعیم حافظ اصفهانی و علی بن مغازلی شافعی نقل کرده اند باسناد خود از مجاهد که او گفته است وَالَّذی جاءَ
بِالصِّدقِ محمد است و صَدَّقَ بِهِ علی بن ابیطالب است و این منقول است از ابن عباس ایضا و این فضیلتی است اختصاص
دارد بعلی بن ابیطالب علیه السلام پس او افضل است پس او امام است و از ابو العالیه و کلبی منقول است که وَصَدَّقَ بِهِ عبارت
از ابوبکر است و این بوجه باطل است بجهة اینکه اگر مراد مطلق تصدیق است اختصاص با بوبکر ندارد و همه اهل ایمان این

تصدیق را

تصدیق بعد از اداء او اگر مراد اول تصدیق کننده است پس اختصاص بعلی علیه السلام دارد زیرا که اجماعی امت است که
ایشان اول تصدیق کننده اند از مردان و مراد نیز گفته است اولی اینست که وصدّق به را حمل با بوبکر نمائیم بجهة
اینکه چندان اهتمامی باسلام علی نیست زیاده شوکتی از اسلام او (اوردن) برای دین اسلام حاصل نبود باعتبار صغر سنّ
او و این سخن تمام نیست بجهة اینکه اگر اسلام آوردن علی علیه السلام موجب تفضیل او بر دیگری نبود پس چرا خدا او بر صحبت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر سایرین باعتبار تقدیم اسلام خود بموجب نبود و مدح نمودن خدای تعالی و تفضیل
دادن او علی را از جهة سبق ایمان بر دیگری چنانکه در آیه اجعلتم سقایة الحاج گذشت دلیل واضح است بر زیاده
اهتمام بر اسلام علی علیه السلام و از این گذشته از شوکت و قوتی که از اسلام ابی بکر بر آن دین اسلام حاصل شده بود
اما بسبب فرار او از معرکها دین اسلام قوت یافت [illegible] و شجاعت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در روز بدر و صولت کفار شکست [illegible] که از شمشیر علی اسلام بر پا شد
و بالجمله علی او [illegible] داشته است مراد [illegible] تمیم و قوله تعالی
هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین [illegible] و با مؤمنان [illegible] کرد ابو نعیم
اصفهانی باسناد خود از ابو هریره که رسول خدا [illegible] بر عرش الهی انا الله لا اله الا
انا وحدی لا شریک لی منم خدای که نیست خدائی [illegible] محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی بن
ابیطالب و محمد بنده من و رسول من است تائید نمودم او را بعلی بن ابیطالب پس نازل نمود خدای عز و جل هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین پس بعض عبارت از علی است و داخل است در جمله مؤمنان ایضا پس علی داخل در آیه است
از هر دو وجه و از انس منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در شبی که مرا بمعراج بردند دیدم که بر
ساق عرش نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی یعنی محمد رسول خدا است
تائید نمودم او را بعلی و نصرت دادم او را بعلی و اینست قوله تعالی هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی
علی بن ابیطالب و روایت کرده است ایضا ابو نعیم باسناد خود از ابو هریره که گفت نازل شد در حق علی بن ابیطالب
آیه حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین کفایت میکند ترا خدای تعالی و کسیکه تابع تو شده است از مؤمنان و هو
المعنی بقوله المؤمنین یعنی مراد از مؤمنین علی است و این از اعظم فضایل است اختصاص دارد بعلی علیه السلام و برای

غیر او حاصل نیست پس او افضل از همه است پس او امام است و امامت غیر او باطل بود و آیه که ذکر نمودیم هر یکی دلیل علیحده است بر امامت
آنحضرت آیه بیست و چهارم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و
یحبونه ای آنکسانیکه ایمان آورده اند هر آنکس که از شما از دین خود برگردد پس دور است که خدای تعالی قومی را بیاورد
که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان او را اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا
یخافون لومة لائم مؤمنان را مهربان باشند و بر کافران غلیظ و سخت اند و جهاد مینمایند در راه خدای تعالی و خوف نمی
کنند از ملامت ملامت کننده ابو اسحق ثعلبی که از اعاظم علمای اهل سنت است میگوید که این آیه نازل شده است در شان
علی بن ابیطالب علیه السلام و قول خدای تعالی فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه عبارت از ایشانست و منقول است
از عمار و حذیفه و ابن عباس که مراد از [illegible] علیه السلام و یاران اوست و ایضا دلالت میکند بر او آنکه رسول
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و اعتراف [illegible] نمود علی علیه السلام را باین صفت در غزوه خیبر
بعد از آنکه ابو بکر و عمر [illegible] فرار نمودند و خائب برگشتند فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه
الله و رسوله یفتح الله [illegible] خدا او و رسول او را دوست دارد و خدای تعالی
و رسول او را دوست دارد [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام منقول است
که در روز جنگ بصره فرمود والله [illegible] الیوم و تلا هذه الآیة والله قتال نکرده بودند اهل این
آیه تا امروز و خواند این آیه را یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه الآیه و در کتابهای معتبر اهل سنت
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله انذار نمود قریش را در روز حدیبیه با قتال نمودن علی علیه السلام با ایشان
وقتیکه سهیل بن عمرو با جماعتی از قریش بخدمت آنجناب آمده و گفتند یا محمد کسانیکه از قوم ما بشما ملحق شده
اند ایشان را بما برگردان پس آنجناب غضبناک شد و فرمودند لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا
کنفسی لیضربن اعناقکم و لیسبین ذراریکم و لیاخذن اموالکم قیل یا رسول الله من هو ابو بکر قال لا قیل فعمر
قال لا ولکن خاصف النعل فی الحجرة و کان علی علیه السلام یخصف نعل رسول الله فی الحجره ای جماعت قریش
از عناد و لجاجت خود برگشته اطاعت نمائید و اگر نه چنین کنید هر آینه خدای تعالی مبعوث سازد بر شما مردی را مانند نفس
من که هر آینه گردنهای شما را بزند و بچه های شما را اسیر کند و اموال شما را بگیرد و بعضی از اصحاب آنجناب

عرض

عرض نمود که گفت آنکس را رسول ابو بکر است فرمودند نه و گفت پس عمر است فرمودند نه و لکن آنکس است که در حجره نعلین را
وصله میکند و علی علیه السلام در حجره نعلین رسول خدا صلی الله علیه و آله را وصله میکرد و در حدیث احمد بن حنبل
مذکور است که عمر گفت والله ما تمنیت الامارة الا یومئذ فجعلت انصب صدری لها رجاء ان یقول هذا فالتفت
الی علی فاخذ بیده ثم قال هو هذا مرتین یعنی قسم که آرزو نکردم امارت و بزرگی را مگر امروز پس سینه خود را
بلند نمودم برای امارت با امید اینکه آنحضرت بگوید که آنکس اینست اشاره بمن کند پس ملتفت شد بسوی علی و گرفت
دست او را و بعد از آن گفت آنکس اینست دو مرتبه این انکار نمود و اینها همه دلیل واضح و برهان لایح است بر اینکه
مراد از آن جماعتی که خدای تعالی از ایشان اخبار نموده در این آیه و ایشان را با آن اوصاف مذکوره وصف میکند و مدح
مینماید امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] بنابر آنکه مصداق او بعمل آمد که آنحضرت با ناکثان
و قاسطان و مارقان قتال نمود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] بر اینمطلب ایضا آنست که اوصافی
که در آیه مذکور است همه آنها در [illegible] جمع بوده است [illegible] بجهة رفع نماید از آنها و انکار
نماید استحقاق آنحضرت را [illegible] الزام را بر مؤمنان پس معلوم و
مشخص است و اگر کسی خوب ملاحظه نماید [illegible] اهل ایمان خواهد دانست که این محل
شک و ریب نیست چگونه مشتبه میشود آنکه [illegible] مؤمنان و کثرت رأفت و مهربانی که با ایشان
مینمود تا بحدی که ارباب غرض او را نسبت بدعابه و کثرت مزاح و سبکی دادند و گفتند که او باعتبار این حرکات قابل خلافت
نیست و اما شدت و غلظت و سختی او بر کافران و جهاد نمودن او با ایشان از جهت نصرت دین و تشیید ملت و تایید شریعت
بدون اینکه خوف نماید از اینکه او را ملامت نماید چیزیست که دوست و دشمن و خورد و بزرگ در هر عصری از اعصار
بر او اعتراف دارند چنانکه وقایع مشهوره آنجناب بر او شاهد است مثل غزوه بدر و احد و حنین و خیبر و غیر اینها
و بالجمله که اگر شمشیر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نبود هر آینه از دین اسلام نه اسمی و نه رسمی در میان نبود
و کجا بود این اوصاف در غیر او پس واضح شد که این آیه شریفه منطبق است بر ایشان نه بر این جماعت و در حق ایشان نازل شده پس
و آن فضیلتی است که اختصاص بایشان دارد و دلالت بر افضلیت ایشان میکند پس و اما آنچه بعضی اهل سنت
گفته است که آن قومیکه خدای تعالی در این آیه وصف نموده ابو بکر و اصحاب او است که با اهل ردّه قتال نمودند

این

و این سخن باطلست باعتبار اینکه او گفته که در آیه که بعد از آن قوم مذکورست صفتی چند که ابو بکر و یاران او موجود
نیست با فراموش کرده فرار نمودن او را از معارک و تقاعد نمودن او را از جهاد دشمنان حق اینکه علمای جماعت
او را در اشعار خود از این جهت مذمتها کرده‌اند و اگر او خدا و رسول او را دوست میداشت خدا و رسول او را
دوست میداشتند در روز خیبر رایت را در روز سیم باو میدادند و اگر چنان او گفته که در آیه هست دلالت بود بر اینکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد با او ایشان را منهزم و حال آنکه بصراحت آن را نفی کرد و اما اینکه ابو بکر
قتال نمود با اهل ردّه پس این غلط است بلکه او با مؤمنان و متقیان قتال کرد بجهت اینکه جماعت بنو حنیفه بودند
و بزرگ ایشان مالک بن نویره بود و او مردی بود ایمان کامل داشت و روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او
فرمود که هر آنکس که میخواهد نظر کند بمردی از اهل بهشت پس نظر نماید باین پس ابو بکر و عمر آمدند نزد او و او را
گفتند استغفار نما برای ما تا خدا شما را ببخشد ... از گذاشته‌اید آمده‌اید از من طلب شفاعت
و استغفار میکنید ... مسند خلافت قرار گرفت مالک از بیعت او
تخلف نمود و انکار بر او کرد ... ازو مطالبه زکوة نمود و او جواب داد که تو
استحقاق آن نداری که زکوة ... ایشان را اهل ردّه نام کردند باین بهانه خالد
فرستاد جماعت را قتل و غارت نمودند و ایشان مؤمنان خلص بودند و لهذا عمر انکار نمود بر ابو بکر او را در ایام
خلافت خود اسیران او و اموال ایشان را بصاحبانش رد نمود و خالد را در این باب عتاب کرد چنانکه علمای اهل سنت
این قصه را بتفصیل در کتب خود ذکر نموده‌اند و ان شاء الله تعالی این مطلب را بتفصیل ذکر نمائیم پس از اینجا
معلوم شد که این آیه هیچ ربطی با ابو بکر ندارد و ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود روایت نموده باسناد خود از ابو هریره که
رسول خدا فرموده وارد میشوند بر من در روز قیامت جماعتی از اصحاب من پس میرانند ایشان را از حوض و منع میکنند از آن
پس میگویم یا رب اصحابی اصحابی ای پروردگار من اصحاب مرا دریاب پس گفته میشود بدرستیکه تو نمیدانی آنچه را که احداث
نمودند بعد از تو بدرستیکه ایشان برگشتند بر پشت سرهای خود قهقری یعنی مرتد شده از دین برگشتند و روایت
نموده است محمد بن اسمعیل البخاری در صحیح خود باسناد خود از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که وارد میشود در روز قیامت مردمانی از امت من پس برند ایشان را بطرف شمال پس من میگویم یا رب اصحابی ای

یارب

ای پروردگار من رحم نما اصحاب مرا پس گفته میشود بدرستی که تو نمیدانی آنچه بعد از تو ایشان را که احداث کردند بعد

که ایشان مرتد شدند از دین و نیکو نشد از ایشان مگر اندکی و مثل همین حدیث را نیز روایت کرده است مسلم بن حجاج قشیری در صحیح

خود باسنادش از ابن عباس و این احادیث متضمن قدح عظیم است در این جماعت و امامان ایشان و اگر شیعه این نقل کرد

هر اینه ایشان را در این باب تکذیب کرده استهزا مینمودند اگر چه خود در کتب معتبره خود روایت کرده اند بجهت اینکه

اختلافی که در میان امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهم رسید همان فتنه سقیفه بود و آنهم ناشی از ابو بکر

و عمر بود و ابتداء بدعتها و احداثها از ایشان در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و ارتداد صحابه

چنانچه این احادیث متضمن آنست همان بود و اتفاقی است که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و اصحاب او

در دین باقی ماندند احداثی و اختراعی در دین نکردند و اختلافی [illegible] در میان امت بهم رسید هر چه شد از ابتداع

اختلاف در میان امت و احداث نمودن بدعتها در دین [illegible] تا امروز مستمر است و چنانکه

علمای اهل سنت نقل کرده اند [illegible] در این احادیث که اگر این بسبب با ایشان

و امامان ایشان باشد [illegible] [illegible] الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء

عند ربهم لهم اجرهم و نورهم آنکسانیکه [illegible] و یعنی تصدیق بوحدانیت

خدای عز و جل و اقرار بنبوت رسولان او نمودند [illegible] شاهدانند نزد پروردگار

خود و برای ایشانست ثواب طاعت ایشان و نور ایمان ایشان که بسبب آن هدایت می‌یابند بسوی بهشت و منقولست

از احمد بن حنبل و ابن مغازلی شافعی و ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس که هر یک باسناد خود روایت کرده است اینکه

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صدیقون سه نفرند حبیب بن موسی نجار مؤمن آل یس الذی قال یا قوم

اتبعوا المرسلین و حزقیل مؤمن آل فرعون الذی قال اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و علی بن ابیطالب

سیم ایشان است و او افضل از ایشان است و ایضا منقولست از علی بن جعد از حسن از ابن عباس که گفت در تفسیر

قول خدای تعالی و الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون صدیق این امت علی بن ابیطالب است و اوست

صدیق اکبر و فاروق اعظم و قال و الشهداء عند ربهم و گفت شاهدان در نزد خدای تعالی علی و حمزه و جعفر

پس ایشانند صدیقون و ایشانند شاهدان رسولان و پیغمبران بر امتان ایشان بر اینکه ایشان تبلیغ رسالت

نمودند بعد از آن گفت لهم اجرهم پس از برای ایشانست اجر و ثواب متعلق نمودن بنبوت و برای ایشانست نور ایشان
بر صراط و مثل این است ایضا حدیثی که منقولست از محمد بن مؤمن شیرازی که از علمای اهل سنت است و نقل کرده است
ابن ابی الحدید که از اعیان علمای اهل سنت است از شیخ ابو جعفر اسکافی که از اعاظم علمای معتزله اهل سنت است که او
روایت کرده است باسناد خود از ابو رافع از ابوذر که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود بعلی
بن ابیطالب علیه السلام انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل تویی صدیق اکبر
و تویی فاروق چنانکه فرق میکند میان حق و باطل و سوا میکند آنها را از همدیگر و این فضیلتی است که دلالت
میکند بر امامت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آیه بیست و ششم قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل
والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون آنکسانیکه انفاق میکنند اموال
خود شانرا در شب و [illegible] در هر حال پنهان و آشکارا پس برای ایشانست ثواب ایشان در نزد پروردگار ایشان
[illegible] ایشان را نه روز روایت کرده است موفق بن احمد
اخطب [illegible] علی که گفت علی را چهار درهم بود انفاق نمود یکی را
در شب و یکی را در روز و یکی [illegible] پس نازل شد قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
الآیه و روایت کرده است ابو اسحق ثعلبی باسناد خود از مجاهد از ابن عباس که گفت بود در نزد علی بن ابیطالب چهار
درهم و مالک نبود غیر از آنها پس تصدق نمود درهمی را به پنهانی و درهمی را آشکارا و درهمی را در شب و درهمی را در روز
پس نازل شد در حق او این آیه و ایضا روایت کرده است ابراهیم بن محمد حموینی و مالکی و واحدی و ابو نعیم حافظ اصفهانی
و ابن مغازلی شافعی باسانید خود از ابن عباس و این منقولست از سدی و مجاهد و کلبی و ابو صالح و طوسی و طبرسی
و ثعالبی و ماوردی و قشیری و نقاش و قتال و عبدالله بن حسین و علی بن حرب طائی و دیگران در تفاسیر ایشان و نقل
کرده است او را ابن ابی الحدید از شیخ ابو جعفر اسکافی که گفته است در رد جاحظ که علی علیه السلام آنکس است که مالک
بود چهار درهم را پس انفاق نمود در راه خدا از آنها و درهمی را در پنهانی و درهمی را در آشکارا و درهمی را در روز و درهمی را در شب
پس نازل نمود خدا بتعظیم شان او قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة این فضیلتی است
که اختصاص بامیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دارد و برای دیگری نیست پس او افضل از همه است پس او امام است

آیه

آیهٔ هفتم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا از احمد بن حنبل منقولست که او روایت کرده است از ابن عباس که گفت نیست
در قرآن هیچ یا ایها الذین آمنوا مگر اینکه علی راس آن و امیر آن و شریف آن و سید آنست و خدای تعالی عتاب نموده است
اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در قرآن و ذکر نکرده است علی علیه السلام را مگر بخوبی و این دلالت میکند بر اینکه امیر
المؤمنین علی علیه السلام افضل از همه است پس او امامست آیهٔ هشتم قوله تعالی ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستی که خدای تعالی و ملائکه او صلوات میفرستند بر پیغمبر
ای آنکسانی که ایمان آورده اید صلوات بفرستید بر پیغمبر و سلام کنید سلام کردنی و اینکه روایت کرده است ابو اسحق ثعلبی و ابراهیم
بن محمد حموینی و محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو نعیم حافظ اصفهانی باسانید خود از کعب بن عجره و عقبة
بن عامر و ابو سعید خدری و ابن مسعود و دیگران [illegible] این آیه ان الله و ملائکته الایه گفتند
یا رسول الله چگونه است صلوات [illegible] علیهم که چگونه سلام دهیم فرمود
بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم انک حمید مجید ابو نعیم اصفهانی در
کتاب حلیة الابرار گفته است که این حدیث صحیح [illegible] روایت کرده است باسناد خود از ام سلمه
که رسول خدا صلی الله علیه و آله بفاطمه فرمود [illegible] پس فاطمه علیها السلام ایشان را حاضر
نمود پس آنحضرت عبا را بر سر ایشان انداخت [illegible] و گفت خداوندا ایشان آل محمد اند
فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمد فانک حمید مجید پس قرار بده صلوات و برکات خود را بر آل محمد ثعلبی
گفت روایت کرده است ابو حاتم از ابو هریره که گفت نظر نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی علی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم پس فرمود بدرستی که من جنگ کننده ام با کسیکه با شما جنگ کند و آشتی دارم با کسیکه با شما آشتی
نماید و همه اینها دلالت میکند بر اینکه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام افضل از همه است پس ایشان مستحق امامت
و خلافت اند و بلکه میتوان گفت آنچه که ذکر شد حصر محبت در امامت آنحضرت چنانکه بر ارباب فهم مستقیم پوشیده
نیست و منقولست که فخر رازی که از بزرگان علمای اهل سنت است گفته است که خدای تعالی اهلبیت علیهم السلام را مساوی
کرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله در پنج چیز اول در محبت پس خدای تعالی فرموده فاتبعونی یحببکم الله و در حق اهلبیت
او فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی دوم در تحریم صدقه آنحضرت فرموده حرمت الصدقة علی

وعلی اهل بیتی حرام شد صدقه بمن و بر اهلبیت من سیم در طه و یس بنداء حقتعالی فرموده طه ما انزلنا علیک القرآن
لتشقی خطاب بر پیغمبر است یعنی ای طاهر ما قرآن را نازل نکردیم بر تو برای آنکه تو خود را بمشقت اندازی و فرموده در
شان اهلبیت او و یطهرکم تطهیرا یعنی آیه تطهیر را نازل نمود در شان ایشان چهارم در سلام و فرموده
السلام علیک ایها النبی و در حق اهلبیت او فرموده سلام علی آل یس پنجم در صلوات فرستادن بر رسول خدا
صلی الله علیه و آله و بر آل او چنانچه در آخر تشهد است مؤلف میگوید این لازم دارد که امیر المومنین علی علیه السلام
افضل از همه باشد پس و امام است عجب است از این جماعت که خود اقرار و اعتراف مینمایند که خدای تعالی اهل بیت
علیهم السلام را برابر گرفته است با رسول خدا و بر ایشان ثنا گفته و ایشان را تعظیم کرده و بر دیگران تشریف داده
و سخن خود را اعتبار نکرده دیگران را بر ایشان مقدم میدارند و تفضیل میدهند و وجهی برای این متصور نیست
مگر عناد و منع اهل حق [illegible] امر بیست و ششم قوله تعالی مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان در شان
نموده است دو دریا را امیر المومنین [illegible] ایشان بعداوت تعدی کردن یکی بر دیگری تا آنکه مخلط
شوند روایت کرده است [illegible] از انس بن مالک و ابن عباس و ابو سعید
خدری و سعید بن جبیر و سفیان ثوری [illegible] علیهما السلام و برزخ جناب رسول خدا صلی الله
صلی الله علیه و آله است لؤلؤ و مرجان حسن و حسین علیهما السلام است و این منقول است ایضا از جمع کثیری از
جماعت و این دلالت میکند بر افضلیت ایشان از جمیع صحابه پس امامت و در حدیث ابن عباس مذکور است که تکذبان
خطاب با انس و جن است یعنی ای معاشر جن و انس تکذیب مینمائید بولایت امیر المومنین و رسول خدا صلی الله علیه و آله
در وسیله دادن خضر فاطمه علیها السلام فرمود والله انه سید فی الدنیا و سید فی الآخرة یعنی علی علیه السلام
سید دنیا و آخرت است و این صریح در امامت آنجناب است امر بیست و هفتم قوله تعالی قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم
ومن عنده علم الکتاب بگو یا محمد کفایت میکند اینکه خدای تعالی شاهد است میان من و شما و آنکسیکه در نزد او است
علم کتاب جماعتی از علمای اهل سنت مثل ثعلبی و ابو نعیم و علی بن مغازلی شافعی روایت کرده اند باسناد خود از عبد الله
بن عطا از ابو جعفر علیه السلام و از محمد بن حنفیه اینکه من عنده علم الکتاب علی بن ابیطالب علیه السلام است و ابن مسعود روایت
ایضا از ابو سعید خدری و اسماعیل السدی و سعید بن جبیر و سلمان فارسی و بعضی از علما گفته اند که این روایت منسوب است

با ابن عمر و جابر و ابو هریره و عایشه و موید این مطلب است آنچه که منقولست از شعبی که او گفته است نیست کسی که
اعلم باشد بکتاب خدا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی بن ابیطالب علیه السلام و صالحان از اولاد او و دیگر
بابست آنچه که نقل شده است از ابن مسعود و عبد الرحمن سلمی و این دلالت میکند بر افضلیت آنجناب و عظمت قدر و
منزلت ایشان پس هر آینه که افضل باشد باید امام باشد جمعی گفته اند که مراد از ان کسانی اند از اهل کتاب که مسلمان
شدند مثل عبد الله بن سلام و سلمان فارسی و تمیم داری و حق ادا شده است ایشان ابرار اینکه اتباع بعد از هجرت
مسلمان شدند و این در مکه مشرفه نازل شده است آیه دیگر قوله تعالی یَوْمَ لَا یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ وَالَّذِینَ آمَنُوا
مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ روزی که ذلیل نمیکند خدای تعالی پیغمبر را و کسانی را که ایمان آورده اند با او هستند
نور ایشان پیش روی ایشان میرود منقولست از تفسیر [illegible] ابن عباس که گفت وَالَّذِینَ آمَنُوا علی بن ابیطالب
و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر او ابو نعیم ذکر کرده است از ابن عباس [illegible] اول کسیکه از حلهای بهشت پوشد
ابرهیم خلیل الرحمن است بجهة اینکه او خلیل [illegible] الله [illegible] او برگزیده خدا است و بعد
از علیست که در میان ایشان میرود [illegible] خواند [illegible] لَا یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ
و گفت علی و اصحاب او است این دلالت میکند [illegible] آیه دیگر قوله تعالی إِنَّ
الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ [illegible] ایمان آورده اند و اعمال صالحه بجا
میاورند ایشانند بهترین خلق ابو نعیم حافظ اصفهانی روایت کرده است باسناد خود از ابن عباس که گفت زمانیکه نازل
شد این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود ایشان توئی و شیعیان تو اند و میائی تو و شیعیان
تو روز قیامت در حالیکه راضی و مرضی باشید و میایند دشمنان شما در حالیکه مغضوب و مطرود باشند و ایضا
منقولست باسنادهای اهل سنت از ابو بکر هذلی از شعبی و ابن عباس و ابو برزه و ابو سعید خدری و ابو اسحق و انس
بن مالک و جابر بن عبد الله و یزید بن شراحیل انصاری و حضرت امام محمد باقر علیه السلام اینکه این آیه نازل شد
در شان علی علیه السلام و شیعه او و در حدیث انس بن مالک مذکور است أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ یعنی علی علیه السلام
افضل خلقست بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در حدیث موفق بن احمد اخطب خوارزم از یزید بن شراحیل
انصاری مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ توئی و

شیعیان

شیعیان تو اند وعده من و شما در کنار حوض است زمانیکه امتان برای حساب وزند و شما را در انوقت غر محجلین
خوانند و در حدیث خطیب خوارزمی و غیر آن از جابر بن عبد الله مسطور است که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از
نازل شدن این آیه هر زمان که میدیدند که علی علیه السلام میامد میگفتند که خیر البریه امد و قضیه که ثابت شد بدلالت
قران چنانچه اهل سنت اعتراف میکنند که علی علیه السلام بهترین خلق و افضل از ایشانست پس واجبست که او امام
باشد آیه سی و ششم قوله تعالی وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا یعنی اوست کسی
که خلق نموده از اب یعنی منی بشری را پس گردانید او را نسب و خویشی روا نموده است ثعلبی و جوینی و مالکی باسنادهای خود
از محمد بن سیرین که گفت نازل شد این آیه در شان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام زمانیکه تزویج
نمود فاطمه را بعلی و او پسر عموی رسول الله است و شوهر دختر او فاطمه است فکان نسبا وصهرا پس شد نسب و خویشی
و این منقولست ایضا از طرق اهل سنت از ابن عباس و ابن مسعود و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و انس بن مالک و
ام سلمه و سدی و این روایت دلالت دارد بر اختصاص امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام دارد و بر امتیازش از صحابه تا
نسبت پس او افضل از همه است پس او امام است آیه سی و هفتم قوله تعالی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا
مَعَ الصَّادِقِينَ ای آنکسانیکه ایمان آورده‌اید بپرهیزید یعنی اجتناب نمایید از عاصی شدن بر خدا تعالی و باشید با راستگویان
یعنی متابعت و پیروی نمایید ایشان را و خدا امر نموده است باینکه متابعت راستگویان نماییم و کسیکه یقین بصدق
او داشته باشیم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست مگر علی بن ابیطالب علیه السلام بجهت اینکه ایشان معصومند
باتفاق امت و بدلالت آیه تطهیر چنانکه گذشت پس ایشان یقین راستگویانند پس واجبست متابعت ایشان بنص قران
و معنی امامت همین است و بس و اما دیگران چون معصوم نیستند پس یقین بصدق ایشان نداریم بجهت اینکه جایز است
که دروغ گویند پس متابعت ایشان واجب نیست و علاوه بر این روایت کرده است جماعتی از علمای اهل سنت مثل
موفق بن احمد اخطب خوارزمی که سنیان او را اصدق الائمه نامند و ابراهیم بن محمد حموینی و ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی
و دیگران باسنادهای خود از ابن عباس که صادقین در این آیه علی بن ابیطالب علیه السلام است و این نص صریحست در اینکه
واجبست طاعت ایشان و امام غیر از این معنا نیست و در بعضی از روایات ابن عباس وارد است که مراد از صادقین
در این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهلبیت او است و این هم دلیلست بر حقیت مذهب امامیه در قائل بودن

ایشان

ایشان بر امامت ائمه اثنی عشر از اهل‌بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله آیه سی و پنجم قوله تعالی وارکعوا مع
الراکعین رکوع نمائید با رکوع کنندگان روایت کرده است موفق بن احمد و ابو نعیم هر یکی باسناد خود از ابن عباس
که گفت نازل شد این آیه در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بخصوص و ایشان اول کسی اند
که نماز کردند و رکوع نمودند و این دلالت میکند بر اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام افضل از همه است و امام آیه سی و ششم
قوله تعالی واجعل لی وزیرا من اهلی قرار بده برای من وزیری از خانواده من ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی روایت
کرده است باسناد خود از ابن عباس که گفت گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی و دست مرا در حالیکه ما در مکه
بودیم و چهار رکعت نماز خواند و بعد از آن سر مبارک خود را بسوی آسمان بلند نمود و گفت خداوندا بدرستیکه موسی بن
عمران از تو سوال نمود و من محمد پیغمبر تو ام از تو سوال [illegible] مرا و آسان گردانی برای من امر
مرا و بگشا [illegible] از زبان من [illegible] تا اینکه [illegible] مرا و قرار بده برای [illegible] از خانواده من علی بن ابی طالب
برادر مرا و قوی گردانی بسبب او پشت مرا [illegible]
که سوال نمودی و این صریح و نص است در امامت [illegible] آیه سی و هفتم قوله تعالی ونزعنا
ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین [illegible] آنچه در قلوب ایشان بود از حقد
و حسد تا بغض و میباشند ایشان برادران [illegible] و نظر میکنند بر روی همدیگر روایت
کرده است احمد بن حنبل در مسند خود و علی بن مغازلی شافعی در کتاب مناقب و ابو نعیم حافظ اصفهانی و ابرهیم بن محمد حموینی
باسانید خود از زید بن ابی اوفی و زید بن ارقم و ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بعلی علیه السلام انت
منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی تو از من بمنزله هرون هستی از موسی مگر اینکه پیغمبری بعد از من نیست
وانت منی و وارثی و تو برادر منی و وارث منی وانت معی فی قصری فی الجنة مع ابنتی فاطمة و تو با منی در قصر من
در بهشت با دختر من فاطمه وانت اخی و رفیقی و تو برادر منی و رفیق منی بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله
خواند این آیه را اخوانا علی سرر متقابلین و در حدیث احمد بن حنبل مذکور است که حسن بن علی علیهما السلام فرمود
فینا نزلت ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین در حق ما نازل شد این آیه و توضیح این مطلب
چنانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتیکه میان اصحاب خود برادری قرار داد و هر یکی را با دیگری برادر نمود

چنانکه خدای تعالی میان ما و انکه برادری قرار داده بود و علی بن ابی طالب علیه السلام را با هیچیک از اصحاب برادر نکرده و آن
حضرت از این معنی دلگیر شد گریه کنان بخانه خود تشریف برد و این حال را بعرض جناب رسالت پناه رسانیدند و ایشان آنجناب
علیه السلام را اختصاص نمودند و باو فرمودند وَالَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِیًّا مَا اَخَّرْتُکَ اِلَّا لِنَفْسِی وَاَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ
مِنْ مُوسٰی الی اخر ما مر قسم بانکسیکه مرا براستی و درستی به پیغمبری مبعوث کرده است که تا اخر ننهادم ترا مگر برای خود و تو
از من بمنزله هرونی از موسی تا اخر انچه که گذشت و این دلالت میکند بر اختصاص امیر المؤمنین علیه السلام بمواخات رسول
خدا صلی الله علیه و آله و مواخات اقتضا دارد مناسبت و مشاکلت را و چون بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
پیغمبری نمیشود پس باید علی علیه السلام امام باشد تا اینکه مناسبت بعمل اید و قول انحضرت اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ
مِنْ مُوسٰی صریح در این مطلب است [illegible] و قوله تعالی وَاِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ
عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلٰی زمانیکه بیرون اورد [illegible] تو از ظهور بنی ادم ذریه ایشان را و شاهد کرد
ایشان را بر ضرر خود شان که [illegible] من پروردگار شما نیستم گفتند بلی منقولست از
ابن شیرویه دیلمی که او [illegible] که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که اگر مردم بدانند که چه زمان علی [illegible] نامیده شد هر اینه انکار نمیکنند فضیلت ورا و علی
نامیده شد بامیر المؤمنین وقتیکه ادم میان روح و جسد بود خدای عز و جل فرمود وَاِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ
ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلٰی پس خداوند تبارک و تعالی فرمود اَنَا رَبُّکُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِیُّکُمْ
وَعَلِیٌّ اَمِیرُکُمْ و من پروردگار شما هم و محمد پیغمبر شما و علی امیر شما است و این صریحست در امامت انجناب و منهم
قوله تعالی وَاِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلٰاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمَلٰائِکَةُ بَعْدَ ذٰلِکَ ظَهِیرٌ و اگر تعاون
و تظاهر نمایند عایشه و حفصه در ایذاء رسول خدا صلی الله علیه و اله پس بدرستیکه خدای تعالی مولای اوست یعنی
حافظ و ناصر اوست و همچنین جبرئیل و صالح المؤمنین معین و ناصر و حافظ اویند و ملئکه بعد از ایشان اعوان
انجنابند شیعه و سنی روایت کرده اند که مراد از صالح المؤمنین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و این منقولست
از مجاهد و سدی و کلبی و ابو صالح و ابن عباس و ابو نعیم اصفهانی باسناد خود روایت کرده است از عبد الله بن جعفر از اسما
بنت عمیس که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله میخواند این ایه را فَاِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلٰاهُ

و جبریل

وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و فرموده که صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است و در حدیث ابن عباس مذکور است
که حفصه بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در منزل عائشه با ماریه قبطیه و انحضرت بحفصه فرمود که این خبر را
پنهان دار و فرمود ماریه را بر خود حرام کردم جهة خاطر خواهی عائشه و حفصه این خبر را بعائشه گفت و او وا تا
نمود با حرام شدن ماریه پس عائشه در این باب با رسول خدا صلی الله علیه و آله بسخن آمد پس نازل شد وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ
إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا تا قول او وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و گفت والله صالح المؤمنین
علی است ابن عباس گفت پرسیدم از عمر بن خطاب که از دو نفر زن تظاهر کننده کیانند گفت حفصه و عائشه است و
اختصاص یافتن این آیات بامیر المؤمنین علیه السلام دلالت بر افضلیت ایشان میکند پس باید او امام باشد آیت چهارم
قوله تعالی أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ [illegible] و برهانست از جانب پروردگار
خود تابع میشود او و آنکسیکه از او است شاهد [illegible] محمد صفت او و متقو [illegible] موفق بن احمد اخطب خوارزمی
و ابرهیم بن محمد الحموینی و واحدی و ثعلبی [illegible] بن سلمه و کتاب فضیح الخلد
و کتاب عثمان بن احمد قاضی و کتاب ابو نصر قشیری و [illegible] و ابن ابی الحدید معتزلی که
روایت نموده اند باسانید خود که افمن کان علی بینة [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله است و یتلوه شاهد منه
علی بن ابی طالب است و در حدیث ابن ابی الحدید مذکور است [illegible] شنیدم که علی علیه السلام بر بالای
منبر میگوید ما احد جرت علیه المواسی الا و قد انزل الله فیه قرآنا کسی نیست از قریش مگر اینکه نازل کرده
خدای تعالی در حق او آیه از قرآن فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ مُبْغِضِيهِ فَقَالَ لَهُ فَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيكَ پس برخواست
مردی از دشمنان او و گفت او را یا امیر المؤمنین پس چه چیز است آنچه که خدای تعالی نازل کرده است در حق تو و غرض آن
شخص تکذیب آنحضرت بود فَقَامَ النَّاسُ إِلَيْهِ يَضْرِبُونَهُ فَقَالَ دَعُوهُ أَتَقْرَأُ سُورَةَ هُودٍ قَالَ نَعَمْ پس خلق برخواستند
بسوی او میزدند او را پس آنجناب فرمود واگذارید او را آیا خوانده سوره هود را گفت خوانده ام پس خواند بر او قوله
أفمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه بعد از آن فرمود الَّذِي كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ محمد آنکسی که بود بر بینه
از پروردگار خود محمد صلی الله و آله است و الشاهد الذی یتلوه انا و آن شاهد منم که در تلو آن واقعست
سیم و در حدیث ابرهیم بن محمد حموینی از ابن عباس مذکور است که افمن کان علی بینة رسول الله صلی الله علیه و آله است

ویتلوه شاهد منه علی علیه السلام است مخصوصه در حدیث موفق بن احمد خوارزمی مذکور است که ابن عباس
گفت ویتلوه شاهد منه علی است که شهادت میدهد برای پیغمبر وهو منه یعنی علی از پیغمبر است و این فضیلت
اختصاص دارد بامیر المؤمنین علی علیه السلام و هیچ یکی از صحابه نیست پس ایشان افضل از همه اند پس امامت
و موفق بن احمد خوارزمی که از اعیان علماء اهل سنت است و سنیان او را صدر الائمه گویند گفته است که معویة بن
ابی سفیان کتابتی بعمرو بن عاص نوشت و از او طلب نمود که اعانت نماید او را در قتال علی بن ابی طالب و عمرو بن عاص در جواب
او نوشت این کتابتی است از عمرو بن العاص صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی معویة بن ابی سفیان
اما بعد بتحقیق کتابت تو بمن رسید و آن را خواندم و فهمیدم اما آنچه که مرا بسوی او خوانده بودی که ربقه اسلام را
از گردن خود بخلع نمایم و با تو [illegible] تو را بر باطل و شمشیر بکشم در روی علی رضی الله عنه
و حال آنکه او برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او و وارث او و ادا کننده دین او و وفا کننده وعدهای او
و زوج دختر او که سیده زنان [illegible] و پدر حسن و حسین سید شباب اهل الجنت است و اما آنچه که گفتی که تو
خلیفه عثمان هستی پس راست گفتی [illegible] معزول شدن تو از خلافت و حجت اینکه خلق بدو
بیعت نمودند و خلافت تو [illegible] و اما آنچه [illegible] تعظیم کرده بودی و نسبت داده مرا بسوی او که از اصحاب رسول
خدا هم و من صاحب جیش او هم پس من فریب نخورم بسبب گفته تو بسبب او از ملت منحرف نمیشوم و اما آنچه که نسبت داده
بودی ابو الحسن برادر رسول خدا و وصی او را بسوی بغی و حسد بر عثمان و نامیده بودی صحابه را فسقه و گمان کرده بودی
که علی ایشان را وا داشت و تحریک نمود بر قتل عثمان پس این کذب و غوایت است وای بحال تو ای معاویه آیا ندانستی اینکه ابو الحسن
علی بذل نمود جان خود را در پیش روی رسول خدا و خوابید بر فراش او و او سبقت گرفته است بر همه بسوی اسلام آوردن
و هجرت کردن و حال آنکه گفته است در حق او رسول خدا وهو منی و انا منه او از من است و من از او هم وهو
منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و او از من بمنزله هرون است از موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نیست و بتحقیق که
گفت در حق او در روز غدیر خم الا و من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من
نصره واخذل من خذله هر آنکس که من مولای اویم پس علی مولای او است خداوندا دوست دار کسی را که دوست دارد
او را و دشمنی نما با کسیکه دشمنی نماید با او و یاری نما کسی را که یاری کند او را و مخذول گردان کسی را که مخذول

نماید

نمایداو را و علی همانکس است که گفت رسول خدا در حق او در روز خیبر لاعطین الرایة غداً رجلاً یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله هر اینه میدهم رایت فردا بمردی که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد
او را خدا و رسول او و علی همانست که گفت در حق او در روز طیر اللهم ایتنی باحب الخلق الیک فلما دخل النبی قال
والی والی خداوندا بیاور بنزد من محبوبترین خلق را بسوی تو پس وقتیکه علی امد فرمود بیا پیش من و بیا پیش من و محبوب
گفت در حق او در روز غدیر علی امام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله علی امام بر را است
و قاتل فجره است منصور باد شده است کسی را که او را نصرت نموده است مخذول است کسیکه او را مخذول کرده است
و فرمود علی ولیکم من بعدی علی ولی شما است بعد از من و تاکید نمود این قول را بر تو و بر من و بر جمیع مسلمانان و فرمود
انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی من کان [illegible] دو چیز سنگین را که کتاب خدا و عترت من باشد
و فرمود انا مدینة العلم و علی بابها من [illegible] تو ای معویه بجهت آنکه
نازل نموده است خدا تعالی در کتاب خود در حق او [illegible] در فضائل او که کسی [illegible] او در آن فضایل کقوله تعالی
یوفون بالنذر و انما ولیکم الله و رسوله [illegible] الذین [illegible] الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه [illegible] عاهدوا الله علیه و قال
الله تعالی لرسوله قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی [illegible] رسول الله اما ترضی ان تکون منی بمنزلة
هرون من موسی و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را آیا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هرون از موسی سلمک
سلمی و حربک حربی و تکون اخی و ولیی فی الدنیا و الاخرة و باشد اشتی با تو اشتی با من و حرب با تو حرب با من و باشی تو
برادر من و ولی من در دنیا و اخرت یا ابا الحسن من احبک فقد احبنی و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی
ادخله الله النار یا علی کسیکه ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و کسیکه دشمن دارد ترا مرا دشمن داشته است و هر
انکس که مرا دشمن دارد خدا تعالی او را داخل اتش میکند ای معویه این جواب کتابت تو است و کسیکه او را عقلی و دینی
باشد با این کتابت تو فریب نمیخورد و السلام مؤلف میگوید این حدیث متضمن بسیاری از فضایل امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب علیه السلام و دلایل امامت و خلافت و وصایت ایشان است و علاوه بر این [illegible] میشود اینکه آنجناب
وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلیفه او است و امامت حسن [illegible] امت در جائیکه چنین عالمی ماهری

معونا

معتبر از علمای اهل سنت مثل موفق بن احمد نقل نمایند این چنین نصی را بر قصاص و ولایت و امامت و خلافت
علی بن ابی طالب علیه السلام از چنان فاسق و فاجر و کافری که عمرو بن عاص باشد که انحراف او از علی بن ابی طالب علیه
السلام و دشمنی او و محاربه او با آنحضرت از کفر ابلیس مشهورتر است کجا میماند تزلزل و شک و تامل برای ارباب معرفت
و صاحبان بصیرت و انصاف و مروت در حقیت مذهب امامیه و صحت امامت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و بطلان مذهب مخالفین ایشان و ضلالت و غوایت کسانیکه بر امیر المؤمنین
علیه السلام تقدم جسته بر مسند خلافت نشستند و عجبتر آن است که این جماعت که خود نقل میکنند از مثل عمرو بن عاص کسیکه مخالفت
علی علیه السلام خروج از دین اسلام است و دشمنی نمودن با او کفر است و اینکه معویه و همچنین عمرو بن عاص با او دشمنی کرده
و مخالفت او نموده قتال کردند و با وجود این باز اینها میگویند معویه خال المؤمنین است و عمرو بن عاص رضی الله عنه است و سب
و لعن بر ایشان جایز نیست بلکه بعضی گفته اند که معویه را امام میدانند بعضی از این جماعت هم میگویند این نیست این مگر عداوت امیر المؤمنین
علیه السلام و تقلید گذشتگان ... قوله تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از مؤمنان مردانی هستند که راست نمودند آنچه را
که عهد کرده بودند با خدا بر آن پس از ایشان کسی هست که در راه خدا کشته شد و از ایشان کسی است که منتظر کشته
شدن است در راه خدا و عهد و پیمان خود را تبدیل نکردند و شیخ ابو علی الطبرسی رحمة الله علیه در کتاب مجمع البیان
نقل میکند از حاکم ابو القاسم حسکانی که او روایت کرده است باسناد خود از عمرو بن ثابت از ابو اسحق از علی ع قال فینا
نزلت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه که گفت در حق ما نازل شد این آیه فانا والله المنتظر و ما بدلت تبدیلا یعنی
والله آنکسیکه انتظار میکشد منم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و در روایت موفق بن احمد گذشت که عمرو بن عاص گفت که این آیه در شان
علی علیه السلام نازل شده است و این منقولست ایضا از جماعتی از علمای اهل سنت مثل ثعلبی و ابو نعیم و غیر ایشان و از
مفسران نقل شده است که این آیه نازل شد در حق علی علیه السلام و حمزه و بعضی جعفر را هم اضافه بر ایشان نموده است
و وقتیکه حمزه و جعفر کشته شد پس این آیه بعلی علیه السلام اختصاص یافت و این فضیلتی است که مختص بآنحضرت است و دلالت
بر افضلیت آنحضرت میکند پس امامت او **آیه هفدهم** قوله تعالی و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة
و پروردگار تو خلق میکند آنچه را که میخواهد و اختیار میکند نیست بنده کان را که خود را بر آنچه که اصلح است برای ایشان

را اختیار

واختیار میکند برای رسالت آنکس را که صالح تر باشد برای بنده کان و بنده کان را اختیاری نیست منقولست از علی
بن جعد که او روایت کرده است از شعبه از حماد بن سلمه از انس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بدرستیکه خدای
تعالی خلق نمود آدم را از گل بطوریکه میخواست بعد از آن فرمود و یختار یعنی اختیار فرمود مرا و اهلبیت مرا بر جمیع خلق
پس برگزید مارا او مرا رسول قرار داد و علی بن ابیطالب را وصی قرار داد بعد از آن فرمود ما کان لهم الخیرة یعنی ما جعلت
للعباد ان یختاروا و لکنی اختار من اشاء قرار ندادم برای بندگان اینکه اختیار نمایند و لکن من اختیار میکنم آنکس را که
خواهم پس من و اهلبیت من صفوة الله و خیرته من خلقه برگزیده کان خدائیم و اختیار کرده شده اوییم از خلق او و نقل
شده است از حافظ محمد بن مؤمن شیرازی که از مشایخ اهل سنت است که او روایت کرده است مرفوعا از انس بن مالک که
گفت سؤال نمودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از [illegible] الآیه فرمودند بدرستیکه خدای تعالی
خلق نمود آدم را از گل بطوریکه میخواست و اختیار [illegible] اهلبیت مرا بر جمیع خلق [illegible] فجعلنی الرسول و جعل علی
بن ابیطالب الوصی پس گرامی داشت ما را [illegible] که گذشت و این صریح
در وصایت آنحضرت است و مطلب الطامته رضوان الله [illegible] گفته است که وصی بودن
لازم ندارد خلافت و امامت را غلط محض است [illegible] معنی دیگر ندارد چنانکه واضح است
که اهتمام انبیا علیهم السلام با امر بعثت و ملت [illegible] انضباط امر دین و دنیا در نظر
ایشان محل اعتنا و اعتبار نیست که این همه ضرر و ابرام در تعیین وصی جهت استحکام آن نمایند حتی اینکه آیات در این باب
نازل شود و خدای تعالی در این باب بر پیغمبر خود منت گذارد و پیغمبر صلی الله علیه و آله اثر آن را خود و وصی خود شان قرار
داده و فخر بخود سازند تعالی الله و برای همه پیغمبران و خصوص پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله در دنیا زاهد بودند
و از مال دنیا حظی و نصیبی نداشتند مشهور و معروف است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دنیا آجری و خشتی بر بالای
خشتی بگذاشت پس در این صورت چه احتیاج که وصی تعیین شود و بنا بر قول امامان ایشان جماعتی چنانکه روایت میکنند
از ایشان که اگر خلفه از پیغمبر ماند مال مسلمانان است بورّاث آنجناب نمیرسد چنانکه ابوبکر در قصه فدک گفت که
پیغمبر فرموده است نحن معاشر الانبیاء لا نورّث ما ترکناه صدقة ما جماعت پیغمبران ارث نمیگذاریم متروکات ما صدقه
یعنی مال مسلمانانست چه احتیاجست به تعیین وصی و بالجمله بطلان این سخن آشکار است و باعث بر گفتن این نحو کلمات

دفع کردن علی بن ابی طالب علیه السلام است زحقیکه خدا تعالی و رسول او برای آنحضرت قرار داده کرده اند بجهت رضا
جوی ابو بکر و عمر و تصحیح کردار ایشان و عناد با علی بن ابی طالب علیه السلام والا تاویل نمودن براهین و اخبار بامثال این
تاویلات فاسده وجهی ندارد زیرا که قاعده و قانون در میان اهل علم چنان است که هرگاه که دلیلی بر مطلبی اقامه شود
و در دلیلیست که دلالت تمام باشد واجبست عمل نمودن باو و تاویل نمودن او جایز نیست تا دامیکه دلیلی از او قوی تر معارض
او نباشد و اگر چنانچه دلیل قوی معارض شود با او در آن وقت دلیل اول را تاویل میکنند بطوریکه جمع بین دلیلین شود
و در این باب دلیلهای بسیار از عقل و نقل و کتاب و سنت باعتراف و اقرار اهل سنت دلالت بر امامت و خلافت و وصایت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام میکند با تأکیدات بلیغه و تشدیدات اکیده که در آیات و اخبار که جمله از
آنها گذشت و جمله دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی وارد است اصلا معارضی اگرچه ضعیف باشد با آنها وارد
نشده است و علمای اهل سنت [illegible] اند در عقل و نقل کتاب و سنت هیچ چیزی که دلالت کند بر بطلان امامت
و خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام و صحت خلافت [illegible] مگر بعضی از سخنان واهی که اهل سنت ذکر نموده اند مثل
اینکه اگر علی را حقی در خلافت بود چرا [illegible] و امثال این کلمات و معلوم است که امثال این خیالات
باطله را نزد ارباب عقل و دانش [illegible] ترک نموده اند چنانکه بتفصیل کلام در این باب
خواهد آمد ان شاء الله تعالی [illegible] دلالت بر امامت علی علیه السلام میکند خالی از معارضست
پس واجبست عمل کردن بآنها و آیات قرآنی که دلالت بامامت و خلافت آنحضرت میکند بسیار است و آنچه که بنظر رسیده است
از آیات قرآنی که وارد شده است در این باب باعتراف اهل سنت و بمقتضای آنچه که روایت کرده اند صد و بیست و چهار آیه است
و احمد بن حنبل که از ائمه اربعه اهل سنت است نقل کرده است از مجاهد که از اکابر مفسرین ایشان است که گفته است صح عندنا
انه نزلت فی علی سبعون آیه بصحت رسیده است در نزد ما که نازل شده است در حق علی علیه السلام هفتاد آیه و مثل
او را گفته است غیر او از رجال معتمد خود لکن ما اکتفا نمودیم در این باب با آن جمله و آیه از جهة اختصار و کفایت نمود
همین قدر برای طالب حق **مطلب سیم** در ذکر اخباریست که دلالت بر امامت و خلافت آنحضرت میکند و آن
چند حدیث است **حدیث اول** آنکه مشهور است میان شیعه و سنی و تمامی اهل سنت نیز روایت کرده اند که هرگاه که نازل شد
این آیه وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ یعنی بترسان خویشان نزدیک خود را جمع نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله

قلاده

اولاد عبد المطلب را در خانهٔ ابو طالب ایشان چهل نفر مرد بودند امر فرمود که ساخته شود و پخته شود برای ایشان
ران گوسفندی با پیمانهٔ گندم و حاضر نمایند برای ایشان یکمن دوغ و حال آنکه هر مردی از ایشان یک ران گوسفند
دو ساله را میخورد و در همان مقام یکجا آب بر بالای آن میاشامید پس همه آن جماعت از آن طعام قلیل خوردند
و سیر شدند و طعام بجای خود باقی بود و آنچه که خورده بودند از آن هیچ معلوم نبود پس آن قوم مغلوب شده و اعجاز نبوت
بر ایشان ظاهر شد و بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای اولاد عبد المطلب بدرستیکه خدای تعالی مرا
مبعوث نموده است برسالت بر جمیع خلق و مبعوث کرده است و فرستاده است مرا بسوی شما بخصوص و قال وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ
الْأَقْرَبِينَ و فرموده است که انذار نما خویشان نزدیک خود را پس من شما را دعوت میکنم بسوی دو کلمه که در زبان سبک
و در میزان عمل سنگین است و باعث میشود که شما از [illegible] پس هر یک از شما را مطیع منقاد و فرمان بردار
شوند و شما بسبب آنها داخل بهشت شوید [illegible] نجات یابید از آتش لا اله الا الله و محمد رسول الله است
شهادت باین دو شهادت اسلام او و دلیل [illegible] که اجابت کند مرا در این امر و وزارت
نماید مرا در اقامه او میباشد برادر من و وصی [illegible] و وارث [illegible] من میباشد بعد از من پس همه
آن جماعت از آن خود داری کردند کسی از ایشان جواب نداد [illegible] علیه السلام گفت من وزارت ترا
میکنم بر این امر یا رسول الله پس آنحضرت فرمود علی را که بنشین [illegible] بعد از آن اعاده فرمود گفتار خود را دوباره
بر آن جماعت پس همگی صامت و ساکت ماندند و جواب ندادند نشد مگر امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت برخواستم
و گفتم آنچه را که در دفعهٔ اول گفته بودم پس فرمود بنشین بعد از آن اعاده نمود بر آن جماعت گفتار سابق خود را سه باره
پس کسی از ایشان متکلم بکلامی نشد پس من برخواستم و گفتم من وزارت ترا میکنم یا رسول الله بر این امر فرمود
بنشین تو برادر منی و وصی منی و وزیر منی و وارث منی و خلیفه منی بعد از من پس آن جماعت برخواستند و استهزا میکردند و می گفتند
ابو طالب را هنیئا باشد ترا امروز داخل شدی در دین پسر برادرت و پسر ترا بر تو امیر کرد و در شرح ابن ابی الحدید که از
علمای اهل سنت است چنین است ثُمَّ قَالَ لَهُمْ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا بعد از آن رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود مر آن جماعت را و اشاره نمود بعلی علیه السلام این برادر من و وصی من و خلیفه من است در میان شما پس بشنوید
از او و اطاعت نمائید او را فَقَامَ الْقَوْمُ يَضْحَكُونَ وَيَقُولُونَ لِأَبِي طَالِبٍ قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِابْنِكَ وَتُطِيعَ پس آن قوم

برخواستند خنده میکردند و میگفتند با بو طالب که ترا امر نمود اینکه اطاعت پسر خود را کنی و در تفسیر ثعلبی چنین است
فقام القوم وهم یقولون لابی طالب اطع ابنك فقد امر علیك پس ان قوم برخواستند و میگفتند با بو طالب
اطاعت پسر خود نما بتحقیق او را بر تو امیر کرد و این حدیث چنانکه ملاحظه مینمایی صریح است در وصایت و خلافت امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلام **حدیث دویم** انکه بتواتر رسیده است اینکه زمانیکه نازل شد این ایه یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس جمع نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
ظهر را در غدیر خم در زیر درخت و نماز ظهر ادا فرمود و خطبه خواند و فرمود معاشر الناس الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین
من انفسهم قالوا بلی ایا نمیدانید که من اولی هستم بر مؤمنان از خود ایشان گفتند بلی قال الستم تعلمون انی اولی
بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی [illegible] اولی هستم بر هر مؤمن از خود او گفتند بلی و گرفت دست علی
بن ابیطالب علیه السلام را [illegible] مولاه فهذا علی مولاه هر انکس که من مولای او هستم پس این علی مولای
اوست اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله خداوندا دوست دار کسی را که دوست
نماید با او و دشمنی نما با [illegible] نماید [illegible] یاری کند او را و مخذول کردان انکس را که مخذول
کرداند او را ابن عمر گفت هنیئا لك یا ابن ابی طالب [illegible] مولای و مولی کل مؤمن ومؤمنة وفی الخبر الاخر بخ
بخ لك یا ابا الحسن [illegible] کردید در حالیکه شدی مولای من و مولای هر مرد مؤمن
و زن مؤمنه و در جای دیگر گفت بخ بخ برای ابا الحسن تا اخر انچه که ذکر شد و روایت کرده است این حدیث را علمای اهل
سنت هشتاد و نه سند از اسانید خود بنابر انچه که بنظر رسیده است او منقول است از ابن جوزی که از علمای اهل سنت است
که او ذکر نموده است در کتاب خصائص قصه روز غدیر را چنانکه گذشت بعضی از ان قصه بعد از ان گفته است
روایت کرده است این حدیث را از صحابه عمر بن خطاب و براء بن عازب و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبد الله و عبد الله بن
عباس و حسین بن علی علیهما السلام و ابن مسعود و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و ابو ایوب انصاری و ابن عمر و عمران
بن حصین و ابو هریره و جابر بن عبد الله و زید بن شرحبیل و جابر بن سمره و عامر بن ابی لیلی انصاری و وهب بن حمزه و زید بن جبیر
و وحشی بن حرب و سعد بن جناده و عمر بن شرحبیل و مالك بن الحویرث و ابو ذویب شاعر مؤلف این کتاب این حدیث را ایضا
نقل کرده است علمای اهل سنت از ابو سعید خدری و زید بن ارقم و انس بن مالك و شریك بن عبد الله و رباح بن حرث

نخعی و سلمان فارسی و سعد انصاری و عبد الرحمن بن ابی لیلی و جابر بن عبد الله و عمرو بن عاص و سالم بن ابی جعد و بریده و زید بن ابی اوفی و ابو الطفیل و غیر ایشان و منقولست از محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ که یکی از علمای اهل سنت است که او کتابی مخصوص در صحیح بودن قصه غدیر و صدق این خبر تصنیف نموده است و او را نامیده است کتاب الولایه و بالجمله جماعتی انکار نتوانکرد و مراد از مولی در این حدیث اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در امور مسلمانان بنحویکه واجب باشد مسلمانان را طاعت او در امر و نهی که از او صادر میگردد بدلیل سؤال رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اَلَستُ اَولی بِکُم مِنکُم بِاَنفُسِکُم یا من اولی نیستم بر شما از خود شما و معلوم است که ایشان اولی بتصرف در امور خلق بودند و خطر او واجب بود طاعت ایشان و اجتناب سؤال از این معنی فرمود پس اثبات نمود برای علی علیه السلام که او مولای مسلمانانست [illegible] آنحضرت مولای ایشانست و معنای امامت و خلافت همین است و برهمین حمل نموده [illegible] اهل سنت [illegible] است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمود ایها الناس من اولی [illegible] ایکم [illegible] بشما کیست گفتند خدا و رسول او و بعد از آن گرفت دست علی بر [illegible] فان هذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه هر آنکس که خدا و رسول [illegible] خداوند دوست دارد آنکس را که او را دوست دارد و دشمن دارد آنکس را که دشمن [illegible] بود برای علی علیه السلام ان ولایت که خدا و رسول او را بود بر خلق و معلوم است که ولایت ایشان بر خلق بطور اولی بتصرف در امور ایشان است و خلق طاعت ایشان در امر و نهی که از ایشان صادر میگردد واجبست پس علی علیه السلام همچنین مولی مسلمانانست و این معنای امامت و خلافت است حاصل کلام آنکه غرض رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقصود ایشان از ادا نمودن این کلام بآن نحویکه گذشت نصب نمودن امیر المؤمنین علی علیه السلام است برای امامت و خلافت در میان امت و تصریح و تنصیص نمودنست بر این مطلب و اگر کسی در ملاحظه نماید این حدیث را و بنیک تامل نماید در او و انصاف دهد میداند که این و امثال غیر از آن معنی را که ذکر نمودیم احتمال ندارد و آنچه که اهل سنت ذکر نموده اند که مراد از او موالات در دین و محبت و نصرتست بی وجه و غلطست زیرا که همه مؤمنان در این معنی شریکند اختصاص بعلی علیه السلام ندارد و امر عمده و مهمی چندان نبود که جبرئیل از آسمان فرود آید و آیه با آن تأکید و تشدید

و پیغمبر صلی الله علیه و آله را وعده عصمت از خلق داده و خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله حسب الحکم
خداوند اعلی انجا نزول کند که بقول صد و بیست هزار نفر بودند از صحابه کرام در صحرای بی آب و علف جمع نماید و از پالان شتران
شبیه منبر سازد و بر بالای او رفته خطبه طولانی ادا نماید و دست علی علیه السلام را گرفته و فرماید ایها الناس
الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله فقال من کنت مولاه فهذا مولاه و تبعیت
از این فقرات مناسبت ندارد با معنای که اهل سنت ذکر نموده اند پس نیست این همه مگر از جهة امر عظیم و مهمی که فوت
او مضرات و نیست مگر امامت و امارت و خلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و لهذا اخبار رسول خدا
صلی الله علیه و آله در خطبه فرمود فلیبلغ الشاهد الغائب کسانیکه حاضرند برسانند او را بانانیکه غایبند و از
اینها گذشته مولی و ولی … … که در لغت و عرف اولی بتصرف و صاحب اختیار و قائم بامر
و معنا الها همان امامت … امامت و امارت و در … اربعین … شافعی از ابو هریره مذکور است لما اخذ النبی
بید علی بن ابیطالب … الست … قالوا بلی یا رسول الله … که گرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست
علی بن ابیطالب را فرمود … اولی … یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه فرمود هر کس
که من مولای اویم پس علی … بخ بخ لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن
و مؤمنة پس گفت عمر بن خطاب … صباح نمودی تو مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی
فانزل الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم پس نازل نمود خدای تعالی این آیه را الیوم اکملت لکم دینکم و در حدیث موفق بن احمد
و احمد بن حنبل و ابراهیم بن محمد حموینی و سمعانی و ثعلبی و غیر ایشان چنین است فقال عمر هنیئا لک یا ابن ابیطالب عمر گفت
مبارک باشد ترا ای پسر ابوطالب اصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنة و این حدیث با قطع نظر از انچه که ذکر شد صریح است
در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را منصب بزرگ و تازه عطا نمود و الا چه مبارک بادی و تهنیت
که عمر میگوید و آن منصب بجز امامت و خلافت چیز دیگر نیست و از اینجا معلوم میشود که معنی مولی در قول آنحضرت من
کنت مولاه فعلی مولاه امامت و خلافت و امارت است چنانکه عمر فهمید و تهنیت کرده مبارک بادی گفت و همه صحابه
و تابعین و فقها همین معنی را فهمیدند چنانکه حرث بن نعمان فهری این خبر را شنید بنزد رسول خدا صلی الله علیه
و آله آمد بر آنحضرت در اینباب اعتراض نمود و گفت یا محمد در همه گفتار تو اطاعت ترا کردیم پس نکردی و راضی نشدی

همه اینها آنست که دو باره پیغمبر خود را کرفته اوّل او را بر ما فضیلت داد و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه آیا این
از نزد شما است یا از خدا تعالی و اینها بقسم یاد نمود که این از جانب خدای تعالی است پس حرث بن نعمان مراجعت نمود در بین راه
میگفت خدایا اگر قول محمد صلعم حق است بر ما سنگ بباران و یا ما را عذاب دردناک نما پس خدای تعالی سنگی بمغز او زد
او را کشت و سوره سأل سائل را در این باب نازل کرد چنانکه علمای اهل سنت نقل کرده اند پس اگر مراد از مولی امامت نبود
و حرث بن نعمان از لفظ مولی امامت نفهمیده بود دیگر چه اعتراض و بحث بود که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله منکر
و چرا مستحق عقوبت میکردید پیش از این ذکر شد که عمرو بن عاص بجهة معویه نوشت که مخالفت علی علیه السلام و قتال
کردن با او باطل و ضلالت و خروج از دین اسلام است چه علی همان کس است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده در حق
او در روز غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من
خذله اگر معنی مولی همان بود که اهل سنت [illegible] علی علیه السلام را [illegible] چه فضیلت و چه مزیت بود بر سایر مسلمانان
زیرا که همه مؤمنان در محبت و موالات [illegible] و اگر عمرو بن عاص از کلام
فضیلت زیادتی نفهمیده بود تفضیل [illegible] فضیلت نیست مگر امامت و وجوب
طاعت ایشان چنانکه عمرو بن عاص فهمید گفت [illegible] را بی [illegible] باطلست و احمد بن حنبل که یکی
از ارکان اربعه اهل سنت است روایت میکند که علی علیه السلام را در روز مردی بد یاد کردند و سعد بن ابی وقاص در نزد آن
مرد بود گفت با او بدی یاد میکنی و حال آنکه او را مناقب هست اگر یکی از آنها از آن من میشد محبوبتر بود نزد من از شتران
سرخ موی و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده در حق او من کنت مولاه فعلی مولاه اگر معنی مولی همان بود که جماعت
میگویند هر آینه سعد بن ابی وقاص هم بود و او را نوکر در سعد از این معنی نداشت پس این دلیلست بر اینکه این مرتبه
عظمی و منصب جلیلی بوده است که سعد وقاص آرزو میکرده بر جمیع مال دنیا و او روی آن نسبت را ذکر کرده و آن نیست مگر
منصب امامت و خلافت چنانکه سعد فهمید ایضا احمد بن حنبل روایت میکند از بریده که گفت با علی علیه السلام بیمن رفتم
و از او جفا دیدم پس زمانیکه وارد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله کردید علی را ببدی یاد کردم و نقصان او را گفتم و
شکایت از او نمودم پس دیدم که روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله متغیر شد و فرمود ای بریده الست اولی بالمؤمنین
من انفسهم آیا نیستم من اولی بمؤمنان از خود ایشان گفتم بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه گفتم بلی

یاد بود

با رسول الله فرمود هر آنکس که من مولای اویم پس علی مولای او است و این صریح است در اینکه مراد از مولی اولی
بتصرف و صاحب اختیار است بجهة اینکه منظور بریده این بود که علی علیه السلام را متهم نماید بر اینکه او از غنیمت زیاده
برداشت و این بی تجربه خالد بود چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله امتناع نمود
از تصرف او که علی علیه السلام کرده بود و واجب نمود طاعت او را و فرمود چنانکه من اولی بتصرف در امور مومنان و صاحب اختیار
ایشانم و طاعت من واجبست همچنین علی اولی بتصرف در امور مومنان و صاحب اختیار ایشان است طاعت او واجب است
در هر چه که کرده است و صاحبان سلیقه مستقیم و ذهن صاف و انصاف و مروت یقین میکنند که معنای این کلام وجوب
طاعت علی علیه السلام و امامت ایشان است و شک نمودن در او و تشکیک در او واضح است و روایت کرده است موفق بن احمد
خوارزمی که از اکابر علمای اهل سنت است [illegible] که گفت داخل شد بر معویه در حالتی که معویه نشسته
بود بر بالای بساطیکه از پوست [illegible] کرده بود بر دوش [illegible] طرف راست او بود عمرو بن عاص و حوشب و ذو
الکلاع و در طرف چپ او بودند [illegible] و عبد الرحمن بن خالد و شرحبیل بن سمط و
در پیش روی او بود ابو هریره و ابو الدرداء و نعمان بن بشیر [illegible] علی و گفت پس معویه کاغذی برداشت یعنی کاغذی
که امیر المؤمنین علیه السلام باو نوشته بود [illegible] بما نمیدهد پس گفتم او را ای معویه تو بجهة قتل عثمان
قتال مکن بجهة اینکه تو طالب ملک و سلطنت هستی و اگر میخواستی که عثمان را معاونت نمائی بایستی در حال حیات
او را کومک کنی لکن تو انتظار کشیدی که تا او را بکشند تا اینکه از این جانب کرده و وسیله نمود بر اینکه بسلطنت برسی
معویه در غضب شد و خواستم که غیظ و غضب او زیاد تر گردد پس گفتم یا ابو هریره ای صاحب رسول خدا صلی الله
علیه و آله ترا قسم میدهم بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة بار خدا اینکه غیر از او خدائی نیست عالم
بغیب و شهادت است و بحق حبیبه المصطفی قسم میدهم ترا بحق حبیب او محمد مصطفی الا اخبرتنی اشهدت غدیر خم
اینکه مرا خبر بده که آیا در غدیر خم بودی گفت بلی بودم قلت فما سمعته یقول فی علی گفتم چه چیز شنیدی از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میگفت در حق علی قال سمعته یقول من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله گفت من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت هر آنکس
که من مولای اویم پس علی مولای او است خداوندا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که

دشمن

که دشمن دارد او را و یاری نماید کسی را که یاری کند او را و مخذول گرداند کسی را که مخذول گرداند او را فَلْتُ لَهُ فَاِذا
اَنْتَ وَالَیْتَ عَدُوَّهُ وَعادَیْتَ وَلِیَّهُ فَتَنَفَّسَ اَبُو هُرَیْرَةَ صُعَداً وَقالَ اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ گفتم با ابو هریره پس
تو در این وقت موالات دشمن او و معادات دوست او را کرده پس ابو هریره آهی کشید و گفت اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ
و اگر معنی مولی آن نباشد که شنبا میگویند پس چه طعن است و چه بحث و اعتراض است که اصبغ بر ابو هریره میکند
و چرا آه کشیدن ابو هریره و استرجاع نمودن او است و ابو هریره چرا نگفت با اصبغ بن نباته که این کلام فضیلتی و ترجیحی را
بر سایرین برای علی اثبات نمیکند تا اینکه من در انکار از مستوجب طعن باشم پس وارد شدن طعن بر او بجهت خارج شدن
او است از طاعت امیر المؤمنین علی علیه السلام و اختیار نمودن او طاعت معاویه را و این معنی امامت است که از لفظ مولی
فهمیدند و همچنین معاویه و اشخاصی که [illegible] ابی طالب علیه السلام دشمن
بودند و انکار مناقب او را میکردند و [illegible] بودند چرا [illegible] لازم شدند در جواب اصبغ بن
نباته رحمة الله علیه چرا نگفتند که من کنت مولاه [illegible] وجوب طاعت علی علیه
السلام میکنند که کسی خلاف آن را کند مستوجب [illegible] لازم شد [illegible] که حاضر بودند چنانکه ذکر شد
و آه کشیدن و استرجاع نمودن ابو هریره و سکوت [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام که در آنجا بودند
دلیل واضحست بر اینکه مراد از مولی در این روایت امامت و وجوب اطاعت امیر المؤمنین علیه السلام است و همگی اینجماعت که ذکر
شد همین معنی را فهمیده اند و لهذا ساکت شده مجال انکار نداشتند و اصبغ بن نباته اگر چه از صحابه امیر المؤمنین علیه
السلام و از معتبرین شیعه او است لکن محدثین سنی روایت میکنند از او و در کتابهای معتبر ایشانست پس بحدیث بودن
حجت است و منقولست از ابو المظفر السمعانی که او در کتاب فضائل باسنادش روایت کرده است که ابو هریره آمد داخل
مسجد شد پس ما جمع شدیم بدور او و مردی برخواست و گفت ترا قسم میدهم بخدا آیا شنیده از رسول خدا صلی الله علیه
و آله که میگفت برای علی علیه السلام من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ابو هریره گفت
بلی شنیدم قال فَاِنّی رَأَیْتُكَ وَالَیْتَ عَدُوَّهُ وَعادَیْتَ وَلِیَّهُ ثم رد گفت با ابو هریره پس بدرستی که من شنیدم از تو که دوستی
کردی با دشمنان او و دشمنی نمودی با دوستان او و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای معتزله اهل سنت است روایت کرده است
باسنادش در شرح نهج البلاغه از عمر بن عبد الغفار که ابو هریره وقتی با معاویه بکوفه آمد و شبها در باب کنده می نشست

دق

وخلق جمع میشدند نزد او پس جوانی از کوفه آمده نزد او نشست پس گفت ای ابو هریره قسم میدهم ترا بخدا آیا
شنیدی تو از رسول خدا صلی الله علیه وآله که میگفت برای علی علیه السلام اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
خداوندا دوست گیر آنکه با او دوستی نماید و دشمنی نما با کسیکه دشمنی نماید با او فقال اللهم نعم ابو هریره گفت قسم بخدا
شنیدم از آنحضرت که این امر فرمود فقال فاشهد بالله لقد والیت عدوه وعادیت ولیه ثم قام عنه آن جوان گفت
من بخدا قسم میدهم ترا که این بود دوست داشتی دشمن او را و دشمن داشتی دوست او را بعد از آن این جوان برخواست از نزد او
رفت و این همه طعن که بر ابو هریره منکر شدند بجهة این بود که از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام انحراف ورزید
و اعراض کرد و متابعت و اطاعت معویه را منکر شد و اگر نه این بود که مراد از حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه امامت امیر
المؤمنین علی علیه السلام و وجوب اطاعت [illegible] بودند هر اینه این طعن و این بحث برجا نبود و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه گفته [illegible] عمار بن یاسر و عمرو [illegible] و صفین گفتگوی گذشت عمار با او گفت الحال
ترا اخبار میکنم که [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا امر فرموده است
که قتال نمایم با ناکثین [illegible] قتال نمایم با قاسطین و شما قاسطین میباشید و اما
مارقین پس نمیدانم که [illegible] الست تعلم ان رسول الله قال من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه [illegible] اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که هر کس
که من مولای اویم پس علی مولای او است خداوندا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمنی نماید
با او و انا مولی الله ورسوله وعلی مولای بعدهما و مولای من خدا و رسول او است و علی علیه السلام مولای
من است بعد از ایشان و اگر نه این بود که مراد از مولی در حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه امامت و وجوب طاعت امیر المؤمنین
علی علیه السلام بود و عمار و عمرو بن عاص هم از فهمیده بودند هر اینه طعن نمودن عمار بر عمرو بن عاص و سکوت نمودن عمرو بن
عاص در جواب او بیجا و بیمعنی بود و ابن ابی الحدید گفته است قال ابن نوح واعجباه من قوم یعنی اصحاب صفین یعتریهم
الشک فی امرهم فی مکان عمار ولا یعتریهم الشک فی مکان علی علیه السلام ویستدلون علی ان الحق مع اهل العراق
بکون عمار بین اظهرهم ولا یعبئون بمکان علی ویحذرون من قول النبی تقتلک الفئة الباغیة ویرتاعون لذلک
ولا یرتاعون لقوله فی علی اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ولا لقوله لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا

منافق

منافق توضیح این مطلب آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعمار بن یاسر فرمود تقتلك الفئة الباغیة یعنی میکشد
طایفه که بر امام زمان خروج کنند و فئه اینکه لشکر معاویه در روز جنگ صفین عمار بن یاسر را ذلیل که در میان اهل عراق
بقتل رسانیدند و کار خود باعتبار بودن عمار در میان لشکر امیر المؤمنین علی علیه السلام و وقتیکه لشکر معویه عمار را شهید
کردند ترسیدند از اینکه ایشان از گروه خارجی که رسول خدا اخبار نموده بود که عمار را میکشند و نظر بر بوده اخفه
اهل عراق ناحق شدند پس ابن ابی الحدید میگوید که ابن نوح گفته است تعجب است از اصحاب صفین که در حقیقت خود شک
میکنند بجهة بودن عمار در لشکر امیر المؤمنین علی علیه السلام و هیچ تزلزل و شك بخود را نمیدهند باعتبار بودن
علی علیه السلام و استدلال میکنند بر اینکه اهل عراق بر حقند باعتبار اینکه عمار در میان ایشانست و هیچ نمیگویند که
اهل عراق بر حقند بجهت اینکه علی علیه السلام در میان ایشانست [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق
عمار فرموده است تقتلك الفئة الباغیة تو امید [illegible] خارجی [illegible] اینکه آنجناب در حق علی
فرموده است اللهم وال من والاه و عاد من عاداه [illegible] الکسر [illegible] دوست دارد او را و دشمن دارد او کس را
که دشمن دارد او را و نیز از قول آنجناب که فرموده [illegible] علیه السلام [illegible] لا یحبك الا مؤمن و لا یبغضك الا منافق
دوست نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا [illegible] حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه
امامت علی علیه السلام بر جمیع خلافت و باعث [illegible] پیغمبر [illegible] صفین وارد است وجه
تعجب رد کردن ایشان زیرا که علی علیه السلام بر مثل سایر مؤمنان است بنابر اینکه اهل سنت در معنا مولی ذکر نموده
اند و ترجیح بر دیگران ندارد و این غلط محض است پس مراد از او امامت است و ابن ابی الحدید گفته است ذکر جماعة من شیوخنا
البغدادیین ان عدة من الصحابة و التابعین و المحدثین کانوا منحرفین عن علی قائلین فیه السوء و منهم من کتم مناقبه و اعان
اعداءه میلا مع الدنیا و ایثار العاجلة فمنهم انس بن مالك ناشد علی فی رحبة القصر او قال فی رحبة الجامع
بالکوفة ایکم سمع رسول الله یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فقام اثنی عشر رجلا فشهدوا بها و انس بن مالك
فی القوم لم یقم فقال له یا انس ما یمنعك ان تقوم فتشهد فلقد حضرتها فقال یا امیر المؤمنین کبرت و نسیت فقال
اللهم ان کان کاذبا فارمه بها بیضاء لا تواریها العمامة قال طلحة بن عمیر فوالله لقد رأیت الوضح به بعد ذلك ابیض
بین عینیه جماعتی از مشایخ ما از اهل بغداد ذکر نموده اند که جمعی از صحابه و تابعین و محدثین از علی انحراف داشتند

وسخن بد در حق او میگفتند و از ایشان کسانی بودند که مناقب و فضایل او را کتمان میکردند و دشمنان او را اعانت
مینمودند بجهة مایل بودن ایشان بدنیا و مقدم داشتن دنیا بر آخرت و از جمله آن اشخاص بود انس بن مالک و قسم
داد علی علیه السلام در رحبه قصر و یا در رحبه مسجد جامع در کوفه بر اینکه کدام یکی از شما شنیده است از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه پس برخواست دوازده نفر مرد و شهادت دادند و انس
بن مالک در میان آن جماعت بود برنخواست پس علی علیه السلام گفت ای انس چه چیز ترا مانع شد از اینکه برخیزی و
شهادت دهی تو که آنجا بودی انس گفت یا امیر المؤمنین پیر شده ام و فراموش کرده ام پس علی ع گفت خداوندا اگر او دروغ
گفت پس او را با ناخوشی برص مبتلا نما که عمامه او را نپوشاند طلحة بن عمیر گفته است والله ناخوشی برص را در او دیدم بعد از
ان قصه میان دو چشمانش سفید بود [illegible] روایت کرده است باسناد خود از ابو سلمان مؤذن انکه علی علیه السلام
قسم داد خلق را کیست که شنیده باشد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه پس
قومی شهادت دادند و زید بن ارقم [illegible] شهادت [illegible] انکه منبد انست از این علی علیه السلام
دعا نمود که خدا تعالی کور گرداند [illegible] احادیث انقل میکرد و اگر مراد از مولی امامت
نبود پس چرا استشهاد بود که علی [illegible] اکان بود که انس بن مالک و زید بن ارقم میکردند و چه
نفرین بود که علی علیه السلام بایشان [illegible] قال ابن ابی الحدید فی الشرح روی عثمان بن سعید
عن شریک بن عبد الله قال لما بلغ علیا ع ان الناس یتهمونه فیما یذکره من تقدیم النبی ص و تفضیله علی الناس
قال انشد الله من بقی ممن لقی رسول الله ص و سمع مقالته فی یوم غدیر خم الا قام فشهد بما سمع فقام اثنی عشر
رجلا من الصحابه فشهدوا انهم سمعوا رسول الله ص یقول ذلك الیوم وهو رافع بید علی ع من کنت مولاه فهذا
علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله واحب من احبه وابغض من
ابغضه وایضا ابن ابی الحدید روایت میکند باسناد خود از شریک بن عبد الله که گفت زمانیکه رسید بعلی ع اینکه خلق
او را متهم میکنند در آنچه که ذکر میکند او را که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مقدم داشته و تفضیل داده است
بر خلق گفت قسم میدهم بخدا آنکس را که باقی مانده است از کسانیکه ملاقات کرده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله را
و شنیده است گفتار او را که در روز غدیر خم فرمود پس دوازده نفر شهادت دادند که ایشان شنیدند از رسول خدا

صلی الله

صلّی الله علیه و آله که پیغمبر بود در آن روز در خطبه که دست علی را بلند کرده بود من کنت مولاه فهذا علی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و احب من احبه و ابغض من ابغضه
و اگر مراد از مولی در حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولاه امامت علی علیه السلام نبود پس چه استشهادی بود که آن
خلق منکر را با آن تاکید و قسم دادن اگر معنای مولی اما نبود که اهل سنت ذکر نموده اند استشهادی لازم نبود
زیرا که کسی او را انکار نداشت و چه بود آن تقدیمی که علی علیه السلام ادعای او را میکرد و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه
بر او دلالت مینمود و خلق آنحضرت را در آن ادعای او تکذیب کرده اند تا اینکه احتیاج باستشهاد داشته باشد
و آن معنای که اهل سنت بر مولی گفته اند متضمن تقدیم علی علیه السلام و تفضیل او بر خلق نیست و بنابر او
احتجاج باستشهاد نبودن بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر خلق مقدم داشته است بهیچ وجه
و همچنین متعلق تقدیم چه باشد که حدیث من کنت مولاه [illegible] او نماید و خصم را الزام دهد چنانچه
آنحضرت از ادله او در بر مسئله دعوی [illegible] الزام نمودن از اشخاص [illegible] ادعا متهم داشته و تکذیب
کردند و نیست آنجا مگر اینکه امیرالمؤمنین [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله او را
مقدم داشته و تفضیل داده است بر خلق [illegible] ساخته است در ان مباحث و همین معنی
دشوار بود بر جماعتی که با علی علیه السلام مباینه [illegible] کردند چنانچه ابن ابی الحدید و دیگران
با و اعتراف کرده اند چنانکه گذشت و لهذا علی علیه السلام را تکذیب مینمودند و حق او را کتمان میکردند چنانکه انس
بن مالک و زید بن ارقم و براء بن عازب انصاری و اشعث بن قیس کندی و خالد بن یزید بجلی و دیگران کتمان شهادت
نمودند و حق علی علیه السلام را پوشانیدن از راه عداوت و حسد و طلب دنیا چنانکه ابن ابی الحدید گفت و هر یکی از ایشان
با نفرین آنحضرت گرفتار بلای شد و حال آنکه همگی این جماعت صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و صحبت
ایشان مستفیض شده بودند و از آنحضرت حدیث غدیر خم را شنیده بودند و حاصل کلام آنکه حدیث من کنت مولاه
فعلی مولاه را بجز امامت معنای دیگر نیست و از ابن ابی الحدید که انکار نص بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام میکند
باعتبار اینکه اگر نص در شان بود صحابه خلاف او را نمیکردند سؤال میکنیم از حدیث که خود از او نقل کرده که علی علیه
السلام ادعا میکرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را مقدم داشته و تفضیل داده است بر خلق و مردم او را در اینباب

نکرده بود و انحضرت حدیث غدیر خم را شاهد او بود که ان تقدیم و متعلق ان چه بود و رسول خدا او را در جمیع
مقدم داشته بود بر خلق اگر ابن ابی الحدید بگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در فضایل مقدم داشت
نه در امامت چنانکه در کتاب خود تصریح باین مطلب نموده است میگوییم این کلام معنی ندارد زیرا که فضایل شخص باید
مثل عبادت و جهاد و نحو انها و این امریست محسوس همه مردم او را مشاهده میکنند احتیاج باین نداشت که رسول خدا
صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر بالای منبر بلند نماید و بفرماید بجماعت خلق بدانید که علی علیه السلام نماز میکند
و روزه میگیرد و جهاد میکند و انکهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم بجز من کنت مولاه فعلی مولاه
چیز دیگر نگفت و ان چه دخل دارد بر اینکه علی علیه السلام در عبادت کردن بهتر از خلق است و یا فضایل نفسانی است مثل
علم و نحو ان و معلوم است که حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible] با او مناسبتی ندارد و از او گذشته مردم را ممکن است
که دریافت نمایند که علم فلان کس زیاد است باینکه امتحان [illegible] یا سوالات مشکله بین ایشان احتیاج ندارد
باینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان نماید و یا فضایل خارجیست مثل نسب و حسب و این هم مدخلیتی
بحدیث من کنت مولاه فعلی مولاه ندارد زیرا که [illegible] علی علیه السلام از سلسله هاشمیه و پسر عموی
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] تو میگویی که علی علیه السلام را در او مقدم
داشته است بر خلق و بجان خود قسم [illegible] خلافت و ریاست و امارتست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام را بان منصب سرافراز داشته و او را بر جمیع خلق مقدم
نموده و تفضیل داده و فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه و همه مردم همین معنی را فهمیدند و لهذا دشمنان از راه حسد و
عداوت او را کتمان مینمودند و بان بجان خود قسم است که ابن ابی الحدید و امثال او را بر این سخن واداشته است مگر
حمیت و عصبیت که از ابو بکر و عمر مینمایند بگذرند و الا این کلام را اصلا منطوق نیست و اما انکه گفته است که اگر
نص از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امامت علی علیه السلام بود ابو بکر و عمر و سایر صحابه بخلاف ان امر نمیکردند [illegible] و بعضی
زیرا که انانیکه از علی علیه السلام انحراف ورزیدند و بدگویی او را مینمودند بجهت میل کردن ایشان بدنیا و مقدم داشتن
ایشان دنیا را بر اخرت مثل سعد بن ابی وقاص و عمرو بن عاص و معویه و ابو هریره و انس بن مالک دربار رسول خدا
و زید بن ارقم و براء بن عازب انصاری و اشعث بن قیس کندی و خالد بن یزید بجلی و غیر ایشان همگی صحابه بودند

دعابد

وعابد و زاهد بوده‌اند و دنیا ایشان را از معرفت دور داشته خلاف قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را نموده‌اند چنانکه ابن
ابی الحدید در شرح او بر او اعتراف کرده‌اند چنانکه گذشت همین معنی عیب لازم اید که ابوبکر و عمر و مثل ایشان بهمه
حب ریاست و دنیا قول پیغمبر صلی الله علیه و آله را ترک نمایند و بر علی علیه السلام حسد نمایند چنانکه جای حسد هم بود
و حق او را بپوشانند چنانکه ابن حجر حنبلی نقل کرده است از غزالی که او گفته است بعد از ذکر خبر غدیر که خطابه این
روز رضا داده‌اند و بعد از آن حب ریاست دنیا غلبه کرده مخالفت نمودند و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را
نگفته انگاشتند این شیوه مذهب اهل دنیا همیشه بوده است تازگی ندارد ایا نشنیده که شیطان از عبادت شش هزار
ساله بر داشت از حسد کردن بر آدم و قابیل از حسد برادر را بکشت و عمر بن سعد از جهت ملک ری با حسین بن علی
چه کرد و خود اقرار به خود در اشعار خود که این کار را [illegible] بالجمله کسی را که اندک خبری باشد و بنك
تامل نماید و انصاف دهد میداند که [illegible] میداند که رسول خدا صلی الله علیه
و آله با قول خود من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible] الامامة و خلافت و لهذا
در میان صحابه در این بوده است و اینکه [illegible] حنبلی رحمة الله علیه باسناد خود روایت
کرده است از محمد بن نوفل [illegible] فذکرنا امیر المومنین علیه السلام
و دار بیننا کلام فی غدیر خم فقال ابو حنیفة [illegible] غدیر خم فتغیر وجه الهیثم
بن حبیب الصیرفی و قال لم لا تقرونه اما هو عندک بثابت قال هو عندی و قد رویته فقال لم لا تقرون به
و قد حدثنا حبیب بن ابی ثابت عن ابی الطفیل عن زید بن ارقم ان علیا علیه السلام انشد الله فی الرحبة من سمعه
فقال ابو حنیفة افلا ترون انه قد جری فی ذلک خوض حتی شد علی الناس ان ذلک فقال الهیثم فنحن نکذب علیا
او نرد قوله فقال ابو حنیفة ما نکذب علیا و لا نرد قولا قاله و لکنک تعلم ان الناس قد غلا فیهم قوم فقال
الهیثم یقوله رسول الله و یخطب به و نشفق نحن منه و نتقیه بغلو غال او قول قائل حاصل مضمون این عبارت
آنست که ابو حنیفه نعمان بن ثابت که یکی از فقهای اربعه اهل سنت است منکر نیست که قصه غدیر اگر چه صحیح است و علی علیه
السلام در آن خطبه خوانده است و قول او مقبول است لکن چون این قصه در میان مردم شهرت زیاد دارد و بسیار اکثر
میشوند و از این جهت بر آن مرد از طرف بعضی ایشان بد میکنند و جماعتی از خلق در این باب غلو کرده‌اند و از دین بیرون رفته‌اند

لهذا با اصحاب خود سپرده‌ام و گفته‌ام که خبر غدیر خم را انکار کنند و اقرار ننمایند و هشام بن حبیب صیرفی که در غلو
بود متغیر شده گفت در حالتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خالی شدن مردم تشویش نکند و نترسد از اینکه او را
آزار میکنند از ذکر نمودن در ملأ عام و بر بالای منبر بفرماید من کنت مولاه فعلی مولاه چرا ما باید بترسیم از
گفتن از باعث غلو کردن غالی و پرهیز نمائیم از گفت و شنود خلق و از این معلوم میشود که قصه غدیر در میان امت
ثابت بوده است و کسی او را انکار نکرده است مقصود از او نصب نمودن امیر المؤمنین علی علیه السلام بر امامت در میان
امت بوده است و مراد از مولی در حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه همین معنی است و هر آنکس که انکار او کرده است
از روی عناد و دشمنی بوده است و یا از جهت اغراض فاسده دیگر بوده باشد که ابو حنیفه چه اصراری در کتمان آن داشت
وجه نهایی جوی در این باب میکرد یکبار [illegible] میرسد بجهت این گفتم که از انکار نمایند و باز
دیگر میگوید که مردم غلو میکنند [illegible] از ذکر نمودن از قصه و بر دانایان مخفی نیست
که اینها همه بهانه‌جویی است و [illegible] بعث نمودن گذشتگان خود و منقول است
که روزی شیخ مفید رحمة الله علیه [illegible] معتبرین معتزله اهل سنت سؤال نمود از او
که چه میگویی در خصوص قول رسول خدا [illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه حق است و یا نه
قاضی گفت بلی حق است شیخ فرمود [illegible] معنی [illegible] بتصرف شیخ فرمود پس این اختلاف در میان
این دو فرقه چیست قاضی گفت ای برادر خبر غدیر روایت است و خلافت ابو بکر درایت است که همه مردم دیدند که او خلیفه شد
هیچ عاقلی درایت را از جهت روایت ترک نمیکند شیخ رحمة الله علیه فرمود چه میگویی در این حدیث که رسول خدا صلی الله
علیه و آله علی علیه السلام را فرمود یا علی حربک حربی و سلمک سلمی محاربه با تو محاربه با من است و طاعت تو طاعت من است
آیا این حدیث حق است و یا نه قاضی گفت بلی حق است این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است شیخ رحمة الله
علیه فرمود پس از این قرار باید که اصحاب جمل که طلحه و زبیر و عایشه باشند کافر باشند قاضی گفت باشند که
ایشان توبه کردند شیخ فرمود درایت را از جهت روایت ترک نتوان نمود چنانکه خود در باب حدیث غدیر گفتی قاضی ملزم
شد قلندر بر خوانده است و این حکایت دلالت میکند بر اینکه معنای مولی در حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه اولی
بتصرف است چنانکه امامیه میگویند و کسی منکر آن نیست چنانکه قاضی عبد الجبار اعتراف با و کرده بدین نزول

و از همه اینها که در این باب ذکر نمودیم واضح شد که صحابه و تابعین و فقها همگی اقرار دارند که معنی مولی در حدیث
غدیر اولی بتصرف است و غرض از او امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و انکار نمودن و یا تأویل کردن از بنا و بلا
بعید چنانکه بعضی از اهل سنت کرده اند با شعار غالوت و حمیت است و بجز او وجهی ندارد و مؤید این مطلب حکایتی
است که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده است قال حدثنی یحیی بن سعید بن علی الحنبلی المعروف بابن غالبه
من ساکنی قطفتا بالجانب الغربی ببغداد واحد الشهود المعدلین بها قال کنت حاضرا عند الفخر اسمعیل بن علی الحنبلی
الفقیه المعروف بغلام ابن المنی وکان الفخر اسمعیل هذا مقدم الحنابلة ببغداد فی الفقه والخلاف ویشتغل بشیء فی علم
المنطق وکان حلو العبارة وقد رأیته انا وحضرت عنده وسمعت کلامه وتوفی سنة عشر وستمائة قال ابن غالبه ونحن
عنده نتحدث اذ دخل شخص من الحنابلة قد کان له دین علی بعض اهل الکوفة فانحدر الیه یطالبه به فاتفق ان حضرت
زیارة یوم الغدیر والحنبلی المذکور بالکوفة وهذه الزیارة هی الیوم الثامن عشر من ذی الحجة ویجتمع بمشهد امیر
المؤمنین من الخلائق جموع عظیمة تتجاوز حد الاحصاء قال ابن غالبه فجعل الشیخ الفخر یسئل ذلک الشخص ما فعلت ما رأیت
هل وصل مالک الیک هل بقی لک منه بقیة عند غریمک وذلک الشخص یجاوبه حتی قال یا سیدی لو شاهدت یوم
الزیارة یوم الغدیر لرأیت ما یجری عند قبر علی بن ابی طالب من الفضائح والاقوال الشنیعة وسب الصحابة جهارا باصوات
مرتفعة من غیر مراقبة ولا خیفة فقال اسمعیل ای ذنب لهم والله ما جرأهم علی ذلک ولا فتح لهم هذا الباب الا صاحب
هذا القبر فقال ذلک الشخص ومن صاحب القبر قال علی بن ابی طالب قال یا سیدی هو الذی سن لهم ذلک وعلمهم ایاه
وطرقهم الیه قال نعم والله قال یا سیدی فان کان محقا فما لنا نتولی فلانا وفلانا وان کان مبطلا فما لنا نتولاه
ینبغی ان نبرأ منه او منهما قال ابن غالبه فقام اسمعیل مسرعا فلبس نعله وقال لعن الله اسمعیل الفاعل بن
الفاعل ان کان یعرف جواب هذه المسئلة ودخل دار حرمه وقمنا نحن وانصرفنا حاصل مضمون این کلام آنست که ابن ابی
الحدید میگوید که ابن غالبه برای من نقل کرد که نشسته بودیم در نزد اسماعیل فخر که یکی از پیشوایان حنابله بود گفتگو
میکردیم شخصی از حنابله داخل شد که طلبی داشته بود از بعضی از اهل کوفه و رفته بود که طلب خود را
وصول نماید و اسمعیل شروع کرد که از کار رفتن او پرسید که آیا طلب خود را گرفتی و یا بقیه باقی مانده و در اطراف
چه دیدی و چه شنیدی آن شخص گفت یا سیدی اگر در روز غدیر در نجف میبودی هر آینه میدیدی که چه چیزها میشود در نزد

قبر علی بن ابی طالب و صحابه را اقوال شیعه نسبت میدهند و آشکار ایشان را سب مینمایند با صدای بلند بطوریکه شنیده شود
نمایند و با خود میکنند اسماعیل فخر گفت صحابه را چه کار هست که ایشان را سب نمایند والله این صاحب قبر با ایشان زیاده
است و او تعلیم نموده است این جماعت را که سب صحابه نمایند پس آن شخص گفت صاحب قبر که میگوئی کیست اسماعیل گفت
آن علی بن ابی طالب است آن شخص گفت یا سیدی علی بن ابی طالب این طریقه را با مردم گذاشته است و خود تعلیم نموده
و ایشان را واداشته است که صحابه را سب نمایند اسماعیل گفت بلی والله او است که ایشان را واداشته است
بر این عمل آن شخص گفت یا سیدی پس اگر علی در این باب حق است پس ما چرا پیروی ابو بکر و عمر میکنیم و اگر علی در این کار
مبطل است پس ما چرا او را امام میدانیم پس باید یا از علی دست برداریم و یا از ابو بکر و عمر ابن غالبه گفت اسمعیل
این را که شنید بتعجیل برخواست [illegible] از این زاده الکروب
این مسئله را بدانی داخل [illegible] ما برخواستیم [illegible] حدیث [illegible] آنکه اجماع امت است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی [illegible]
از موسی مگر اینکه پیغمبری بعد از من نباشد [illegible] جمیع منازل هرون را [illegible] مگر آنکه استثنا شده
و از جمله منازل هرون آن بود که [illegible] و اگر زنده میماند هر آینه خلیفه او بود بعد از او پس
علی علیه السلام خلیفه او است بعد از او [illegible] که استثنا شده و در اکثر احادیث
وارد است ان رسول الله حین خرج فی غزاة تبوک استخلف علیا علی المدینة فقال علی یا رسول الله ما کنت احب
ان تخرج فی وجه الا و انا معک فقال او ما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی رسول
خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت در غزوه تبوک خلیفه نمود علی علیه السلام را بر مدینه پس علی گفت یا رسول الله
خوش نداشتم اینکه شما بیرون روید بطرفی مگر آنکه من با شما باشم آنجناب فرمود آیا راضی نمیشوی که باشی تو از من
بمنزله هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و زمانیکه علی علیه السلام خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد با بودن
ایشان در حال حیات و با غایب شدن ایشان مدت کمی از مدینه پس خلیفه او است بعد از وفات و با طول نبودن مدت غیبت
بطریق اولی و ایضا رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام را خلیفه نمود در مدینه باتفاق امت در
روایت و او را از خلافت مدینه عزل نفرمود پس او خلیفه ایشان است در مدینه بعد از وفات ایشان و زمانیکه او بعد از وفات

رسول

رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه باشد تمسک بر خلیفه است دیگران نیز باجماع امت بالجمله دلالت نمیکند بر امامت خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و اضعفست از آنکه محتاج بوده باشد به بیان و مکابره است و قال ابن ابی الحدید المعتزلی والذی یدل علی ان علیا علیه السلام وزیر رسول الله صلی الله علیه و آله من نص الکتاب و السنة قول الله تعالی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری و قال النبی صلی الله علیه و آله فی الخبر المجمع علی روایته بین سائر فرق الاسلام انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی فاثبت له جمیع مراتب هرون و منازله من موسی فاذا هو وزیر رسول الله و لولا انه خاتم النبیین لکان شریکا له فی امره ابن ابی الحدید گفته است چیزی که دلالت میکند بر اینکه علی علیه السلام وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است نص کتاب و سنت قول خدای تعالی است واجعل لی وزیرا الخ و قول پیغمبر است در خبری که مجمع علیه است در میان اهل اسلام انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی پس ثابت [illegible] منازل هرون را از موسی پس او وزیر رسول خدا است و اگر نه این بود که خاتم الانبیا بود [illegible] علی علیه السلام شریک میبود [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله بجز مرتبه نبوت [illegible] امامت بر امیر المؤمنین علی علیه السلام ثابت است بمقتضای استثنا و مضمون [illegible] مکرر مرتبه نبوت باعتبار آنکه بعد از پیغمبر نبوت [illegible] علی علیه السلام ثابتست و ابن ابی الحدید [illegible] از ابو بکر و عمر [illegible] بموجب این حدیث امامت بر علی علیه السلام ثابت و الا دلالت حدیث بر این مطلب واضحتر از آنست که ذکر نمودیم **حدیث چهارم** آنکه منقول است که جمهور اهل سنت روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود بر امیر المؤمنین علی علیه السلام انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی تو برادر منی و وصی منی و خلیفه بعد از منی و ادا کننده دین منی این حدیث نص صریح است در اینکه امامیه رضوان الله علیهم میگویند که امیر المؤمنین علی علیه السلام امام و خلیفه است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابن ابی الحدید از شیخ ابو جعفر اسکافی نقل کرده است که او گفته است در خبر صحیح وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره بعلی علیه السلام کرده فرمود هذا اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی این برادر من و وصی من و خلیفه من است بعد از من این حدیث نیز [illegible] احتیاج به بیان ندارد **حدیث پنجم** آنکه روایت کرده است جماعتی از علمای اهل سنت مثل موفق بن احمد خوارزمی و احمد بن حنبل و پسر او عبد الله و علی بن مغازلی شافعی و ابرهیم بن محمد حموینی و ابن ابی الحدید

ودیگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برادری قرار داد میان صحابه و هر یکی را با دیگری برادر نمود و علی علیه السلام را
با خود برادر کرد و تفصیل این قصه چنانکه انس بن مالک روایت کرده است آنست که انس گفت زمانی که روز مباهله
شد برادری قرار داد پیغمبر صلی الله علیه و آله میان مهاجر و انصار یعنی هر یکی از ایشان را با دیگری برادر نمود و علی
در پیش حضرت ایستاده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانست که علی علیه السلام در آنجا ایستاده است او را با کسی برادر
نکرد پس علی علیه السلام گریه کنان مراجعت نمود به منزل خود فاطمه علیها السلام گفت چه چیز ترا میگریاند خدا چشم ترا گریان نکند
فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان مهاجر و انصار برادری قرار داد و من ایستاده بودم میدید مرا و میدانست
که من آنجا هستم مرا با کسی برادر نکرد فاطمه علیها السلام گفت خدای تعالی ترا ذلیل نمیکند شاید آنجناب ترا برای خود نگه
داشته است پس رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود ما فعل ابو الحسن چه کار کرد علی گفتند با چشم گریان
مراجعت نمود فرمود بلال را [illegible] پس بلال [illegible] پیش علی علیه السلام گفت یا علی اجب النبی اجابت نما پیغمبر
صلی الله علیه و آله را پس علی علیه السلام [illegible] انحضرت [illegible] ما یبکیک یا ابا الحسن یعنی چه چیز ترا میگریاند یا
گفت مهاجر و انصار را با هم برادر [illegible] و من [illegible] و حال آنکه میدانستی مرا با کسی برادر نکردی انحضرت
فرمود انما اخرتک لنفسی [illegible] بلی یا رسول الله [illegible] ترا برای خود نگاه داشتم آیا
آیا تو خوشحال نمیشوی اینکه [illegible] برادر [illegible] گفت بلی یا رسول الله [illegible] پس امر فرمود فاخذه بیده فارتقی المنبر
پس گرفت دست علی را و بلند نمود [illegible] بر منبر فقال اللهم ان هذا منی و انا منه الا انه منی بمنزلة هارون من
موسی الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه فرمود خداوندا بدرستی که این از من است و من از اویم و او از من بمنزله هارون
است از موسی و هر آنکس که من مولای اویم پس این مولای او است پس علی علیه السلام خوشحال با چشم روشن مراجعت
نمود پس عمر از عقب او رفت و گفت بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی به به ای علی صبح
نمودی تو مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و مواخات با رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت میکند بر اینکه
او افضل از همه است پس او امام است **حدیث ششم** آنکه تمامی اهل سنت نقل کرده اند که بدرستی [illegible] که رسول
خدا صلی الله علیه و آله محاصره نمود خیبر را بیست و شش شب و رایت با امیر المؤمنین علی علیه السلام بود لکن او را درد چشمی
عارض شده بود و علاج نموده بود و از محاربه [illegible] از خیبر بیرون آمده آغاز محاربه کرد پس رسول خدا صلی الله

علیه و آله

علیه و آله ابوبکر را خواند و رایت را باو داد پس ابوبکر علم را برداشت با جمعی از مهاجران روانه شد هر چه جد و جهد نمود
نتوانست کاری از پیش برد منهزم شده برگشت فردا عمر علم را برداشت و رفت انقدر نکشید که بجنگ مراجعت کرد و مسلمانان را
تخویف نمود و میترسانید و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای معتزله اهل سنت است در اشعار خود شیخان را بجهة فرار کردن
ایشان نسبت بامری قبیح نموده است و گفته است که فرار نمودن از جهاد گناه کبیره است و ایشان دانسته و فهمیده فرار نمودند پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اما والله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله
یاخذها عنوة والله هر اینه میدهم علم را فردا بمردی که خدا و رسول او را دوست میدارد و خدا و رسول او را
دوست میدارند میگیرد خیبر را بقهر و غلبه و لکن ثم علی و علی علیه السلام در انجا نبود و ابو اسحق ثعلبی که از علمای
اهل سنت است میگوید فلما کان الغد تطاول لها ابوبکر و عمر [illegible] کل واحد منهما یرجو ان یکون صاحب
ذلک فارسل رسول الله ابن الاکوع الی [illegible] علی [illegible] من رسول الله و هو ارمد
قد عصب عینیه بشقة برد قطری [illegible] و مراد [illegible] که هر دو خود را دراز نمودند
بر گرفتن علم و منظور ابوبکر و عمر و خواهش هر یک از ایشان [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
سلمة بن الاکوع را بسوی علی علیه السلام فرستاد پس [illegible] نزد رسول خدا صلی الله علیه
و آله او در حالیکه او درد داشت و چشمان او را بسته بود [illegible] علیه و آله آب دهن مبارک خود را
بچشمان او و سر او مالید و از درد عافیت یافت و بعد از آن درد او را عارض نشد تا اینکه وفات نمود و بعد از آن
رایت را باو داد و روانه نمود پس خدای تعالی فتح نمود خیبر را بر دست او و مرحب را کشت و قلعه را گرفت و رسول خدا صلی الله
علیه و آله علی علیه السلام را وصف نمود باینکه او خدا و رسول او را دوست میدارد و خدای تعالی و رسول او او را
دوست میدارند و این دلالت میکند باینکه این صفت در دیگری نبوده است و الا علم را باو میداد پس علی علیه السلام
افضل از دیگران است پس او امام است مخفی نماند که چنانکه این حدیث دلالت بر ارتفاع درجه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام و عظمت قدر او میکند همچنین افاده مینماید انحطاط مرتبه شیخان و اسقاط قدر و منزلت ایشان
زیرا که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از فرار نمودن ایشان والله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله
از تعریض است بر اینکه ابوبکر و عمر دارای این صفت نیستند همین قدر در ذم ایشان کافیست تعجب است که اکثر علمای اهل

سنت

سنت و محدثان ایشان مثل احمد بن حنبل و ابو اسحق ثعلبی و ابو نعیم اصفهانی و ابن مغازلی و ابراهیم بن محمد
حموینی و دیگران شیخان را تفضیل میدهند بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و در این باب قصه خیبر را بتفصیل
تمام زیاده بر آنچه که ذکر نمودیم و فرار نمودن ابو بکر و عمر را و گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلام را وارد
بودن اند و نظر را که علم دو باره بایشان رسید و خلاف در روایت ایشان بعمل آمدن را ذکر میکنند که منقصت ایشان
و افضلیت علی علیه السلام را متضمن است این تناقض واضح است در اعتقاد و این کلام با همه بکر منافات دارند
و ابن ابی الحدید و سایر معتزلیان اگرچه امیر المؤمنین علیه السلام را بر شیخان تفضیل میدهند لکن قایلند بجواز
تفضیل مفضول بر فاضل و لهذا شیخان را امام مفروض الطاعه میدانند و رخصت نمیدهند که سخن بد
در حق ایشان گفته شود و نسبت [illegible] ابن ابی الحدید در منظومات خود مبالغه در طعن ایشان
میکند حتی نسبت میل اهل [illegible] چنانکه باعث [illegible] در جهنم او و این از ابن ابی الحدید بسیار عجیب است
زیرا که او قایل بامامت ابو بکر و عمر [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام میکند و میگوید در شرح نهج البلاغه
اگر کسی انصاف دهد میداند که [illegible] تصریح بامامت علی علیه السلام و خلافت او کرده است
و با وجود این گناه کبیره که موجب [illegible] نسبت میدهند حدیث طیر مشهور است آنکه جمیع اهل سنت
روایت کرده اند که برای رسول خدا [illegible] را یعنی مرغ بریان پس آن بزرگوار گفت اللهم ائتنی
باحب خلقک الیک والی یاکل معی من هذا الطیر خداوندا دوستترین خلق خود را بفرست تا اینکه با من این مرغ
بخورد پس علی آمده در را التماس نمود انس بن مالک که دربان بود گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله کار دارد و مشغول
است پس علی علیه السلام مراجعت نمود بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله دعای خود را اعاده نمود همان کلام را
فرمود پس علی علیه السلام آمده در زد انس گفت باز آنکه گفتم که پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول اند پس علی علیه السلام
مراجعت نمود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله باز دعا نمود چنانکه در دو دفعه اول دعا کرده بود و علی باز آمد
و سخت تر از دو دفعه اول در را التماس نمود و انس همان جواب را داد که پیغمبر مشغول اند و آنحضرت شنید و علی را اذن داد تا
داخل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی ما ابطاک یا علی چرا دیر آمدی تو گفت دو دفعه آمدم انس
مرا بر گردانید پس آن بزرگوار فرمود یا انس چه چیز ترا بر این وا داشت که علی را مانع شدی انس عرض نمود که خواستم

دعا نمود که یکی از انصار باشد اصحاب فرمود یا انس او فی الانصار خیر من علی او فی الانصار افضل من علی
ای انس آیا در انصار بهتر از علی هست یا در انصار افضل از علی هست و در حدیث ابن مغازلی چنین است که رسول خدا صلی
الله علیه وآله با انس فرمود که ای انس چه چیز باعث شد ترا بر آنچه کردی فقال یا رسول الله سمعت دعائک فاحببت
ان یکون الرجل من قومی گفت یا رسول الله دعای ترا شنیدم خوش داشتم اینکه باشد آن مرد از طایفه من آنحضرت فرمود
ان الرجل قد یحب قومه یعنی مرد طایفه خود را دوست میدارد و در حدیث موفق بن احمد مذکور است و لکاف الکفاة ابن
عباد شعر یا امیر المؤمنین المرتضی ان قلبی عندکم قد وقفا کلما جددت مدحی فیکم قال ذو النصب نسبت
السلفا من کمولای علی زاهدا طلق الدنیا ثلثا ووفا من دعا بالطیر کی یاکله ولنا فی بعض هذا
مکتفی من وصی المصطفی عندکم فوصی المصطفی [illegible] و کاف الکفاة اسمعیل بن عباد
در این اشعار اشاره نموده است بقصه طیر [illegible] اصل مضمون اشعار اینست که هست مثل مولای من که علی باشد
او است که دنیا را سه طلاق داد [illegible] خدا صلی الله علیه و آله
تا اینکه از طایر [illegible] شما اهل سنت کیست
وصی مصطفی آنکس است که مصطفی آن یعنی برگزیده [illegible] اسلام احب خلق باشد در نزد خدا
و رسول او پس واجب است که امام باشد حدیث [illegible] آنکه [illegible] و اینمود اند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله امر فرمود اصحاب خود را سلموا علی علی بامرة المؤمنین سلام نمایید بر علی بامرة المؤمنین یعنی بگویید
السلام علیک یا امیر المؤمنین و این نص صریح است در امامت و خلافت آنجناب حدیث انکه روایت کرده
ابو المؤید موفق بن احمد اخطب خوارزم و علی بن مغازلی فقیه شافعی و ابو نعیم حافظ اصفهانی و ابرهیم بن محمد حموینی و ابن ابی
الحدید معتزلی و دیگران از انس قال رسول الله یا انس اسکب لی وضوءا ثم قام فصلی رکعتین ثم قال یا انس
اول من یدخل علیک من هذا الباب امیر المؤمنین و سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و خاتم
الوصیین که رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفتند دو رکعت نماز خواندند بعد از آن فرمود یا انس اول کسیکه
از این در داخل میشود او امیر مؤمنان و سید مسلمانان و امام متقیان و خاتم اوصیا است قال انس فقلت اللهم
اجعله رجلا من الانصار و کتمت دعوتی فجاء علی فقال من جاء یا انس فقلت علی فقام الیه مستبشرا

فاعتنقه

فاعتنقه ثم جعل يمسح عرق وجهه فقال علي يا رسول الله لقد رأيت اليوم منك تصنع بي شيئاً ما صنعته
بي قبل قال وما يمنعني وانت تؤدي عني وتسمعهم صوتي وتبين لهم ما اختلفوا فيه بعدي انس گفت دعا نمود
که امروز از انصار باشد پس علی امد رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسید که امد عرض کردم علی امد پس انحضرت برخاست
دست بگردن علی علیه السلام کرد و عرق از رویش پاک نمود و فرمود تو ادا میکنی از من و میرسانی بخلق صوت مرا و بیان
میکنی برای مردم انچه را که اختلاف نمایند در ان بعد از من این حدیث نص صریحست در امامت و امارت و وصایت و خلافت علی علیه السلام
عجبست از ابن ابی الحدید که منکر است که نص بر امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا رسیده است و حال
انکه این حدیث را خودش نقل میکند این بغیر عصبیت و حمیت وجهی ندارد حدیث شانزدهم انکه روایت کرده است احمد بن
حنبل و ابن ابی الحدید [illegible] که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرستاد خالد بن ولید در سریه
و علی علیه السلام را در سریه [illegible] بسوی یمن [illegible] را امیر کویند و فرمود که اگر در یکجا جمع شوند
علی علیه السلام بر همه لشکر امیر است [illegible] لشکر خود را اگر اجماع نمودند و [illegible]
کشتند و زنان را اسیر کردند [illegible] از میان زنان جاریه را برای خود برداشت پس خالد
چهار نفر از مسلمانان را که [illegible] نمود که در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله شکایت
از علی علیه السلام کنند در چیزها که خالد بر ایشان گفته بود پس هر یکی از طرفی امده گفت یا رسول الله که علی
چنین و چنان کرد و انحضرت اعراض فرمود از ایشان پس بریده اسلمی امد گفت یا رسول الله علی چنین و چنان کرد و جاریه برای
خود برداشت فغضب صلی الله علیه وآله حتی احمر وجهه وقال دعوا الی علیاً یکررها ان علیاً منی وانا من علی
وان حظه في الخمس اكثر مما اخذ وهو ولي كل مؤمن بعدي پس انجناب در غضب شده بحدی که روی مبارکش سرخ گردید
فرمود علی را برای من واگذارید مکرر میفرمود که علی از من است و من از علی و حصه و نصیب او در خمس بیش از انچه است
که برداشته است و او ولی هر مؤمن است بعد از من و این صریح است در امامت انحضرت احتیاج ببیان ندارد حدیث هفدهم
انکه اتفاق نموده است جمیع اهل سنت که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود انی تارك فيكم الثقلين ان تمسكتم
بهما لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض وان اللطيف الخبير اخبرني بذلك
فانظروا كيف تخلفوني فيهما در میان شما گذاشتم دو ثقل را هر گاه با انها تمسک نمائید هرگز گمراه نمیشوید یکی

از انها

ازان دو چیز کتاب خدا است و دیگری عترت و اهلبیت من و ایشان از همدیگر جدا نمیشوند تا اینکه بر من وارد شوند
کنار حوض و خدا ایشان را بمن اخبار نموده است که ایشان تا آن وقت از هم جدا نمیشوند پس به بینید ملاحظه نمائید که چگونه
مراعات نمودید بعد مرا در حق ایشان و اینحدیث تصریح است در اینکه واجبست طاعت اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و در سابق بیان نمودیم بتصدیق علمای اهل سنت که اهلبیت پیغمبر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند
و بلکه تصریح نموده اند که احدی غیر از علی نیست و قبل از آن طاعت علی علیه السلام واجب باشد پس امامت و در حدیث زید بن ارقم
مذکور است قال فاسئلكم حين تلقوني عن ثقلي كيف خلفتموني فيهما و اصغرهما عترتي فلا تقتلوهم و لا تقهروهم
و لا تقصروا عنهم ناصرهم الی ناصر و خاذلهم الی خاذل و ولیهم الی ولی و عدوهم الی عدو الا فانه لم تهلك
امة قبلكم حتى تدين باهوائها و تظاهر على نبوتها و تقتل [illegible] منها ثم اخذ بيد علي بن ابي طالب فرفعها
فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه قالها ثلاثا آخر الخطبه رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود در روز قیامت از شما [illegible] که چگونه مراعات نمودید بعد از من [illegible] و ثقل که در میان شما گذاشتم
و یکی از آنها عترت منست پس نکشید ایشانرا [illegible] و کوتاهی نکنید از ایشان و بدانید
که ناصر ایشان ناصر منست و خاذل ایشان خاذل منست [illegible] و دشمن ایشان دشمن منست و هیچ امتی از
امتان سابق هلاک نشدند مگر اینکه متدین شدند [illegible] و کشتند پیغمبران خود و کشتند آنکسرا
که بعدالت در میان ایشان رفتار میکرد بعد از آن گرفت دست علی بن ابیطالب علیه السلام را و بلند نمود و فرمود هر آنکس
که من ولی او هستم پس این ولی او است خداوندا دوست دار دوست او را و دشمن دار آنکس را که دشمنی کند با او سه بار
این را فرمود در آخر خطبه و در زبده منصف بن نصر بحث در امامت آنحضرت و منقولست از کتاب سیر الصحابه باسناد
او از ابو الطفیل از حذیفة بن اسید الغفاری قال لما نزل رسول الله الجحفة صادرا عن حجة الوداع فصلی ثم
قام خطیبا فحمد الله و اثنی علیه ثم قال ایها الناس ان الله مولای و انا مولی المؤمنین و اولی بالمؤمنین من انفسهم
فمن كنت مولاه فهذا مولاه و هو آخذ بيد علي عليه السلام ثم قال اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ثم قال
فليسمع الشاهد الغائب الابيض والاسود والكبير والصغير ثم قال ايها الناس انكم واردون علی الحوض و انی
سائلكم حين تردون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما حين تلقوني قالوا و ما الثقلان يا رسول الله

قال

قال الثقل الاکبر کتاب الله والثقل الاصغر عترتی اهل بیتی فقد نبأنی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتی یلقیانی
وسالت ربی لهما ذلک فاعطانی لا تسابقوهم فتهلکوا ولا تعلموهم فهم اعلم منکم راوی گفت زمانیکه رسول
خدا صلی الله علیه وآله از حجة الوداع مراجعت نمود در غدیر خم منزل فرمود و نماز ادا نمود و آغاز خطبه کرد فرمود
ایها الناس بدرستی که خدای تعالی مولای من است و من مولای مومنانم و اولی‌ام بر مومنان از خود ایشان پس دست
علی علیه السلام را گرفته فرمود هر آنکس که من مولای اویم پس این مولای او است خدایا دوست دار آنکس را که دوست
دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمنی نماید با او و فرمود برسانند این را حاضر بغایب سفید بسیاه و کبیر بصغیر و
بعد از آن فرمود ایها الناس شما وارد میشوید بر من بر کنار حوض کوثر و من سوال خواهم نمود از شما از ثقلین پس ملاحظه
نمائید که چگونه رفتار کردید با ایشان [illegible] مراد از حق آنها ثقل اکبر کتاب خدا است و ثقل اصغر
عترت من و اهلبیت من است و خدای تعالی مرا اخبار نموده است که [illegible] از هم جدا نمیشوند تا اینکه بر من وارد
نمایند و بر ایشان سبقت [illegible] جدا نشوید که هلاک میشوید و ایشان را
تعلیم نکنید که ایشان اعلم از شما [illegible] بر امامت امیرالمومنین علی علیه السلام صادر
نگردیده باشد مگر همین حدیث [illegible] اینمطلب را که این صریح است در وجوب اطاعت علی
علیه السلام و امامت او مجازا و معنا [illegible] دراکی داشته باشد و فی الجمله موانستی با اخبار و محاورات
و اصطلاحات داشته باشد و نیک ملاحظه نموده و انصاف دهد میداند که رسول خدا صلی الله علیه وآله چه قدر
مبالغه در اثبات امامت امیرالمومنین علیه السلام در این حدیث فرموده و همچنین در اخبار دیگر در اینکتاب ذکر
نمودیم چه در تفسیر آیات و چه در غیر آنها و نصوصیکه خواهد آمد انشاء الله تعالی مبالغه را در باب امامت
و خلافت آنحضرت از حد گذرانید و بهر تعبیر و بیان در هر زمان و مکان تبلیغ اینمطلب را نمود و گاهی او را ولی گفته
و گاهی مولی گفته و گاهی او را امیرالمومنین خوانده و گاهی برادر گفته و گاهی نفس خود خوانده و گاهی امام
فرموده و گاهی خلیفه گفته و گاهی وصی فرموده و گاهی ناصر گفته و گاهی سید گفته و گاهی محب خدا و رسول
گفته و گاهی حربک حربی و سلمک سلمی گفته و گاهی انت منی و انا منک فرموده و گاهی امیر لشکر کرده و گاهی
علم باو داده و غیر از اینکلمات چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی و همه اینها را اهل سنت نقل میکنند و با وجود

[illegible]

ابن هبة ابن ابی الحدید و امثال او میگویند که اصلا نصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در امامت علی
علیه السلام و خلافت او وارد نشده است و همه این اخبار و آثار را نگفته و نشنیده انگاشته باعتبار آنکه عمر
باتفاق سه نفر دیگر اقدام به بیعت ابو بکر کرده او را بر مسند خلافت نشانیدند و حال آنکه باعتراف تمامی
اهل سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب خلافت ابو بکر هیچ لفظی که موهم این باشد نفرموده است عجب
مردمان بی انصاف و بی مروت بوده اند ایکاش این جماعت بیان مینمودند که کدام مسلمان لفظ که اثبات امامت و خلافت
میکند که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در حق امیر المؤمنین علی بن ابیطالب گفته باشد امامت و خلافت
ایشان ثابت نگردد و او نص مشهور بر امامت آنحضرت و بسبب این برای ابن ابی الحدید خاطر جمعی حاصل میشود حدیث
دوازدهم آنکه اتفاقی است فرقه شیعه و سنت را که [illegible] صلی [illegible] و آله فرموده است مثل اهلبیتی فیکم
کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق یعنی مثل اهلبیت من [illegible] مثل سفینه نوح است هر انکس
که سوار کشتی شد نجات یافت و هر انکس که تخلف [illegible] دارد بر وجوب اطاعت
اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام است زمانیکه واجب
باشد اطاعت و بر همه مسلمانان پس او امامست [illegible] ابن عباس که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود یا علی انا مدینة الحکمة و انت بابها و لن توتی المدینة الا من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبنی
و یبغضک لانک منی و انا منک لحمک من لحمی و دمک من دمی و روحک من روحی و سریرتک من سریرتی و علانیتک
من علانیتی و انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی سعد من اطاعک و شقی من عصاک و ربح من تولاک و خسر
من عاداک فاز من لزمک و هلک من فارقک مثلک و مثل الائمة من ولدک بعدی مثل سفینة نوح من رکب
فیها نجی و من تخلف عنها غرق و مثلکم مثل النجوم کلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیمة رواه ایضا ابرهیم بن
محمد الحموینی باسناد الی ابن عباس یا علی تو امام امت منی و خلیفه من بر امت بعد از من نیک بخت شد انکس که ترا اطاعت
کرد و شقی شد انکس که ترا عصیان نمود و نفع نمود انکس که ترا پیروی کرد و زیانکار شد انکس که با تو دشمنی کرد مثل
تو و مثل ائمه از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است هر انکس که سوار آن شد نجات یافت و هر انکس که از ان تخلف نمود
غرق شد و مثل شما مثل ستاره کانست هر زمان که ستاره غایب شود ستاره دیگر طلوع نماید تا روز قیامت و ابرهیم

ابن محمد جوینی نیز روایت کرده است باسناد خود از ابن عباس این حدیث را و از این خبر نص بر امامت و خلافت علی علیه
السلام ظاهر میشود و انکار آن مکابره است **حدیث بیست و نهم** آنکه ابن ابی الحدید از ابو مخنف از عایشه و ام سلمه روایت
میکند که در یکی از سفرها در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و علی علیه السلام همیشه در سفر
جویای لباس آنجناب و کفش ایشان بود و ملاحظه میکرد که هر جا لباس و کفش پاره شده باشد و یا شکافته
باشد وصله میکرد و میدوخت و روزی در یکی از منازل کفش آنحضرت را برداشته و در سایه درختی نشسته و آن را وصله
میکرد که ابو بکر و عمر بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و ما در پشت پرده نشستیم و ابو بکر و عمر
داخل شده هر گفتگوی که میخواستند کردند و بعد از آن گفتند یا رسول الله انا لا ندری قدر ما تصحبنا فلو اعلمتنا
من یستخلف علینا لیکون لنا بعدک مفزعا یعنی یا رسول الله ما نمیدانیم که مدت عمر شما چه قدر است اگر آگاه بنمائی ما را
که چه کس را بر ما خلیفه میکنی تا بعد از تو پناه ما باشد فقال لهما اما انی قد اری مکانه فلو فعلت
لتفرقتم عنه کما تفرقت بنو اسرائیل عن هرون بن عمران یعنی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بایشان فرمود
من میدانم و میبینم مکان او را لکن اگر او را خلیفه کنم شما از سر او میپاشید چنانچه متفرق شدند
و پاشیدند بنو اسرائیل از سر هرون بن عمران پس ایشان ساکت شدند و بیرون رفتند پس عایشه گفت یا رسول الله من کنت
مستخلفا علیهم یعنی شما که را خلیفه میکنید بر ایشان قال خاصف النعل فنظرنا لم نر احدا الا علیا فرمود آنکس را که کفش
وصله میکند پس ما نظر کردیم کسی را بجز علی ندیدیم پس عایشه گفت یا رسول الله ما اری الا علیا نمی بینیم مگر
علی را فقال هو ذاک یعنی فرمود اوست و همانست و این حدیث نص صریح است در امامت علی علیه السلام چنانکه ابن ابی الحدید باو
اعتراف نموده است و تاویلی که کرده است سند و برهانی ندارد بلکه محض حمیت است **حدیث سی ام** آنکه ابن ابی
الحدید نقل کرده است از احمد بن حنبل و ابو نعیم حافظ اصفهانی که ایشان روایت کرده اند در مسند و کتاب حلیة
الاولیاء که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی ان الله وهب لک حب المساکین فجعلک ترضی بهم اتباعا
و یرضون بک اماما یعنی یا علی بدرستیکه خدای تعالی ترا حب مساکین عطا نموده است و ترا راضی کرده است باینکه مساکین
تابع تو باشند و ایشان با امامت تو راضی شوند **حدیث سی و یکم** آنکه نقل کرده است ابن ابی الحدید که ابو نعیم صفهانی
در کتاب حلیه روایت کرده است بسند از انس بن مالک و غیر او که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ان رب العالمین

عهد الی

عهد الیّ فی علیّ عهداً انه رایة الهدی ومنار الایمان امام اولیائی ونور جمیع من اطاعنی ان علیاً امینی غداً
فی القیامة وصاحب رایتی بید علی خزائن رحمة ربی بدرستی که خدا تعالی عهد نمود بسوی من عهدی در حق علی که او علم
هدایت و منار ایمانست و امام اولیای منست و نور جمیع آنکسانیست که اطاعت من نمایند بدرستیکه علی امین منست
و در دست علی است خزائن رحمت پروردگار من این حدیث دلالت میکند که مخالفت علی علیه السلام ضلالت و گمراهی و بی
ایمانی و دشمنی با خدا و رسول او و خارج شدن از طاعت ایشانست و همچنین دلالت میکند بر اینکه شیعیان و دوستان
خدا و رسول او و اولیای ایشان آنانند که علی علیه السلام امام ایشانست و دشمنان ایشان دشمنان خدا و رسول اویند و دوستان
ایشان نیستند بجهة اینکه علی علیه السلام را بامامت قبول ندارند و رسول خدا فرموده است که علی امام اولیای منست
و اگر ابن ابی الحدید و سایر اهل سنت بگویند که [illegible] ما هم داخل در اولیای
رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشیم جواب اینکه [illegible] اولیای ایشان [illegible] بودند و دوستان خدا و رسول
بوده اند که علی را امام نمیدانستند [illegible] شانزدهم آنکه ابن
ابی الحدید گفته است که روایت کرده است ابو نعیم [illegible] فی حلیة [illegible] من سرّه ان یحیی حیوتی
ویموت مماتی ویسکن جنة عدن التی غرسها الله ربی [illegible] ولیه ولیقتد بالائمة من بعدی
فانهم عترتی خلقوا من طینتی ورزقوا علماً وفهماً فویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی لا انالهم
الله شفاعتی هر آنکس که خوش دارد که حیات و ممات او مثل حیات و ممات من باشد و در جنة عدن ساکن شود پس باید
موالات علی را و موالات اولیای او را داشته باشد و باید پیروی کند بامامانیکه بعد از منند بجهة اینکه ایشان
عترت منند و از طینت من خلق شده اند و خدا تعالی ایشان را علم و فهم روزی نموده است پس وای بحال کسانیکه
ایشان را تکذیب نمایند در فضایل ایشان و قطع صله من کنند درباره ایشان خدا تعالی شفاعت مرا بایشان نرساند
و این حدیث با بسیار مبالغه و تاکید نص صریح است در امامت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد او و انکار شیعه انکار بر حق است حدیث
هفدهم آنکه ابن ابی الحدید گفته است که صاحب کتاب فردوس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
کنت انا وعلی نوراً بین یدی الله عز وجل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلک النور فیه
وجعله جزئین فجزء انا وجزء علی ثم فقلنا حتی صرنا فی عبد المطلب فکان لی النبوة ولعلی الوصیة بود من و علی

بکنی

یکنور در عالم حضور و شهود قبل از خلقت آدم بچهارده هزار سال پس از آنکه خدای تعالی آدم را خلق نمود آن نور را
دو حصه کرد یکی محمد و دیگری علی بعد از آن منتقل شدیم تا صلب عبد المطلب پس از من قرار داده شد نبوت و برای
علی وصایت و دلالت این حدیث بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام واضحست احتیاج به بیان ندارد **حدیث شصت و هفتم** آنکه
نقل کرده است ابن ابی الحدید از ابو اسحق ثعلبی که او در تفسیر خود روایت نموده است آنکه رسول خدا صلی
الله علیه و آله از غزوه حنین مراجعت فرمودند نازل شد اذا جاء نصر الله والفتح و بسیار میفرمودند سبحان الله و استغفر الله
بعد از آن فرمودند یا علی آمد آنچه که وعده داده شده بود بمن بتحقیق فتح و نصرت آمد خلق فوج فوج بدین داخل شدند
وانه لیس احد احق منک بمقامی لقدمک فی الاسلام وقربک منی وصهرک وعندک سیدة نساء العالمین
وقبل ذلک ما کان من بلاء ابی طالب عندی حین نزل القرآن فانا حریص ان اراعی ذلک لولده وانکه نیست احدی سزاوارتر
از تو بمقام من بجهة سبقت اسلام تو و قرابت تو با من [illegible] تو داماد منی و در نزد تو است فاطمه زهرا و بجهة
مراعات نمودن حقوق ابو طالب [illegible] علی علیه السلام و در ابطال خلافت کسانیکه سبقت
گرفتند براو بمقام رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] نص بودن همه اینها که ذکر شد انکار میکنند و معلوم
است که انکار براست **حدیث شصت و هشتم** [illegible] از خطیب خوارزمی که او روایت کرده است باسناد خود از
ابوذر که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله ومن
شک فی علی فهو کافر هر آنکس که معادات و دشمنی نماید با علی بعد از من در خلافت پس او کافر است و محاربه نموده
است با خدای تعالی و رسول او و هر آنکس که شک کند در علی پس او کافر است و موفق بن احمد روایت کرده است از ابن عباس
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یحشر الشاک فی علی من قبره وفی عنقه طوق من نار فیه ثلثمائة شعلة علی کل
شعلة شیطان یلطخ وجهه حتی یوقفه للحساب محشور میشود از قبر آنکس که در علی شک کند و در گردن او میباشد طوقی
از آتش که سیصد شعله دارد بر هر شعله شیطانیست که ملوث میکنند روی او را تا اینکه بپای حساب او را بدارند و از انس
بن مالک منقولست که گفت من بودم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود علی علیه السلام را دید که میآید فرمود انا و هذا
حجة الله علی امتی یوم القیمة من و این حجت خدائیم بر امت من در روز قیامت **حدیث شصت و نهم** آنکه روایت کرده است موفق
بن احمد و ابراهیم بن محمد جوینی از مجاهد از ابن عمر که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من فارق علیا فارقنی

ومن فارقنی فقد فارق الله عزّ وجلّ هر آنکس که جدا شد از علی از من جدا شده است و هر آنکس که جدا شد از من جدا شده است
از خدای عزّ وجلّ و معلوم است که هر کس با امامت علی علیه السلام قائل نشده است از او جدا شده است و عجب است از ابن حجر
که خود این حدیث را و امثال او را در کتابهای معتبر خود نقل میکنند و اتفاق دارند که جماعتی از صحابه از علی علیه السلام
انحراف ورزیده و بعد از عثمان او را بیعت نکرده و ملحق بمعاویه شدند مثل سعد بن ابی وقاص عبد الله بن عمر و زید
همین حدیث که ذکر نمودیم و براء بن عازب و ابو دردا و ابو هریره و دیگران و با وجود این میگویند که سعد بن ابی وقاص
از عشره مبشره است و اهل جنت است و این تناقض محض است کسیکه از خدا و رسول جدا شده او را در بهشت جای
و در جهنم جای او آماده است حدیث بیست و یکم آنکه تمامی اهل سنت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرموده علی مع الحق و الحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض [illegible] است و حق با علی است از همدیگر
جدا نمیشوند تا اینکه بر من وارد شوند در کنار حوض [illegible] با علی و علی با حق باشد
واجبست متابعت و پیروی او کردن و این معنا [illegible] امامت است و ابو بکر اعلی علیه السلام [illegible] خطبه و اقوال خود منفرداً
که امام امت و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه [illegible] حق را از وی صرف نمودند
و بموجب این حدیث متفق علیه حق با علی علیه السلام است [illegible] لند و بعضی از اهل سنت تا قضی
پیش نهاد کرده و میگویند که حق در این حدیث عبارت [illegible] بوده و ایشان با علی بودند
و در نزد اهل معرفت این حدیث از معنی باز دارد و از او گذشته اجماعست اتفاق دارند که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام مدت شش ماه از بیعت ابو بکر تخلف کرده و تقاعد نمود در عرض این مدت باتفاق امت و بشهادت رسول
خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام با حق بود و حق با علی پس خلفا ثلثه با تابعان خود بر باطل بوده اند و در حدیث
ابرهیم بن محمد حموینی از شهر بن حوشب مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده علی مع الحق و القران و
الحق و القران مع علی و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض یعنی علی با حق و قران است و حق و قران با علی است و هرگز از همدیگر
جدا نمیشوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند زمانیکه اهل سنت اقرار کردند که حق و قران هر دو با علی باشند
و از او جدا نشوند پس بعد از آن بر خلفا ثلثه و تابعان ایشان چه میماند همین قدر در باطل بودن ایشان کافیست
و در حدیث موفق بن احمد اخطب خوارزمی از ابو ایوب انصاری چنین است قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول لعمار بن یاسر یا

الفئة

الفئة الباغية وانت مع الحق والحق معك یا عمار اذا رایت علیا سلک وادیا وسلک الناس وادیا غیره فاسلک

مع علی ودع الناس انه لن یدلک علی ردی ولن یخرجک عن الهدی یا عمار انه من تقلد سیفا اعان به علیا

علی عدوه قلده الله یوم القیمة وشاحا من در ومن تقلد سیفا اعان به عدو علی قلده الله یوم القیمة وشاحا من نار

گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله بعمار بن یاسر میفرمود که فئه باغیه ترا میکشند و تو با حقی و حق با تو است

زمانیکه دیدی که علی براهی رفت و خلق براه دیگر پس با علی برو و خلق را بگذار بجهة اینکه علی ترا از هدایت

بیرون نکرده و بهلاکت نمیاندازد یا عمار هر آنکس که شمشیر را حمایل کند علی را اعانت نماید بر دشمن او خدای تعالی

روز قیامت حمایلی مرصع از مروارید بگردن او حمایل کند و هر آنکس که حمایل کند شمشیر را که دشمن علی را اعانت

کند خدای تعالی روز قیامت حمایلی از آتش [illegible] بگردن او حمایل کند پس بنا بر این چه میشود حال طلحه و زبیر و عایشه

و معویه و عمرو بن عاص که شمشیر را حمایل کردند و محاربه نمودند و کسان دیگر که ایشان را اعانت نمودند و حال آنکه عشره

مبشره و ام المؤمنین و خال المؤمنین [illegible] رسول خدا [illegible] نزد اهل سنت پس عجب جاهلی است برای خال

المؤمنین و عجب کردن [illegible] است برای ام المؤمنین [illegible] باشند و عجب بشارتی است برای طلحه و زبیر و خوشا حال

ایشان و نمیدانم چه خلق [illegible] را خوب میدانند در حالیکه ایشان خوبان باشند

پس باید که بانند گویا اینجا [illegible] که متابعت علی را کرده اند که چنین چیزی بگویند حق

دارند و باین حدیثیکه خود نقل کرده اند نگاه نموده جهالت نکشند و در حدیث جوینی فرمود یا عمار ان علیا لا یردک

عن هدی ولا یدلک علی ردی یا عمار طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة الله عز وجل یعنی ای عمار علی ترا از هدایت رد نمیکند

و بر هلاکت دلالت نمیکند یا عمار اطاعت علی اطاعت منست و اطاعت من اطاعت خدای عز و جل است این حدیث

با خبرها بو ضریح ادا بر وجوب اطاعت علی علیه السلام و متابعت ایشان با ان تاکیدات که در آنها هست و معنای

امامت غیر از این نیست **حدیث بیست و دویم** آنکه [illegible] اهل سنت آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرستاد

ابو بکر را با سوره برائة و با چهل آیه یا با ده آیه از ان بنا بر اختلاف اخبار بسوی اهل مکه که در موسم حج بر ایشان

بخواند و سه روز بود که ابو بکر رفته بود بعلی علیه السلام فرمود ادرک ابا بکر فخذ منه الکتاب

واذهب به الی اهل مکة واقرأها علیهم برو و در هر جا بابو بکر رسیدی آیات را از او گرفته برو با اهل مکه بخوان

پس علی علیه السلام در ذو الحلیفه بابو بکر رسید و آیات را گرفت و ابو بکر مراجعت نمود بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله
فقال یا رسول الله أنزل فیّ شیء قال لا ولکن جبرئیل جائنی فقال لن یؤدی عنک إلا أنت أو رجل منک پس ابو بکر عرض
نمود یا رسول الله در حق من چیزی نازل شده است فرمود نه لکن جبرئیل امد بمن و گفت آن آیات را باید تو ببری و یا
مردیکه از تو باشد این قصه دلالت میکند بر اینکه علی علیه السلام افضل از ابو بکر است پس علی علیه السلام
امام است و بنا بر اینکه ابو بکر افضل صلاحیت نداشته باشد که چند آیه را بجمعی معین برساند کجا قابل
خلافت و امامت امت و کجا صلاحیت آن دارد که احکام الهی را بجماعة ناس برساند و امامت جمیع امت نماید و
تفصیل این قصه بنا بر انچه نقل کرده است از ابو اسحق ثعلبی از محمد بن اسحق از مجاهد و دیگران اینست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله در حدیبیه صلح نمود با قریش که ده سال با هم [illegible] نکنند تا اینکه خلق در امن و امان
باشند و از همدیگر دست بکشند پس بنو خزاعه [illegible] عهد رسول خدا ص [illegible] شدند و اسلام آوردند
و بنو بکر تابع قریش شدند و بعد از [illegible] رسول خدا [illegible] عهد چند و بنو بکر
باتفاق قریش بر بنو خزاعه تاختند و اشخاص [illegible] کشتند [illegible] عمر بن سالم خزاعی
بخدمت رسول خدا آمده و از انجماعت تظلم نمود [illegible] فاری گفت و در ان اشعار
بیان نمود که ما را کشتند در حالیکه ما راکع و ساجد بودیم یعنی مسلمان و نماز گذار بودیم پس رسول خدا
فرمود لا نصرت ان لم انصرکم یعنی یاری شده نشوم اگر شما را نصرت ننمایم پس عزم مکه نمود و خدای تعالی فتح نمود مکه را
بر دست ایشان و این در سال هشتم از هجرت بود و وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بغزوه تبوک تشریف
بردند جمعی از منافقان که در مدینه مانده بودند اراجیف درست کرده بمشرکان رسانیدند و ایشان عهد و پیمان
خود را شکستند و خدای تعالی امر نمود که اعلام حرب نمایند و در سال نهم از هجرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله اراده حج نمود و فرمود خوش ندارم که من حج نمایم و مشرکان برهنه طواف نمایند باید این نباشد تا من حج
نمایم پس همانسال آنحضرت ابو بکر را با چهل آیه بسوی مکه فرستاد که در موسم بر مردم بخواند انها را و چونکه ابو بکر رفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد که آیات را از ابو بکر گرفته خود بر مردم بخواند پس علی علیه السلام
در ذو الحلیفه بابو بکر رسید آیات را گرفت و بمکه رفت و ابو بکر مراجعت نمود بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

آمده

امام عرض نمود یا رسول الله آیا چیزی در حق من نازل شده است فرمودند لکن لا یبلغ عنی غیری او رجل منی یا ابا
من تبلیغ نمایم و مامور گردانیدن ویرا و ظاهر است که این قصه و این کلام در رجوع ابوبکر فرمود چه شأن و منزلت
برای علی علیه السلام و چه منقصت برای ابوبکر ثابت میکند و در جائیکه مشایخ اهل سنت و اکابر ایشان که منکر
امامت و خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را انکار دارند اکثر ایشان خلفای ثلثه را بر او تفضیل میدهند
این چنین اخبار و احادیث را که در این باب از ایشان نقل نمودیم که همه آنها بدلالت واضحه صریحه دلالت بر امامت
و خلافت آنحضرت میکنند در کتب معتبره خود نقل نمایند و معارضی برای آنها ذکر نکنند پس واجبست عمل کردن
بآنها و جایز نیست مخالفت آنها کردن زیرا که ایشان در نقل کردن این اخبار متهم نیستند و حال آنکه امامیه
رضوان الله علیهم اضعاف [illegible] احادیث صحیحه از ثقات معتبرین در این باب نقل نموده اند
و ما در اینکتاب اکتفا نمودیم بذکر احادیث اهل سنت [illegible] تا بر ایشان حجت باشد در امامت و احادیث از طرق اهل
سنت بر این مطلب بسیار است [illegible] و لهذا بر این چند حدیث اکتفا نمودیم مطلب
چهارم در ذکر دلیلهاست [illegible] از احوال [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام استفاده میشود و آن چند دلیل است
دلیل اول آنکه [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام زاهدترین همه کس بود بعد از رسول خدا صلی
الله علیه و آله و دنیا را سه بار طلاق داده که رجوع در آن نباشد اصلا و هرگز نان گندم نخورد و خوراک او نان
جو بود و آنرا سر بمهر میکرد تا اینکه کنیزان او در خورش داخل نکنند و لباس درشت و کوتاه میپوشید و عبای خود را
آنقدر وصله کرده بود حتی آنکه از وصله کننده خجالت میکشید و حمایل شمشیر ایشان لیف خرما بود و همچنین کفشهای
او و هر آنکس که اخبار و آثار را انسی داشته باشد سیر و سلوک آنجناب را ملاحظه نماید میداند که زهد ایشان
در چه حد بوده است و از کلمات ایشان در مواعظ و نصایح این مرحله نیز معلوم است و لهذا عمر بن عبد العزیز اموی
بنا بر روایت موفق بن احمد اخطب خوارزمی گفت ما علمنا ان احدا کان فی هذه الامة ازهد من علی بن ابیطالب
ما نمیدانیم در این امت کسی را که زاهدتر باشد از علی بن ابیطالب علیه السلام و موفق بن احمد اخطب خوارزمی
روایت کرده است باسناد خود از عمار بن یاسر گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود یا علی ان
الله زینک بزینة لم یزین العباد بزینة هی احب الی الله منها بدرستیکه خدا تعالی ترا زینت داده است بزینتی که

زینت نداده است بلکه از برای تو دوست داشته است که خدای تعالی از آن فهلک فی الدنیا و بعضها الیک
ترا در دنیا زاهد کرده است و دنیا را مبغوض کرده است بسوی تو وحبب الیک الفقراء فرضیت بهم اتباعا
ورضوا بک اماما فقیران را محبوب کرده است بسوی تو پس تو راضی شده که ایشان تابعان تو باشند و ایشان
راضی شده اند که تو امام ایشان باشی یا علی طوبی لمن احبک وصدق علیک والویل لمن ابغضک وکذب
علیک یا علی خوشا حال آنکس که ترا دوست دارد و تصدیق نماید ترا و وای باشد آنکس را که ترا دشمن دارد و ترا تکذیب
نماید اما من احبک وصدق علیک فاخوانک فی الدین وشرکاؤک فی الجنة واما من ابغضک وکذب علیک
فحقیق علی الله تعالی یوم القیمة ان یقیمه مقام الکذابین اما آنکس که ترا دوست دارد و تصدیق نماید پس برادران
تواند در دین و با تو شریک باشند در جنت واما آنکس که ترا دشمن دارد [illegible] حقست بر خدای تعالی که او را
روز قیامت در مقام کذابین وا دارد و موفق بن احمد [illegible] است سوید بن غفلة [illegible] دخلت علی علی بن ابیطالب
العصر فوجدته جالسا بین یدیه صحفة فیها لبن حازر [illegible] من شدة حموضته وفی یده رغیف اری قشار
الشعیر فی وجهه وهو یکسره بیده احیانا فاذا غلبه [illegible] داخل شدم بر علی بن ابیطالب
در وقت عصر پس دیدم او را که نشسته است و در پیش رو [illegible] کاسه که اندوغ ترش بود و بوی
ترشی او تا پیش من میامد و نان خشکی در دست داشت [illegible] و گاهی او را بدست میشکست
واگر نان بر او غالب میامد و شکسته نمیشد بزانوی خود او را میشکست و در آن دوغ میانداخت پس فرمود ادن فاصب
من طعامنا هذا نزدیک بیا و از این طعام ما بخور فقلت انی صایم پس من گفتم من روزه دارم قال سمعت رسول
الله یقول من منعه الصیام من طعام یشتهیه کان حقا علی الله تعالی ان یطعمه من طعام الجنة ویسقیه
من شرابها فرمود شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود هر آنکس که اشتهای طعامی را داشته باشد و روزه
بودن او را مانع شود که از آن طعام بخورد حق است بر خدای تعالی که او را طعام نماید از طعام بهشت و آب دهد او را
از شراب جنت قال فقلت لجاریته وهی قائمة بقریب منه ویحک یا فضة الا تتقین الله فی هذا الشیخ الا تنخلین
له طعاما مما اری فیه من النخالة سوید بن غفلة میگوید که کنیز آنحضرت در نزدیکی ایشان ایستاده بود پس گفتم باو
وای بر تو ای فضه از خدا نمیترسی در حق این شیخ و چرا نخاله این آرد را نمیگیری و از آن پخته برای ایشان طعام درست

همیکنید و بخاله درا و نمایانست فقالت لقد تقدم الینا ان لا نتخذ له طعاما پس فضه گفت با اسیران که آن
طعامیکه برای ایشان درست میشود او را انبیزند سوید میکویید پس فضه گفت مرا با و خبر داد و ایشان فرمودند
بابی وامی من لم ینخل له طعاما ومن لم تشبع من خبز البر ثلثة ایام حتی قبضه الله بلد و مادرم بفدای آنکس که
برای او طعامی پخته نشد و آنکس که از نان گندم سیر نشد تا آنکه خدا تعالی او را قبض نمود و موفق بن احمد
روایت کرده است باسناد خود از عدی بن ثابت که گفت فالوده آوردند برای علی بن ابیطالب علیه السلام میل نفرمود از آن
و گفت چیزیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از او نخورده است دوست ندارم که از او بخورم وایضا موفق بن
احمد روایت میکند از عبد الله بن ابی الهذیل که گفت دید که علی علیه السلام پیراهنی پوشیده بود زمانیکه او را
میکشید تا ناخن او میرسید و چون کشیده نبود تا نصف ذراع بود و منقولست که آنحضرت روزی دو پیراهن
درشت و زبر خرید و قنبر را مخیر نمود که یکی از آنها را برگزیند قنبر یکی را برداشت و دیگری را آنحضرت پوشید پس
دید که آستین آن بلندتر است از دستش زیادتی آن را برید و موفق بن احمد روایت میکند باسناد خود از ابو الحمرا از آنکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من اراد ان ینظر الی آدم فی وقاره والی
موسی فی شدة بطشه والی عیسی فی زهده فلینظر الی علی بن ابی طالب هر آنکس که میخواهد نظر نماید بآدم در
وقار و تمکین او و بموسی در شدت سطوت او و بعیسی در زهد او پس نظر نماید بسوی علی بن ابیطالب علیه السلام و منقولست
که ضرار بن حمزه که از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بود و بعد از قتل ایشان بر معویه وارد شد پس معویه باو
گفت که علی را برای من وصف نما ضرار گفت مرا عفو نما معویه گفت چاره نیست الا باید وصف کنی او را ضرار
گوید گفتم چاره نیست مگر اینکه او را وصف نمایم فانه کان والله بعید المدی شدید القوی یقول فصلا
ویحکم عدلا ینفجر العلم من جوانبه وتنطق الحکمة من نواحیه یستوحش من الدنیا وزهرتها ویانس باللیل
ووحشته غزیر العبرة طویل الفکرة یقلب کفه ویخاطب نفسه یعجبه من اللباس ما خشن ومن الطعام ما جشب
کان فینا کاحدنا یجیبنا اذا سألناه ویأتینا اذا دعوناه ونحن والله مع تقریبه لنا وقربه منا لا نکاد نکلمه
هیبة له ویعظم اهل الدین ویقرب المساکین لا یطمع القوی فی باطله ولا ییأس الضعیف من عدله فاشهد
بالله لقد رایته فی بعض مواقفه وقد ارخی اللیل سدوله وغارت نجومه قابضا علی لحیته یتململ تململ

السلیم ویبکی بکاء الحزین ویقول یا دنیا غرّی غیری ابی تعرّضت ام بی تشوّقت هیهات هیهات غرّی غیری قد
ابنتک ثلثا لا رجعة لی فیها فعمرک قصیر وخطرک کبیر وعیشک حقیر آه آه من قلّة الزاد وبعد السفر ووحشة
الطریق فبکی معویه وقال رحم الله ابا الحسن کان والله کذلک قال معویه کیف کان حبّک له قال کحبّ امّ
موسی لموسی قال فکیف حزنک علیه یا ضرار قال حزن من ذبح ولدها فی حجرها فلا ترقی عبرتها ولا یسکن
حزنها اقول هذا الخبر مشهور نقله ابن ابی الحدید وغیره واللّه او بود که منتهای همتش دور و عقلش محکم و کلامش
فصل و حکمش عدل و از دنیا و زینت آن کریزان و بشب و وحشت آن مانوس بود اشک ریزان و چشم کریان
و فکر کنان و منکر دانید کف دستش را و عتاب نمودی نفس را و مایل بود بلباس درشت و طعام زبر و خالی و بود
ما بود مثل یکی از ما سؤال ما را جواب میفرمود و دعوت ما را اجابت مینمود و با وجود این هیبت او قدرت تکلم
نداشتیم و اهل دین را تعظیم مینمود و مساکین را نزدیک میکردانید و قوی طمع در باطل او نداشت و ضعیف از عدل
او مایوس نبود بخدا قسم او را در بعضی از مقامات دیدم در وقتی که شب پرده ظلمت کشیده و ستارها کم شده بود
کریه در حالتیکه محاسن خود را گرفته می پیچید مانند مار گزیده و گریه میکرد مانند شخص اندوهگین و میفرمود ای دنیا
دیگری را فریب ده آیا بمن متعرض میشوی یا بمن مشتاق شده ای هیهات هیهات غیر مرا فریب بده من
ترا سه طلاق داده ام که رجوعی در او نیست عمر تو کوتاه است عیش تو حقیر است و خطر تو بسیار است آه آه از
کمی توشه و دوری سفر و وحشت راه پس معویه کریه نمود و گفت خدا رحمت کند ابو الحسن را واللّه چنان بود و گفت ای ضرار
چکونه بود محبت تو با او ضرار گفت مثل محبت مادر موسی با موسی و گفت حزن تو بر او چکونه است گفت مثل حزن زنی
که بچه اش را در دامن او ذبح نمایند اشک چشم او خشک نشود و حزنش ساکن نگردد مؤلف گوید این خبر مشهور و معروف
است ابن ابی الحدید معتزلی و دیگران نقل نموده اند و بالجمله زهد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام چیزیست
که انکار نتوان کرد و همین کبیر امیر سد که ادّعا نماید کسی واثرا با او زیرا که اجماع منعقد است که ایشان ازهد
ناس بودند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس ایشان افضل از همه اند پس امامت بجهة امتناع تقدیم
مفضول بر فاضل **دلیل نهم** آنکه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب اعبد ناس بود و قائم اللیل و صائم النهار
و از ایشان یاد گرفته است خلق نماز شب و نوافل و روز و اکثر عبادات را و ادعیه که از او نقل شده بسیار است و صحیفه

علویه

علویه مشهور است و در شب و روز هزار رکعت نماز میخواند و نماز شب را هرگز ترک نکرد حتی در لیلة الهریر و ابن عباس
گفته است که دیدم او را در حین محاربه که آفتاب را میپایید پس گفتم یا امیر المؤمنین چه کار میکنی فرمود بزوال نظر میکنم
تا اینکه نماز کنم گفتم در این وقت فرمود جنگ ما با ایشان بجهت نماز است پس آنحضرت غافل نشد از نماز اول وقت
در اول وقت در اصعب حالات و هر وقت که میخواستند تیر را از بدن ایشان بیرون آورند صبر میکردند تا داخل نماز
میشد و متوجه میشد بجناب الهی و غافل از غیر او میشد و زینت و آزاری و المی که باو میرسید او را ادراک نمیکرد
در آنوقت از جهت آنکه در نماز بود و در کتب از ابو الدرداء منقولست که گفت اعبد ناس علی بن ابیطالب است شنیدم
از او که میگفت با صوت حزین و نغمه دلربا در موضع خالی که من موبقة حلمت عن مقابلتها بنقمتک تا آخر دعا
و گریه بسیار کرده بعد از آن حرکتی از او ندیدم گفتم خوابش برده او را بیدار کنم پس نزد او آمدم دیدم که مثل چوب افتاده است پس
او را حرکت دادم حرکت نکرد گفتم انا لله و انا الیه راجعون والله علی بن ابیطالب مرد پس تعجیل نمودم آمدم
و خبر مرگ او را باهل خانه او دادم [illegible] گفت چه شد باو چگونگی را باو خبر دادم پس فاطمه فرمود
والله ان غشیه ایست که او را [illegible] از خشیت الهی [illegible] آب آوردند بر روی او پاشیدند پس افاقه برای او حاصل
شد و من گریه میکردم نظر بسوی من کرد و فرمود [illegible] ای ابو الدرداء پس چگونه است هرگاه مرا ببینی که برای
حساب خوانند و گناهکاران یقین بعذاب کنند [illegible] در حضور ملک جبار و منقولست که امیر المؤمنین علیه السلام
اختیار میکرد از عبادات و طاعات آنرا که اشد و اشق بود بر او و زمانیکه میخواست که نماز بخواند میگفتند جبهه
و جهه رنگش متغیر میشد حتی اینکه از کثرت اثر نمایان میشد و هزار غلام از کسب دست خود و کد یمین و عرق جبین خود
آزاد نمود و چشمه در ملک او ظاهر شد وقف نمود او را بر فقرا و مساکین و در اثنای نماز زکوة داد تا اینکه آیه در حق او
نازل شد چنانکه گذشت و اجیر میشد و اجرت خود را در شعب خرج رسول خدا صلی الله علیه و آله میکرد و زمانیکه
امیر المؤمنین علی علیه السلام اعبد ناس باشد پس افضل از همه است پس امام است **دلیل سیم** آنکه امیر المؤمنین
علی علیه السلام اعلم ناس است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله باقرار دوست و دشمن و دلالت نصوص متواتره
روایت کرده است ابن مغازلی شافعی باسناد خود از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل آورد
برای من بساطی از بهشت پس نشستم بر او و زمانیکه بحضور پروردگار خود رسیدم با من تکلم نمود و نجوی کرد پس

تعلیم نگرفتم چیزی مگر اینکه او را تعلیم علی نمود و فهو باب مدینة علمی پس ان باب شهر علم من است بعد از من علی را
بشنو خود خواند و فرمود یا علی سلمک سلمی و حربک حربی و انت العلم فیما بینی و بین امتی بعدی یا علی اطاعت تو
اطاعت منست و حرب تو حرب منست تو علم میان من و امت من بعد از من و موفق بن احمد باسناد خود روایت کرده است
از سلمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اعلم امتی بعدی علی بن ابیطالب اعلم امت من بعد از من علی بن ابیطالب است
وایضا روایت کرده است موفق بن احمد باسناد خود از ابن عباس که گفت العلم ستة اسداس فلعلی بن ابیطالب
من ذلک خمسة اسداس و للناس سدس واحد و لقد شرکنا فی السدس حتی هو اعلم منا که علم شش حصه است پنج
حصه از ان اختصاص بعلی علیه السلام دارد و در حصه ششم با ما شریکست پس او اعلم از ما است وایضا موفق بن
احمد روایت کرده است باسناد خود از عبد الله که گفت که [illegible] در خانه ام سلمه تشریف داشتند
پس علی علیه السلام آمد و آهسته دق الباب نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله شناخت که دق الباب اوست گفت
وام سلمه نشناخت او را و آنحضرت بام سلمه فرمود [illegible] الله در روز دیگر
در کتاب خدا آیه نازل شد [illegible] غضبنا له و فرمود
ان طاعة الرسول طاعة الله یعنی که اطاعت نمودن [illegible] من عصی الرسول فقد عصی
الله و هر کس که رسول را عاصی شود خدا را عاصی [illegible] لیس بالنزق و لا بالخرق یحب
الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یعنی که [illegible] که سبک نیست بلکه خلق نیست خدا و رسول او را دوست
میدارد و خدا و رسول او دوست میدارند او را پس ام سلمه برخواست در را باز نمود و خود در پس در ایستاد پس علی
علیه السلام ایستاد تا [illegible] داخل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا شناختی او را ام سلمه میگوید گفتم
بلی این علی بن ابیطالب است حضرت فرموده است که لحمه لحمی و دمه من دمی و هو عیبة علمی اسمعی و اشهدی گوشت او از
گوشت من است و خون او از خون من است و او عیبه علم من است بشنو و شاهد باش هو قاتل الناکثین والقاسطین
والمارقین من بعدی اسمعی و اشهدی ان است که قتال میکند با ناکثین که اصحاب جمل باشند با قاسطین که اصحاب
معویه باشند و مارقین بعد از من بشنو و شاهد باش و مارقین عبارت از خوارج است هو والله محیی سنتی ان
والله احیا کننده سنت من اسمعی و اشهدی لو ان عبدا عبد الله الف عام من بعد الف عام بین الرکن والمقام

ثم نشی الله مبغضاً لعلی الا کبه الله یوم القیمة علی منخریه فی نار جهنم بشنو و شاهد باش هرگاه بنده بندگی
خدا تعالی را نماید هزار سال بعد از هزار سال در میان رکن و مقام بعد از آن خدا از اموات نماید در حالتیکه او
مبغض علی باشد هر آینه خدا تعالی او را در قیامت برو در آتش جهنم اندازد و مؤلف میگوید علاوه بر این
که این حدیث دلالت بر اعلم بودن علی علیه السلام میکند اثبات مینماید امامت و وجوب طاعت و مودت او را و بهر
یکی دلیل علیحده است بر امامت او و عجب جاهلیست اهل سنت را که چنین احادیث را نقل میکنند که مبغض علی مستحق
آتش جهنم است و بهتر از او جا برای او نیست و میگویند که جماعتی از صحابه مثل خالد بن ولید و غیر او بغض علی
علیه السلم را داشتند و با وجود این همین خالد را سیف الله میگویند و همچنین سایر مبغضان را ثنا میکنند و این
دلالت میکند بر اینکه این جماعت [illegible] و ایضاً موفق بن احمد روایت کرده است باسناد خود
از ابو سعید خدری که [illegible] صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] اقضی امتی علی بن ابی طالب و قضا مستلزم علم است
بدون علم نمیتوان کرد [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله و احمد بن حنبل در
مسند خود روایت کرده [illegible] ابن عباس [illegible] ذکر شد در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله که
که علی بن ابی طالب ذکر بود [illegible] فرمود الحمد لله الذی جعل الحکمة فینا اهل البیت
حمد باشد خدای را [illegible] قرار داد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از ابو نعیم
حافظ که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اخصمک یا علی بالنبوة فلا نبوة بعدی و تخصم بسبع لا یحاجک
فیها احد من قریش انت اولهم ایماناً و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله و اقسمهم بالسویة و اعدلهم فی
الرعیة و ابصرهم بالقضیة و اعظمهم عند الله مزیة و بالجمله احادیث در اعلم بودن امیر المؤمنین علی علیه السلم
خارج از حد احصا است و چگونه اعلم نباشد و حال آنکه خلق علوم را از ایشان استفاده نموده اند چنانکه دوست
و دشمن بر او اعتراف دارند که اما علم نحو پس واضع او آنحضرت است که با بو الاسود دئلی فرمود کلام بر سه قسمت است
اسم و فعل و حرف است و وجوه اعراب را او تعلیم نمود و اما علم فقه پس تمامی فقیهان از شیعه و سنی مرجع ایشان با آنحضرت
بجهة اینکه امامیه رضوان الله علیهم علم خود را از او و اولاد او اخذ کرده اند و اما اهل سنت پس ابو حنیفه شاگرد
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بوده و او شاگرد پدرش امام محمد باقر علیه السلم و او شاگرد پدرش امام زین

العابدین

العابدین علیه السلام بود و او شاگرد پدرش امام حسین علیه السلام بود و او شاگرد پدرش امیر المؤمنین علیه
السلام بود و اصحاب ابو حنیفه مثل ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی از ابو حنیفه اخذ نموده اند و شافعی در نزد
محمد بن حسن شیبانی و مالک خوانده و احمد بن حنبل در نزد شافعی خوانده است پس مرجع فقه ایشان ابو حنیفه
است و دانستی که علم او منتهی به امیر المؤمنین علیه السلام است و اما مالک پس او خوانده است در نزد ربیعه و او در
نزد عکرمه و او در نزد عبد الله بن عباس و او در نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام پس علم فقه تماماً منتهی به آنحضرت است
و اما علم کلام پس اصل آن از آنحضرت است و خلق از خطبهای ایشان استفاده نموده اند و همه خلق شاگرد اویند بجهة
اینکه معتزله اهل سنت که ارباب کلام اند مذهب ابو واصل بن عطا دارند و آن بزرگ ایشانست و او شاگرد عبد الله
بن حنفیه است و او شاگرد پدرش است و او شاگرد [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام است و اشاعره شاگرد ابو الحسن
اشعری است و او شاگرد ابو علی جبائی است [illegible] از مشایخ معتزله است و علم تفسیر منسوب با بن عباس است و او
شاگرد امیر المؤمنین علی علیه السلام است [illegible] علیه السلام تفسیر با بسم الله را
از اول شب تا آخر آن برای من گفت و اما علم طریقت [illegible] و شیعه قرار با او مستند میسازند
و اما علم فصاحت پس ایشان منبع آنند و کلمات [illegible] و در نهج البلاغه و غیر آن بر آن
شاهد است و از کلام خطبا فصاحت آموخته اند حتی اینکه گفته اند کلام او فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق
است و آنحضرت فرمود سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن طرق السماء فانی اعلم بها من طرق الارض سؤال نمائید
از من قبل از فقدان من سؤال کنید از من از راههای آسمان بدرستی که من اعلم با آنها هم از طرق ارض و صحابه در مشکلات
خود با او رجوع مینمودند و قضایای عمر را در مواضع بسیار رد نموده حتی اینکه بنا بر روایت اهل سنت عمر در هفتاد
دو موضع گفت لولا علی لهلک عمر هر گاه علی تنبیه بر اینها نمیکرد عمر هالک شده بود ابن ابی الحدید گفته است اما عمر
فقد عرف کل احد رجوعه الیه یعنی علیاً علیه السلام فی کثیر من المسائل التی اشکلت علیه و علی غیره من الصحابة
و قوله غیر مرة لولا علی لهلک عمر و قوله لا بقیت لمعضلة لیس لها ابو حسن و قوله لا یفتین احد فی المسجد و
علی حاضر یعنی همه کس میدانند که عمر در بسیاری از مسایلی که مشکل شده بود بر او و بر سایر صحابه رجوع بعلی
علیه السلام مینمود و همه کس میدانند که عمر مکرر گفت لولا علی لهلک عمر و روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند

خود از قضاوه از حسن که عمر بن خطاب اراده نمود اینکه رجم نماید مجنونه را پس علی علیه السلام فرمود نیست
ترا که او را رجم نمائی برای آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید از سه نفر قلم برداشته شده است از نائم
تا بیدار شود و از مجنون تا خوب شود و بعقل آید و از طفل تا محتلم شود پس عمر حد را از او ساقط نمود و روایت
کرده است مسلم در صحیح خود و گفته است مذکور است که زنی بخانه شوهر آمده شش ماهه زائید شوهر او او را
بعثمان بن عفان رسانید و عثمان امر کرد که آن زن را رجم نمایند پس علی علیه السلام داخل شد فرمود ان الله عز و جل
یقول وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْرًا و فصاله فی عامین بدرستیکه خدای عز و جل میفرماید که مدت حمل و فصال
او سی ماه است و از شیر جدا شدن بچه دو سالست مولف میگوید این دلالت اشاره میکند بر اینکه
مدت فصال دو سالست قول حق تعالی وَالْوَالِدَاتُ یُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کَامِلَیْنِ مادران شیر میدهند
اولاد خود را دو سال کامل پس معلوم او فهمید که از سی ماه دو سال بیرون رود شش ماه باقی میماند و آن مدت حمل است
و موفق بن احمد میگوید که [illegible] زنی حامله [illegible] اقرار بزنا کرد عمر حکم کرد تا او را رجم کنند پس علی
بن ابیطالب او را در راه دید فرمود این زن را کجا [illegible] امر نموده است که او را رجم نمایند پس علی علیه السلام او را
برگردانید و بعمر فرمود تو امر کردی که [illegible] نمودم برجم کردن او بجهت اینکه اقرار بزنا کرد در نزد
من فرمود تسلط تو بر آن زن است [illegible] و تسلط تو بر آن زن تند شده و ترسانیده او را عمر گفت
چنین بود او را ترسانیدم آنحضرت فرمود آیا نشنیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است لا حد علی
معترف بعد بلاء انه من قید او حبست او تهددت فلا اقرار له کسی را حبس نمایند و یا بترسانند بعد از آن
اقرار نماید اقرار او معتبر نیست و او را حد نمیزنند پس آن زن را مرخص نمود بعد از آن عمر گفت عجزت النساء ان تلد
علی بن ابی طالب لولا علی لهلک عمر زنان عاجزند که بزایند مثل علی را هرگاه علی نمی بود هر آینه عمر هلاک شده
بود و در حدیث دیگر موفق بن احمد مذکور است که زنی آوردند بنزد عمر که شش ماهه زائیده بود و خواست که او را
رجم کند خبر بعلی علیه السلام رسید فرمود بر او رجم نیست عمر از او سؤال کرد که چرا رجم بر او نیست فرمود والوالدات
یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و قال و حمله و فصاله ثلثون شهرا پس شش ماه مدت
حملست و تمام شیر دادن دو سالست پس حد ندارد و آن زن را مرخص نمود و موفق بن احمد ایضا روایت کرده

باسناد خود از مسروق که گفت آوردند نزد عمر زنی را که در عده او را نکاح کرده بودند پس تفریق نمود میان او
و شوهرش و صداق او را داخل بیت المال نمود و گفت امضا نمی کنم آن مهر را که نکاح از او ممنوع است پس
خبر به علی علیه السلام رسید فرمود اگر جماعت سنت شریعت را جاهل شده اند فلها المهر بما استحل من فرجها
و یفرق بینهما فاذا انقضت عدتها فهو خاطب من الخطاب مهر مال او است در عوض بضع او و میان ایشان تفریق
میشود پس زمانیکه عده گذشت همین مرد اگر خواسته باشد دوباره او را عقد میکند و او هم مثل سایرین است
در این باب عمر عمل بفرمودهٔ آنحضرت نمود و امثال این وقایع بسیار است که عمر رجوع بقول او کرده و اعتراف بعجز خود
نموده اند و همچنین بسیاری از مشکلات را واضح نموده منقول است که دو نفر یکی پنج گرده نان داشت و دیگری سه گرده
نشستند باهم مشغول خوردن شدند که [illegible] ایشان بعد از فراغ از اکل آن شخص هشت درهم
برای آن دو نفر گذاشت پس آنکه پنج گرده نان داشت پنج درهم برداشت [illegible] راضی نشد و نزاع نمودند
و آمدند نزد آنحضرت فرمود [illegible] امیرالمؤمنین حق من بیشتر
میخواهم با مرحق دعوی اما از اقطع فرمایید [illegible] باحق صاحب پنج نان است
با و بود و ایضا ده نفر مالک جاریه بودند و [illegible] در یک طهر پس حامله شد و امر مشکل
شد و در زمان حیات آنحضرت عرض کردند امر نمودند قرعه انداختند پس قصه را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله
نقل نمودند فرمود الحمد لله الذی جعل فینا اهل البیت من یقضی علی سنن داود و حمد باشد خدا را که در ما اهل
بیت کرد اند آنکس را که بسنن داود نبی حکم نماید یعنی بالقاء و ایضا گاوی الاغی را کشت پس صاحبان الاغ رافع
نمودند در نزد ابوبکر گفت حیوانی کشته است حیوانی را بر صاحب او چیزی نیست بعد از آن رفتند نزد عمر او هم
مثل ابوبکر حکم نمود و آمدند نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ایشان فرمودند اگر گاو داخل شده است بر حمار در مکان
او پس صاحب گاو قیمت الاغ بصاحب الاغ بدهد و اگر الاغ داخل شده است بر گاو در جوابگاه او و گاو او را
کشته است پس غرامتی بر صاحب گاو نیست پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی بن ابیطالب حکم کرد میان شما
بحکم خدا تعالی و این نحو اخبار در این باب بسیار است همه انها را استیفا نمی توان کرد و موفق بن احمد باسناد خود از ابو
البختری روایت کرده است قال لقد رأیت علیا کرم الله وجهه و قد صعد المنبر بالکوفة و علیه مدرعة کانت لرسول

الله

الله متقلدا سيف رسول الله متعمما بعمامة رسول الله صلى الله عليه وآله وفي اصبعه خاتم رسول الله ص فقعد
على المنبر فكشف عن بطنه وقال سلوني قبل ان تفقدوني فانما بين الجوانح مني علم جم كفت ديدكه على عليه السلام بالاى
منبر كوفه مدرعه رسول خدا صلى الله عليه وآله را در دوش وانكشترى انجناب را در دست وعمامه ايشانرا در سر داشت
وشمشير انحضرت را حمايل نموده بود وشكمش را باز نموده فرمود سؤال كنيد از من قبل از انكه مرا مفقود شويد بدرستيكه
در ميان دندانهاى من علم بسيار است هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله هذا ما زقني رسول الله ص زقا من
غير وحي اوحي الي واشاره بشكمش نمود فرمود اين سفط علم است واين لعاب رسول خدا صلى الله عليه وآله است
واين چيزيست كه رسول خدا صلى الله عليه وآله بمن خورانده است بدون انكه وحى بمن شده باشد فوالله لو ثنيت
لي الوسادة فجلست عليها لافتيت اهل [illegible] والاهل الانجيل بانجيلهم حتى ينطق الله التورية
والانجيل فيقول صدق علي قد افتاكم بما انزل في [illegible] الكتاب فلا تعقلون پس قسم بخدا اكر
مسند حكومت براى من انداخته شود وبنشينم بر ان هر اينه فتوى ميدهم اهل توريه را بتوريه ايشان واهل انجيل
را بانجيل ايشان تا اينكه خدا [illegible] پس بكويند كه علي راست كفت وشما را فتوى
داد بانچه كه در من نازل شده است [illegible] اينكه امير المؤمنين علي عليه السلام اعلم ناس بود
بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله وكسى [illegible] انكار ندارد پس هر كاه على عليه السلام اعلم باشد واجبست
كه امام باشد بنص قران افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون كه ولى
نمود خداى تعالى در اين آيه متابعت نمودن عالم را وسرزنش كرد بر مقدم داشتن نادان را وعلماى اهل سنت همكى اعتراف
دارند براينكه على عليه السلام اعلم بود از خلفاى ثلثه وغير ايشان از صحابه چنانكه كذشت پس واجبست مقدم داشتن
امير المؤمنين على عليه السلام را بر ايشان وحرام است تقديم غير بر او چنانكه اهل سنت كرده اند ومخالف صريح
قران كرده مشايخ ثلثه را بر او مقدم داشتند پوشيده نيست كه اين آيه شريفه متضمن انكار است بر اين جماعت وارد است ودر اين
باب علماى ذكر كرده اند مكر اينكه ميكويند كه عمر وابو عبيده وسالم مولاى حذيفه وبشير بن سعد ابو بكر را بيعت كردند
واز اين جماعت تنها از كذشت سبحان الله چكونه فعل عمر را بر قول خداى تعالى ترجيح ميتوان داد وخليفه ثانى ايشان
عالمى بمعنى تر از اين ميباشد وچنانكه ابن ابي الحديد كه از اعيان علماى ايشانست در شرح نهج البلاغه كفته است كه ابن

ابي

انباری در امالی خود روایت کرده است اینکه علی علیه السلام در مجلس عمر بود زمانیکه برخواست از مجلس و رفت
کسی از اهل مجلس او را ببدی یاد کرد و نسبت داد او را بعجب کردن و خودپسندی نمودن و قال عمر حق لمثله ان
یتیه والله لولا سیفه لما قام عمود الاسلام و هو بعد اقضی الامة و ذو سابقتها و ذو شرفها پس عمر گفت سزاوار
است مثل او را که فخر نماید و تکبر کند که هرگاه شمشیر او نبود هر اینه از اسلام اثری نبود و از این گذشته او اعلم
این امت است و شرافت و سابقت او از همه امت بیشتر است فقال له ذلک القائل فما منعکم عنه پس همان شخص او را
گفت پس شما را چه مانع شد از اینکه او را مقدم دارید قال کرهناه علی حداثة السن و حبه بنی عبد المطلب یعنی
گفت ناخوش داشتیم او را از اینکه خلیفه شود بجهة کمی سن او و دوست داشتن او اولاد عبد المطلب را و معلوم است
که عاقل با امثال این سخنان فریب نخورد و از قول خدا و رسول [illegible] که اگر کمی سن مانع از امامت باشد
باید مانع از نبوت هم باشد بطریق اولی و حال آنکه [illegible] عیسی و یحیی [illegible] ایشان از نبوت مانع نبود
چنانچه نص صریح قرآن است و اگر محبت او [illegible] مانع از امامت او [illegible] رسول خدا صلی الله علیه
و آله پیغمبر نباشد زیرا که محبت ایشان [illegible] **دلیل چهارم**
آنکه امیر المؤمنین علی علیه السلام اشجع ناس بود [illegible] اقرار دارند و با شمشیر او ثابت
شد قواعد اسلام و محکم شد ارکان ایمان و هر [illegible] انکار کرد چنانکه دیگران کرده‌اند
و مواقف او بر این معنی شاهد است و در فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید و حال آنکه مشرکان اتفاق
نموده بودند بر کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و چنان گمان داشتند آنکس که در فراش است و اسبابها و اسلحه
اطراف او را گرفته انتظار صبح داشتند که او را بکشند و علی علیه السلام با کمال تمکین و وقار بدون تشویش خوابید
و در وقت صبح خواستند او را بکشند پس برخواست بسوی ایشان و قتیکه او را شناختند متفرق شده مراجعت نمودند
و در غزوه بدر که اول غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و علی علیه السلام بیست و هفت ساله بود سی و شش
نفر از شجاعان مشهور لشکر قریش بتنهایی کشت و در دیگران نیز شریک بود و در غزوه احد همه مردم فرار نمودند
مگر علی ابن ابیطالب علیه السلام بتنهایی و قلیلی بعد از فرار مراجعت نموده بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
آمدند یکی عاصم بن ثابت بود و یکی ابودجانه و دیگری سهل بن حنیف و عثمان بعد از سه روز آمد و رسول خدا

صلی الله علیه و آله بعمار فرمود در آن ذرفتی و ملائکه تعجب نمودند از ثبات علی علیه السلام و جبرئیل در میان زمین
و آسمان میگفت لا سیف الا ذو الفقار لا فتی الا علی و اکثر مشرکان را در این غزوه کشت و فتح بر دست او شد
و نقل شده است از قیس بن سعد از پدرش که گفت شنیدم که علی علیه السلام میفرمود که روز احد شانزده زخم بمن رسید
در چهار ضربت از آن بر زمین افتادم مردی خوش روی و خوشبوی آمد بنزد من و بازوهای مرا گرفت و برخیزانید مرا بعد از آن
گفت حمله کن بر اینجماعت و قتال نما در طاعت خدا و رسول او پس ایشان از تو راضی هستند علی علیه السلام
فرمود آمدم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و این کذارش را با ایشان خبر دادم فرمود یا علی نشناختی آنمرد را عرض
کردم او شباهت بدحیه کلبی داشت فرمود یا علی خدا تعالی چشم ترا روشن کند آنمرد جبرئیل علیه السلام بود و در غزوه
خندق قریش با سر کرده گی ابوسفیان [illegible] ده هزار نفر آمدند و همچنین غطفان با تابعان خود از
اهل نجد آمده اطراف مدینه را [illegible] شدند چنانکه خدا تعالی [illegible] فرمود اذ جاءوکم من فوقکم و من اسفل
منکم یعنی آمدند بر سر شما از طرف [illegible] از طرف پائین [illegible] آنها یکه از طرف بالای وادی آمدند بنو قریظه
و بنو نظیر و غطفان بودند [illegible] از طرف اسفل آمدند که طرف مغرب و سمت
مکه باشد ابوسفیان با قریش و [illegible] ده هزار نفر در میان جرف و غابه منزل نمودند
و غطفان با تابعان خود از اهل نجد [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله با مسلمانان که
همگی سه هزار نفر بودند بیرون آمده خندق را حایل قرار داده ما بین خود و لشکر کفار و یهود مدینه که بنو نظیر باشند
اتفاق نمودند با قریش و بیست و سه شب هر دو لشکر نشسته محاربه نشد مگر با تیر پس چند سواره از قریش
که عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل و ضرار بن خطاب و هبیره بن ابی وهب و نوفل بن عبد العزی سوار شده
بکنار خندق آمدند و جائی تنگی از خندق پیدا کرده داخل شدند بر مسلمانان و عمرو مبارز خواست و تکرار نمود
طلب مبارز را و در هر دفعه امیر المؤمنین علی علیه السلام بر خواسته جواب داده و میگفت انا له یا رسول الله
من مهر و مبارزت او و آنحضرت میفرمود بنشین این عمرو است و در نوبت سیم امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت اگر چه
عمرو باشد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را اذن داد در دفعه چهارم پس علی علیه السلام رجز خوانان بعمرو
مقابله نمود عمرو گفت تو کیستی فرمود من علی بن ابیطالبم عمرو گفت ای پسر برادر یکی از اعمام تو که اسن از تو باشد

بیاید

بیابید من خوش ندارم که خون تو را بریزم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود والله من دوست دارم که خون تو را بریزم
پس عمرو در غضب شد از اسب خود فرود آمد قتال نمودند پس امیر المؤمنین علی علیه السلام او را کشت و پسر
پسر او را کشت و عکرمه با رفقای خود فرار کردند و لشکر کفار منهزم گردید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
قَتلُ علیٍّ لعمرو بن عبدود افضل من عبادة الثقلین و منقول است از سفیان ثوری از عبدالله بن مسعود لم ینالوا
خیرا وکفی الله المؤمنین القتال بعلی ابن مسعود گفته است که این چنین خوانده میشد که خدا بسبب علی علیه
السلام کفایت کرد از مؤمنان قتال را و نوفل ابن عبد العزی در خندق افتاد و بروایت ابن اسحق علی علیه السلام او را کشت
و مشرکان ده هزار درهم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند که جسد او را بدهد فرمود ما ثمن مردگان را
نمیخوریم و در غزوه بنی قریظه امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] از ایشان را کشت و باقی منهزم شدند و در غزوه ذات
السلاسل بعد از آنکه ابوبکر و عمر خایب گشتند [illegible] جماعت را کشته و اسیر نمود
دست بسته بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] خدای عز و جل سوره و العادیات در شان آنحضرت نازل
فرمود و این غزوه را ذات السلاسل بجهة آن [illegible] مثل بنی عمرو از بنی المصطلق
مالک و پسر او را کشت و بسیاری را اسیر کرد [illegible] بود پس رسول خدا
صلی الله علیه و آله او را از برای خود برداشت [illegible] دختر من کریمه است اسیر کرده
نمیشود و آنحضرت امر فرمود او را که دخترش را مخیر کرداند دختر گفت اخترت الله و رسوله خدا و رسول او را اختیار
کردم و در غزوه خیبر فتح بر دست امیر المؤمنین علی علیه السلام بود بعد از آنکه ابوبکر و عمر فرار نموده پیغمبر صلی
الله علیه و آله را بملال و خواری برگردانیدند چنانکه ابن ابی الحدید در اشعار خود ذکر نموده و شیخان در این باب
بسیار ذم نموده است و امیر المؤمنین علی علیه السلام علم را برداشته آمده مرحب را کشت و با لشکر فرار نمود در قلعه
متحصن شدند و باب قلعه محکم بستند و از آن باب بیست نفر و با چهل نفر و با چهل و چهار نفر و با هفتاد نفر بنا بر اختلاف
روایات می بستند باز مینمودند پس او را کنده و بر خندق جسر نموده مسلمانان داخل شدند و غنیمت بسیار بدست
آوردند و قال علیه السلام ما قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة بل بقوة ربانیة و فتح مکه بسبب او شد و در غزوه حنین
رسول خدا صلی الله علیه و آله با ده هزار نفر از مسلمانان متوجه کفار شدند و ابوبکر ایشان را چشم زد [illegible]

لن نغلب اليوم من كثرة امروز با اين كثرت مغلوب نميشويم پس مسلمانان شكست خوردند همگى منهزم شدند و نماند با رسول
خدا صلى الله عليه و آله مگر نه نفر از بنى هاشم و ايمن ابن ام ايمن و امير المؤمنين على عليه السلام در پيش روى رسول خدا
شمشير ميزد و چهل نفر از مشركان كشت و با آن جماعت كه سى هزار نفر بودند كرد تا گريختند پس ظاهر است كه على عليه السلام
از همه شجاعتر باشد پس افضل از همه است پس امام است مخفى نماند كه رسول خدا صلى الله عليه و آله ميدانست كه از
ابو بكر و عمر كارى پيش نميرود چنانكه مشاهده شده بود كه مكرر از معارك فرار نموده بودند و با وجود اين در بسيارى
از معارك اول ايشان را سركرده نموده مقدم ميداشت و بعد از فرار نمودن ايشان على عليه السلام را امير ميساخت تا اين بود
كه بر مردم معلوم شود پستى مرتبه ايشان و زيادتى مرتبه امير المؤمنين عليه السلام تا اينكه بر مسلمانان امر مشتبه
نشود لكن با وجود اين بسيارى از اهل سنت [illegible] ابو بكر و عمر را بر على عليه السلام تفضيل داده اند و بلكه
عثمان را نيز بر او ترجيح داده اند [illegible] با فضيلت بوده [illegible] تفضيل ميدهند اين نيست مگر از روى مكابره
دليل پنجم آنكه امير المؤمنين عليه السلام [illegible] اخبار [illegible] بر كاين قبل از كون او چنانكه اخبار نمود كه
طلحه و زبير اراده بصره دارند [illegible] استيذان كردند كه بمكه روند عمره بعمل آورند
فرمود لا والله ما يريدان العمرة وانما يريدان [illegible] اراده عمره ندارند بلكه اراده بصره دارند و چنانكه
فرموده بود چنان شد و اخبار نمود بقتل ذى الثديه [illegible] در قضيه نهروان و اخبار نمود كه خوارج از نهر عبور
نكرده اند و اينكه مقتل ايشان اين طرف نهر است بعد از آنكه چند نفر خبر آوردند كه خوارج از نهر عبور كردند و
چنان شد كه فرموده بود و اخبار نمود بقتل خود و بر قاتل خود و چنان شد و اخبار نمود كه معويه دستها و پاهاى
جويريه را خواهد قطع نمود و او را بدار ميكشد چنان شد و اخبار فرمود كه ميثم تمار را در در خانه عمرو بن حريث
بردار خواهند كشيد و آن نخل كه او را بر او خواهند آويخت به ميثم نشان داد و چنان شد كه فرموده بود و اخبار نمود
كه دستها و پاهاى و زبان رشيد هجرى را خواهند بريد و بردار ميكشند پس چنان شد و اخبار فرمود كه حجاج بن يوسف
ملعون كميل بن زياد را ميكشد پس چنان شد و اخبار فرمود كه حجاج قنبر را ذبح مينمايد چنان شد و
اخبار نمود بقتل پسرش حسين عليه السلام در كربلا و چنان شد و اخبار نمود بسلطنت بنى عباس و ابتداى دولت
ايشان از خراسان است چنان شد كه ابو سلمه مروزى آمده سفاح را بيعت نموده و دولت ايشان استقرار يافت

و اخبار

واخبار فرموده بود بزوال مملکت بنی عباس بر دست قومی که مسلط میشوند بر ایشان پادشاهی از ترک چنانچه شد که هلاکو
خان از ترکستان آمده دولت بنی عباس را از ایشان گرفت و قتل بسیار در بغداد شد چنانکه اغلب خبر داده بود و
اخبار فرموده بود باینکه معویه بر کوفه مسلط میشود چنانچه شد و اخبار نموده بخروج صاحب الزنج چنانچه شد و اخبار بغیب
اعجاز بسیار است و از دلیل امامت حضرت آنکه دلیل [illegible] **دلیل سی و ششم** آنکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام
مستجاب الدعوة بود باقرار دوست و دشمن چنانکه دعا کرد بر بسر بن ارطاة که خدا عقل او را سلب نماید پس
دیوانه شد و دعا نمود بر عیزار که کور شود چنانچه شد و دعا نمود بر انس بن مالک زمانیکه کتمان شهادت کرد اینکه
مبتلا بناخوشی برص شود چنانچه شد و دعا نمود بر زید بن ارقم باینکه کور شود چنانچه شد چنانکه در ضمن دلیل هفدهم
گذشت و اجابت دعا علامت امامت است چنانکه علامه [illegible] **دلیل سی و هفتم** آنکه زمانیکه امیرالمؤمنین
علی علیه السلام متوجه صفین شد [illegible] اصحاب را عطش شدید شد [illegible] راه را کج نمودند
تا اینکه بدیر رسیدند و صاحب دیر را آواز کرد [illegible] گفت [illegible] فرسخ آب
هر [illegible] نقل [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام
آمد بمکانی [illegible] نزدیک دیر بود امر فرمود از آنجا بکنند [illegible] بیرون آورد
او پس بحضرت [illegible] با حضرت بود تا ملک مقرب
هستی و یا نبی مرسل فرمود [illegible] نیستم ولکن من وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله ام و راهب بر دست
آنحضرت مسلمان شد و نظم نموده است این قصه را سید حمیری در قصیده مذهبه خود و ابن ابی الحدید نیز در قصاید
خود اشاره بآن کرده است و گفته است والمنزع الحوض المدعدع حیث لا وادٍ یفیض ولا قلیب یترع دلالت این قصه
بر امامت آنحضرت واضح است **دلیل سی و هشتم** آنکه عام و خاص ذکر نموده اند بدو طریق و اینکه اختلافی در آن نکنند که آفتاب
دو بار بعد از غروب برای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب برگشت یکبار در مدینه وقتیکه جبرئیل علیه السلام نازل
شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالت وحی تکیه بر ران امیرالمؤمنین علی علیه السلام نمود و سر شریف بر نداشت
تا اینکه آفتاب غروب کرد و علی علیه السلام نماز عصر را با ایماء و اشاره خوانده بود پس چون رسول خدا صلی الله
علیه و آله از وحی فارغ شد [illegible] آفتاب برای ایشان [illegible] علی علیه السلام را فرمود دعا بکن خدا [illegible] و سؤال [illegible]

که آفتاب را برای او بر گردانند تا اینکه نماز عصر را ایستاده بجا آورد پس بدرستیکه خدای تعالی او را اجابت نمود بسبب
اطاعت تو خدا و رسول او را پس امیر المؤمنین علی علیه السلام دعا نمود و آفتاب برگشت تا بحدی که وقت عصر رسید
پس امیر المؤمنین علیه السلام نماز عصر را ایستاده خواند بعد از آن آفتاب غروب کرد پس رسول خدا صلی الله علیه
و آله بنا بر روایت اسما بنت عمیس امر نمود حسان بن ثابت را که در این باب شعری بگوید پس حسان گفت شعر لا تقبل
التوبة من تائب الا بحب ابن ابی طالب اخی رسول الله بل صهره والصهر لا یعدل بالصاحب یا
قوم من مثل علی وقد ردت علیه الشمس من غائب یعنی توبه بدون محبت علی علیه السلام قبول نمیشود علی
علیه السلام که برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و داماد او است و صحابه را با داماد برابر نمیتوان کرد ای
قوم کیست مثل علی که آفتاب برای او [illegible] برگشت بعد از آنکه غایب شده بود و بار دیگر بعد از وفات رسول خدا صلی
الله علیه و آله در عراق [illegible] از نهروان [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام خواست که از آب فرات عبور
نماید پس اکثر صحابه مشغول [illegible] و عبور دادن دواب و چهارپایان و امیر
المؤمنین علیه السلام با جمعی از صحابه نماز [illegible] صحابه فارغ نشده آفتاب غروب کرد و نماز اکثر
ایشان فوت شد پس در این باب [illegible] ایشان را شنید دعا نمود و از خدای تعالی درخواست کرد که
آفتاب را برای او بر گرداند تا اینکه همه صحابه نماز عصر را در وقت خود با جماعت بخوانند پس خدای تعالی او را اجابت
فرمود آفتاب را بر گردانید برای او تا حدی که وقت نماز عصر شد صحابه نماز را در وقت باجماع خواندند و بعد از فراغ ایشان
از نماز آفتاب غروب کرد و این قصه را سید حمیری نظم نموده است پس گفته است شعر ردت علیه الشمس لما فاته
وقت الصلوة وقد دنت للمغرب حتی تبلج نورها فی وقتها للعصر ثم هوت هوی الکوکب وعلیه قد ردت ببابل
مرة الاخری وما ردت لخلق معرب الا لیوشع او له من بعدها ولردها تأویل امر معجب حاصل مضمون
ابیات اینست که وقت نماز او فوت شد و آفتاب بعد از غروبش برای او برگشت و نوبت دیگر هم در بابل آفتاب
برای او برگشت و این نشده بود برای کسی پیش از او مگر برای یوشع بن نون وصی حضرت موسی و در برگشتن آفتاب است
برای امر عجیبی است و ابن ابی الحدید که از اعیان علمای اهل سنت است در این باب میگوید شعر امام هدی بالقرص آثر
فاقتضی له القرص رد القرص ابیض ازهرا یعنی امامیکه خود گرسنه ماند و یکقرص نان خود را [illegible] داد

یعنی در نماز خوش حسنین وان باعث شد بر اینکه قرص آفتاب برای او برگشت و در فضیلت او ذکر شده گفته است شعر

ناموا له ردت ذکاء و لم یفز بنظیرها من قبل الا یوشع یعنی آفتاب برای او برگشت و قبل از او برای کسی مثل او نشد بود مگر برای یوشع بن نون و این ابیات شاعر خبر از او گفته است در این باب و بالجمله این قصه را کسی انکار نکرده است و این دلالت واضح دارد بر امامت آنحضرت زیرا که این دلالت میکند بر عظمت قدر و رفعت منزلت ایشان در نزد خدای تعالی و کسی با او در این رتبه برابری نمیتواند بکند پس او افضل از جمیع خلقست بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس او امام است و ایضا این کار اعجاز است نمیشود مگر برای پیغمبران و اوصیای ایشان که خدای تعالی مثل او را بر دست ایشان جاری میسازد برای حقیت ایشان و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پیغمبر نیست پس باید وصی پیغمبر و امام امت باشد تا اینکه صحیح باشد جاری شدن چنان اعجازی [illegible] دست او چنانکه بر دست یوشع بن نون که وصی موسی بود جاری شد که خدای تعالی او را [illegible] موسی پیغمبر [illegible] امر نمود او را که با جباران ارض مقدسه قتال نماید پس یوشع حسب الحکم [illegible] با ایشان [illegible] روز جمعه تا اینکه شب شد پس یوشع دعا نمود تا اینکه آفتاب برگشت [illegible] استیصال ایشان نمایند و حضرت یوشع صد و بیست ساله بود وفات نمود و ایضا [illegible] امیر المؤمنین است و این دلیل امامتست چنانکه دلیل نبوت است و الحاصل [illegible] علی علیه السلام و ممکن نیست که تاویل را او شود و منقولست از جویریه ابن مسهر که گفت ما اینکه از قتال اهل نهروان مراجعت نمودیم گذشتیم بر بابل و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود بدرستیکه این زمینی است عذاب شده دو بار او را عذاب شده است و هلاک شده است در او صد هزار و دویست و نماز نمیکند در او نه پیغمبری و نه وصی پیغمبری پس هر کس از شما خواهد نماز عصر را بکند جویریه گفته است پس گفتم والله لاقلدنه اللیلة دینی و انا نفی قسم بخدا هر آینه امشب تقلید او را میکنم و دینم را و انانم را با او و امیکذارم جویریه گفته پس رفتم تا اینکه آفتاب غایب شد و ستاره کان ظاهر شدند و وقت نماز عشا داخل شد پس زمانیکه از زمین بابل بیرون رفتیم آنحضرت از قاطر فرود آمده فرمود یا جویریه برای نماز عصر اذان بگو جویریه میگوید گفتم ما در وقت عصر ای تو بنشینید ای جویریه زود رفته است و این شب است و اذان گفتم برای نماز عصر پس آفتاب برگشت تا اینکه عود نمود بجای خود که در وقت عصر آنجا میشود و امیر المؤمنین

علیه

علیه السلام نماز خواند بعد از آن فرمود برای نماز مغرب اذان بگو ای جویریه پس اذان گفتم و دیدم که آفتاب مثل
اسب خوب برگشت بعد از آن نماز مغرب را خواند و فرمود اذان عشا را بگو ثم قلت وصیّ محمد و ربّ الکعبه ثلث
مرات لقد ضلّ و هلک و کفر من خالفک بعد از آن گفتم قسم به پروردگار کعبه این وصیّ محمد است سه بار این گفتم
و بتحقیق گمراه شد و هلاک شد و کافر شد آنکس که مخالفت ترا کرد مؤلف میگوید این حدیث [illegible]
است **دلیل هفتم** آنکه جمهور اهل سنت روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزای [illegible]
بنی مصطلق از راه کناره کرد و شب شد پس در نزدیکی وادی وعر منزل نمود و در آخر شب جبرئیل علیه السلام نازل شد
و آنحضرت را خبر داد که طایفه از کفار جن در این وادی استیطان نموده اند و اراده کرده اند که با شما کید نمایند و آسیب
رسانند با اصحاب شما پس آنحضرت [illegible] علی علیه السلام را [illegible] او را تعویذ نمود و امر نمود او را که به آن وادی برود
با آن طایفه قتال نماید [illegible] و ایشان را [illegible] این قصه نیز اعجاز است و دلالت بر امامت آنحضرت
میکند **دلیل هشتم** آنکه [illegible] و دیگران نقل کرده اند از ابن عباس و انس
بن مالک که گفت نشسته بودیم [illegible] رسول خدا [illegible] در مسجد بما امر فرمود که علی علیه السلام را آواز
نمایم پس رفتم و او را آواز کردم بعد از آن [illegible] ابوبکر و عمر و جمیع صحابه را پس همگی را خواندند چنانکه فرموده
بود و برای آنحضرت بساطی [illegible] آوردند [illegible] بساط را حاضر کردم پس امر نمود علی علیه السلام را بر بساط
نشیند پس علی علیه السلام بر بساط نشست و امر نمود ابوبکر و عمر و عثمان و مرا پس نشستیم بر بساط با علی علیه السلام
و استقرار یافتیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله رو بعلی علیه السلام کرد و فرمود یا ابا الحسن قل یا ریح الصبا
احملینا یا علی بگو ای باد صبا ما را بردار والله خلیفتی علیک و هو حسبی و نعم الوکیل انس گفت امیر المؤمنین علی
علیه السلام گفت آنچه را که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را امر فرموده بود فو الذی بعث محمدا بالحق نبیا ما کان الا
هنیهة حتی صرنا فی الهواء پس قسم بآنکسیکه محمد را براستی به پیغمبری مبعوث گردانیده است نشد مگر زمانی کمی تا اینکه
گردیدیم در هوا بعد از آن گفت ای باد صبا ما را بگذار پس ما را بر زمین گذاشت و علی علیه السلام رو به ما کرد و گفت ایها
خلق آیا میدانید در کجا هستید شما و بر که وارد شده اید گفتیم نه نمیدانیم و علی علیه السلام فرمود انتم عند اصحاب الکهف
والرقیم الذین کانوا من آیاتنا عجبا شما در نزد اصحاب کهف و رقیم میباشید آنکسانیکه خدای تعالی فرموده کانوا

من آیاتنا عجبا بودند اینها از آیات ما عجب بودند من احب ان یسلم على القوم فلیفعل پس هر انکس که میخواهد سلام بدهد
باصحاب کهف پس برخیزد فاول من قام ابو بکر فسلم على القوم فلم یردوا الجواب علیه پس اول کسیکه برخواست
ابو بکر بود سلام داد بران قوم و ایشان جواب سلام او را باو رد نکردند بعد از ان عمر برخواست و سلام داد بر ایشان
و اینها جواب بر او رد نکردند پس جماعت یکی یکی سلام دادند و بر هیچیک رد جواب نکردند تا اینکه برخواست علی
علیه السلام و ندا کرد و گفت السلام علیکم ایها الفتیة فتیة اهل الکهف و الرقیم الذین کانوا من آیاتنا عجبا یعنی
امیر المؤمنین علی علیه السلام باین نحو سلام داد بر ایشان فقالوا و علیک السلام و رحمة الله و برکاته ایها الامام
و اخا سید الانام محمد پس اصحاب کهف گفتند بر تو باشد سلام و رحمت و برکات خدا تعالی ای امام و برادر سید
انام پس جماعت وقتیکه شنیدند کلام اصحاب کهف را [illegible] یا ابا الحسن بجو ابن عمک محمد
اسئل القوم ما بالهم سلمنا علیهم فلم یردوا [illegible] السلام [illegible] سؤال نما [illegible] که از چه سبب جواب سلام
ما را ندادند فقال ایتها الفتیة ما بالکم [illegible] رسول الله [illegible] علیه السلام گفت از چه
سبب جواب سلام اصحاب رسول خدا را رد نکردید [illegible] یا ابا الحسن [illegible] السلام الا على نبی او وصی نبی
و انت خیر الوصیین و ابن عم خیر النبیین و انت ابو الائمة [illegible] فاطمة سیدة نساء العالمین
من الاولین و الاخرین و قائد الغر المحجلین الی الجنات بغیم عنده [illegible] که سلام ندهیم مگر بر
نبی و یا وصی نبی و تو بهتر اوصیائی و پسر عم بهتر پیغمبران و تو پدر ائمه هدی و شوهر فاطمه زهرا وقتیکه
اصحاب کهف کلام خود را تمام نمودند امر نمود ما را که بر بساط نشینیم بعد از ان فرمود یا ریح الصبا احملینی
ای باد صبا حمل کن ما را پس دیدیم که ما در هوا هستیم انقدر زمانی که خدا خواسته بود بعد از ان فرمود یا ریح
ضعینی ای باد صبا ما را بر زمین گذار پس ما بر زمین امدیم و علی علیه السلام پای خود را بر زمین فرو کرد چشمه
اب ظاهر شد فقال معاشر الناس توضؤا للصلوة فانکم تدرکون صلوة العصر مع النبی فرمود جماعت خلق
وضو بگیرید برای نماز بدرستیکه شما نماز عصر را با رسول خدا صلی الله علیه و آله درک خواهید نمود انس گفت
ما وضو گرفتیم بعد از ان ما را امر نمود که بر بساط نشینیم پس بر بساط نشستیم بعد از ان فرمود یا ریح الصبا
احملینی ای باد صبا بردار ما را پس ما را برداشت بر هوا بعد از ان گفت یا ریح الصبا ضعینی ای باد صبا ما را

بزمین

بر زمین گذارید پس دیدیم که ما در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم و آنجناب از نماز یکرکعت خوانده
بود و ما ملحق شده نماز را با ایشان خواندیم و آنچه که از نماز فوت شده بود آن را نیز خواندیم و سلام دادیم بر
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنجناب رو بما کرده فرمود یا انس تحدثنی ام احدثک ای انس تو برای من میگوئی و یا من
برای تو بگویم فقلت الحدیث منک احسن گفتم حدیث از تو احسن است فحدثنی حتی کانه معنا پس فرمود برای من کانه
ما را حتی اینکه گویا با ما بوده است و ثعلبی در آخر خبر بساط ذکر نموده است فصاروا الی رقدتهم الی آخر الزمان
عند خروج القائم المهدی سلام علیهم فیحییهم الله تعالی ثم یرجعون الی رقدتهم فلا یقومون الی یوم
القیمة پس اصحاب کهف بخواب رفتند تا آخر زمان نزد وقت خروج قائم مهدی علیه السلام و آنحضرت بر ایشان سلام
میدهد و خدای تعالی ایشان را [illegible] بعد از آن بر میگردند بخواب خود و شاید بر نمیخیزند تا روز
قیامت و در آخر حدیث [illegible] ابن عباس مذکور است که علی بن ابیطالب علیه السلام گفت یا رسول الله ایشان
سلام مرا [illegible] شدند [illegible] همه خواندند مرا مگر بر پیغمبری و بر
پیغمبری فقال رسول الله [illegible] فضلک الله و اکرمک علی جمیع الامتین
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] بآنکسی که مرا مبعوث نمود بنبوت براستی هر آینه خدای
تعالی ترا تفضیل داده و گرامی [illegible] از جهات عدیده دلالت بر امامت آنحضرت میکند
چنانکه بر منصف مخفی نیست **دلیل یازدهم** آنکه روایت کرده است موفق بن احمد اخطب خوارزمی و ابرهیم بن محمد
جوینی و دیگران باسانید خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود یا ابا الحسن کلم الشمس فانها تکلمک
یا علی با آفتاب تکلم نما بدرستی که او با تو تکلم میکند قال علی السلام علیک ایها العبد المطیع لله تعالی علیه السلام
یعنی سلام داد بر آفتاب فقالت الشمس و علیک السلام یا امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و قال
یعنی جواب داد و گفت یا علی انت و شیعتک فی الجنة یا علی اول من تنشق عنه الارض محمد ثم انت و اول
من یحیی محمد ثم انت و اول من یکسی محمد ثم انت یا علی تو و شیعیان تو در بهشت یا علی اول کسیکه زمین برای او منشق
میگردد محمد است بعد از آن توئی و اول کسیکه زنده میشود محمد است بعد از آن توئی و اول کسیکه پوشیده میشود محمد است بعد از
آن توئی فسجد علی لله تعالی و عیناه تذرفان بالدموع فانکب علیه النبی فقال یا اخی و حبیبی ارفع راسک

فقد

فقد باهی الله بک اهل سبع سموات پس علی علیه السلام سجده نمود بر خدای تعالی و اشک از چشمان مبارک مرحمت
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را برو افتاد افتاد و فرمود ای برادر من و حبیب من بدارسر
خود را بحقیقت مباهات کرد خدای تعالی با تو بر اهل هفت آسمان و این خبر دلالت میکند بر عظمت قدر و منزلت
علی علیه السلام در نزد خدای تعالی و چنانکه اعجاز دلیل نبوت است و همچنان دلیل امامت است و حال آنکه
این خبر نص صریح است در امامت او زیرا که او افضل بوده از ایشان از جمیع امت منقولست از ابن شهر آشوب رحمة
الله علیه روایتی که از ابن حبابه گفت حاضر شدم در مجلس انس بن مالک و او حدیث میگفت پس مردی از آن قوم برخواست
گفت ای صاحب رسول خدا ص این چه علامتی است که در تو می‌بینم بلدی که خبر داده است مرا پیغمبر از رسول خدا
که آنحضرت فرمود که خدای تعالی هیچ عبد را ابتلا [illegible] و [illegible] مبتلا میکند که در این وقت انس
بن مالک سر بزیر انداخت و چشمان انس اشک [illegible] از سر برداشت و گفت [illegible] صالح علی بن ابیطالب
در من کار کرده و او گفته است پس در این وقت [illegible] بر [illegible] شد و [illegible] از ارش [illegible] و گفتند
ای انس برای ما نقل کن که سبب چه بود که علی بن ابیطالب [illegible] و [illegible] [illegible] و اجازه نیست
برای تو مگر اینکه اخبار نمایی ما را او گفت برای خود [illegible] علی علیه السلام که او نبود
از آن باشد اینکه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرستادم ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف را و ایشان از نزد او و
در نزد او بود پسر عموی او علی بن ابیطالب علیه السلام پس فرمود یا انس بنشین تا اینکه خبر دهم بآنچه که از ایشان
میشنوی بعد از آن فرمود یا علی بگو ای باد ما را بردار پس علی علیه السلام گفت یا ریح احملینا ای باد ما را بردار پس ما را
برهوا برداشت فقال سیروا علی برکة الله قال فسرنا ما شاء الله گفت بروید بر برکت خدای تعالی پس رفتیم انقدر
که خدای تعالی خواسته بود بعد از آن گفت یا ریح ضعینا فوضعتنا ای باد ما را بر زمین بگذار پس ما را بر زمین
گذاشت فرمود آیا میدانید شما کجا هستید گفتیم خدا و رسول او و علی علیه السلام دانا تر است فرمود این جماعت اصحاب
کهف و رقیم اند انکسانیکه خدای تعالی در حق ایشان گفته است کانوا من آیاتنا عجبا بر خیزید ای اصحاب رسول خدا
تا اینکه سلام کنیم بر ایشان پس ابوبکر و عمر برخواستند و گفتند السلام علیکم یا اصحاب الکهف والرقیم کهـ

الله

اظهار جواب نداد و طلحه و زبیر برخواستند و گفتند السلام علیکم یا اصحاب الکهف والرقیم احدی ایشان را جواب نداد
و انس گفته است برخواستم من و عبد الرحمن بن عوف و گفتیم من انس خادم رسول خدا ایم السلام علیکم یا اصحاب
الکهف والرقیم احدی متحمل جواب من نشد انس گفته است در این وقت امام برخواست و گفت السلام علیکم یا اصحاب
الکهف والرقیم الذین کانوا من آیاتنا عجبا گفتند و علیک السلام ورحمة الله وبرکاته یا وصی رسول الله پس
علی علیه السلام گفت ای اصحاب کهف چرا جواب صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را رد نکردید فقالوا یا خلیفه
رسول الله انا فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی گفتند ای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله ما جوانانی هستیم
که ایمان آورده اند به پروردگار خود و خدا تعالی هدایت ایشان را زیاد کرده اند ولیس معنا الاذن ان نرد السلام
الا علی نبی او وصی نبی و ما را اذن نیست که جواب سلام [illegible] بکنیم مگر پیغمبر و یا وصی پیغمبر و تو وصی خاتم انبیائی
سید اوصیائی بعد از آن علی علیه السلام فرمود آیا شنیدید یا [illegible] اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند شنیدیم
یا امیر المؤمنین فرمود پس [illegible] پس هر یک بجای خود در بساط نشستیم بعد از آن علی علیه السلام
امر نمود که باد ما را برد [illegible] تا آنکه آفتاب غروب نمود بعد از آن امر نمود که باد
ما را بر زمین گذاشت زمینی [illegible] و نه انسانی و آبی نداشت پس گفتیم ای امیر المؤمنین
وقت نماز است و آب نداریم که وضو بگیریم [illegible] برخواست و آمد بموضعی از آن زمین و پای خود را زد بر زمین
چشمه آب شیرین پیدا شد فرمود بردارید آنچه را که میخواستید اگر شما طلب میکردید هر آینه جبرئیل آب از بهشت
برای ما می آورد پس وضو گرفته و نماز خواندیم و علی علیه السلام مشغول نماز خواندن شد تا آنکه شب نصف شد بعد از آن
امر فرمود هر کس بجای خود در بساط بنشیند خواهید درک نمود نماز را و یا بعضی نماز را با رسول خدا صلی الله علیه
و آله بعد از آن امر نمود باد ما را بر هوا برداشت و در رفتیم آنقدر که خدا تعالی خواسته بود پس دیدیم که در مسجد رسول
خدا ایم و آنجناب یک رکعت از نماز صبح خوانده بود و ما نیز نماز خواندیم بعد از آن آنحضرت ملتفت ما شد پس فرمود
یا انس حال را تو برای من نقل میکنی و یا من نقل کنم عرض نمودم بلکه از زبان شما شیرین تر است یا رسول الله پس
آنجناب قصه را از اول تا آخر نقل نمود گویا آنکه با ما بوده است فرمود یا انس شهادت بده برای پسر عم من یا بنفسه
زمانیکه از تو شهادت طلبید بر آن عرض کردم شهادت میدهم یا رسول الله انس گفت پس زمانیکه ابو بکر مشغول
خلافت

خلافت شد علی علیه السلام بنزد من آمد و من در نزد ابو بکر حاضر بودم و خلق در دور او بودند پس بمن گفت یا انس
ای الشهادت نمیکنی تو بفضیلت بیان نا وا روزی که چنین امر پیدا شد گفتم یا علی پیر شده ام و فراموش کرده ام
پس در آنوقت گفت یا انس اگر تو این از جهت مداهنه کتمان نموده بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
ترا وصیت کرده بود بر آن خدا تعالی بفرستد از ترا ابتلای دهد به تو و اثری در اندرون تو و کوری در چشم تو
پس هنوز از جای خود برنخواسته بود تا اینکه تا خوشی برص بر من عارض شد و کور شدم و من الان قادر بودن
که روزه بگیرم چه در ماه رمضان و چه در غیر آن بجهت اینکه خوراک در شکم من نمیماند و میگویند انس بر اینحال
بود تا مرد [illegible] و شیعه میگویند بعد از آنکه انس مبتلا باین بلیه گردید قسم یاد نمود که هرگز کتمان نکند فضیلتی
از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام و منقبتی از مناقب او [illegible] که باین بلیه مبتلا گشتند
مثل خالد بن یزید البجلی و غیر او نیز قسم خوردند [illegible] مختصر [illegible] کنند [illegible] بعد از آن خوارزمی و موفق
بن احمد که از اکابر علمای اهل سنت روایت میکنند [illegible] که گفت دیدم رسول
خدا صلی الله علیه و آله را در خواب فرمود یا انس [illegible] که شنیده بودی
از من در حق علی بن ابیطالب تا اینکه عقوبت ترا در [illegible] ما شممت رائحة الجنة ابداً
اگر طلب مغفرت نمودن علی برای تو نمیبود هر آینه بوی بهشت [illegible] بشر [illegible] بقیة عمرک ان اولیاء علی
و ذریته و محبیهم السابقون الاولون الی الجنة ابداً و لکن بشارت باشد ترا در باقی عمر تو اینکه اولیای
علی و ذریه او و دوستان ایشان اول سبقت کننده کانند همیشه بسوی بهشت وهم جیران اولیاء الله و ایشان
همسایگان اولیای خدا تعالی اند و اولیای خدا تعالی حمزه و جعفر و حسن و حسین اند و اما علی فهو الصدیق
الاکبر لا یخشی یوم القیمة من احبه اما علی پس او است صدیق اکبر نمیترسد در روز قیامت آنکس که او را دوست
دارد **دلیل و از دهم** آنکه روایت نموده است ابن مغازلی شافعی باسناد خود از انس بن مالک که رسول خدا
صلی الله علیه و آله با ابو بکر و عمر فرمود امضیا الی علی حتی یحدثکما ما کان منه فی لیلته و انا علی اثرکما بروید بسوی
علی علیه السلام تا اینکه بگوید برای شما آنچه از او مشتبه [illegible] و واقع شده است و من در عقب شما میایم فمضیا و مضیت
معهما فاستاذن ابو بکر و عمر علی علی فخرج الیهما فقال یا ابا بکر حدث شیء قال لا و ما حدث الا خیرا قال

لی النبی ص ولعمر ایضا امضیا الی علی ع فحدثکما ما کان منه فی لیلته پس ابوبکر و عمر رفتند و من هم با ایشان
رفتم و استیذان نمودند پس علی علیه السلام بیرون آمد فرمود یا ابابکر آیا چیزی حادث شده است گفت نه چیزی
حادث نشده است مگر خیر و رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن و عمر فرمود بنزد علی علیه السلام بروید تا اینکه گزارش
خود در امشب برای شما بگوید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و فرمود یا علی حدثهما ما کان منک فی اللیل
یا علی نقل بکن برای ایشان چیزی را که از تو واقع شده است در امشب فقال استحیی یا رسول الله گفت حیا میکنم یا رسول
الله فقال حدثهما ان الله لا یستحیی من الحق فرمود بگو برای ایشان بدرستی که خدای تعالی از حق حیا نمیکند فقال
علی علیه السلام اردت الماء للطهارة واصبحت وخفت ان تفوتنی الصلوة فوجهت الحسن فی طریق والحسین
فی طریق فی طلب الماء فابطئا علی [illegible] علی علیه السلام گفت آب خواستم برای غسل و صبح شد
و ترسیدم که نمازم فوت شود پس فرستادم حسن را بطرفی [illegible] حسین را بطرفی دیگر در طلب آب دیر نمودند ایشان
پس امر محزونم کرد [illegible] سطل مغطی بمندیل فلما صار فی الارض نحیت
المندیل عنه فاذا فیه [illegible] وصلیت ثم ارتفع السطل والمندیل والتأم
السقف فقال النبی ص اما السطل [illegible] واما الماء فمن نهر الکوثر واما المندیل فمن استبرق الجنة
من مثلک یا علی فی لیلتک وجبرئیل یخدمک پس دیدم که سقف شکافته شد فرود آمد بر من از او سطلی
پوشیده شده بدستمالی وقتیکه بر زمین قرار گرفت دستمال را برداشتم از روی سطل و در او آب بود پس غسل
کردم و نماز خواندم بعد از آن سطل و مندیل مرتفع گشته و سقف بهم آمد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود آن سطل از بهشت بود و آب از نهر کوثر و دستمال از استبرق و کیست که مثل تو باشد یا علی در امشب
و حال آنکه جبرئیل ترا خدمت میکند و موفق بن احمد روایت میکند باسناد خود از انس بن مالک گفت که رسول
خدا صلی الله علیه و آله نماز عصر را خواند و در رکوع رکعت اول طول داد حتی اینکه ما گمان نمودیم که آنحضرت
سهو کرده و یا غفلت نمود بعد از آن سر برداشت و فرمود سمع الله لمن حمده بعد از آن نماز خود را بطور اختصار
خوانده و سلام داد بعد از آن روی مبارک خود را بما کرده و گویا آن ماه چهارده بود در میان ستارگان و
بزانو در آمد و قامت خود را بلند نمود تا اینکه مسجد پر شد از نور روی ایشان بعد از آن نظر انداخت بصف

اول صحابه را یکی و یکی جو یا شده بعد از ان نظر انداخت بصف دویم و بعد از ان بصف سیم صحابه را یکی
و یکی جو یا میشد و چون صفوف بسیار بود و ملاحظه نمودن اکابر انجناب دشوار شد فرمود مالی لا اری ابن
عمی علی بن ابیطالب یا ابن عم توجه باعث شده است که من نمی بینم پسر عموی خود علی بن ابیطالب را و نداکرد ای پسر عمو
فاجابه علی کرم الله وجهه من اخر الصفوف وهو یقول لبیک لبیک یا رسول الله پس علی علیه السلام
از اخر صفوف جواب داد که لبیک یا رسول الله پس رسول الله صلی الله علیه و اله بصوت بلند فرمود یا علی ادن
منی یا علی نزد من بیا انزمان گفت پس علی علیه السلام صفوف را بازده امد و مهاجر و انصار کردنهای خود را کشید
بودند که سوی او که به بینند که چه واقع است حتی دنا المصطفی من المرتضی تا اینکه مرتضی نزدیک شد بمصطفی
فقال له النبی صلی الله علیه و اله ما الذی خلفک عن الصف الاول و پیغمبر صلی الله علیه و اله باو فرمود چه چیز
مانع شد ترا از اینکه در صف اول باشی قال ... فاطمه فنادیت یا حسن یا حسین
و یا فضه فلم یجبنی احد گفت که ... بمنزل فاطمه و اواز ... حسن و حسین و فضه را کسی جواب
مرا نداد فاذا بهاتف یهتف بی من ورائی ... یا ... پس هاتفی از پشت سر
من ندا نمود مرا که ای پسر عم پیغمبر ای علی ... من ذهب فیه ماء و علیه مندیل
التفات نمودم دیدم که سطلی از طلا و در او اب ... فاخذت المندیل و وضعته علی
منکبی الایمن دستمال را برداشتم و گذاشتم انرا بر دوش راست خود و اومات الی الماء فاذا الماء یفیض علی کفی
فتطهرت واسبغت الوضوء ولقد وجدته فی لین الزبد وطعم الشهد ورایحة المسک ثم التفت فلا ادری من
وضع السطل والمندیل ولا ادری من اخذه پس از ان اب وضو گرفتم و بتحقیق یافتم او را در نرمی روغن و مزه شهد
و بوی مشک بعد از ان ملتفت شدم ندانستم که سطل و مندیل را که اورده بود ندانستم که بر دشت رسول الله ص فی
وجهه وضمه الی صدره وقبل ما بین عینیه پس رسول خدا صلی الله علیه و اله در روی او تبسم نمود و او را بسینه
خود چسبانید و ما بین دو چشمان او را بوسید ثم قال یا ابا الحسن الا ابشرک ان السطل من الجنة والماء و
المندیل من الفردوس الاعلی والذی هیاک للصلوة جبرئیل والذی مندلک میکائیل بعد از ان فرمود یا علی
ایا بشارت نکنم ترا بانکه سطل از بهشت و اب و مندیل از فردوس اعلی و انکس که مهیا نمود ترا برای نماز جبرئیل بود

وانکه در سمال عالم بود و تراخت کاینه میکائیل بود والذی نفس محمد بیده ما زال اسرافیل قابضا بیده
علی رکبتی حتی الحقت مع الصلوة قسم بانکس که نفس محمد بدست اوست که اسرافیل کرفته بود بادست خود
دو زانوی مرا یعنی در رکوع تا اینکه ملحق شدم بمن نماز و دیگران از اهل سنت نیز این حدیث را نقل کرده اند و اهتما
در نقل نمودن چنین احادیث منتهم نشنند که امتی است که بر اغیر پیغمبر و وصی پیغمبر و امام امت نمیشود بغیر علی
علیه السلام وصی پیغمبر اخر الزمان و امام امت ایشانست **دلیل سیزدهم** انکه منقولست از طریق اهل
سنت از ابن عباس که کفت روزی در خدمت رسول الله صلی الله علیه واله بودم و در نزد ایشان بود علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام جبرئیل علیه السلام نازل شد و سیبی با او بود او را هدیه برسول خدا صلی الله علیه واله
داد و انجناب ان سیب را تحفه نمود به علی ابن ابیطالب داد قبول نمود و بوسید او را و برکردانید برسول خدا
صلی الله علیه واله وان انجناب او را تحفه نمود بحسن علیه السلام و او قبول نمود و بوسید او را برکردانید برسول
خدا و انحضرت او را تحفه نمود بحسین علیه السلام و او قبول نمود و او را بوسید و برکردانید برسول خدا صلی
الله علیه واله وان بزرکوار او را تحفه نمود بفاطمه و او قبول نموده و او را بوسیده رد نمود برسول خدا صلی
الله علیه واله وان بزرکوار دوباره او را تحفه نمود بعلی بن ابیطالب علیه السلام و او قبول نمود و بوسید
خواست برکرداند بانحضرت سیب از دستش افتاد و دو نصف شد و نوری از او ساطع کردید تا اینکه رسید بعنان
اسمان پس دران وقت دیدیم دو سطر در او نوشته بسم الله الرحمن الرحیم تحیة من الله تعالی الی محمد المصطفی
و علی المرتضی و فاطمة الزهراء والحسن والحسین سبطی رسول الله امان لمحبیهم یوم القیمة من النار این تحیه
است از جانب خدا تعالی بسوی محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهراء و حسن و حسین دو سبط رسول خدا
امان است بر محبان ایشان روز قیامت از اتش **دلیل چهاردهم** انکه منقولست از ابن شیرویه دیلمی
در کتاب فردوس و خطیب خوارزمی از ابن عباس که کفت زمانیکه علی بن ابیطالب علیه السلام کشت عمرو بن عبد ود
عامری را داخل شد بر پیغمبر صلی الله علیه واله در حالتیکه از شمشیر او خون میچکید پس وقتیکه رسول خدا صلی
الله علیه واله او را دید کفت اللهم اعط علیا فضیلة لم تعطها احدا قبله ولا تعطها احدا بعده خداوندا
علی را فضیلتی عطا فرما که نداده باشی او را بکسی قبل از او و عطا نفرمای او را بکسی بعد از او پس جبرئیل

نازل شد

نازل شده و ترنجی از ترنجهای بهشت با او بود و آنحضرت را گفت که خدای عزّ و جلّ ترا سلام میخواند و
میفرماید که این تحفه را بعلی بن ابیطالب ده پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بعلی داد و در دست او پاره
شد بدو پاره پس در میان آن دو پاره حریری سبز نوشته شده بود در او با خط سبز تحفة من الطالب الغالب
الی علی بن ابیطالب یعنی تحفه ایست از طالب غالب بسوی علی بن ابیطالب [illegible] آنکه روایت کرده
موفق بن احمد باسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود در شبی که مرا باسمان بردند جبرئیل
علیه السلام دست مرا گرفت و مرا نشانید بر بساطی از بساطهای جنت پس بهی بمن داد پس من او را در دست
میگردانیدم پس پاره شد حوریه از او بیرون آمد که چهره از او نیکوتر ندیده بودیم فقالت السلام علیک
یا محمد پس گفتم سلام بر تو باد ای محمد گفتم تو کیستی انا الراضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلثة
اصناف اسفلی مسک و وسطی کافور و اعلای من عنبر عجننی بماء الحیوان ثم قال لی الجبار کونی
فکنت خلقنی لاخیک و ابن عمک علی بن ابیطالب [illegible] یعنی خدا و ند جبار مرا خلق
نموده است از مشک و عنبر و کافور و آب حیات از برای علی بن ابیطالب و احادیث منقول
ایضا از زمخشری در کتاب ربیع الابرار [illegible] از طریق اهل سنت از عبدالله بن
عمر از علی بن ابیطالب که گفت با ابی در ... رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود برخیز یا ابا
الحسن تا اینکه نظر نماییم بر آثار رحمت خدای تعالی عرض کردم یا رسول الله مطلقا درست نکنم که با ما باشد فرمود
ما در همه کسی هستیم که او کریمتر است پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخواست و من در خدمت او تا اینکه
آمدیم بسوی وادی عقیق به بلندی رسیدیم هنوز درست ننشسته بودیم ابر سفیدی بر ما سایه انداخت و او را
بوی مثل کافور و اذفر بود و در آن وقت طبقی حاضر شد در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و انار
بود که آنحضرت اناری برداشت من نیز اناری برداشتم و اکتفا نمودیم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود در دل
مرا افتاد که من و پسرانم و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود گویا می بینم ترا یا علی و تو میخواهی از انار برای
پسرانت و زوجه ات و سه بردار پس سه دانه انار برداشتم و طبق برداشته شد و زمانیکه بمدینه مراجعت نمودیم
ابو بکر بما برخورد و گفت یا رسول الله کجا تشریف داشتید فرمود در وادی عقیق بودیم و نظر مینمودیم با آثار

رحمت

رحمت خدا تعالی ابو بکر گفت پس چرا بمن معلوم نکردید که طعامی برای شما بیارم و آنحضرت فرمود

وانکس که در مهمانی او بودیم اوکریمتر از همه است امیر المؤمنین علیه السلام فرمود نظر کرد ابو بکر بسنگینی

آستین من و انار در او بود پس خجالت کشیدم و آستین خود را ببوی او دراز نمودم تا آنکه اناری از او بیرون آمد

پس دید در آستین من چیزی نیست و نگاه در آستین را تا آنکه ابو بکر به بیند پس از هم جدا شدیم و من

تعجب میکردم از این تا آنکه رسیدم بدر خانه فاطمه علیها السلام دیدم آستین من سنگین است و انار در او

و انار را به فاطمه دادم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و آنجناب بمن نظر نمود تبسم کرد و فرمود

که گویا آمده از قصه را برای من نقل نمائی یا علی و قتیکه خواستی با ابو بکر انار ببخشی جبرئیل او را برداشت و قتیکه

بخانه خود رسیدی باز آورد در آستین تو گذاشت یا علی ان فاکهة الجنة لا یاکل منها فی الدنیا الا

النبیون و الاوصیاء او اولادهم یا علی بدرستیکه میوه بهشت را در دنیا نمیخورد مگر پیغمبران و اوصیاء و اولاد

ایشان **دلیل بیست و هشتم** آنکه منقولست از طریق اهل سنت از قنبر که گفت امیر المؤمنین علیه السلام در کنار فرات

بود و پیراهن خود را کنده بود داخل فرات شد و آب پیراهن را برد و امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمد پیراهن را

ندید و از آنجهة مغموم شد که ناگاه شنید هاتفی را که گفت یا ابا الحسن انظر عن یمینک و خذ ما تری یا علی

بطرف راست خود نظر نما پس آنجناب نگاه کرد دید دستمالیست عن یمینه و فیه قمیص مطوی پس دید که طرف

راست خود دستمالی و در او پیراهنی است تاه شده فاخذه لیلبسه فسقطت من جیبه رقعة فیها مکتوب بسم الله

الرحمن الرحیم هدیة من الله العزیز الحکیم الی علی بن ابی طالب هذا قمیص هرون بن عمران کذلک و اورثناها

قوما آخرین پس برداشت پیراهن را که بپوشد از جیب او رقعه افتاد نوشته بود در او بسم الله الرحمن الرحیم این هدیه است

از جانب خداوند عزیز حکیم بسوی علی بن ابیطالب و این دلالت میکند بر عظمت قدر و رفعت منزلت و علو

درجه علی بن ابیطالب علیه السلام در نزد خدا تعالی و این از چند راه دلالت بر امامت آنجناب میکند زیرا که

آنکار ها برای کسیکه پیغمبر و یا وصی پیغمبر نباشد نمیشود چنانچه تصریح نمود باو رسول خدا صلی الله علیه و آله

در حدیث انار و فرمود که میوه بهشت را غیر از انبیا و اوصیای انبیا و اولاد ایشان کسی نمیخورد و بالجمله دلالت

این احادیث بر امامت آنحضرت واضح است و منکر آن معاند است **دلیل بیست و نهم** آنکه منقولست از طرق

آنحضرت

اهل سنت از محمد بن عمر واقدی که از معارف اهل سنت است گفته است که هرون الرشید در روز عرفه برای علمای ...
پس روز دیگر نشست شافعی نزد او حاضر شد و چون هاشمی بود در پهلوی هرون نشست و حاضر شد محمد بن حسن
و ابو یوسف و در پیش روی او نشستند و مجلس پر شد با اهلش و هفتاد نفر از اهل علم در مجلس بود و هر یکی از اینها
صلاحیت آن داشت که امام یک طرفی باشد واقدی گفته است که من در آخر همه خلق آمدم پس رشید گفت برای چه
تاخیر کردی گفتم شغل داشتم مرا مانع شد از آمدن پس مرا نزد خود خواند تا اینکه در پیش روی خود نشانید مرا و خلق
خوض نمودند در هر فنی از علم و هرون الرشید بشافعی گفت ای پسر عم چه قدر حدیث در فضایل علی بن ابیطالب
روایت میکنی گفت چهار صد حدیث و اکثر از آن هرون با او گفت [illegible] بگو گفت با نصد حدیث و از او زیادتر بعد از
آن به محمد بن حسن گفت تو چه قدر روایت میکنی ای کوفی از فضایل [illegible] هزار حدیث و اکثر از آن پس رو کرد با بو یوسف
و گفت ای کوفی تو چه قدر روایت میکنی از فضایل او مرا خبر ده و نترس گفت [illegible] امیر المؤمنین اگر خوف نباشد هر اینه
روایات در فضایل او اکثر از آنست که احصا [illegible] گفت [illegible] و عمال و یاران تو هرون گفت
تو در امان تکلم نما و مرا خبر بده که چه قدر فضایل [illegible] ابو یوسف گفت پانزده هزار حدیث مسند
و پانزده هزار حدیث مرسل و واقدی گفته است پس [illegible] در این خصوص گفتم مثل گفتار ابو یوسف
رشید گفت لکن من یک فضیلت برای او میدانم او را با چشم خود دیده و با گوش خود شنیده ام اجل از همه آن
فضایل است که شما روایت میکنید و بدرستی که من هر اینه تائب هستم بسوی خدای تعالی از آنچه که واقع شده است از من
در حق اولاد ابوطالب و نسل ایشان پس ما همگی گفتیم که خدای تعالی موفق نموده است امیر المؤمنین را و او را اصلاح
نموده است اگر مصلحت بدانی اخبار نما ما را بانچه که در نزد تو است گفت میگویم که والی دمشق نمودم عامل خود یوسف
بن حجاج را و او را امر نمودم که در میان رعیت بعدالت رفتار نماید و انصاف و مروت را در حکم منظور دارد
پس او رفتار کرد چنانکه او را امر کرده بودم و نوشتند بمن که خطیب دمشق هر روز علی را سب و شتم مینماید و بقصد
برای او ذکر میکند و او را احضار نمودم و از او این مقوله را سؤال نمودم اقرار کرد گفتم چه چیز ترا واداشته
بر این گفت بجهة اینکه او کشته است آباء مرا و زن و بچه را اسیر کرده است بجهة این حقد او در قلب من نشسته و
بر دار نیستم از آنچه که میگویم پس او را زنجیر کرده حبس نمودم هرون گفت و او را امر نمودم که او را با همان حالت

بنزد من بروانه نماید و زمانیکه بحضور من آورده در پیش روی من وا داشتند با او درشتی کردم گفتم توئی که علی بن
ابیطالب را شتم میکنی گفت منم گفتم وای بر تو علی کشت آنکس را که کشت و اسیر کرد آنکس را که اسیر کرد بامر خدای
تعالی و بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود گفت من دست بردار نیستم از آنچه که میگویم و نفس من راضی
نمیشود مگر باو پس امر نمودم او را بعقابین کشیده در حضور من در اینجا صد تازیانه باو زدند بسیار داد و فریاد
نمود و بجای خود بول نمود امر نمودم او را از عقابین باز کرده باین وطاق داخل نمودند و اشاره نمود بدست خود
باو طاقیکه در ایوان بود و امر نمود که در او طاق را قفل زدند پس روز گذشت شب شد و من از اینجای خود
برنخواستم تا اینکه نماز عشا را خواندم [illegible] فکر میکردم که او را بچه نوع بکشم و بچه چیز عذاب
نمایم یکبار چنین و یکبار چنین [illegible] تا اینکه در آخر شب خواب بر من غلبه کرد پس
ناگهان در آسمان باز گشته [illegible] آمد پنج حلّه پوشیده بود و بعد از ان علی مرتضی
آمده و او چهار حلّه پوشیده [illegible] پوشیده بود و بعد از ان حسین آمد و او
دو حلّه پوشیده بود و بعد از ان [illegible] پوشیده بود و او از بهترین خلق بود در نهایت
وصف و کاسه آب با او بود [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله کاسه آب را گرفت و ندا نمود
با صوت بلند خود یا شیعة محمد و آله الشیعة محمّد و شیعة و لاداو فاجابوه من حاشیتی و غلمانی و اهل الدار
اربعون نفساً اعرفهم کلهم و کان فی داری اکثر من خمسة الاف انسان پس جواب دادند او را از خواص و غلامان
و اهل دار من چهل نفر که همه ایشان را میشناسم و بود در خانه من اکثر از پنجهزار انسان پس ایشان را آب داده و بر گردانیدند
بعد از ان فرمود کجا است آن دمشقی پس آن در باز شده دمشقی را آوردند بنزد ایشان وقتیکه علی او را دید گرفت
او را و گفت یا رسول الله این مرا ظلم میکند و شتم مینماید بدون اینکه سببی و جهتی باعث باشد فرمود یا علی
دست بدار از او و بعد از ان رسول خدا صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و فرمود توئی که علی بن ابیطالب را شتم
نمائی گفت منم قال اللهم امسخه و امحقه و انتقم منه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت خدایا او را مسخ نما
و محو نما او را و انتقام بکش از او فتحوّل و انا اراه کلباً و ردّ الی البیت کما کان پس او بر گشت و دیدم او را که سگ شد
و بر گردانیدند او را بان وطاق چنانکه بود پس صعود نمود باسمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و جبرئیل علیه السلام

و علی علیه السلام و کسانیکه با ایشان بودند پیوسته از خواب بیدار شد و غلام را آواز کردم و امر نمودم
که دمشقی را بنزد من آورد پس بیرون آمد و او را آورد و او سکیه (؟) و گفتم با و چگونه دیدی عقوبت پروردگار خود را و
با سر اشاره نمود مثل کسی که عذر خواهد و امر نمود او را برگردانیدند و الحال در او طاق است بعد از آن امر نمود
که او را بیرون آورند و غلام گوش او را گرفته بود و گوشها او مثل گوش انسان بود و خودش بصورت سگ بود پس
ایستاد در پیش روی ما و زبان خود را مینمایید و لبهای خود را حرکت میداد مثل کسیکه عذر میخواهد و شافعی هرون
الرشید گفت این مسخ است خاطر جمع نیستم از اینکه عذاب بر او نازل گردد پس امر نمود که او را از نزد ما بیرون برده
بهمان او طاق برگردانیدند و اندک زمانی نگذشت اینکه صیحه شنیدیم پس صاعقه آمد بر بام آن او طاق و او را
و خانه را سوزانید خاکستر شد و خدای عز و جل تعجیل [illegible] او [illegible] دو انقلا میکوید پس برسید گفتم
که این معجزه است خدا تعالی را موعظه نمود است با [illegible] خدا بر هر دو خدا و [illegible] رشید گفت من توبه نمودم
بسوی خدا تعالی از آنچه که از من صادر گردید [illegible] و امامان ایشان
مثل شافعی و محمد بن حسن شیبانی و قاضی ابو یوسف [illegible] مذهب و موسس طریقه
الجماعت اند اقرار و اعتراف نمایند بر اینکه هر یکی [illegible] علی بن ابیطالب نقل میکنند
و روایت کنند این چنین فضیلت و کرامت و معجزه را [illegible] چشم [illegible] و بگوش خود شنیده اند و حال آنکه
ایشان در این نقل متهم نیستند پس واجبست که امیر المومنین علی علیه السلام را بر همه کس تفضیل داده و او را مقدم داشته
پیروی او را کنند و کسیکه در حیات و ممات چنان گرامی باشد در نزد خدای تعالی با اقرار خصم واجبست که او امام خلق باشد
و تعجب است از اهل سنت و امامان ایشان که چنین معجزه و کرامات را در حق علی علیه السلام نقل میکنند که خود دیده
و شنیده اند و این همه احادیث را در فضایل او ذکر میکنند و اعتراف باو مینمایند و همچنین اقرار میکنند که جماعتی
از صحابه و تابعین و محدثین در حق امیر المومنین علی علیه السلام سخن بد میگفتند و نقصان برای او ذکر میکردند
و معویه با او محاربه کرده و خلق را امر نمود به سب کردن او و این سنت در میان بنی امیه و سایرین باید کار گذاشته
قریب هشتاد سال این طریقه در میان ایشان متداول بود حتی اینکه خطیب بصره در وقت خطبه خواندن سب نمودن
علی علیه السلام را فراموش نموده در بین راه بخاطرش رسید و همانجا مسجدی بنا کردند و او را مسجد ذکر نامیدند

با همه اینها میگویند معویه خال المؤمنین است و لعن برو جایز نیست و بلکه امام واجب الطاعه است و حال آنکه
در ذم او اخبار بسیار وارد شده است و خود نقل میکنند چنانکه ابن ابی الحدید باسناد خود روایت میکند از عبد الله
بن سلمه از علی که گفت امشب رسول خدا را در خواب دیدم و باو شکایت نمودم فرمود این جهنم است نظر نما آنکس را که در
اوست دیدم یزید و معویه و عمرو بن عاص را که با هما ایشانرا با سنگ میشکنند و همچنین لعن یزید و حجاج بن یوسف را
جایز نمیدانند و حال آنکه کفر یزید از کفر ابلیس واضح تر است و افعال و اقوال او بر این مرحله شاهد است و همچنین
سایر بنی امیه و سایر صحابه و تابعین و محدثین را مثل سعد بن ابی وقاص و انس بن مالک انصاری و ابو هریره و
و ابو موسی اشعری و حسن بصری و دیگران را مدح نموده و ثنا گفته و پیروی ایشان میکنند و اینها را سلف
مینامند و همه احادیث معتبره که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در امامت علی علیه السلام بتواتر نقل
میکنند اینها را دفع مینمایند باعتبار اینکه سلف باین عمل نکرده است و حال آنکه خود در حق این اشخاص
ذم بسیار روایت میکنند [illegible] و عمل کردن بخواهش نفس است
و عدول نمودن از حق است و [illegible] چنانچه اینها عتقین اجتهاد کرده اند و هر مجتهد مصیب
نیست سبحان الله اجتهاد در [illegible] و بر خلاف [illegible] تعالی و بر خلاف فرموده رسول خدا صلی الله علیه
و آله چه معنی دارد ای کاش یکبار دیگر اجتهاد کرده اسم مسلمانی از خود بر میداشتند تا جان خلاص میشد دلیل
نوزدهم آنکه روایت کرده است موفق بن احمد خوارزمی باسناد خود از سلیمان بن مهران اعمش که گفت منصور
فرستاد بسوی من در نصف شب و ترسان از خواب برخواستم و برسول گفتم خبر چیست اما فهمیدم که در این وقت شب
مرا برای چه چیز میخواهد گفت نمیدانم پس من متفکر گشتم و نمیدانستم که چکار بکنم و با خود گفتم نفرستاده است
بسوی من در این وقت شب که چشمها خوابیده و ستاره کان غروب نموده مگر اینکه سوال نماید از من از فضایل علی
علیه السلام پس اگر من اخبار نمایم او را و خوش نیامد او را بقتل من و امر نماید قسم بخدا از خود مایوس گشتم و وصیت
نامه خود را نوشتم و کفن پوشیده و حنوط نموده و زن و بچه کان خود را وداع نمودم بسوی او روانه شدم در حالی
که عقل در سر نداشتم و چیزی را نمی فهمیدم پس داخل شدم براو و سلام نمودم سلام کردن خایف و اشاره نمود
بسوی من که بنشین و از ترس نه نشستم و جمعی در نزد او بودند و یکی از آنجماعت عمرو بن عبید بود و زمانیکه ایشان

نزد او دیدم فی الجمله بخود امدم وعقلم رجوع بمن نمود و دوباره سلام دادم وبعد ازان نشستم ودانستم که
مرا از او ترسیده ام چیزی بمن نگفت واول کلامی که با من تکلم نمود این بود که گفت ای پسر مهران نزدیک بیا
پس باو نزدیک شدم رایحه حنوط را از من شنید گفت ای اعمش راست بگو بمن قصه خود را والا ترا ازینه بلند میکنم
بوی حنوط را از تو میشنوم و چراغ را چه کردی گفتم یا امیر المؤمنین در اینوقت شب فرستاده تو امده مرا احضار
فرموده بودند ومن خوف نموده گفتم در اینوقت نمیخواهد مرا مگر اینکه از من سؤال کند از فضایل علی بن ابی
طالب علیه السلام واگر حق را بگویم امر نماید بقتل من و مرا از زنده بدار کشند و دو رکعت نماز خواندم وغسل
کردم وکفن پوشیدم وحنوط نمودم و زن و بچه ها را وداع نمودم و وصیت نامه خود را نوشتم و بجهت تو
امدم در حالتیکه مایوس از حیات خود گشته وامید رجعت نداشتم [illegible] چون کلام مرا شنید ودانست که مرا راست
گفتم تکیه کرده بود پس راست نشست بعد ازان [illegible] لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ودانستم که این را
از او شنیدم که گفت قلبم ساکن شد و ترس از من رفت با کثرت [illegible] بار گفت لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم اسئلک بالله یا سلیمان الا خبرتنی [illegible] علی بن ابیطالب ابن عم رسول
الله وصهر النبی و زوج حبیبة النبی قسم میدهم [illegible] که چه قدر حدیث روایت
میکنی در فضایل علی بن ابیطالب پسر عم رسول خدا [illegible] وگفتم کم گفت وای بر تو
چه قدر حدیث حفظ داری گفتم ده هزار حدیث و یا هزار حدیث گفت وای بر تو ای سلیمان بلکه همان ده هزار است که
اول گفتی وبعد ازان بزانو نشست در حالتیکه فرحناک و مسرور بود گفت ای سلیمان هر اینه دو حدیث برای تو نقل
میکنم در فضایل علی بن ابیطالب پس اگر شنیده باشی انها را بمن بگو واگر نشنیده باشی پس بشنو گفتم بگو گفت من
از بنی مروان گریزان بودم و بر امر پنهانی و مخفی و قراری در بلدی وداری نبود و در بلاد میگشتم
و هر بلدی که داخل میشدم مخالطه میکردم با اهل ان با انچه را که دوست میداشتند تقرب میجستم بر جمیع خلق
با ذکر نمودن فضایل علی بن ابیطالب و ایشان مرا طعام میخورانیدند و رخت میدادند و گر میخواستم از ان بلد به بلد
دیگر توشه بمن میدادند تا اینکه وارد بلاد شام شدم در حالتیکه عبای کهنه پوشیده بودم که غیر ان نداشتم
و در این بین صدای اذان شنیدم و داخل مسجد شدم و دیدم سجاده انداخته اند وضو گرفتم و دو رکعت نماز در

مسجد خواندند پس مردی بنماز ایستاده بود و نماز ظهر و عصر را با او خواندند و با خود گفتیم وقتیکه شب شود از این

قوم طعام طلب میکنیم که امشب را با او بگذرانیم پس تا اینکه شیخ سلام نماز را گفت نشست و شیخ پیری بود

صاحب وقار و تمکین و نعمت ظاهر و در اینوقت دو کودک خوشرو و خوش جمال و منور داخل مسجد شدند و سلام

نمودند وقتیکه نظر امام مسجد بر ایشان افتاد و گفت مرحبا بشما و بهمنامهای شما و در پهلوی من جوانی نشسته بود

از او پرسیدند که این دو کودک و این شیخ امام کیستند گفت این شیخ جد این دو بچه است و در این شهر دوستدار

علی بن ابیطالب غیر از این شیخ نیست و از اینکه علی را بسیار دوست دارد این دو بچه را باسم پسران علی بن ابیطالب

علیه السلام نامیده است یکی را حسن و دیگری را حسین نام نهاده است منصور گفت پس شاد و مسرور برخواستم

تا اینکه بنزد شیخ امدم و گفتم [illegible] خوبی نقل نمایم خدا بعد چشم ترا بسبب او روشن

کرداند گفت نقل نما [illegible] کند وقتیکه [illegible] کردی من نیز چشم ترا روشن کردانم پس گفتم

خبر داد بمن پدر من [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و اله نشسته بودیم فاطمه

دختر انحضرت امد [illegible] انقا و ما ادری این هما و قد طار عقلی و قل

فوادی و قل صبری و بکت [illegible] پدر بدرستیکه حسن و حسین دیروز نزد من

بیرون رفتند و نمیدانم که در کجا میباشند و حقیقت عقل من پریده و قلب من مضطرب شده و صبر من کم شده است

و گریه کرد و گریه در گلوی او گره شد تا اینکه گریه او بلند شد وقتیکه انحضرت فاطمه را در چنین حالت دید

او را ترحم نموده رقت کرد برای او و فرمود او را یا فاطمه یا گریه میکنی پس قسم بانکس که جان من بدست اوست

انکس که ایشان را خلق نموده است و مهربانتر است با ایشان از تو و رحیمتر است بصغر ایشان از تو گفت بعد از ان

رسول خدا صلی الله علیه و اله در همان ساعت برخواست و دستهای خود را بسوی اسمان بلند نمود و گفت

اللهم انهما ولدای وقرة عینی وثمرة فؤادی وانت ارحم بهما منی واعلم بموضعهما یا لطیف بلطفک الخفی

انت عالم الغیب والشهادة اللهم ان کانا اخذا برا او بحرا فاحفظهما وسلمهما حیث کانا و حیثما توجها

خدایا بدرستیکه ایشان پسران من و روشنی چشم من و میوه قلب من اند و تو مهربانتری با ایشان از من و دانا تری

بجای ایشان خدایا اگر ایشان در صحرا و یا در دریا باشند پس محافظت نما ایشان را هر جا باشند و بهر سمتی

بنابر او وسلامت [illegible]

متوجه

متوجه شده باشند گفت پس هنوز دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله تمام نشده بود جبرئیل نازل
شد از آسمان و با او بود خطاب ملائکه و ایشان آمین میگفتند بر دعای آنحضرت فقال له جبرئیل یا حبیبی یا
محمد لا تحزن ولا تغتم وابشر فان ولدیک فاضلان فی الدنیا فاضلان فی الآخرة وابوهما خیر منهما و
هما نائمان فی حظیرة بنی النجار وقد وکل الله عز وجل بهما ملکا یحفظهما فلما قال له جبرئیل هذا الکلام
سری عنه پس جبرئیل با او گفت محزون و مغموم مباش و بشارت باد ترا بدرستیکه پسران تو فاضلانند در دنیا و
فاضلانند در آخرت و پدر ایشان بهتر از ایشان است و ایشان در حظیرهٔ بنی نجار خوابیده اند و خدای تعالی ملکی را بر
ایشان موکل نموده ایشان را حافظت مینماید پس چون جبرئیل این کلام را گفت و رفت و بعد از آن رسول خدا
صلی الله علیه وآله و اصحاب او برخواستند و او فرمان داد [illegible] تا آنکه بحظیرهٔ بنی نجار آمدند و دیدند
که حسن و حسین دست در گردن همدیگر نموده خوابیده اند و آن ملکی که موکل بود بر ایشان یک بال را زیر
ایشان کرده تا آنکه [illegible] و بال دیگر را بر روی ایشان [illegible] از حرارت آفتاب محفوظ
مانند پس رسول خدا صلی الله علیه وآله بر روی ایشان افتاده [illegible] و دست بر ایشان میمالید
تا آنکه بیدار شدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible] و جبرئیل حسین را بر بال راست
خود برداشت تا آنکه از حظیره بیرون آمدند و [illegible] چنانکه تشریف داده است
خدای تعالی شما را در سماوات جبرئیل علیه السلام متمثل بصورت دحیه کلبی شده و حسنین را برداشته میاوردند
ابوبکر پیش آمده عرض کرد که یکی از این دو طفل را بمن بده تا آنکه تخفیف یابد شما را پس رسول خدا فرمود
فنعم الحاملان نحن ونعم الراکبان هما وابوهما خیر منهما پس چه خوب حامل ماییم و چه خوب راکب ایشانند و پدر
ایشان بهتر از ایشان است و ایشان را بمسجد آورد و بلال را امر نمود که مردم را اعلام نماید که بمسجد جمع شوند و وقتیکه
خلق بمسجد جمع شدند آنحضرت برخاسته خطبهٔ بلیغ ادا نمود و حمد و ثنای الهی را چنانکه لایق او بود بجا آورد
بعد از آن فرمود معاشر المسلمین هل ادلکم علی خیر الناس جدا وجدة قالوا بلی یا رسول الله جماعت مسلمانان
آیا دلالت نمایم شما را بر بهترین خلق بعد از من از جهت جد و جده گفتند بلی یا رسول الله قال علیکم بالحسن والحسین
فان جدهما محمد المصطفی وجدتهما خدیجة بنت خویلد سیدة نساء اهل الجنة وهی اول من سارعت الی تصدیق

ما أَنزَلَ اللهُ عَلىٰ نَبِيِّهِ وَلِيَ الإِيمانِ بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ فرمود بر شما باد بر حسن و حسین بسی که جدّ
ایشان محمّد مصطفی است وجدّهٔ ایشان خدیجه دختر خویلد است بزرگ زنان اهل بهشت و اوّل کسی است
که ایمان بخدا و رسول او آورده است تصدیق نمود آنچه را که خدا تعالی بر پیغمبر خود نازل نموده است بعد از آن
فرمود یا مَعاشِرَ المُسلِمینَ هَل أَدُلُّکُم عَلىٰ خَیرِ النّاسِ أَباً وَأُمّاً قالُوا بَلىٰ یا رَسُولَ اللهِ قالَ عَلَیکُم بِالحَسَنِ
وَالحُسَینِ فَإِنَّ أَباهُما عَلِیٌّ یُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَیُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَأُمَّهُما فاطِمَةُ بِنتُ رَسُولِ اللهِ وَقَد
شَرَّفَهَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فی سَمٰواتِهِ وَأَرضِهِ ای جماعت مسلمانان دلالت نمایم شما را بر بهترین خلق از جهت پدر
و مادر گفتند بلی فرمود بر شما باد بر حسن و حسین بدرستیکه پدر ایشان علی است دوست دارد خدا و رسول او را
و دوست دارد او را خدا و رسول او و مادر ایشان فاطمه دختر رسول خدا است تشریف داده است او را خدا تعالی
در آسمانها و زمین ثُمَّ قالَ یا مَعاشِرَ المُسلِمینَ هَل أَدُلُّکُم عَلىٰ خَیرِ النّاسِ عَمّاً وَعَمَّةً قالُوا بَلىٰ یا رَسُولَ اللهِ قالَ
عَلَیکُم بِالحَسَنِ وَالحُسَینِ فَإِنَّ عَمَّهُما جَعفَرُ بنُ أَبی طالِبٍ الطَّیّارُ مَعَ المَلٰئِکَةِ فِی الجَنَّةِ وَعَمَّتَهُما أُمُّ هانی بِنتِ
أَبی طالِبٍ بعد از آن فرمود ای مسلمانان دلالت نمایم شما را بر بهترین خلق از جهت عم و عمه گفتند بلی فرمود
بر شما باد بر حسن و حسین بدرستیکه عموی ایشان جعفر است که با دو بال پرواز میکند و با ملئکه پرواز مینماید در بهشت و عمه
ایشان امّ هانی دختر ابو طالب است ثُمَّ قالَ یا مَعاشِرَ المُسلِمینَ هَل أَدُلُّکُم عَلىٰ خَیرِ النّاسِ خالاً وَخالَةً قالُوا
بَلىٰ یا رَسُولَ اللهِ قالَ عَلَیکُم بِالحَسَنِ وَالحُسَینِ فَإِنَّ خالَهُما القاسِمُ بنُ رَسُولِ اللهِ وَخالَتَهُما زَینَبُ بِنتُ رَسُولِ
اللهِ بعد از آن فرمود ای مسلمانان آیا دلالت نمایم شما را بر بهترین خلق از جهت خال و خاله گفتند بلی یا رسول
الله فرمود بر شما باد بر حسن و حسین بجهت اینکه خالوی ایشان قاسم پسر رسول خدا است و خاله ایشان
زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است ثُمَّ قالَ اللّٰهُمَّ إِنَّکَ تَعلَمُ أَنَّ الحَسَنَ وَالحُسَینَ فِی الجَنَّةِ وَجَدَّهُما
فِی الجَنَّةِ وَجَدَّتَهُما فِی الجَنَّةِ وَأَبُوهُما فِی الجَنَّةِ وَأُمَّهُما فِی الجَنَّةِ وَخالَهُما فِی الجَنَّةِ وَخالَتَهُما فِی الجَنَّةِ وَعَمَّهُما فِی الجَنَّةِ
وَعَمَّتَهُما فِی الجَنَّةِ وَمَن یُحِبُّهُما فِی الجَنَّةِ وَمَن یُبغِضُهُما فِی النّارِ بعد از آن گفت خدایا تو میدانی اینکه حسن و
حسین در بهشتند و جدّ ایشان در بهشت است و جدّهٔ ایشان در بهشت است و مادر ایشان در بهشت است و پدر
ایشان در بهشت است و خالوی ایشان در بهشت است و خالهٔ ایشان در بهشت است و عموی ایشان در بهشت است و عمهٔ ایشان

در بهشت

در بهشت است و آنکس که ایشانرا دوست دارد در بهشت است و مبغض ایشان در آتش است گفت و قبلکه این ابیات
شعر گفتم و گفتار مرا شنید گفت خدا ترا از شوق نا امید نکند تو کیستی گفتم من از اهل کوفه ام گفت عربی هستی تو یا
غیر عرب گفتم بلکه از اشراف عربم و گفت تو چنین حدیث را برای من نقل میکنی و ابن عباس گفته پاره شده را پوشید
گفتم بلی مرا قصه ایست دوست ندارم از او بر کسی ظاهر سازم گفت بر آمن ظاهر ساز با خاطر جمعی پس گفتم من گریخته ام
از بنی مروان بر این حالی که می بینی تا اینکه کسی مرا نشناسد و اگر خود مرا معلوم نمایم میترسم بر جان خود از کشتن
پس بمن گفت بر تو خوفی نیست در نزد من و دو حله من خلعت پوشانید و سوار نمود مرا بخاطر خود و دوران
ولایت او مرتبه خاطر جمع دینار بود یعنی صد تومان عرض ما بعد از آن گفت ای جوان تو روشن کردی چشم مرا
خدا روشن کند چشم ترا [illegible] پس گفتم ارشاد نما مرا خدا ترا
رحمت کند پس راه نمای کرد [illegible] دروازه رفتم و خادم آمده
اذن گرفته داخل خانه شدم دیدم جوانی [illegible] بر سر بر بساط انداخته
و وسائد گذاشته پس بر او سلام دادم و [illegible] اکرام نمود در پهلوی
خود نشانید و گفت ای جوان والله میشناسم [illegible] که ابو محمد ابن خلعت را بتو پوشانید
و ترا سوار خاطر خود نمود گفتم راست است گفت اینکه تو دوست داری خدا و رسول او را و ذریه او و جمیع عترت او را پس من
دوست دارم اینکه برای من نقل کنی فضایل علی بن ابیطالب را گفتم بلی خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که گفت
روزی در خدمت رسول خدا نشسته بودیم ناگاه فاطمه آمد و حسن را بر کتف خود برداشته و او گریه میکند گریه
شدیدی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را فرمود چه چیز ترا میگریاند یا فاطمه خدا چشم ترا نگریاند گفت
ای پدر جان چگونه گریه نکنم و حال آنکه زنان قریش مرا تعییر و سرزنش میکنند و بمن میگویند که پدرت ترا داده
بمردی فقیر که مالی ندارد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمود گریه مکن ای فاطمه فوالله ما انا زوجتک
بل الله عز و جل زوجک من فوق سبع سمواته و اشهد علی ذلک جبرئیل و میکائیل و اسرافیل پس قسم بخدا من
تزویج نکردم ترا بلکه خدا تعالی ترا تزویج نمود از بالای هفت آسمان و شاهد گرفت بر او جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل را ثم ان الله عز و جل اطلع علی الارض اهل فاختار من الخلایق علیا فزوجک ایاه و اتخذته وصیا

وَعَلِیٌّ بِنتِی وَاَنَا مِنهُ اَشجَعُ النَّاسِ قَلبًا وَاَعلَمُ النَّاسِ عِلمًا وَاَحلَمُ النَّاسِ حِلمًا وَاَقدَمُ النَّاسِ سِلمًا وَالحَسَنُ
وَالحُسَینُ ابنَاهُ سَیِّدَا شَبَابِ اَهلِ الجَنَّةِ مِنَ الاَوَّلِینَ وَالاٰخِرِینَ وَسَمَّاهُمَا اللهُ تَعَالیٰ فِی التَّورٰیةِ عَلیٰ لِسَانِ
موسیٰ شبر وشبیر لِکَرَامَتِهِمَا عَلَی اللهِ تَعَالیٰ بعد از ان خدای تعالی با اهل ارض نگاه کرد و از میان خلایق علی را اختیار
نمود و ترا باو تزویج کرد و مرا او را وصی خود گرفتم و علی از من است من از علی ام و او اشجع ناس و اعلم ناس
و احلم ناس است و از همه بیشتر اسلام اورده است و حسن و حسین پسران او سید شباب اهل الجنه اند از اولین
و اخرین و خدای تعالی نامیده است ایشان را در توریة بر لسان موسی شبر و شبیر بجهة کرامت ایشان بر خدای
تعالی یا فَاطِمَةُ لَا تَبکِی فَاِنِّی اِذَا دُعِیتُ غَدًا اِلیٰ رَبِّ العَالَمِینَ فَیَکُونُ عَلِیٌّ مَعِی وَاِذَا بُعِثتُ غَدًا فَیَجِیءُ عَلِیٌّ مَعِی
یا فَاطِمَةُ لَا تَبکِی فَاِنَّ عَلِیًّا وَشِیعَتَهُمُ ... یَدخُلُونَ الجَنَّةَ ای فاطمه گریه مکن زمانیکه من خوانده
شده ام فردا بسوی پروردگار ... علی با من بیشود و ... مبعوث شدم فردا علی با من می اید ای فاطمه گریه
مکن بدرستیکه علی و شیعیان او ... داخل بهشت میشوند پس زمانیکه ابن بابویه خبر را تمام کرد گفتم
و او گفت ... از اهل کوفه ام گفت عرب هستی و یا غیر عرب گفتم
بلکه از اشراف عربم گفت ... درهم در کیسه بعد از ان گفت بمن روشن نمودی چشم
مرا و خدا چشمان ترا روشن کند بعد از ان گفت من بسوی تو حاجتی است فردا صبح بمسجد بنی فلان بیا تا اینکه ببینی
برادر شقی مرا منصور گفت پس قسم بخدا شب بر من بلند شد بجا یکه ترسیدم صبح نشود تا اینکه من از دنیا
مفارقت نمایم گفت وقتیکه صبح شد امدم بان مسجد که گفته بود برای من و بنماز حاضر شدم و در صف اول
نشستم از جهة زیادتی فضیلت صف اول و در طرف پیش من جوانی معمم بود پس رفت که رکوع نماید عمامه از
سرش افتاد پس نظر کردم بسوی او دیدم سر او مثل سر خوک است و روی او مثل روی خوک است قسم بخدا ندانستم
که من در چه حالم و تعقل ننمودم من در نمازم و یا در غیر نماز از تعجبی که بر من عارض شد و بجهة دهشت نمودم
که ندانستم که چه چیز بگویم در نماز تا اینکه امام تشهد گفته سلام داد و من سلام دادم بعد از ان گفتم
با وجه چیزی است انچه را که می بینم در تو من گفت شاید تو رفیق برادر مرا باشی که ترا فرستاده است بسوی من تا اینکه
مرا ببینی گفتم بلی پس دست مرا گرفت و برخیزانید مرا و او گریه منکر دگریه شدیدی بعد از ان گریه در گلو

او کره شد تا اینکه نزدیک بود که جان بسپارد و بعد از آن مرا بمنزل خود آورد و بمن گفت با پسر که انور
تما پس نظر نمودم و گفت بدان ای برادر من اذان میگفتم و اقامت میکردم بر اخلق و لعن مینمودم علی بن ابیطالب
در میان اذان و اقامه هزار مرتبه و در روز جمعه ما بین اذان و اقامه چهار هزار مرتبه او را لعن کردم و از مسجد
آمده بخانه آمدم و تکیه نمودم بر این موضع که بتو نشان دادم پس خواب مرا ربود و خوابیدم و در خواب دیدم که گویا من
بدر بهشت آمدم پس دیدم در او قبه از زمرد سبز و با طلا منقوش و با استبرق و دیبا مفروش و در دو طرف قبه
کرسیها از مروارید و زبرجد گذاشته شده است و علی بن ابیطالب در آن قبه تکیه کرده است و جماعتی نشسته اند خندان
و مسرور و مشغول صحبت کردن گویا اند بعد از آن ملتفت شدم [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله را که میآید و از طرف
راست او حسن است و با او کاسه از نقره است و از طرف [illegible] کاسه ایست از نور فقال النبی
صلی الله علیه و آله للحسین اسقنی فسقاه [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود مرا آب بده پس
او را آب داده و بعد از آن فرمود یا حسین اسق [illegible] آب بده بعلی و با جماعت
و گویا رسول خدا صلی الله علیه و آله بحسین [illegible] لی انک [illegible] آب بده این تکیه
کننده را که بر دکان است فقال الحسین للنبی یا [illegible] هو یلعن والدی علیا فی
کل یوم الف مرة وقد لعنه فی هذا الیوم وهو یوم الجمعة اربعة آلاف مرة حسین گفت یا جدا امر
میکنی که این را آب بدهم و او هر روز هزار مرتبه لعن میکند پدرم علی را و امروز که روز جمعه است چهار هزار بار
لعن کرده است پدرم را فقال النبی عند ذلک کالمغضب ما لک تلعن علیا لعنک الله لعنک الله ثلث مرات
ویحک تشتم علیا وهو منی وانا منه علیک غضب الله علیک غضب الله علیک غضب الله حتی قالها
ثلثا ثم تفل فی وجهی ثلثا وضربنی برجله ثلثا قال لی غیر الله ما بک من نعمة وسود وجهک وخلقک حتی
تکون عبرة لمن سواک پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در اینوقت مثل کسی غضبناک فرمود چه رسیده است
ترا که لعن میکنی علی را و سه بار فرمود خدا ترا لعن کند بعد از آن فرمود وای بر تو شتم مینمائی علی را و حال آنکه
او از من است و من از او هم غضب خدا بر تو باد و سه بار او را فرمود و بعد از آن سه بار آب دهن بروی من انداخت
و سه بار با پای خود مرا زد و فرمود مرا خدا تغییر دهد از نعمت را که تو داری و روی ترا سیاه گرداند و ترا

بگذارد

بگذارد تا اینکه عبرتی باشد برای دیگران گفت بعد از آن از خواب بیدار شد دید که سرش مثل سر خوک گشته و روی
مثل روی خوک است چنانکه می‌بینی بعد از آن ابوجعفر منصور گفت یا سلیمان هذان الحدیثان کانا فی حفظک
قلت لا یا امیر المؤمنین ای سلیمان این دو حدیث را تو میدانستی گفتم نه فقال هذان من ذخایر الحدیث و
جوهره پس گفت این دو حدیث از ذخایر حدیث و جوهر اوست ثم قال ویحک یا سلیمان حب علی ایمان و بغضه
نفاق بعد از آن گفت وای بر تو ای سلیمان حب علی ایمانست و بغض او نفاق است فقلت الامان الامان
یا امیر المؤمنین فقال لک الامان یا سلیمان قلت فما تقول فی قاتل الحسین بن علی بن ابی طالب پس گفتم
امان بده مرا گفت بر تو امانست ای سلیمان گفتم چه میگوئی در حق کشنده حسین بن علی بن ابی طالب قال
فی النار ابعده الله گفت در آتش است [illegible] او را [illegible] قلت وکذلک من یقتل من ولد رسول الله احدا
فهو فی النار گفتم همچنین است هر که بکشد از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی را پس او در آتش است
قال لحرک یا امیر المؤمنین [illegible] ثم قال ویحک یا سلیمان الملک عقیم ثم قالها ثلث مرات
سلیمان گفت پس ابوجعفر [illegible] بعد از آن گفت وای بر تو ای سلیمان ملک عقیم است
سه بار این کلمه را گفت قال یا سلیمان [illegible] من فضایل علی بن ابی طالب بکل ما شئت ولا
تکتمن منه حرفا ای سلیمان [illegible] بگو در فضایل علی بن ابی طالب هر آنچه که میخواهی و یک حرف را
از او کتمان مکن مؤلف میگوید این حدیث از چند وجه دلالت میکند بر امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه
السلام اول آنکه گرامی بودن آنحضرت نزد خدای تعالی بنحوی که لاعن و شاتم و مبغض او را عقوبت نمود
در دنیا قبل از آخرت بعقوبتیکه عبرت شد برای حاضران و ناظران و غایبان و آینده کان تا روز قیامت و رسوا
شد نزد دوست و دشمن و خورد و بزرگ و خاص و عام تا روز قیام و کسیکه باین نحو گرامی باشد نزد حق
سبحانه و چنین رتبه را در نزد او داشته باشد واجب است متابعت نمودن او و حرام است مخالفت نمودن او و معنی
امامت همین است دوم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود واتخذته وصیا وصی گرفتم او را و این صریح
در امامت امیر المؤمنین است سیم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تفضیل داد او را بر همه خلق در شجاعت و علم
و حلم و قدم اسلام پس او امام است و الا لازم میاید تفضیل مفضول بر فاضل و آن قبیح است بمقتضای

عقل و نقل از کتاب سنت چهارم آنکه رسول خدا حصر نمود اهل بهشت را بعلی علیه السلام و شیعه او چنانکه
فرمود انّ علیّاً و شیعته هم الفائزون غداً یدخلون الجنّة و شیعه علی علیه السلام متابعت کننده گان او و
قایل شونده گان بامامت وی اند و هرگاه که اهل بهشت منحصر باینها باشند پس امامت و خلافت دیگران باطل
و اهل جهنم اند پنجم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حسنین را تفضیل داد بر همه خلق و فرمود ابوهما خیر منهما
پدر ایشان بهتر از ایشانست و علی را تفضیل داد بر ایشان پس علی علیه السلام از همه کس افضل است بعد از رسول
الله پس او امامست ششم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علیّ یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله
علی خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او او را دوست دارد و خدا و رسول و علی را دوستدار
و این دلالت میکند بر اینکه علی علیه السلام افضل از همه است پس امامست هفتم آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله در حق حسنین علیهما السلام فرمود محبّهما فی الجنّة و مبغضهما فی النار محب ایشان در
بهشتست و مبغض ایشان در آتش است و این دلالت میکند [illegible] ایشان [illegible] که محبت علی علیه
السلام واجب باشد و او مستلزم وجوب طاعت [illegible] هشتم آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود علیّ منّی و انا منه علی از منست [illegible] افضلیت او از همه کس پس
او امامست نهم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] بل الله عزّ و جلّ زوّجك
من فوق سبع سمواته الخ این دلالت بر افضلیت او میکند زیرا که خدا تعالی مباشر تزویج کسی نشده است
بغیر از او پس او امامست دهم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود انّ الله اطّلع علی اهل الارض فاختار
من الخلائق علیّاً فزوّجك ایّاه خدا عزّ و جلّ از میان خلایق علی را اختیار نمود و تزویج کرد ترا با او و این نص صریح است
در افضل بودن علی علیه السلام پس او امامست یازدهم آنکه منصوص که امام اهل سنت اعتراف نمود که حب
علی علیه السلام ایمانست و بغض او نفاقست و این مضمون در احادیث طرفین وارد است و در میان این دو فرقه
متفق علیه است و وجوب محبت او مقتضی وجوب تقلید او است و مقصود از امامت همین است **فصل دوم**
در اثبات امامت باقی ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و دلیل بر او از چند وجه است **اول** آنکه واجبست که در هر
عصر امام معصومی باشد چنانکه بیان نمودیم و باتفاق امت و اجماع اینها کسی غیر از این یازده نفر که امامت ایشان

امام

امام میباشند معصوم نیست پس ایشان امامند دوّم آنکه ذکر نمودیم که امام باید منصوب از جانب
خدای تعالی باشد و باجماع امت کسی غیر از این یازده نفر منصوب از جانب خدای تعالی برای امامت نیست پس ایشان امامند
سیّم آنکه تکلیف در هر زمان باقیست و محکمات قرآن جمیع وقایع حادثه را کفایت نمیکند و متشابهات را
بجز خدا و رسول او و راسخان در علم کسی نتواند فهمید پس واجبست که بود امامی که عالم بجمیع قرآن باشد و عادل
و معصوم و منصوب از جانب خدا و رسول او باشد تا اینکه خلق در وقایع حادثه باو رجوع نمایند و بقول او
اعتماد داشته باشند و باتفاق امت چنین امامی که منصوب از جانب خدا و رسول او باشد غیر از دوازده امام که
شیعه بایشان قائلند نیست پس ایشان امامند چهارم آنکه این یازده نفر هر یکی در زمان خود اعلم از جمیع اهل
آن زمان بوده پس واجبست که ایشان امام باشند [illegible] بدلیل عقل و نقل زیرا که عقل حکم میکند که ترجیح مرجوح بر راجح
بدون مرجح قبیح است و [illegible] قرآن فرموده است أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ
فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ [illegible] الکسانی [illegible] گذاشته متابعت نادان کنند و در جای دیگر فرموده
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ [illegible] احتیاج نیست بدلیل بر اینکه ایشان اعلم از خلق اند
آنکه هیچکس سراغ نداده و [illegible] نه سنی و نه شیعه که ایشان در کوچکی یا بزرگی در نزد یکی
از علمای امت تحصیل علم کرده [illegible] نموده باشند غیر از همدیگر بلکه همه رجوع بایشان
کرده و از ایشان علوم را یاد گرفته اند چنانکه ابوحنیفه احد ارکان اربعه اهل سنت و علوم باقی فقهای جماعت
باو منتهی میشود چنانچه در رساله بیان نمودیم و او شاگرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و همچنین
کسی از دوست و دشمن نقل نکرده اند که ایشان چه در کوچکی و چه در بزرگی در جواب مسئله عاجز مانده باشند بلکه
جمیع علما در نزد ایشان مثل بچه الف با ناخوان بودند چنانکه عبدالله بن عطای مکی گفته است مَا رَأَيْتُ الْعُلَمَاءَ
عِنْدَ أَحَدٍ مِثْلَ مَا رَأَيْتُهُمْ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّ كُلَّ عَالِمٍ أَوْ فَاضِلٍ عِنْدَهُ كَالصَّبِيِّ عِنْدَ
الْمُعَلِّمِ یعنی فضلا و علما را در نزد امام محمد باقر علیه السلام دیدم مثل طفل در نزد معلم و معروفست و مشهور است
که مامون عباسی علمای اسلام و علمای یهود و نصاری و مجوس را جمع نمود که با حضرت امام رضا علیه السلام
مناظره نمودند بلکه بر او غلبه نمایند و همگی مغلوب شدند و اعتراف بعجز خود کردند و یحیی بن اکثم قاضی القضاة

در دست

در دست حضرت جواب غلط الناس داده در حضور ما مؤمن منقول شد و حال آنکه آنحضرت افضل بود پس معلوم کردید که ایشان
اعلم از همه خلفا بودند پس ایشان امام باشند پنجم آنکه اتفاق امتست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من مات و لم
یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة هر آنکس که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مرده است مردن زمان جاهلیت
یعنی کافر مرده است این حدیث دلالت میکند بر اینکه در هر زمان امامی باید باشد و اینکه واجبست بر خلق که او را
شناخته و امام دانند و امامی که واجب باشد معرفت او در هر زمان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست
غیر از این دوازده امام که شیعه بامامت ایشان قائل اند باتفاق امت پس ایشان امامند و اگر اهل سنت بگویند که
خلفای بنی عباس و دیگران امام بودند معرفت ایشان کفایت میکند در مصداق حدیث پس دلالت بر تعیین ائمه
اثنی عشر ندارد در جواب میگوییم که خلفای بنی عباس و دیگران [illegible] و رسول و نبودند باتفاق این
دو فرقه و زمانیکه واجب است که امام باید معصوم [illegible] و رسول [illegible] باشد بانکه مذهب امامیه رضوان
الله علیهم و جماعتی از اهل سنت امامت [illegible] منصوص نیستند باتفاق
امت و این حدیث دلالت واضح دارد بر [illegible] آنکه امامیه میگویند
اینکه مقتضای این حدیث واجبست که در هر زمان امام [illegible] بشناسند یعنی او را امام و واجب
الطاعه بدانند و در این زمان باتفاق سنی و شیعه [illegible] موجود و الا امام غیر
موجود را شناختن معنی ندارد پس این حدیث نص صریح است در حق بودن مذهب امامیه رضوان الله علیهم و در باطل
بودن مذهب اهل سنت و لهذا امر بر ایشان مشکل شده است بعضی از علمای عباسیه چنانکه شارح عقاید نسفی گفته
باعتبار اینکه از این حدیث متواتر که صحیح و متفق علیه است بعد از خلفای عباسیه امامی را قائل نیستند و تو
این حدیث باید مردن ایشان مردن جاهلیت باشد یعنی کافر مرده باشند و همگی عاصی باشند عجب است که این را خود میگویند
و بعد از آن ذکر میکنند که بزرگان و گذشتگان ما براه ایشان رفته اند از او عدول نتوان کرد و کدام عاقل راضی میشود
بر اینکه قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک نموده متابعت مثل سعد بن ابی وقاص و ابو هریره و انس بن مالک
نماید و بالجمله این حدیث نص است بر امامت ائمه اثنی عشر ششم آنکه اتفاق امتست که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی

یردا علیّ الحوض بدرستیکه من در میان شما گذاشتم دو ثقل را اگر متابعت آنها را نمائید بعد از من هرگز
گمراه نمیشوید یکی از آنها کتاب خداست و دیگری اهلبیت من است وانهما ابدا از هم جدا نمیشوند تا اینکه
بر من وارد شوند در کنار حوض کوثر و ثقل متاع مسافر و حشم او را گویند و چون حضرت بجناب نزدیک شده
بود و سفر آخرت در پیش داشت متروکه و متاع ایشان قران و اهلبیت و بود لهذا در باب آنها وصیت
فرمود و سابق بیان کردیم که اهل بیت عبارت از علی و فاطمه و اولاد ایشانست پس رسول خدا صلی
الله علیه و آله شریک نمود اهلبیت خود را با قران و واجب نمود اطاعت ایشان را تا روز قیامت و مخالفت ایشان را
ضلالت و گمراهی قرار داد و نیست کسی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که اطاعت او واجب و مخالفت
او حرام باشد بغیر از ائمه و از [illegible] اطاعت ایشان واجب و مخالفت ایشان حرام است و این معنی
امامت است و منقول است [illegible] رسول خدا صلی الله [illegible] ابراز نمود عمر بن خطاب برخواست مثل کسی
غضبناک و گفت یا رسول الله [illegible] اهلبیت [illegible] فرمود نه بلکه برای امامان و اوصیا از ایشان و این صریح
در مطلب است و [illegible] دلالت [illegible] و همچنین دلالت بر موجود بودن امام در زمانهم
وطول عمر او میکند باعتبار [illegible] مییابد که اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله
از قران جدا نشده باشند و این [illegible] فرمود لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض که ایشان از هم
دیگر جدا نمیشوند تا اینکه بر من وارد شوند در حوض کوثر و در حدیث حذیفة بن اسید غفاری مذکور است
که آنحضرت فرمود والثقل الاصغر عترتی اهلبیتی قد نبانی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتی یلقیانی
وسالت ربی لهما ذلک فاعطانی لا تسبقوهم فتهلکوا ولا تقصروا عنهم فتهلکوا ولا تعلموهم فانهم اعلم
منکم و ثقل اصغر اهل بیت من است بتحقیق خدا تعالی مرا خبر داده است که آنها از هم دیگر جدا نمیشوند تا اینکه مرا
ملاقات نمایند و سوال نمودم برای ایشان همین را از پروردگار خود پس عطا فرمود مرا بر ایشان سبقت نگیرید که
هلاک میشوید و از ایشان جدا نشوید که هلاک میشوید و ایشان را تعلیم نکنید که ایشان اعلم از شما اند
و در نهج البلاغه مذکور است که امیرالمومنین علیه السلام در خطبه خود فرمود خلف رسول الله ص فینا رایة
الحق من تقدمها مرق ومن تخلف عنها زهق ومن لزمها لحق دلیلها مکیث الکلام بطیء القیام سریع اذا قام

الا ان آل محمد کمثل نجوم السماء اذا هوی نجم طلع نجم یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله رایت علم حق را
در میان ما گذاشت هر آنکس که از او پیش افتد از دین بیرون رفت و آنکس که تخلف نمود از او باطل گردید و آنکه
که او را گرفت بحق ملحق شد و دلالت کننده او منم بعد از من آل محمد مثل ستاره گان آسمانند هر گاه یکی غروب
نمودند یکی طلوع میکند و قال ابن ابی الحدید بعد هذا الکلام اراد بذلک رایة الحق و الثقلان المخلفان
بعد رسول الله و هما الکتاب و العترة و یقول علیه السلام من خالفهما متقدما لهما و متأخرا عنهما فقد خرج
عن الحق و من لازمهما اصاب الحق ثم قال و دلیلها مکیث الکلام یعنی نفسه المشار الیه من العترة و اعلم الناس
بالکتاب ابن ابی الحدید بعد از آنکه این کلام را ذکر نمود گفته است که آنحضرت اراده نموده است رایت حق را و ثقلین
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان خلق گذاشت و [illegible] و آنحضرت میفرماید آنکس که مخالفت
ایشان کرد از حق بیرون رفت و آنکس که ایشانرا گرفت [illegible] رسید و مکیث کلام [illegible] آنحضرت است که از عترت است
و اعلم خلق است بکتاب و قول آنحضرت که گویا همه امیدها [illegible] مخصوص [illegible] قول آنحضرت که آل
محمد مثل ستاره گانند و قتیکه یکی غروب نمود [illegible] طلوع میکند [illegible] اتفاق امت که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود مثل اهل بیت مثل سفینه [illegible] تخلف عنها غرق مثال اهل بیت
من مثال کشتی نوح است هر آنکس که سوار کشتی شد [illegible] زاو تخلف نمود غرق شد این نص صریح است
واجب بودن اطاعت اهلبیت آنحضرت و بجز دوازده امام که امامیه بامامت ایشان قائلند واجب نیست طاعت
هیچیک از اهل بیت ایشان پس طاعت این دوازده نفر واجبست بنص رسول خدا پس ایشان امامند زیرا که امامت
معنی بجز وجوب طاعت نیست چنانکه مکرر گفتیم و منقولست از محمد بن جابر که از اهل حدیث اهل سنت است که او روایت
کرده است باسناد خود از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر گاه خدای تعالی اراده نمود که هلاک
نماید قوم نوح را وحی نمود بسوی نوح که کشتی سازد و نوح نمیدانست که چگونه سازد پس جبرئیل نازل شد
کشتی را با او نمود و با جبرئیل صندوقی بود و در او بود صد و بیست و چهار هزار مسمار پس همه مسمارها را در کشتی زد تا
آنکه پنج مسمار باقی ماند و دست دراز کرد یکی از آنها را برداشت پس آن مسمار در دست او چنان روشن شد مثل ستاره
در افق آسمان و نوح متحیر شده و گفت با جبرئیل این چه مسمار است که مثل او را ندیده ام جبرئیل علیه السلام گفت

این نام بهترین اوّلین و آخرین است پس خدای تعالی آن نامها بر زبان او ورد و گفت بر اسم بهترین انبیا محمد بن
عبدالله ص پس جبرئیل گفت این نام را در اوّل کشتی بر طرف راست او بزن بعد از آن نام دیگر را بر داشت پس
آن درخشید و منوّر شد و نوح گفت این چه نام است گفت این نام برادر او و پسر عم او علی بن ابیطالب است
و این را در اوّل کشتی بر طرف چپ آن بزن بعد از آن نام سیمی را بر داشت پس آن روشن شد درخشید جبرئیل علیه
السلام نوح را گفت این نام فاطمه است او را بزن در پهلوی نام پدرش بعد از آن نام چهارم را بر داشت پس
آن درخشید و روشن گشت جبرئیل گفت این نام حسن است او را در پهلوی نام پدرش بزن بعد از آن نام
پنجم را بر داشت پس درخشید و نورانی شد و گفت یا جبرئیل این چه چیز است گفت این نام حسین بن علی است که سید
جلیل شهید سید شهدا است [illegible] در پهلوی نام پدرش بزن بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
قال الله تعالی وحملناه علی ذات الواح ودسر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الواح چوب کشتی است و ما هم
دسر و لولا نامها [illegible] با اهلش سیر نمیکرد و منقولست که سید
بن طاوس رحمة الله علیه در کتاب [illegible] محمد بن نجار روایت نموده و بعد از آن گفته است این
مرد از ثقات اهل سنت و متعصب [illegible] اهل اهلبیت علیهم السلام و علو مقامات ایشان
هشتم آنکه نقل کرده است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب حلیة الاولیاء قال رسول الله من سره
ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنة عدن التی غرسها الله فلیوال علیا من بعدی و لیوال ولیه و لیقتد
بالائمة من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی فرزقوا علما و فهما فویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین
فیهم صلتی لا انالهم الله شفاعتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آنکس که خوش دارد که حیات و ممات
او مثل حیات و ممات من باشد و در جنت عدن ساکن شود پس باید پیروی علی را کند بعد از من و دوست دارد دوست او را
و باید اقتدا نماید بآن امامان که بعد از منند بجهة آنکه ایشان عترت منند خلق شده اند از طینت من و داده
شده است بایشان علم و فهم پس وای باشد تکذیب کننده گان ایشان را در فضایل ایشان از امت من و قطع
کننده گان صله مرا در حق ایشان خدای تعالی شفاعت مرا بایشان نرساند و همین حدیث را نیز روایت کرده است
ابرهیم بن محمد جوینی با سنا خود از عکرمه از ابن عباس این نص صریح است در آنکه واجبست پیروی کردن

با امامان

با امامانی که از اولاد او اند و ائمه که منصوص‌اند بنص رسول خدا صلی الله علیه و آله از اولاد او بجز این
یازده نفر نیست باتفاق امت پس ائمه که آنحضرت فرمود از اولاد خود این یازده نفر اند و مطلب ما همین است
وایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است از ابو عثمان جاحظ از ابو عبیده از جعفر بن محمد از آبای او صلوات الله
علیهم از علی علیه السلام روایت که او را بیعت کردند در مدینه و خطبه خواند و در خطبه فرمود الا ان ابرار عترتی
واطائب ارومتی احلم الناس صغارا واعلم الناس کبارا الا وانا اهل بیت من علم الله علمنا وبحکم الله حکمنا ومن
قول صادق سمعنا فان تتبعوا آثارنا تهتدوا ببصائرنا وان لم تفعلوا یهلککم الله بایدینا معنا
رایة الحق من تبعها لحق ومن تأخر عنها غرق الا وبنا یدرک ترة کل مؤمن وبنا تخلع ربقة الذل من اعناقکم
وبنا فتح الله لا بکم وبنا یختم الله لا بکم قال ابن ابی الحدید [illegible] وبنا یختم الله لا بکم اشارة الی المهدی الذی
یظهر فی آخر الزمان ابرار عترت [illegible] وما خانواده ایشیم
علم ما از علم خدا است حکم ما از حکم خدا است [illegible] اگر متابعت آثار ما کنید
هدایت یابید و اگر متابعت نکنید [illegible] با ما است رایت حق هر کس
که تابع او شد بحق رسید هر کس که تأخیر کرد غرق شد [illegible] و شما را با
ما فتح کرد خدا تعالی و با ما ختم میکند خدا تعالی الا بشما ابن ابی الحدید گفته است وبنا یختم الله لا بکم اشاره
بمهدی است که در آخر زمان ظهور میکند و بر منصف بصیر مخفی نیست که امیر المؤمنین علیه السلام در این کلمات
امر بمتابعت نمودن یازده امام از اولاد خود میکند زیرا که ایشانند ابرار عترت او و ایشانند اعلم و احلم ناس
ثم آنکه روایت کرده است موفق بن احمد اخطب خوارزمی باسناد خود از سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله
علیه و آله انه قال یا علی تختم بالیمین تکن من المقربین قال یا رسول الله وما المقربون قال جبرئیل ومیکائیل
قال بم اتختم یا رسول الله قال بالعقیق الاحمر فانه جبل اقر لله بالوحدانیة ولی بالنبوة ولک بالوصیة
ولولدک بالامامة ولمحبیک بالجنة ولشیعتک وولدک بالفردوس بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود یا علی انگشتری در دست راست بکن تا اینکه از مقربین باشی عرض کرد که مقربون چه کسانند یا رسول الله
فرمود جبرئیل و میکائیل عرض کرد بچه چیز تختم نمایم یا رسول الله فرمود با عقیق سرخ بجهة اینکه آن کوهی است

اقرار

اقرار نمود بوحدانیت خدای تعالی و بنبوت من و بوصایت تو و بامامت اولاد تو و بر اینکه محبان تو اهل
بهشتند و شیعیان تو و اولاد تو در فردوس جای دارند و مثل این حدیث را ابن بابویه روایت کرده است ابن مغازلی شافعی باسناد
خود از اعمش و این نص صریح است در امام بودن اولاد علی علیه السلام و امام از اولاد او بجز این دوازده نفر کسی نیست
باتفاق است پس ایشان امامند دوم آنکه روایت کرده است مسلم در صحیح خود باسنادش از عامر بن سعد بن ابی وقاص
از جابر بن سمره گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون
علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش همیشه این دین پاینده است تا اینکه قیامت برپا شود و میشوند بر ایشان دوازده
خلیفه همه ایشان از قریش است و این حدیث را [illegible] روایت کرده است مسلم در صحیح خود بهشت سند و بخاری بسه سند و این
منقول است از محمد بن ابی بکر [illegible] و شیبی [illegible] در جمع بین الصحاح الست و ابو نعیم حافظ اصفهانی در کتاب
حلیة الاولیا و ابن مردویه و ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس [illegible] و موفق بن احمد خوارزمی و ابراهیم بن
محمد جوینی و مالکی در فصول المهمه [illegible] و غیر از ایشان [illegible] پس بنا بر این صحیح بودن این
حدیث و کسی انکار او را نکرده [illegible] خلیفه در دنیا است تا قیام قیامت و دوازده نفر از قریش است
و او از بنی امیه و بنی عباس [illegible] خلفای این دو طایفه زیاده از دوازده بیشتر اند و دیگر اینکه
این دو طایفه منقرض شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که خلافت این دوازده نفر تا قیامت ممتد
دارد پس مراد این دوازده امام است که امامیه رضوان الله علیهم بامامت ایشان قائلند و دلالت میکند بر این
ایضا اخبار بسیار که گذشت که امامت در اولاد علی علیه السلام است نظر مجمل کردن مطلق بر مقید و [illegible] که تصریح بر این
مطلب میکند آنکه منقول است از دوستی که او روایت کرده است باسناد خود از سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس
از پدرش که گفت روزی در نزد هرون الرشید بودیم پس ذکر شد مهدی و عدالت او و طول [illegible] شد اسحق بن [illegible]
گفت من گمان ندارم که شما گمان میکنید او را که مهدی پسر من است و خبر داد مرا پدرم از پدرش از پدرش از ابن عباس
از پدرش عباس بن عبد المطلب بنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا عم تملک من ولدی اثنی عشر خلیفة
ثم تکون امور کریهة و شدة عظیمة ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح الله امره فی لیلة فیملأ الارض عدلا کما ملئت
جورا یمکث فی الارض ما شاء الله ثم یخرج الدجال ای عم مالک میشوند از اولاد من دوازده خلیفه بعد از آن

کاربها

کارها نا خوش می‌شود و شدتی عظیم رو می‌دهد بعد از آن نیز پنهانی ... از اولاد من با صلاح می‌آورد خدا ایشان
امر او را و کسی نیست که انکار کند و قبل از آن علامات ظاهر پیش از آن است که نیز و ملکی که منکر است
خدای تعالی خواهد بعد از آن دجال بیرون می‌آید پس معلوم کردی که دوازده نفر خلیفه قریشی از اولاد آنحضرت
و نیست بجز آنکه امامت با ایشان ثابت باشد و منقولست از مالکی که از اعاظم علمای اهل سنت که او روایت نموده است
در کتاب فصول المهمه از زراره گفت شنیدم که ابو جعفر علیه السلام می‌فرمود الائمة الاثنی عشر کلهم من آل
رسول الله علی بن ابی طالب و احد عشر من ولده دوازده امام همه ایشان از آل رسول خدااست علی بن ابی طالب
و یازده نفر از اولاد او است این صریح است مشهور و آنچه که بعضی از اهل سنت گفته است که مراد از دوازده نفر
خلیفه در این احادیث ابو بکر و عمر و عثمان و علی و حسن [illegible] بنی امیه و بنی عباس است ظاهر
و بطلانست باطل است چه که ذکر نمودیم [illegible] دوازده امام و همچنین دلالت
می‌کند بر موجود بودن امام دوازدهم و طول [illegible] خدا صلی الله علیه
و آله که خلافت بر دوازده نفر ممتد است تا قیامت [illegible] موفق بن احمد اخطب
خوارزم که سنیان او را صدر الائمه می‌گویند باسناد [illegible] سمعت رسول الله یقول
لیلة اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جل جلاله آمن الرسول بما انزل الیه من ربه فقلت والمؤمنون
فقال صدقت یا محمد من خلفت فی امتک فقلت خیرها قال علی بن ابی طالب قلت نعم یا رب قال یا محمد انی
اطلعت علی الارض اطلاعة فاخترتک منها فشققت لک اسما من اسمائی فلا اذکر فی موضع الا ذکرت
معی فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت الثانیة فاخترت منها علیا فشققت له اسما من اسمائی فانا
الاعلی وهو علی یا محمد انی خلقتک وخلقت علیا وفاطمة والحسن والحسین والائمة من ولده من نوری و
عرضت ولایتکم علی اهل السموات والارضین فمن قبلها کان عندی من المؤمنین ومن جحدها کان عندی من
الکافرین یا محمد لو ان عبدا من عبادی عبدنی حتی ینقطع او یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایتکم
ما غفرت له حتی یقر بولایتکم یا محمد اتحب ان تراهم قلت نعم یا رب قال فالتفت عن یمین العرش فنظرت
فاذا بعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی

بن موسی

بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والمهدي في ضحضاح من نور قيام يصلون وهو في
وسطهم كانه كوكب دري وقال يا محمد هؤلاء الحجج وهذا الثائر من عترتك وعزتي وجلالي انه الحجة
الواجبة والمنتقم [illegible] شنيد كه رسول خدا ميفرمود كه در شب معراج خدا تعالى بمن فرمود يا محمد كه را خليفه كردي
در ميان امت خود عرض كردم بهترين ايشان را فرمود علي بن ابي طالب را عرض كردم بلى يا رب فرمود يا احمد بدرستي كه
من يكبار بر زمين نگاه كردم ترا اختيار نمودم از او پس بيرون اوردم براي تو اسمي از اسمهاي خود و در هيچ موضع
ذكر نميشوم مگر اينكه تو با من ذكر ميشوي پس من محمودم و تو محمدي بعد از ان دوباره بر زمين نگاه كردم و اختيار نمودم
از او علي را و بيرون اوردم براي او اسمي از اسمهاي خود پس من اعلايم و او علي و بدرستي كه يا محمد من خلق نمودم ترا
و خلق كردم علي و فاطمه و حسن و حسين [illegible] را از نور خود و عرض نمودم ولايت شما را بر اهل
اسمانها و زمينها پس هر كه [illegible] قبول نمود از [illegible] مومنان است و هر كه انكار نمود از [illegible]
كافران است يا محمد اگر بنده [illegible] عبادت كند مرا تا اينكه منقطع شود و يا اينكه مثل انبان پوسيده شود
و ولايت شما را انكار نمايد [illegible] او را [illegible] ولايت شما يا محمد دوست داري كه ايشان را
ببيني عرض كردم بلى يا رب فرمود [illegible] پس ملتفت شدم ديدم كه علي و فاطمه و حسن و حسين
و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و حسن بن
علي و مهدي در زمين همواري از نور ايستاده نماز ميكنند و او در ميان ايشان گويا كوكب دري است و فرمود
يا محمد ايشانند حجتان و اينست خونخواه از عترت تو قسم بعزت و جلال خودم اينست حجت واجبه و انتقام كشنده
اين حديث نص صريح است در امامت ائمه اثني عشر و جماعتي از اهل سنت غير از موفق بن احمد نيز او را روايت كرده اند
و از چنين حديث معتبر و صحيح و صريح نتوان گذشت لكن اهل سنت بنا بخاطر خواهي ابو بكر و عمر از صد هزار چنين
حديث و از خدا و رسول او منكر شدند و همه اينها را نبودي انكار نمايند چنانكه كردند و جسد رسول خدا را در ميان
گذاشته بودند و فرو گذاشتند انكه از واجب بود و او را ترك كرده كه مبادا خلافت از انها فوت شود رفته و در سقيفه
بني ساعده مجمع شدند ابو بكر را بخلافت نشاندند كه گفتند مصلحت در اينست و تعيين خليفه از جمله مهمات است و گويا
خدا و رسول او اين مصلحت را و اين مهم را ندانسته بودند و اين همه ايات و احاديث را ايشان نگفته بودند و اين تاكيد از

در باب خلافت و امامت بر دوازده نفر ایشان نکرده بودند اگر همه اینها دروغ بود پس چه رسید اینجماعت
که اینها را نقل کرده و کتب خود را پر میکنند و اگر راست و صحیح است که گفته خدا و رسول او است پس چرا عمل بقول
ایشان نمیکنند و عقیده که مقتضی باشد در اینباب چیست که بگویند تا اینکه ما هم بدانیم معلوم است که عقل
ندارند و خدا تعالی بقدرت کامله خود اینجماعت را واداشته است که نقل نمایند این احادیث را و اقرار بصحت او کنند
تا اینکه دوستان آل محمد که شیعه اثنی عشری باشند این احادیث را در دنیا بر ایشان ایراد نمایند و بگویند خدا
و رسول او بر ایشان حجت بگیرند اینها را منقولست که شیخ مفید رحمة الله علیه روایت کرده است از طریق اهل سنت
باسناد خود از محمد بن سائب کلبی که گفت زمانیکه [illegible] و در حجره منزل نمود
ابوحنیفه بر او داخل شد و سوال نمود از او [illegible] تا اینکه گفت [illegible] چیست فرمود
ای ابوحنیفه معروف در نزد ما اهل ایمان و معروف [illegible] امیر المؤمنین [illegible] ابوحنیفه گفت
فدایت شوم پس منکر چیست فرمود آن دو نفر اند که [illegible] ظلم [illegible] و تعدی بر او
کردند منصب او را ما الرشد [illegible] خلفا بود [illegible] زینت که مرد برادر بینی
بمعصیت خدا او را نهی نمائی و منع کنی از معصیت [illegible] و نهی از منکر نسبت بدر
کدام خیر است که پیش گرفته است او را ابوحنیفه گفت خبر بده مرا فدای تو شوم از قول خدا تعالی عز و جل ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ
عَنِ النَّعِیمِ چه چیز است آن نعیم که در روز قیامت از او سوال نمایند فرمود آن چه چیز است در نزد تو ای ابوحنیفه گفت
امان بودن راه و صحت بدن و خوراک و کذا فرمود ای ابوحنیفه خدا تعالی او را امید است در روز قیامت
اینکه سوال نماید از تو از لقمه که او را خورده و جرعه آبی که او را نوشیده گفت پس نعیم چه چیز است فدای تو شوم
فرمود نعیم مائیم که خدا تعالی بسبب ما خلق را از ضلالت نجات نمود و بسبب ما خلق را بینا نمود از کوری و بسبب ما
ایشان را از جهل دانا نمود گفت فدای تو شوم پس چگونه قرآن همیشه تازه است فرمود بجهت اینکه
خدا تعالی او را قرار نداده است برای یک زمان تا اینکه روزگار او را کهنه نماید و هرگاه برای زمانی دون زمان
دیگر قرار داده باشد باید قرآن فانی شود قبل از فنای عالم و این حدیث صریح است در اینکه امیر المؤمنین علیه السلام با یازده
نفر اولادش امام بر حق اند و خلافت ابوبکر و عمر باطل و بر خلاف فرموده خدا و رسول او و اما الرشد [illegible]

علیه

علیه السلام غصب نمودند او را و الحال که نعش رسول خدا را در میان گذاشته رفتند ابوبکر را بر خلافت نشاندند
از خوف اینکه مبادا فرصت فوت شود و خلافت از دست رود و اسم آن را مصلحت گذاشته بسیاری از خلق را فریب دادند
چنانچه اهل سنت هنوز هم میگویند که مصلحت چنین بود و اجماع ایشان چنین اقتضا نمود که کردند و اگر
انچه را که گفتیم چنان نبود باید ابوحنیفه که امام اعظم اهل سنت و مذاهب دیگر ایشان همه باو منتهی میشود چنانکه
سابقا ذکر نمودیم حضرت صادق علیه السلام را جواب داده و دلیل او و رد او را رد نماید که ابوبکر و عمر هرگز بعلی
علیه السلام ظلم نکرده اند و نه علی علیه السلام را و نه شما را هیچ حق بود در امامت و خلافت و حال آنکه ابوحنیفه
لاعلاج ملزم شده قدرت بر جواب نداشت و چه حد داشت و چه کاره بود که در مقابل صادق آل محمد علیه السلام
قدرت بر تکلم داشته باشد [illegible] که در هر سر سخن با چه تذلل و خواری فدایت شوم میگفت
و بالجمله از بی اعتباری [illegible] اهل سنت که چنین [illegible] ثابت نموده از مثل حضرت صادق علیه السلام عدول
نمودند ابن ابی الحدید که از اکابر [illegible] سنت در شرح نهج البلاغه گفته است که روایت شده است اینکه ابوجعفر
محمد بن علی الباقر علیه السلام [illegible] ان ما لقینا من ظلم قریش ایانا و تظاهرهم علینا
وما لقی شیعتنا و محبونا [illegible] ما را از ظلم قریش ما را و غلبه و تظاهر ایشان بر ما
و انچه رسید شیعیان ما را [illegible] ان رسول الله قد اخبرنا انا اولی الناس بالناس فتمالت
علینا قریش حتی اخرجت الامر من معدنه واحتجت علی الانصار بحقنا و حجتنا یعنی بدرستیکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله ما را خبر داد اینکه ما اولی بتصرف هستیم در امور خلق از خود ایشان پس تظاهر نمودند قریش بر ما تا اینکه
امر را یعنی خلافت و امامت را بیرون بردند از معدن او و حجت گرفتند بر انصار با حق ما و حجت و دلیل ما مراد قصه
روز سقیفه است که ابوبکر در دفع کردن انصار گفت امام باید از قریش باشد ثم تداولتها قریش واحد بعد واحد
حتی رجعت الینا فنکثت بیعتنا ونصبت الحرب لنا ولم یزل صاحب الامر فی صعود و کؤود حتی قتل یعنی بعد
از ان قریش خلافت را در میان خود متداول نمودند و یکی بعد از دیگری او را مباشر شدند تا اینکه خلافت برگشت
بما پس بیعت ما را شکستند و با ما محاربه و قتال نمودند و بود همیشه صاحب امر یعنی خلافت در بلندی و پستی و
ترقی و تنزل تا اینکه کشته شد فبویع الحسن ابنه وعوهد ثم غدر به واسلم ووثب علیه اهل العراق حتی

طعن

طعن بخنجر في فخذه وانتهب عسكره وعولجت خلاخيل امهات اولاده فوادع معوية وحقن دمه ودماء
اهل بيته وهم قليل حق قليل پس بیعت نمودند حسن پسر او را و با او عهد و میثاق بستند و بعد از آن با او مکر
و حیله کردند و او را تسلیم نمودند و اهل عراق بر سر او ریختند حتی اینکه زانوی او را با خنجر زخم زدند و لشکر او
متفرق شدند پس مصالحه نمود با معویه و خون خود و خون اهل بیت خود را نگاه داشت ثم بايع الحسين
من اهل العراق عشرون الفا ثم غدروا به وخرجوا عليه وبيعته في اعناقهم فقتلوه بعد از آن بیست هزار
نفر از اهل عراق حسین علیه السلام را بیعت نمودند بعد از آن با او مکر کردند و بر او خروج کردند و حال آنکه بیعت
او در گردنهای ایشان بود پس او را کشتند ثم لم نزل اهل البيت نستذل ونستضام ونقصى ونمتهن ونحرم و
نقتل ونخاف ولا نامن على دمائنا ودماء اوليائنا ووجد الكاذبون الجاحدون لكذبهم وجحودهم موضعا يتقربون به الى
اوليائهم وقضاة السوء وعمال السوء في كل بلدة فحدثوهم بالاحاديث الموضوعة المكذوبة ورووا عنا
ما لم نقله ولم نفعله ليبغضونا الى الناس [illegible] ذلیل نمودند و بیرون کردند
و محروم نمودند و کشتند و ترسانیدند [illegible] دوستان خود و در این
میان فرصت یافتند دروغگویان و جحود کنندگان [illegible] جای پیدا کردند و تقرب جستند
با اولیای خود و قضات و عمال بد در هر بلد به سبب دروغها و روایت نمودند از ما آنچه را که نگفته و نکرده
بودیم تا اینکه خلق با ما دشمن شوند و ما را مبغوض دارند وكان عظم ذلك وكبره زمن معوية بعد موت الحسن
فقتلت شيعتنا بكل بلدة وقطعت الايدي والارجل على الظنة وكان من ذكر بحبنا والانقطاع الينا
سجن او نهب ماله او هدمت داره و بسیاری از اینها در زمان معویه شد بعد از وفات حسن پس کشته شدند شیعیان ما در
هر بلد و بریده شد دستها و پاها با گمان یعنی هر کس را که گمان میکردند او شیعه است با او را میکشتند و یا دست
و پای او را میبریدند و هر آنکس که میگفت و ذکر مینمود محبت و دوستی ما را و پیروی مینمود ما را او را حبس میکردند
و یا مال او را غارت مینمودند و یا خانه او را بر سر او خراب میکردند ثم لم يزل البلاء يشتد ويزداد الى زمن
عبيد الله بن زياد قاتل الحسين ثم جاء الحجاج فقتلهم كل قتلة واخذهم بكل ظنة وتهمة حتى ان الرجل ليقال
له زنديق او كافر احب اليه من ان يقال شيعة علي وحتى صار الرجل الذي يذكر بالخير ولعله يكون ورعا

دست و قد حدثت باحادیث عظیمة من تفضیل من قد سلف من الولاة و لم یخلق الله تعالی شیئاً منها و لو کانت
و لا وقعت و هو یحسب انها حق لکثرة من قد رواها ممن لم یعرف بکذب و لا بقلة ورع تعبدا ان هیئة
بلا بر ما و شیعیان ما در آن شدت او ازدیاد بود تا زمان عبید الله بن زیاد قاتل حسین علیه السلام بعد از
ان حجاج آمد پس کشت ایشان را بهر کشتنی و گرفت ایشان را بهر گمان و تهمت حتی اینکه مردی را اگر زندیق
و یا کافر گفتند خوشتر بود او را از اینکه او را بگویند که این شیعه علی است یعنی کافر در امن و امان بود و کسی با او
کار نداشت بخلاف شیعه علی علیه السلام و حتی اینکه مردی که او را خوب میگفتند و شاید در واقع نیز
پرهیزکار و راستگو بود کرد یا حیوانیکه احادیث عظیمه نقل میکرد در تفضیل دادن والیان گذشته و حالا
آنکه خدا تعالی شیئی از اینها را خلق نکرده بود یعنی هیچ یک هم بود لیکن واقع نشده بود و او خیال میکرد که اینها
حق اند بجهة کثرت روایت کنندهای آنها از کسانیکه معروف نبودند بکذب و بی ورعی نبودند یعنی اینکه مردی خوب و پرهیزکار
و صالح و متقی که دیدند که شیعیان از مردم روایت میکنند احادیث بسیار در تفضیل دادن ابوبکر و عمر و دیگران
احادیث بسیار و فضایل در شأن ایشان ... اینها که این فضیلتها بکه با جماعت نسبت دهند
حق است باعتبار کثرت روات اما ... غیر واقع است و این حدیث چنانکه می بینی صحیح است در اینکه
خلافت و امامت بعد از موت رسول خدا صلی الله علیه و آله حق او و از اولاد امام او و دیگران او را غصب نمودند و خدا
و رسول او را مخالفت نمودند و مباشر و شدند و اذیت و آزاری که آنحضرت ذکر فرموده که با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان
ایشان رسید از ثمرات مصلحت بینی بوده که در روز سقیفه کردند و از فروعات اجتهادات است که اینها کردند
که اهل سنت او را بر دیانت خود دلیل گرفته اند در جاییکه سنی چنین حدیثی را در کتاب خود نقل نماید پس شیعه را
چه تقصیر در اینکه نسبت خلاف بایشان میدهد و اما امامان اینها بعضی [illegible] انکه روایت کرده است موفق بن
احمد باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی از سلمان محمدی که گفت داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حسین
بر ران او بود و آنحضرت میبوسید چشمان او و دهان او را و هو یقول انت سید ابن السید اخو السید ابو
السادة انت امام ابن الامام اخو الامام ابو الائمة انت حجة بن حجة اخو حجة ابو الحجج تسعة من صلبک تاسعهم
قائمهم و او میفرمود حسین علیه السلام تویی سید پسر سید برادر سید پدر سادات تویی امام پسر امام برادر

امام پدر امامان نُه حجت قیم حجت برادر حجت پدر نُه حجت از صلب تو نهم ایشان قائم ایشانست و حدیث
نص صریحست در امامت دوازده امام احتیاج به بیان ندارد و این حدیث در میان شیعه متواترست و ابن بابویه
رحمة الله علیه در کتاب نصوص دوازده امام ذکر کرده است باسناد خود از عبدالرحمن اعرج از ابوهریره گفت بودم من و
ابوبکر و عمر و فضل بن عباس و زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت
حسین بن علی علیه السلام داخل شد پس آنحضرت او را گرفت و بوسید بعد از آن فرمود اللهم انی احبه و احب
من یحبه خدایا من دوست دارم او را و دوست میدارم آنکس را که دوست دارد او را یا حسین انت الامام ابن الامام ابو
الائمة التسعة من ولدک ائمة ابرار ای حسین توئی امام پسر امام و پدر نُه امام از اولاد تو است ائمه ابرار پس عبدالله
بن مسعود گفت چه کسانند این ائمه که ذکر نمودی [illegible] اعنی سر در پیش انداخت بعد از آن
سر برداشت فرمود یا عبدالله بزرگ سوال نمودی [illegible] کل من آخر منهم [illegible] پس دست خود را بر دوش
حسین گذاشت بیرون می‌آید از صلب و [illegible] نور الزهاد یخرج الله من
صلب علی ولدا اسمه اسمی و اشبه الناس [illegible] الصواب و یخرج من صلبه کلمة
الحق و لسان الصدق هم نام جد خود علی [illegible] و کرد خدا تعالی از صلب علی پسری
اسم او اسم من است و شبیه ترین خلق است بمن [illegible] منطوق [illegible] امر میکند
بیرون می‌آید از صلب او کلمه حق و لسان صدق پس ابن مسعود او را عرض کرد فما اسمه یا نبی الله پس اسم او چه چیز است
یا رسول الله فقال یقال له جعفر الصادق فی قوله و فعله الطاعن علیه کالطاعن علی والراد علیه کالراد
علی پس فرمود او را جعفر گفته میشود صادقست در قول خود و فعل خود طعن کننده بر او مثل طعن کننده بر منست
و رد کننده بر او مثل رد کننده بر من است بعد از آن حسان بن ثابت داخل شد و شعر گفت در شان رسول خدا صلی الله
علیه و آله و حدیث قطع کردند و زمانیکه فردا شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را با ما خواند بعد از آن داخل
خانه عایشه شد و ما نیز با او داخل خانه شدیم من بودم و علی بن ابیطالب و عبدالله بن عباس و دأب آنحضرت چنان
بود که اگر کسی سوال میکرد جواب میفرمود و اگر نه خود ابتدا سخن نمیکرد پس گفتم پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله
آیا خبر نمیدهی به باقی خلفا از صلب حسین فرمود بلی یا اباهریره و یخرج الله من صلب جعفر مولودا نقیا طاهرا اسمه

موسی

موسی بن عمران و برهان و بیّنه اوست که خدای تعالی از صلب جعفر مولود پاک و پرهیزکار برآید که همنام موسی بن عمران است ابن عباس
کفت بعد از آن کفتیم یا رسول الله فرمود برون می‌آید از صلب موسی علی پسر او رضا خوانده می‌شود موضع علم و
معدن حلم است بعد از آن فرمود بابی المقتول فی ارض الغربة بلدم بفدای آنکه کشته می‌شود در ارض غربت و برون
می‌آید از صلب علی پسر او محمد خودش محمود و خلقش پاکتر از خلق و خلقش نکوتر از خلق و برون می‌آید از صلب
محمد پسر او علی قلبش پاک و لهجه‌اش راست و برون می‌آید از صلب علی الحسن المیمون النقی الطاهر الناطق عن
ابنه بل حجة الله است و برون می‌آید از صلب حسن قائم ما اهل بیت پر می‌کند زمین را از قسط و عدل آن چنانکه
پر شده است از جور و ظلم برای اوست غیبت موسی و حکم داود و بهاء عیسی بعد از آن خواند ذریة بعضها من
بعض والله سمیع علیم پس کفت [illegible] بعد از تو یا رسول الله کیانند اینها که ذکر نمودید
فرمود یا علی اسماء اوصیاء است بعد از تو و عترت و ذریه [illegible] بعد از آن فرمود قسم بآنکس که جان محمد در
ید قدرت اوست که اکر [illegible] بعد از آن هزار سال در میان رکن و مقام
و انکار نماید ولایت [illegible] آتش اندازد هر کس که میخواهد باشد منقول
است که ابو علی محمد بن سهل [illegible] است بعد از این حدیث که عجب است کل عجب از ابو هریره
چنین اخبار را نقل میکند بعد از آن انکار [illegible] السلام را میکند از ابو هریره آنکه منقول است از
طریق اهل سنت از ابن عباس کفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود معاشر ناس بدانید
بدرستیکه خدای تعالی را بابی است هر آنکس از آن باب داخل شود در امن است از آتش و از فزع اکبر پس ابو سعید خدری
برخواست و کفت یا رسول الله راهنمای کن ما را بسوی آن باب تا اینکه بشناسیم او را فرمود و هو علی بن ابیطالب
سید الوصیین و امیر المؤمنین و اخو رسول رب العالمین و خلیفة الله علی الناس اجمعین یعنی علی بن ابیطالب است
که سید اوصیا و امیر مؤمنان و برادر رسول پروردگار عالمیان و خلیفه خدای تعالی بر جمیع خلق معاشر الناس من
احب ان یتمسک بالعروة الوثقی التی لا انفصام لها فلیتمسک بولایة علی بن ابیطالب فان ولایته ولایتی
وطاعته طاعتی هر کس میخواهد که چنک بزند بعروة وثقی پس باید چنک زند بولایت علی علیه السلام بجهة
اینکه ولایت او ولایت من است و طاعت او طاعت من است معاشر الناس من احب ان یعرف الحجة بعدی فلیعرف

علی بن ابی طالب جماعت خلق انکس که دوست دارد اینکه بشناسد حجت را بعد از من پس باید بشناسد علی بن ابی طالب را
معاشر الناس من سره ان یلقی الله و هو عنه راض فلیتول ولایة علی بن ابی طالب و الائمة من ذریتی فانهم خزان علمی
جماعت خلق انکس که خوشنود کند اینکه ملاقات کند خدا را پس واجبست بر او که ولایت علی بن ابی طالب و ولایت
امامان که از ذریت من اند داشته باشد زیرا که ایشان خزان علم من اند پس جابر بن عبد الله انصاری برخواست
و گفت یا رسول الله عدد ائمه چند است فرمود یا جابر خدا ترا رحمت کند سوال کردی از من از همه اسلام عدد
ایشان با ماههای سال اند و ماههای سال در نزد خدا دوازده است در کتاب خدا تعالی از روزی که خلق نمود زمین و
آسمانها را و عدد امامان عدد چشمها است که بر آمد موسی بن عمران منفجر گردید چون ضرب بعصا فانفجرت منه
اثنتا عشرة عینا و شکستگی که از سنگ خود منفجر گردید [illegible] و عدد ائمه عدد نقبای بنی اسرائیل است
قال الله تعالی و لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا حق تعالی فرمود بتحقیق عهد
و میثاق بنی اسرائیل را گرفتیم و مبعوث [illegible] ای جابر اثنا عشر اماما اولهم
علی بن ابی طالب و آخرهم القائم صلوات الله علیهم [illegible] اول ایشان علی بن ابی طالب
و آخر ایشان قائم است صلوات الله علیهم [illegible] شیعه بسیار است بر کتاب کبیر
انوار [illegible] کفایت [illegible] ابن ابی طالب [illegible] کسیکه طینت و خمیره او پاک است
بکمر ... بلکه پاک شان او [illegible] است منقولست از ابو هرون عبدی که گفت من رای خوارج را داشتم و غیر از او
رای دیگر نداشتم تا اینکه ابو سعید خدری هم مجلس شدم پس شنیدم از او که میگفت مامور شدند خلق به پنج چیز
پس عمل نمودند بچهار تا و ترک نمودند یکی را پس مردی باو گفت یا ابا سعید چه چیز است ان چهار یکه بان عمل کردند
گفت صلوة و زکوة و حج و صوم شهر رمضان گفت پس ان یکی که او را ترک کردند چه چیز است گفت ولایت علی بن ابی
طالب علیه السلام است گفت ولایت علی بن ابی طالب است چیز واجبست با انها ابو سعید گفت بلی واجبست با انها قسم به
پروردگار کعبه است گفت پس در این وقت خلق کافر شده اند ابو سعید گفت گناه من چیست با همین یک کلام
که ابو سعید گفت ابو هرون از اعتقاد خود برگشته و هدایت یافت و هیچ بحث و ایراد با ابو سعید نکرد و نگفت
پس چرا ابو بکر و عمر خلافت را گرفتند بر خلاف او نشستند و چرا علی علیه السلام با انها منازعه نکرد و همچنین

همچنین از اهل مجلس ابو سعید این سخن را نگفتند و اما اهل سنت پس نصوص صحیحه و متواتره را خود نقل
میکنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و هر یکی از آنها را ابنا و بلاد بعیده تاویل مینمایند و حال آنکه تاویل
بردار نیستند باعتبار اینکه اگر اینها حق بودند پس چرا ابوبکر و عمر خلاف آنها را کردند و اگر علی علیه السلام
در خلافت حق داشت پس چرا با ایشان منازعه نکرد چنانکه با معویه کرد و این سخنرا در زبان خود ساخته
در کتابهای خود ثبت نموده جمیع آیات قرآنی و سنت نبی را باعتبار این ترک کرده اند عاقل چنین کاری نکند و چنین
سخنی نمیگوید و اگر این سخن موافق عقل بود اهل مجلس ابو سعید در جواب او میگفتند زیرا که اگر ابوبکر و عمر
خلاف پیغمبر را نمایند بطمع ریاست دنیا مثل سایر بنی حیه عیبی لازم نمی‌آید که علی به تنهائی بچه دلیل منازعه
و محاربه کند و خدا تعالی واجب کرده [illegible] قتال و جهاد نماید و اگر این واجب بود پس چرا رسول
خدا صلی الله علیه و آله با مشرکان [illegible] جهاد نکرده [illegible] که پیغمبر بودن او حق بود و مشرکان بر باطل بودند
و زمانیکه معاون برای [illegible] علیه السلام وقتیکه معاون برای او بهم رسید
بامعویه قتال نمود بلکه [illegible] و گوش و قلب ورا مهر زده است بمثل این
سخن فریب خورده مستحق عذاب [illegible] خدا تعالی ما را از او نگاه دارد ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه روایت کرده است [illegible] که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الا
ادلکم علی ما ان تساءلتم علیه لم تهلکوا ان ولیکم و امامکم علی بن ابیطالب فناصحوه و صدقوه جبرائیل
اخبرنی بذلک شما را دلالت کنم بر چیزی اگر او را قبول کردید و تسلیم نمودید هلاک نشدید بدرستیکه ولی
شما و امام شما علی بن ابیطالب است پس او را اطاعت نمائید و تصدیق کنید او را جبرئیل این را بمن خبر داد ابن ابی
الحدید بعد از این حدیث گفته است این نص صریح است در امامت علی علیه السلام لکن احتمال دارد که مقصود رسول
خدا از او این باشد که علی علیه السلام امام خلق است در فتاوی و احکام شرعیه نه در خلافت عجب است که
ابن حدید از گفته خود جهالت تمسک شده و عصبیت او را باعث شده نمی‌فهمد گفته خود را بجهت اینکه احکام شرعیه
در ملت اسلام عبارت است از عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات و فرایض و احکام و حدود و سیاسات
و در این جمله است حفظ ثغور و جهاد با کفار و قسمت فیء و غنایم و اخذ زکوات و دیات جراحات زمانیکه

شام

علی در همه اینها امام مفروض الطاعة باشد چنانکه ابن ابی الحدید اعتراف باو نموده بعد از آن خلافت چه معنی
دارد و بعد از آن جمیع مجمل باقی میماند دیگر آنکه افعال متکلمین منحصر است با آنچه که ذکر نمودیم و غیر از او نیست به هر حال
باطل بودن طریقه اهل جماعت واضح است چهارم آنکه این دوازده امام که امامیه با ایشان قائلند افضل از همه
خلق‌اند باقرار دوست و دشمن و جامع جمیع اوصاف کمالیه اند و در حسب و نسب و علم و حلم و عمل و زهد و تقوی و ورع
و سماحت و شجاعت و سخاوت و غیر اینها از فضائل نفسانی و بدنی و خارجی فائق بر جمیع اهل زمان خود هستند پس
باید امام باشند و الا لازم میاید تفضیل مفضول بر فاضل و آن عقلا و نقلا قبیح است چنانکه مکرر گفتیم و
آنکه جماعتی از معتزله اهل سنت که ابن ابی الحدید یکی از آن جماعت است گفته اند جایز است تقدیم مفضول بر فاضل
خارج شدن است از جمله اهل عقل و جمله از فضائل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام گذشت و در ضمن او
شمه از فضائل حسنین و سایر ائمه نیز گذشت و [illegible] است [illegible] از ابو هریره که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] در او [illegible] ملتفت
شد آدم بطرف راست عرش پس دید نور پنج [illegible] باخلق نمود کسی را از کل
قبل از من فرمود نه ای آدم گفت پس کیستند این پنج [illegible] فرمود این پنج تن از اولاد
تو اند هرگاه ایشان نمیبودند خلق نمیکردم ترا [illegible] ایشان پنج اسم از اسمهای خود
هرگاه ایشان نمیبودند خلق نمیکردم نه بهشت و نه دوزخ و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه
انس و نه جن را پس منم محمود و این محمد و منم عالی و این علی و منم فاطر و این فاطمه و منم احسان و این حسن و منم محسن و این
حسین قسم خورده‌ام بعزت خود اینکه اگر کسی بحضور من بیاید و در او باشد بقدر دانه از خردل از بغض یکی از ایشان
هر آینه او را داخل آتش جهنم نمایم و باک نمیکنم از این ای آدم ایشان برگزیده من اند بسبب ایشان نجات میدهم و بسبب
ایشان هلاک میکنم پس هرگاه ترا حاجتی باشد بسوی من بایشان توسل نما پس رسول خدا فرمود مائیم کشتی
نجات آنکس که با او بود نجات یافت و آنکس که از او میل نمود هلاک شد هر آنکس که او را حاجتی باشد بسوی
خدای تعالی پس باید سؤال نماید بتوسط ما اهلبیت و روایت نموده است ابن بابویه رحمة الله علیه باسناد خود از امیر
المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی خلق نکرده است خلقی را

که افضل از من باشد و از من گرامی‌تر باشد بر او پس عرض کردم یا رسول الله تو افضلی و یا جبرئیل فرمود یا علی
بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی تفضیل داده است انبیای مرسلین خود را بر ملائکه مقربین خود و مرا تفضیل
داده است بر جمیع پیغمبران و مرسلان و فضیلت بعد از من برای تو است یا علی و برای ائمه است که بعد از تو اند
بدرستیکه ملائکه از خدام ما و خدام محبان ما اند یا علی آنکسانیکه عرش را بر میدارند و کسانیکه در دور او
هستند تسبیح و تحمید میکنند پروردگار خود را و استغفار مینمایند برای کسانیکه ایمان آورده اند بولایت
ما یا علی اگر ما نمی‌بودیم خدا تعالی خلق نمیکرد آدم را و نه حوا را و نه بهشت و نه جهنم و نه آسمان و نه زمین پس چگونه
افضل نباشیم از ملائکه و حال آنکه بر ایشان سبقت گرفته ایم بسوی معرفت پروردگار خود و تسبیح و تهلیل و
تقدیس او زیرا که اول چیزیکه خلق نموده خدای عز و جل [illegible] است ارواح ما است و گویا نمود ما را بتوحید خود
و تحمید خود و بعد از آن ملائکه را خلق نمود پس چون مشاهده کردند ملائکه ارواح ما را که یک نور است بزرگ
شمردند امر ما را پس تسبیح گفتیم تا اینکه بدانند ملائکه اینکه ما مخلوق هستیم و اینکه خدا تعالی منزه است
از صفات ما پس ملائکه تسبیح گفتند بتسبیح ما و منزه نمودند خدا تعالی را از صفات ما پس چون اینکه عظمت
شأن ما را مشاهده نمودند ما تهلیل گفتیم تا اینکه بدانند ملائکه که خدائی نیست بجز خدا تعالی و ما بندگانیم و
نیستیم ما خدایان با او و یا بدون او که واجب شد اینکه ما را عبادت نمایند پس ملائکه گفتند لا اله الا الله
پس چون اینکه مشاهده نمودند بزرگی محل ما را ما تکبیر گفتیم تا اینکه ملائکه بدانند که خدا تعالی بزرگتر است و
عظمت محل با او است و چون اینکه مشاهده کردند آنچه را که خدا تعالی قرار داده بود برای ما از عزت و قوه ما
گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا اینکه ملائکه بدانند که حول و قوه نیست مگر با خدا تعالی و چون اینکه مشاهده
نمودند آنچه را که خدا تعالی بر ما انعام کرده است و او واجب نموده است برای ما از فرض طاعت ما گفتیم الحمد لله
تا بدانند ملائکه آنچه را که خدا تعالی ثابت نموده است بر ما که حمد نمائیم او را بر نعمت او پس ملائکه گفتند الحمد لله
پس بسبب ما هدایت یافتند بسوی معرفت توحید خدا تعالی و تسبیح او و تهلیل او و تحمید او و تمجید او بدرستیکه
خداوند تبارک و تعالی خلق نمود آدم را و ما را بودیعه گذاشت در صلب او و امر کرد ملائکه را بسجود بجهت تعظیم
آدم و اکرام او و سجود ایشان بود برای خدا عز و جل عبودیت و برای آدم اکرام و اطاعت بجهت آنکه بودیم ما در صلب

او

او پس چگونه افضل نباشیم از ملئکه و حال آنکه سجده کردند ملئکه برای آدم و حال آنکه وقتیکه مرا بمعراج بردند
جبرئیل اذان گفت دو تا دو تا و اقامه گفت دو تا دو تا بعد از آن گفت پیش بایست یا محمد پس گفتم او را یا جبرئیل
مقدم شوم بر تو گفت بلی بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی تفضیل داده است انبیای خود را بر جمیع ملئکه خود و
ترا بالخصوص تفضیل داده است پس پیش ایستادم و نماز کردم با ایشان و فخری نیست پس وقتیکه رسیدم بحجب نور
جبرئیل گفت پیش برو یا محمد و خود پس ماند و از من تخلف کرد پس گفتم یا جبرئیل در چنین موضعی از من جدا میشوی
گفت یا محمد انتهای حدی که خدا تعالی برای من قرار داده است اینجاست اگر از اینمکان بگذرم پر و بال من بسوزد بجهة
آنکه تعدی نموده ام از حدود پروردگار خود پس داخل نمودند مرا در نور تا اینکه رسیدم بآنجائیکه خدا تعالی
میخواست از علو ملک او پس ندا رسید یا محمد تو بنده منی و من پروردگار توام پس مرا عبادت بکن و بر من توکل
نما بدرستیکه تو نور منی در میان بندگان من و رسول منی بسوی خلق من و حجت منی بر ایشان و برای تو و آنکسانیکه
تابع تو شده اند خلق نموده ام جنت خود را و برای آنکسانیکه مخالفت تو کنند خلق نموده ام جهنم خود را و برای اوصیای
تو واجب کرده ام کرامت خود را و برای شیعیان ایشان واجب کرده ام ثواب خود را پس گفتم یا رب و کیانند اوصیای من
کیانند پس ندا رسید که یا محمد اوصیای تو نوشته شده اند بر ساق عرش من پس نظر نمودم و من در حضور
پروردگار خود بودم بسوی ساق عرش پس دیدم دوازده نور و در هر نوری سطر سبزی بر او اسم وصی از اوصیای
من اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی امت من پس گفتم یا رب ایشان اوصیای منند بعد از من پس ندا
رسید که یا محمد ایشان اولیای منند و احبای منند و اصفیای منند و حجت منند بعد از تو بر بریه من و ایشان اوصیای
تو اند و خلفای تو اند و خیر خلق منند بعد از تو قسم بعزت و جلال خود که ظاهر میسازم با ایشان دین خود را
و با ایشان اعلای کلمه خود میکنم و زمین را پاک میسازم از دشمنان خود با آخر ایشان و او را مالک میکردانم
مشارق ارض و مغارب آنرا و بادها را برای او مسخر کردانم و ذلیل میکردانم برای او سحاب سخت را و نصرت میدهم
او را با لشکر خود و مدد میکنم او را با ملائکه خود تا آنکه دعوت من بلند شود و جمع نماید خلق را بر توحید
من بعد از آن دوام میدهم ملک و سلطنت و را و ایام را میکردانم میان اولیای خود تا روز قیامت و اخبار در
طرق چند در فضایل اهلبیت علیهم السلام از حد و حصر بیرون است و مناقب ایشان در دهان خاص و عام

مشهور

مشهور و معروفست حتی اینکه جماعتی از عقلای اعصار بر نبوت امیر المؤمنین علی علیه السلام قایل شدند
و جمعی دیگر در کار او بشک افتادند و در میان شیعه و سنی متواتر است که حسن و حسین علیهما السلام سید
شباب اهل الجنة که دو سید جوانان اهل بهشت اند و ایشان زاهدترین خلق و اعلم ترین اهل زمان بودند و در
راه خدا جهاد نمودند تا اینکه کشته شدند و میپوشید حسن علیه السلام لباس پشمینه در زیر لباس فاخر خود
و کسی باو اطلاع نداشت و منقولست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را بر ران راست
خود گذاشت و ابرهیم پسر را بر ران چپ پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت که خدا تعالی جمع نمیکند برای
تو میان ایشان این اختیار نما از ایشان هر کدام را که میخواهی و رسول خدا صلی الله علیه و آله با خود گفت که اگر
حسین بمیرد من و علی و فاطمه بر او [illegible] بمیرد من میگریم بر او و اختیار نمود موت ابرهیم را و بعد از
سه روز ابرهیم وفات [illegible] و بعد از آن هر زمان که [illegible] علیه السلام بنزد آن بزرگوار آمد میبوسید او را
و میفرمود اهلا و سهلا [illegible] ابرهیم را و بود علی بن الحسین علیهما السلام
زین العابدین قائم اللیل [illegible] النهار [illegible] هزار رکعت نماز میکرد و تلاوت قران مینمود و
بعد از هر رکعت دعا میخواند [illegible] ادعیه که [illegible] منقولست و ادعیه خود آنحضرت که معروفست بصحیفه
سجادیه که او را زبور آل محمد میگویند مشهور و در میان خلق متداول است و گریه بسیار میکرد حتی آنکه اشک
در روی مبارکش جا کرد و از کثرت سجود که میکرد مساجد او مثل زانوی شتر شده بود و لهذا او را ذو الثفنات
میگفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را سید العابدین نامید چنانکه در اخبار گذشت و در مدینه قومی
بودند شبها روزی ایشان میرسید و نمیدانستند که از کیست و زمانیکه آنحضرت وفات نمود روزی آنها
بریده شد آنوقت فهمیدند که این رزق از آنحضرت بوده است و سالی هشام بن عبد الملک حج نمود و هر چه خواست
استلام حجر الاسود نماید از کثرت خلق میسر نشد پس حضرت سید سجاد علیه السلام آمد و خلق از حجر الاسود کناره کرده
در محل اجتناب ایستادند و احترام او را مراعات نمود و او را بر دیگری تفضیل دادند و هشام نظر بآنحضرت نمود
و غضبناک گردید و گفت کیست این که برای او ایستادید و این همه احترام را در حق او ملاحظه نمودید و فرزدق
شاعر در میان آن جماعت بود و باب محبت و موالات او منفتح گردید و گفت شعر هذا الذی تعرف البطحا

وطاته

وطأته والبیت یعرفه والحل والحرم هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم اذا رأته
قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل من خیر خلق الله
قیل هم هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا تا آخر قصیده که شعر بسیاری در نعت
آنحضرت است و این قصیده معروفست و در آخر قصیده گفت مقدم بعد ذکر الله ذکرهم فی کل بدء ومختوم
به الکلم من یعرف الله یعرف اولیته فالدین من بیت هذا ناله الامم ولیس قولک من هذا بضائره
العرب تعرف من انکرت والعجم وهشام در غضب شده امر نمود تا فرزدق را میان مدینه و مکه و فرزدق در
حبس ابیات انشا نمود که هشام را هجو کرده بود و فرستاد بزد او و فرزدق را مرخص نمود و حضرت امام زین العابدین
هزار تومان برای فرزدق فرستاد او را برگردانید و گفت [illegible] اهل رسول [illegible] و گفتم و براءی
نمیکرد پس آنحضرت فرمود ما اهلبیتی هستیم [illegible] بر نمیگردد پس فرزدق قبول نمود و ازو پسر
او امام محمد باقر علیهما السلام باقر او دوست [illegible] علم [illegible] آخر بود و [illegible] خدا صلی الله علیه وآله
باقر نامید و شهادت بکثرت علوم او داد [illegible] زمان او [illegible]
از کثرت سجود پیشانی او شکافته بود و مردی است [illegible] جابر بن عبد الله انصاری و با
جمعی بسیار اختلاف و ملازمت فرمود که خواهی [illegible] وقتیکه جابر بن عبد الله
رسید او طفل بود و پیغام رسول خدا صلی الله علیه وآله را رسانید آنحضرت فرمود وعلی جدی السلام
حتی بالسند متصل و از جابر سوال کردند که چگونه بود گفت نشسته بودم در خدمت رسول خدا صلی الله علیه
وآله و او با حسین بازی میکرد در دامن خود فرمود یا جابر پسری او را خواهد شد اسم او علی زمانیکه قیامت شود
منادی ندا میکند که سید عابدین برخیزد پس برخیزد او و بعد از آن پسری او را شود اسم او محمد الباقر او میشکافد
علم را شکافتنی و وقتیکه او را درک نمودی لازمست سلام مرا برسانی او را و ابو حنیفه که امام اعظم اهل سنت است از او روایت
میکند و پسر او امام جعفر صادق علیه السلام افضل اهل زمان خود بود و اعبد ایشان بود باعتراف دوست و دشمن و علما
سیرت اند که او مشغول بعبادت شده طلب ریاست نکرد قال الشهرستانی فی [illegible] الامامیة الصادق جعفر بن
محمد وهو ذو علم غزیر فی الدین وادب کامل فی الحکمة وزهد بالغ فی الدنیا وورع تام عن الشهوات وقد اقام

بالمدینة

بالمدینة مدّة یفید الشیعة المنتمین الیه ویفیض علی الموالین له اسرار العلوم ودخل العراق واقام بها
مدّة ما تعرض للامامة قطّ ولا نازع احدًا فی الخلافة ومن غرق فی بحر المعرفة لم یطمع فی شط ومن ترقّی الی ذروة
الحقیقة لم یخف عن حطّ وقیل من انس بالله توحش عن الناس ومن استانس بغیر الله نهبه الوسواس وهو من جانب
الاب ینتسب الی شجرة النبوّة ومن جانب الام ینتسب الی ابی بکر شهرستانی که از کبار علمای اشاعره است گفته است در کتاب
ملل ونحل امام جعفر صادق علیه السلم صاحب علم بسیار بود در دین وادب کامل داشت در حکمت وزهد بالغ در
دنیا برای او بود وورع تام از شهوات داشت ومدتی در مدینه اقامت کرد بر شیعیان وموالیان خود اسرار علوم را
وبعراق آمد مدتی در انجا اقامه نمود ابدًا ادعای امامت نکرد ومتعرض او نشد وبا کسی در باب خلافت منازعه
نکرد مؤلف میکوید غرض ایمه د[illegible] بل بر امامت واند که اگر ان امام بود پس چرا ادعای
امامت نکرد وچرا در [illegible] با کسی منازعه نکرد [illegible] این سخن را مکرر شنیدی وکسیکه چنان علمی داشته با
که تو اعتراف با ومیکنی [illegible] تکلیف [illegible] که منازعه را در این باب موقوف دارد
وانکه هی بعین وملکی [illegible] ردد وعلاوه او را در عراق چه کار بود غیر از این
بود که منصور او را بجبر [illegible] او سیر وار داشت واکر او را معین بود وقدرت بر ملاقه
داشت از خانه خود وازحرم [illegible] بیرون نیامد ومعروفست که منصور دو نوبت باجبار او را
بعراق آورده باو عتاب نموده اراده قتل او کرده وبا این حال چکونه منازعه در خلافت با منصور نماید وبالجمله بطلان
این سخن واضح است ومنقول است که عمرو بن ابی المقدام میکفت که هر زمان نظر بجعفر بن محمد میکردم میدانستم
که او از سلاله پیغمبر است وفقه امامیه وعقاید حقه ومعارف حقیقیه از او منتشر شده الهذا شیعه را
جعفری مذهب میکویند وهر چیز اخبار میفرمود چنان میشد واخبار نمود منصور را که سلطنت باو میرسد واو
شاد کردید بجهة اینکه او میدانست که انجناب هر خبریکه بدهد چنان خواهد شد ولهذا وقتیکه در محاربه او
با آل مروان کریخت میکفت این قول صادق قمی کجا است قول صادق اهلبیت علیهم السلام وبعد پسر او امام
موسی علیه السلام اعبد اهل زمان خود قایم اللیل وصایم النهار بود واو را عبد صالح میکفتند واکر کسی
در حق او بدی ذکر میکرد واو می شنید مالی برای او میفرستاد ولهذا او را کاظم نامیدند ودوست ودشمن فضایل او را

نقل

نقل کرده‌اند و منقولست که ابن جوزی حنبلی نقل نموده است از شقیق بلخی که گفت در سال صد و چهل و نه بحج
رفتم و در قادسیه منزل نمودم دیدم جوانی خوشرو و گندم‌گون لباس پشمینه پوشیده و عمامه بر سر و نعلین در پا
از خلق دور نشسته و با خود گفتم این جوان از صوفیه است میخواهد که کل شود بر مردم قسم بخدا میروم بنزد او و سرزنش
میکنم او را پس نزدیک باو شدم وقتیکه دید مرا که رو باو میروم فرمود یا شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض
الظن اثم ای شقیق گمان بد کردن گناهست با خود گفتم که این بنده صالح است آنچه که در دل من بود او را گفت
و از قلب من خبر داد هر آینه باو ملحق شده از او حلیت میخواهم پس از نظر من غایب گردید وقتیکه در واقصه منزل
نمودیم دیدم او را نماز میخواند و اعضای او مضطرب و اشکش میریزد گفتم میروم از او حلیت خواهی میکنم
پس نماز خود را مختصر نمود فرمود یا شقیق و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی
ای شقیق خدای تعالی فرموده است بدرستیکه من میبخشم آنکس را که توبه نماید و ایمان آورد و عمل صالح
کند و هدایت یابد گفتم این از ابدالست دو مرتبه از من خبر داد [illegible] وقتیکه در زباله منزل کردیم دیدم
او را بر سر چاه ایستاده و در دست کوزه دارد میخواهد آب بکشد [illegible] افتاد پس چشم خود را بسوی
آسمان بلند نمود و گفت انت ربی اذا ظمئت الی الماء و قوتی اذا اردت الطعام [illegible] اسئلک مالی سواها توی
سیدی امروز تشنه شدم و قوت من وقتیکه طعام خواهم شقیق گفته است والله دیدم که آب چاه بلند شد
و کوزه را گرفت و پر کرد و وضو گرفت و چهار رکعت نماز خواند بعد از آن میل نمود بسوی تل ریگی که در آنجا
بود و قبضه از او برداشت توی کوزه ریخته و از او خورد و تعجب نمودم از این پس گفتم اطعام نما مرا از زیادتی
آنچه که خدای تعالی ترا روزی کرده و آنچه که بتو انعام نموده است او را فرمود یا شقیق همیشه نعمتهای خدای تعالی
بر ما در ظاهر و باطن است پس نیکو نما ظن خود را به پروردگار خود بعد از آن کوزه را بمن داد پس من از او
خوردم دیدم سویق است با شکر و چشیدم والله از او خوشبوتر و لذیذتر نخورده بودم و چند روز باین حال بودم
میل طعام و آب نکردم بعد از آن او را ندیدم تا اینکه داخل مکه شدم پس شبی او را در پهلوی قبه میزاب دیدم در نصف
شب نماز میکرد بخشوع و گریه و انین باین حال بود تا اینکه شب گذشت و فجر طلوع نمود و نشست در مصلای
خود مشغول تسبیح گشت بعد از آن برخاست نماز فجر را خواند بعد هفت بار طواف نمود و بیرون رفت پس

من پشت سر او رفتم و او را دیدم برخلاف آنچه که او را دیده بودم و او را خواستم و احوال از غلام بود و خلوت بود و او را گرفته بر او سلام میکردند و تبرک باو مینمایند پس بعضی از ایشان گفتم کیست این گفت تو او را نمی‌شناسی و ندیده او را و او امام زمان و امام انام است گردن با و اخوی ابن موسی بن جعفر علیه السلام است پس گفتم تعجب کردم که این چنین عجایب سر زند مگر از چنین شخصی و بود پسر او علی الرضا علیه السلام افضل و اعلم اهل زمان خود و فقها جمهور بسیار از او اخذ نموده‌اند و مامون او را ولیعهد خود نمود بجهة از فضل و کمالی که مامون در او میدانست و نوشت مامون با فاق که او را بیعت نمایند و او امام زمانست و با از توابع او و توابع آبای او [illegible] اهل ادیان از یهود و نصاری و مجوس و هر یک را با کار خود الزام داد و مامون [illegible] ابونواس شاعر گفت تو چرا [illegible] مدح نکردی ابونواس گفت شعر قیل لی انت افضل الناس طرا فی [illegible] الکلام [illegible] للکلام نظاما ینثر الدر فی یدی مجتنیه فلما ذا ترکت مدح ابن موسی والخصال التی تجمعن فیه [illegible] لا استطیع مدح امام کان جبریل خادما لابیه قد ندادم که مدح نمایم امامی را که [illegible] و معجزات و کرامات و از خلفزونست و پسر او محمد الجواد علیه السلام [illegible] بود بجهة وفور عقل او و کثرت علم او و دانست او با صغر سن او و مامون را خوش آمده دختر خود را بتزویج او داد و این بر بنی عباس گران آمده مامون منع کردند و گفتند او طفلست چیزی نمیداند مامون گفت من از شما بهتر میدانم میخواهید امتحان نمایید پس یحیی بن اکثم قاضی را مال بسیاری وعده نمودند که مسئله مشکلی از او پرسد و او را عاجز نماید و در مجلس مامون قاضی ملزم شده خایب و منکوب شدند و آنحضرت در همان مجلس خطبه خوانده دختر مامون را بحباله نکاح خود درآورد و پسر او علی الهادی علیه السلام افضل اهل زمان خود بود باقرار دوست و دشمن و زاهد و عابد بود و جمعی اهل مدینه بسیار مشتاق باو و مایل بودند و متوکل از این جهة از او خائف بود یحیی بن هرثمه را فرستاد و او را بغداد آوردند و منزل او را در مدینه جو باشند بجز قرآن و دعا و کتب دعیه چیزی نیافتند و ورع و زهد او را بر متوکل نقل نمودند او را اکرام نمود بعد از آن متوکل ناخوش شد نذر کرد اگر عافیت یافت دراهم کثیره تصدق نماید وقتیکه از ناخوشی عافیت یافت ندانست که چه قدر باید تصدق دهد و از فقهای عصر سوال نمود کسی ندانست و کسی را فرستاد

از آنحضرت سؤال نمود فرمود [illegible]

خدا یتعالی

یا علی مدد

خدای تعالی فرموده است لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللهُ فِی مَوَاطِنَ کَثِیرَةٍ از مواطن هشتاد است آمده منقولست که نمامی کردند بمتوکل
که شیعیان از اهل قم بر آنحضرت سلاح آورده اند و بر زنهار و امثال واجب و لازم است که خروج نماید و داعیه سلطنت دارد
پس متوکل جماعتی از اتراک را فرستاد و شب هجوم آوردند بر سر خانه اش و گشتند جمیع خانه را و پیدا نکردند و بعد از آن
حضرت را دیدند که در خانه در بسته قرآن میخواند و عبائی پشمین پوشیده بر روی ریگ و سنگ ریزه نشسته متوجه است
بسوی خدای تعالی و قرآن میخواند و بهمان حال او را نزد متوکل آوردند او را تعظیم نمود و اکرام کرد و در پهلوی خود نشانید
و آنحضرت اعلم اهل زمان خود بود چنانکه در انتهی و پسر او حسن عسکری علیه السلام اعلم و افضل و ازهد اهل
زمان خود بود و اهل سنت از او بسیار روایت میکنند و کرامات و معجزات او در میان دوست و دشمن معروفست
و پسر او حضرت حجة الله مهدی صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن [illegible] دارند که او امام بر حق است
و خواهد آمد و اخبار در این باب متواتر است [illegible] بسیار است و [illegible] امام جامع جمیع
اوصاف کمال باشند و دوست و دشمن بر او اعتراف [illegible] نمایند و علاوه
بر آن نصوصیکه از رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible] امامت میکند
وارد است چنانکه گذشت جمله از آن [illegible] و چنانکه اهل سنت در باب
نصوص ذکر نموده اند همه شان استبعادات باطله است [illegible] هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ
صَادِقِینَ اگر دلیل و برهانی دارند بیاورند و آنچه ذکر کرده است میگویند و آنچه که دلالت میکند بر امامت ائمه
اثنی عشر زیاده بر آنچه که ذکر نمودیم آنست که روایت میکند ابرهیم بن محمد جوینی که از علمای اهل سنت است باسناد
خود از عبدالله بن عباس که گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود اَنَا وَ عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ تِسْعَةٌ
مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ زمانیکه ایشان معصوم باشند واجبست که امام باشند و ایضا روایت کرده
ابرهیم بن محمد جوینی باسناد خود از مجاهد از ابن عباس گفت یهودی آمد بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله او را
نعثل میگفتند و گفت یا محمد بپرسم ترا از چیزهائیکه مدتیست در دل من خلجان میکند پس اگر جواب گفتی
داری مسلمان میشوم بر دست تو حضرت رسول فرمود سوال نما یا ابا عماره پس یهودی سوالاتی نمود که متعلق
بخدای تعالی و صفات او بود و جواب بر وفق صواب شنید و گفت راست گفتی یا محمد خبر بده مرا که وصی تو کیست او

زیرا که هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه او را وصی است بدرستی که پیغمبر ما موسی بن عمران وصی خود نمود یوشع بن
نون را و آنحضرت فرمود بلی وصی من و خلیفه بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو سبط او حسن بعد از او
حسین است و تالی او میشوند نه نفر از صلب حسین ائمه ابرار گفت یا محمد نام بر ایشان از برای من فرمود نعم اذا مضی
الحسین فابنه علی و اذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا
مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد ثم ابنه علی ثم ابنه الحسن ثم الحجة بن الحسن فهذه اثنا
عشر ائمة علی عدد نقباء بنی اسرائیل پس این دوازده امام است بعدد نقبای بنی اسرائیل گفت مکان ایشان در جنات است در بهشت
فرمود با من در درجه من گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و شهادت میدهم بدرستی که ایشانند
اوصیا بعد از تو و از ادیده ام در کتب [illegible] که موسی بن عمران با خبر داده است که در آخر زمان
پیغمبری بیرون آید اسم او [illegible] خاتم پیغمبران است [illegible] بعد از او نیست پیغمبر و بیرون میآید از صلب او امامان
نیکان بعدد اسباط بنی اسرائیل [illegible] گفت میشناسم یا رسول الله بدرستی که ایشان
دوازده نفر بودند اول ایشان [illegible] که غایب شد از بنی اسرائیل غایب شد بعد
از عود نمود پس خدا تعالی ظاهر [illegible] آنکه مندرس شده بود آنحضرت فرمود میشود در امت
من آنچه که در بنی اسرائیل شد [illegible] که دوازدهم از اولاد من غایب میشود حتی آنکه دیده نمیشود
و میاید بر امت من زمانی باقی نمیماند از اسلام مگر اسم او و از قرآن مگر رسم او پس در آن وقت خدای تعالی اذن
خروج باو میدهد پس اسلام را ظاهر میسازد و دیگر تازه میکند بعد از آن جناب رسالت مآب صلی الله علیه
و آله فرمود خوشحال کسی که دوست دارد ایشان را و وای بحال کسی که بغض ایشان را داشته باشد و خوشحال کسی
که چنگ زند با ایشان پس نعثل تکانید خود را و ایستاد در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت شعر
صلی العلی ذو العلی علیک یا خیر البشر انت النبی المصطفی و الهاشمی المفتخر بکم هدانا ربنا
و فیک نرجوا ما امر و معشر سمیتهم ائمة اثنی عشر حباهم رب العلی ثم صفاهم من کدر قد فاز
من والاهم و خاب من عاد الزهر آخرهم یسقی الظماء و هو الامام المنتظر عترتک الاخیار لی و
التابعون ما امر من کان عنهم معرضا فسوف تصلیه سقر ایضا روایت کرده است ابراهیم بن محمد حموینی باسناد

خود از ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام فرمود که پدرم بجابر بن عبد الله انصاری فرمود مرا بسوی
تو حاجتی است چه وقت بر تو آسانست که با تو خلوت نمایم و آن حاجت خود را از تو سؤال کنم جابر گفت هر وقت
که خواسته باشی پس پدرم با او خلوت نمود فرمود یا جابر مرا خبر ده از آن لوح که دیدی او را در دست مادر من
دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و از آنچه که فاطمه بتو خبر داد که درین لوح نوشته شده است جابر گفت خدا را
بشهادت میطلبم که من داخل شدم بر مادر تو فاطمه علیها السلام در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله که تهنیت
نمایم او را بولادت حسین پس دیدم در دست او لوحی سبز گمان کردم که او از زمرد است و دیدم در او نوشته سفیدی بود
بنور آفتاب پس من گفتم پدر و مادرم فدای تو ای دختر رسول خدا این چه لوح است فرمود این لوحی است هدیه
فرستاده است او را خدا بسوی رسول خود در او نوشته است [illegible] نام شوهر من و اسم دو پسر من و اسم اوصیا
از اولاد من پس داد بمن او را پدرم تا آنکه [illegible] جابر گفت [illegible] مادر تو فاطمه او را بمن داد خواندم
او را و نسخه کردم پس پدرم فرمود یا جابر [illegible] گفت بلی پس با پدرم رفت تا بمنزل جابر و بیرون آورد
صحیفه از رق فرمود یا جابر نظر نما بکتاب خود [illegible] خود را نگاه کرد و پدرم خواند
و یک حرف با هم اختلاف نداشتند پس جابر گفت [illegible] دیدم در آن لوح نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نوره و سفیره و حجابه و دلیله این کتابیست از خدای
عزیز حکیم برای محمد نور او و سفیر او و حجاب او و دلیل او نزل به الروح الامین من عند رب العالمین آورد
او را روح الامین از نزد رب العالمین عظّم یا محمد اسمائی واشکر نعمائی و لا تجحد آلائی انی انا الله لا اله
الا انا قاصم الجبارین و مذل الظالمین و دیان الدین ای محمد بزرگ شمار اسمهای مرا و شاکر باش نعمتهای
مرا و کفران مکن نعمتهای مرا بدرستیکه منم خدائی که نیست خدای بجز من که شکننده جباران و ذلیل کننده ظالمان و
جزا دهنده روز جزا انی انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضلی او خاف غیر عدلی عذبته عذابا لا اعذبه
احدا من العالمین فایای فاعبد و علی فتوکل انی لم ابعث نبیا فاکملت ایامه و انقضت مدته الا جعلت
له وصیا بدرستیکه منم خدائی که نیست بجز من خدائی هر آنکس که امید داشته باشد غیر از تفضل مرا و بترسد از غیر عدالت
من عذاب میکنم او را بعذابی که عذاب نکرده باشم بآن عذاب احدی را از عالمیان پس مرا عبادت نما و بر من توکل بکن بد

که نفرستادم پیغمبری را که روزگار او بسر آید مگر آنکه برای او وصیّ قرار دادم وَاِنّی فَضَّلْتُكَ عَلَى الْاَنْبِیاءِ

وَفَضَّلْتُ وَصِیَّكَ عَلَى الْاَوْصِیاءِ بدرستیکه من تفضیل دادم ترا بر پیغمبران و تفضیل دادم وصیّ ترا بر اوصیا

وَاَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَیْكَ بَعْدَهُ وَبِسِبْطَیْكَ حَسَنٍ وَحُسَیْنٍ وگرامی داشتم ترا باد و سبط تو حسن و حسین

فَجَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمی بَعْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ اَبیهِ وَجَعَلْتُ حُسَیْناً خازِنَ وَحْیی وَاَكْرَمْتُهُ بِالشَّهادَةِ وَخَتَمْتُ

لَهُ بِالسَّعادَةِ فَهُوَ اَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ وَاَرْفَعُ الشُّهَداءِ دَرَجَةً پس گردانیدم حسن را معدن علم خود بعد از

گذشتن زمان پدرش و گردانیدم حسین را خازن وحی خود و گرامی داشتم او را با شهادت و ختم نمودم برای او

بسعادت پس او افضل از هر شهیدیست و درجه او بلندتر است از درجه شهدا جَعَلْتُ كَلِمَتِیَ التّامَّةَ مَعَهُ وَالْحُجَّةَ

الْبالِغَةَ عِنْدَهُ بِعِتْرَتِهِ اُثیبُ وَاُعاقِبُ [illegible] با او و حجّت بالغه را نزد او و باعترت او ثواب

میدهم و عقاب مینمایم اَوَّلُهُمْ سَیِّدُ الْعابِدینَ وَزَیْنُ [illegible] الْماضینَ وَابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٌ الْباقِرُ

لِعِلْمی وَالْمَعْدِنُ لِحِكْمَتی اوّل ایشان [illegible] محمّد باقر است که معدن حکم من است سَیَهْلِكُ

الْمُرْتابُونَ فی جَعْفَرٍ الرّادُّ عَلَیْهِ كَالرّادِّ عَلَیَّ [illegible] مَثْوى جَعْفَرٍ وَلَاَسُرَّنَّهُ فی اَشْیاعِهِ وَاَنْصارِهِ

وَاَوْلِیائِهِ هلاک میشوند [illegible] کننده بر او مثل ردّ کننده بر من است ثابت شده است

حکم از من بر آنکه گرامی دارم [illegible] جعفر را [illegible] دارم در اتباع و انصار و اولیای او وَانْتُجِبَتْ بَعْدَهُ مُوسى

وَانْتُجِبَتْ بَعْدَهُ فِتْنَةٌ لِاَنَّ خَیْطَ فَرْضی لا یَنْقَطِعُ وَحُجَّتی لا تَخْفى وَاَنَّ اَوْلِیائی لا یَشْقَوْنَ اَلا وَمَنْ جَحَدَ واحِداً

مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتی وَمَنْ غَیَّرَ آیَةً مِنْ كِتابی فَقَدِ افْتَرى عَلَیَّ وَوَیْلٌ لِلْمُفْتَرینَ الْجاحِدینَ عِنْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ عَبْدی

موسى حَبیبی وَخِیَرَتی انتخاب نمود بعد از او موسی را بر آنکه فرض من منقطع نمیشود و حجّت من مخفی نمیماند و دوستان

من شقی نمیشوند و آنکس که انکار نماید یکی از ایشان را بتحقیق انکار نموده است نعمت مرا و آنکس که تغییر دهد آیه را

از کتاب من بتحقیق بر من افترا بسته است و ویل باشد آنکسانرا که افترا میبندند و انکار میکنند و قتیکه بگذرد

زمان موسی اِنَّ الْمُكَذِّبَ بِالثّامِنِ مُكَذِّبٌ بِكُلِّ اَوْلِیائی بدرستیکه آنکس که تکذیب نماید هشتم را تکذیب نموده است

همه اولیاء مرا وَعَلِیٌّ وَلِیّی وَناصِری وَمَنْ اَضَعُ عَلَیْهِ اَعْباءَ النُّبُوَّةِ وَاَمْتَحِنُهُ بِالْاِضْطِلاعِ بِها یَقْتُلُهُ عِفْریتٌ مُسْتَكْبِرٌ یُدْفَنُ

بِالْمَدینَةِ الَّتی بَناها الْعَبْدُ الصّالِحُ فی جَنْبِ شَرِّ خَلْقی علی ولیّ من و ناصر من است و او را میکشد عفریت متکبر

ومدعو

ومدفون میشود در انشهر که او را بنا نموده است و القرنین در پهلوی شریر ترین خلق من حق القول منی
لاقرن عینه بمحمد ابنه وخلیفته من بعده فهو وارث علمی ومعدن حکمی وموضع سری وحجتی علی خلقی
فجعلت الجنة مثواه وشفعته فی سبعین من اهل بیته کلهم قد استوجبوا النار حکم ارمن کرده ست ا
برانکه روشن نمایم چشم او را بمحمد پسر او وخلیفه او بعد از او پس او وارث علم من است و معدن حکم من است
وموضع سر من است و حجت منست بر خلق من و بهشت را ماوای او کردیم و او را شفیع قرار دادم در حق هفتاد نفر
از اهلبیت او که همه ایشان مستحق اتش باشند واختم بالسعادة لابنه علی ولیی وناصری والشاهد فی
خلقی وامینی علی وحیی وختم مینمایم بسعادت بر پسر او علی ولی من و ناصر من و شاهد در میان خلق من و
امین من بر وحی من واخرج منه الداعی الی سبیلی والخازن لعلمی الحسن بیرون می اورم از او دعوت کننده برا
من و خازن علم من حسن را ثم اکمل ذلک بابنه م ح م د رحمة للعالمین علیه کمال موسی وبهاء عیسی وصبر ایوب فیذل
ان کامل میکردانم انرا با پسر او که رحمتست برای عالمیان برای است کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و سیذل
اولیائه فی زمانه وتتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس الترک والدیلم فیقتلون ویحرقون ویکونون خائفین
مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم ویفشو الویل والرنة فی نسائهم اولئک اولیائی حقا بهم
ادفع کل فتنة عمیاء حندس وبهم اکشف الزلازل وادفع الاصار والاغلال اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون ذلیل میشود اولیای من در زمان او و ایشان را مثل اسیر ترک و دیلم هدیه
میکنند و سرهای ایشان را هدیه برای یکدیگر میفرستند و کشته میشوند و سوزانیده شوند و میباشند خائف
و مرعوب و رنگ زمین با خون ایشان رنک کرده میشود و واه و ناله در میان زنان ایشان حادث میشود و ایشانند اولیای
من براستی و با ایشان دفع مینمایم هر فتنه و ظلمت را و با ایشان بر طرف مینمایم ... و بر ایشانست صلوات از
پروردکار ایشان و ایشانند هدایت یافتکان و عبد الرحمن بن سالم که راوی این روایتست گفته است
ابو بصیر گفت که اگر در تمام روزکار خود نشنیده باشی مکر همین حدیث را همین او ترا کافیست و از نا اهل نکهدار
او را و روایت کرده است موفق بن احمد باسناد خود از علی بن ابیطالب علیه السلام قال قال رسول الله ص انا واردکم
علی الحوض وانت یا علی الساقی والحسن الذائد والحسین الامر وعلی بن الحسین الفارض ومحمد بن علی الناشر

وجعفر بن محمد الصادق وموسى بن جعفر محبو المحبين والمبغضين وقامع المنافقين وعلي بن موسى زين المؤمنين
ومحمد بن علي منزل اهل الجنة في درجاتهم وعلي بن محمد خطيب شيعته ومزوجهم الحور العين والحسن بن علي
سراج اهل الجنة يستضيئون به والمهدي شفيعهم يوم القيامة حيث لا ياذن الله الا لمن يشاء ويرضى و
روايت كرده است ترمذى وابوداود وابن جوزى وديگران از ابن عمر قال قال رسول الله يخرج في اخر الزمان
رجل من ولدي اسمه كاسمي وكنيته ككنيتي يملأ الارض عدلا وقسطا كما ملئت جورا فذلك هو المهدي
رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده بيرون مىآيد در اخر زمان مردى از اولاد من اسم او مثل اسم من است وكنيه
او مثل كنيه من است زمين را از عدالت پر ميكند چنانكه از جور پر شده است پس او همان مهدى است واين همان
چنانكه مى بينى نص صريح است [illegible] امام وهر دو فرقه سنى وشيعه اتفاق دارند بر نقل كردن
ان از رسول خدا صلى الله عليه وآله ودر عقل ونقل از كتاب وسنت چيزى كه انها را دفع كند وبر خلاف انها
دلالت نمايد نيست [illegible] انها جايز نيست واهل سنت را در اين باب سخن
معقولى نيست چنانكه [illegible] دوازدهم حضرت مهدى صاحب زمان صلوات الله عليه
وعلى ابائه پس اجماعى اهل اسلام [illegible] حق است وخواهد امد واز اولاد فاطمه عليها السلام
واهل سنت در اين باب [illegible] انكه بنا بر انچه بنظر رسيده است او اماميه رضوان الله
عليهم ميگويند كه انجناب پسر امام حسن عسكرى است والحال في الساعة موجود است لكن از خوف ظلمه ويا
مصالح ديگر اختفا بهم رسانيده وغيبت اختيار نموده است تا وقتيكه مصلحت اقتضا نمايد وخدا عز وجل اذن
ظهور وخروج دهد در انوقت ظاهر شده ترويج دين ميكند واهل سنت اين مطلب را انكار دارند وميگويند
كه او در اخر زمان بوجود خواهد امد ودليل بر حق بودن مذهب اماميه از چند وجه است **اول** انكه وجود
امام لطف است ولطف بر خدا تعالى واجب است پس لازم ايد كه زمانه خالى از حجت نباشد وان مستلزم انتفاء
تكليف واهمال بنده است وان بر حكيم جايز نيست پس واجب است كه امام موجود باشد وتصرف نمودن امام
در امور خلق لطف ديگر است ومانع از طرف خلق است كه تمكين نمينمايند واگر تصرف نمايد وان باعث نميشود
كه او امام نباشد زيرا كه امام بمنزله كعبه است چنانكه در اخبار وارد است وبر مردم واجب است كه او را اطاعت

نمايند

نمایند چنانکه بر ایشان واجبست که نماز بسوی کعبه کنند و اگر نکنند کعبه از قبله بودن بیرون نمیرود و همچنین است
امام اگر مردم اطاعت او نکرده و تمکین ندهند که در امور ایشان تصرف نماید از امام بودن بیرون نمیرود و بر او
واجب نیست که بتنهائی با مردم او جهت دین ایشان مقاتله نماید و خود را بهلاکت اندازد بلکه بر او خواست
واختفای او در صورت خوف بهلاکت نفس واجبست چه جای آنکه یقین بهلاکت باشد چنانکه در حق آنجناب بود
زیرا که همه اهل اسلام از بزرگ و کوچک و وضیع و شریف بسبب اخبار نبودن رسول خدا صلی الله علیه و آله
میدانستند که قائم آل محمد از صلب امام حسن عسکری علیه السلام خواهد بود و جباران و ظالمان را قلع
و قمع خواهد نمود و از این جهت سلاطین خصوص سلاطین بنی عباس از آنحضرت خائف بودند باعتبار آنچه از
ایشان صادر گردیده بود در حق اولاد علی علیه السلام [illegible] کرد با [illegible] نمودند
عباسیان با ملک آنحضرت و انتقام کشیدن او [illegible] امویان اعتناب نمودند
بیعت نمودن او با امام رضا علیه السلام [illegible] انکار [illegible] نقل [illegible] کوتاه کنند و شما
در یافت نمیکنید [illegible] رشید [illegible] خبر داشت
از آبای خود و از آنچه که او را [illegible] هفتم از اولاد عباس از ...
بیرون میرود [illegible] مفقود شد شما [illegible] آنچه که بنی عباس در حق
اولاد علی علیه السلام کردند هیهات نسبت بشما مگر شمشیر میاید بسوی شما از حسینی خونخواه میرود
شما را در [illegible] پس آنچه که از من صادر گردیده است یعنی بیعت امام رضا علیه
السلام نیست مگر بجهة آنکه میخواهم خون شما و آنکه [illegible] مودت میان ما و ایشان و لهذا اولاد
ابوطالب مواسات میان ما [illegible] بشما و اولاد شما هستم و شما غافلید و لهذا سلاطین وقت
در کمین آنحضرت بودند که او را بقتل رسانند چنانکه بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام مستحفظ
بر خانه او گماشتند که آنحضرت را هرجا یابند بگیرند و شکم زنان را پاره کردند باعتبار قول قابلی که یکی از خواص
ابو محمد علیه السلام حامله است باحتمال اینکه گاه باشد که آنحمل قائم آل محمد باشد و مدت متمادی آنجناب
بطور اختفا در زمان [illegible] کرد و مهما امکن ترویج دین و نشر [illegible] را میکرد و خلق را هدایت میفرمود

و دیگر

و وکیلان برای خود در بلاد تعیین نموده بودند که بدستیاری ایشان مهمات خلق را میرسید و در آخر از بیم اعدا
و ظالمان مختفی شدند اختفای کلی اختیار نمود و در این صورت بر او حرجی نیست و قدح در امامت و تمکن
و نسبت وجود فایض الجود او و بنا از اقرار و خلق ابقای است و این نفعی است که از وجود او بر خلق عاید میشود
پس اینچه که اهل سنت میگویند زمانیکه امام ممنوع از تصرف در امور خلق گشت مختفی و ظاهر بودن او مساوی
و فرق ندارد غلط است باعتبار آنکه انتفاع از وجود امام منحصر در تصرف نیست چنانکه گفتیم بلکه خلق از او
منتفع میشوند باعتبار وجود او چنانکه از آفتاب منتفع میگردند و در زیر ابر و همچنین غلط است آنکه میگویند
که لطف بر خدای تعالی واجب نیست زیرا که در صورت عدم وجوب لطف لغو و عبث لازم میاید و آن بر خدا
عز و جل جایز نیست توضیح [illegible] آنست که لطف عبارتیست از آنچه که انسان از اطاعت نزدیک و از معصیت
دور نماید و فرستادن پیغمبران و نازل نمودن کتابهای آسمانی و قرار دادن دین و شریعت و ملت همه اینها لطفهاست
و اگر لطف واجب نباشد همه [illegible] نمودن لغو و بی فایده است و لازم میاید که خدای تعالی
خلق را عبث و بیجا آفریده باشد [illegible] نه کتابی در میان باشد و بطلان این آشکار است
و در اوایل کتاب بیان آن [illegible] النسفی و دیگران از علمای اهل سنت گفته اند که اگر
آنحضرت ادعای امامت نمیکرد و در خانه خود مینشست بر خلق ظاهر میبود چنانکه پدران او بودند بر او خوفی
نبود فاسد است چنانکه ذکر نمودیم که مردم از او خائف بودند باعتبار آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق
او خبر داده بود که او چنین و چنان میکند نه از ادعای امامت کردن او چنانکه شنیدی که سلاطین پی او میگشتند
که او را بکشند در ایام طفولیت او که هنوز کسی از او نشنیده بود که ادعای امامت میکند بلکه سهل است که غالب
خلق او را ندیده و نشناخته بودند و بلکه اعتقاد بسیاری این بود که بوجود نیامده است چنانکه تا بحال اعتقاد
اهل سنت است و با وجود این باز در صدد قتل او بودند تا چه رسد بظاهر بودنش و ادعای امامت کردنش و علاوه
بر او رسول صادق صلوات الله علیه و آله اخبار فرموده است باتفاق جمیع امت و اقرار اهل سنت که مهدی امت
بیرون میاید و ظلم را از روی زمین برمیدارد و با انجام تکلیف او کجا بود و چگونه در خانه نشسته بدون
ادعای امامت و بدون تصرف در امور خلق پس اگر چنین چیزی میکرد فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله کجا

میماند

میماند پس از اینجا معلوم میشود که خدای تعالی او را مکلف بجهاد نموده و امر بقتال فرموده است چون او را باعث
و ناصر معین نبود ترک جهاد و قتال نمایند چاره نداشت الا اینکه غایب و مختفی شود دویم آنکه باتفاق امت رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرموده است من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس که امام زمان خود
نشناسد و بمیرد مرده است بمردن جاهلیت و این دلالت صریح دارد بر اینکه در هر زمانی البته امامی باشد و اتفاقی
است که در این زمان بجز او امامی نیست پس او امام است و البته موجود است و الا وجوب معرفت امام غیر موجود معنی
ندارد و امر بر اهل سنت مشکل شده است بعد از خلفاء عباسیه باعتبار آنکه بعد از ایشان امامی قایل نیستند
و این حدیث صحیح و متفق علیه است بصراحت خود دلالت میکند که [illegible] در هر زمانی امامی باشد و واجب است بر خلق
معرفت او و الا کافر میرند سیم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] حدیث سفینه مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق [illegible] اهلبیت [illegible] دانسته است طاعت ایشان
[illegible] از اهلبیت و بجز این دوازده امام واجب [illegible] از جمله ایشان است و این
اقتضاء وجود او را میکند زیرا که وجوب اطاعت [illegible] چهارم آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله در حدیث ثقلین شریک کرده اند اهلبیت را [illegible] از همدیگر جدا نمیشوند
و اجماع است بر وجوب طاعت اهلبیت تا قیامت چنانچه واجب است طاعت قرآن تا آنوقت پس این حدیث نص صریح است در وجود آنحضرت
و طول عمر او و وجوب طاعت او و اگر موجود نباشد چنانکه اهل سنت میگویند لازم آید که اهلبیت آنحضرت از قرآن
مفارقت نموده باشد و این خلاف فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است و این حدیث ثابت است نزد اهل سنت زیرا
که صحیح و متفق علیه است پنجم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خلیفه بر این امت تا روز قیامت دوازده
نفر قریش است چنانکه در احادیث صحیحه متفق علیه رسیده اهل سنت گذشت و این دلالت دارد بر امامت دوازده امام
و بر وجود امام دوازدهم و طول عمر او بدلالت واضحه صریحه ششم آنکه گذشت جمله از اخبار از طریق سنی
و شیعه که دلالت میکنند بصراحت خود بر امامت آنحضرت و وجود او و نسب و غیبت او هفتم آنکه مقتضی وجود
او از عقل و نقل موجود و مانع از او از عقل و نقل مفقود است پس او موجود است بالقطع و الیقین و بعبارت دیگر
که عقل دلالت میکند بر آنکه او باید موجود باشد و رسول صادق صلی الله علیه و آله باو اخبار فرموده است

باقرار این دو فرقه و از عقل و کتاب و سنت او را معاینه نیست پس واجبست که قایل شویم بموجود بودن او
و دیگر آنکه بسیاری از ثقات و معتبرین او را دیده و بخدمتش مشرف شده اند و خوارق بسیاری از آن حضرت
کافرانرا بر او رد داشته و چه بسیار گمراه شده که از راه هدایت نموده است و احادیث و قصص و حکایات در این باب
بسیار وارد شده است و از آنجمله دو قصه است که شیخ فاضل ثقه علی بن عیسی اربلی که در میان عام و خاص معتبر
و مقبولست در کتاب کشف الغمه ذکر نموده است و فرموده است که این دو قصه قریب بعهد و زمان من بوده است
و جماعتی از معتمدان و ثقات آنها را برای من نقل کرده اند **قصه اول** آنکه در ولایت حله شخصی بود
او را اسمعیل بن حسن هرقلی میگفتند در زمان من وفات نمود لکن من او را ندیدم و حکایت نمود برای
من پسر او شمس الدین که پدرم برای من نقل کرد که در ایام جوانی بر ران او توثه در آمد بمقدار قبضه انسانی
و در هر بهار میترکید و [illegible] و از بسیار کارها باز میماند
و منزل او در هرقل بود پس [illegible] روزی بحله آمد و بمجلس سید سعید رضی الدین علی بن طاوس رحمه
الله علیه داخل شد و از آن [illegible] شکایت [illegible] پس سید اطبای حله را حاضر
نمود و آن موضع را بایشان نمود [illegible] الا بر رگ اکحل است و در علاج کردن آن خطر
اگر بریده شود خوف آن دارد که [illegible] رضی الدین رحمه الله او را فرمود من به بغداد میروم
و با من بیا شاید اطبای آنجا حاذق تر باشند پس بصحبت سید ببغداد آمده و اطبای آنجا نیز چنان گفتند که
اطبای حله گفته بودند پس او دلتنگ شد سید با او فرمود در شرع ترا رخصت است که در این لباس نماز کنی
و لکن بر تو واجبست که مهما امکن احتراز نمائی از نجاسات و خود را هلاک نکنی بنداری که خدا و رسول او ترا نهی
فرموده اند از این پس پدرم گفت حالا که کار باینجا رسید بزیارت مشهد سر من رای میروم و از آنجا رجعت
نموده بخانه خود میروم پس لباس و خرجی خود را در نزد سید گذاشته متوجه سر من رای شد گفت داخل مشهد
شدم و امامان را زیارت نمودم و بسرداب رفته استغاثه نمودم بخدا تعالی و بامام علیه السلام و بعضی از شب
در سرداب گذرانیدم و در مشهد ماندم تا روز پنجشنبه بعد از آن بدجله رفته غسل کردم و پیراهن پاکی پوشیدم
و ابریقی که داشتم پر کردم و بیرون آمدم که بمشهد روم دیدم چهار سوار از دروازه قلعه بیرون آمدند

وله مرد

و در اطراف مشهد قومی از شرفای بودند که گوسفندان خود را میچرانیدند گمان نمودم که از ایشانند
پس ملتفت شدم دو جوان دیدم که یکی از ایشان غلامی متطلب بود و هر یکی شمشیری حمایل کرده بود و یک شیخی نقابدار
در دست او بود نیزه و یکی دیگر شمشیری حمایل کرده و فرجی که بر بالای شمشیر پوشیده بود و تحت الحنک داشت
و آن شیخ صاحب نیزه در طرف راست راه ایستاد و کعب نیزه را بر زمین گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ راه ایستادند
و فرجی پوش در میان راه در مقابل من ایستاده ماند و بر او سلام دادند و جواب نمود بر ایشان و فرجی پوش باو
فرمود تو فردا میروی بسوی اهل خود گفت بلی میروم پس فرمود پیش بیا تا ببینم آنچه را که ترا بدرد میآورد و گفت
من خوش نداشتم که دست ایشان بمن بخورد و با خود گفتم اهل بادیه از نجاسات احتراز ندارند و من حالا از آب
درآمده ام و پیراهنم تر است و من با وجود این پیش رفتم ... پس ... گرفت بسوی خود و از شانه من
دست مالید بر ... تا اینکه دستش بآن ... رسید ... با دست خود فشرد ... و بعد از آن بر
راست شد چنانکه بود پس آن شیخ بمن گفت أفلحت یا اسماعیل ... من تعجب نمودم از آنکه
او اسم مرا دانست پس گفتم أفلحنا و أفلحتم إن شاء الله ... السلام است پس من بسوی
رفته ران او را در بغل گرفته بوسیدم و او روانه شد ... راه افتادم با او و رفتم فرمود
برگرد گفتم هرگز از تو جدا نمیشوم فرمود مصلحت در برگشتن توست ... اعاده نمود پس آن شیخ
گفت ای اسمعیل حیا نمیکنی که امام علیه السلام ترا میفرماید دو بار که برگرد و تو مخالفت او را میکنی و مرا بانگ
بر کرد پس ایستادم و چند قدمی پیش رفت و بسوی من ملتفت شد فرمود اینکه بغداد رسیدی لا بد ابوجعفر یعنی
مستنصر خلیفه ترا طلب میکند وقتیکه بنزد او حاضر شدی و چیزی بتو داد او را مگیر و بفرزند ما رضی بگو که در باب
تو بعلی بن عوض چیزی بنویسد و من باو سپرده ام که بدهد بتو آنچه را که میخواهی بعد از آن با یاران خود رفتند
و من بایشان نظر میکردم تا اینکه دور شدند و بر مفارقت ایشان تاسف خوردم و ساعتی بر زمین نشستم بعد از آن
بمشهد رفتم و قوم بر دور من جمع شدند و گفتند چه رسیده است ترا که روی ترا متغیر می بینیم آیا چیزی ترا بد
آورده است گفتم نه گفتند کسی با تو دعوی نموده است گفتم آنچه که میگویید هیچکدام نیست و لکن از شما سؤال
میکنم آیا شناختید آن سواران را که در نزد شما بودند گفتند ایشان از شرفای بودند که صاحب گوسفندان اند

پس گفتم آنکه از امام علیه السلام بود گفتند اما این شیخ بود و با فرجی پوش گفتم فرجی پوش گفتند آیا نمودی
باو آن مرضی که داشتی گفتم او را با دست خود گرفت و فشرد و مرا بدرد آورد و بعد از آن پای خود را باز نمودم دیدم
از آن مرض اثری باقی نیست و از دهشتی که بر من عارض شد بشک افتادم پس پای دیگر خود را ملاحظه نمودم اثری
ندیدم پس خلق بر سر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره کردند و قوام مرا بر خزانه داخل نمودند و خلق را منع نمودند
و ناظر بین النهرین در مشهد بود و این داد و فریاد را شنید پرسید که چه خبر است و باو خبر دادند و او آمد نزد
اسم مرا سؤال کرد و پرسید چه وقت از بغداد بیرون آمدی گفتم در اول این هفته بیرون آمدم از بغداد و اول رفت
و من شب در مشهد خوابیدم و نماز صبح را خواندم بیرون آمدم و خلق با من بیرون آمدند تا اینکه از مشهد دور
شدم و مردم مراجعت نمودند تا اینکه [illegible] شب آنجا خوابیدم و صبح روانه بغداد شدم پس دیدم که
خلق بر قنطره کهنه از دحام نموده اند و هر کس باین [illegible] میشود از اسم و نسب و منزل او سؤال میکردند
و از من نیز سؤال نمودند [illegible] پس اجتماع نمودند بر سر من و لباس مرا پاره کردند
و اختیاری مرا نماند [illegible] نوشته بود و کیفیت را با ایشان معلوم کرده بود
و نیز فتحی از سید رضی الدین [illegible] را با ایشان معلوم نماید پس سید با جمعی بیرون
آمده در باب نوبی بهم رسیدیم پس اصحاب و خلق را از من کناره کردند و قتیکه مراد ید فرمود آیا از تو نقل
میکنند این حکایت را گفتم بلی از من میگویند پس از اسب خود پایین آمده و ران مرا باز کرده اثری از زخم
ندید و ساعتی غش کرد و دست مرا گرفته داخل نمود مرا بنزد وزیر و او گریه میکرد و میگفت این است برادر
من و نزدیکترین خلق بسوی قلب من پس وزیر قصه را از من سؤال نمود و برای او حکایت کردم او را و لحضار
نمود اطبائی را که او را دیده بودند و امر نمود ایشان را که آیا آمد او را نمایند گفتند او را دوائی نباشد مگر اینکه
با آهن بریده شود و هر وقت که او را ببرید بمیرد و وزیر بایشان گفت بر فرض آنکه بریده شود و نمیرد در چه مدت
خوب میشود گفتند در دو ماه و در جای او گودی سفیدی میماند و در آنجا موی بیرون نمیآید و وزیر از ایشان پرسید
چه وقت او را دیدید گفتند ده روز است پس وزیر ران را نمود ایشان را که در دو الم در او بوده و اینهم مثل ران دیگر بود

ایشان

اثری در او اصلا نبود و یکی از حکما فریاد کرد که این کار مسیح است و دیگر گفت در جاییکه کار شما نبود
ما میدانیم که کرده است و بعد از آن او را نزد مستنصر خلیفه حاضر نمودند پس خلیفه قصه را از او پرسید
و ماجرا را با او معلوم نمود و هزار دینار فرمان داد گفت این را بگیر و خرج نما گفت جرات نمیکنم از او یک حبه بگیرم
خلیفه گفت از که میترسی گفت از آنکس که این کار را با من کرد به من فرمود که از ابوجعفر چیزی مگیر پس خلیفه گریه کرد
و مکدر گردید و او از نزد خلیفه بیرون آمد و چیزی نگرفت و در کشف الغمه گفته است صحت این قصه را من خبر داد
سید صفی الدین محمد بن محمد بن بشر علوی موسوی و نجم الدین حیدر بن الایسر رحمهما الله تعالی از اینکه ایشان
او را در حال صحت و مرض هر دو دیده بودند و در بعضی از ایام این قصه را بر جماعتی حکایت میکردم و بود
در نزد من پسر همین شخص که شمس الدین نام داشت و من او را نمیشناختم چون حکایت تمام شد گفت من پسر صلبی او
هستم و بعد از او چون شد بگو بر فراق [illegible] بعد [illegible] در اینجا اقامت نمود و
روز بزیارت سر من رای میرفت و بر میگشت [illegible] جمیل [illegible] که بار دیگر
این سعادت او را رو دهد میسر نشد قصه [illegible] نمود برای من سید باقی بن
عطوه علوی حسینی آنکه پدر او عطوه قرابت و [illegible] پسرانش میل نمودند بامامیه
امامیه و میگفت شما را تصدیق نمیکنم و بمذهب شما [illegible] تا صاحب شما یعنی مهدی علیه السلام
مرا از این ناخوشی خوب کند و مکرر این را میگفت پس ما وقتی جمع بودیم در وقت عشا ناگهان دیدیم که پدر ما فریاد
میکند و ما را میطلبد پس بسرعت نزد او آمدیم گفت صاحب خود را دریابید که در این ساعت از نزد من بیرون رفت
پس ما بیرون رفتیم کسی را ندیدیم برگشتیم بسوی او و گفت شخصی داخل شد بر من و گفت یا عطوه گفتم کیستی تو گفت
من صاحب پسران توام آمده ام ترا از این ناخوشی که داری خوب نمایم بعد از آن دست دراز کرد و بموضع مرض افشرد
و رفت و من دست دراز نمودم اثری از او ندیدم و این قصه مشهور شد و از دیگران غیر این قصه را پرسیدم تصدیق
کردند او را و اقرار نمودند باو و منقول است که شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت نقل کرده است از رشیق مادرانی
که گفت معتضد فرستاد بسوی ما و ما سه نفر بودیم پس امر نمود ما را که هر یک از ما اسبی را سوار شده و اسب دیگر
بجنیبت بکشند سبکبار و نباشد با ما از کم و بیش چیزی مگر مصلایی که بر زین او باشد و گفت بروید بسامره و وصف

نمود

نمود که برای ما خانه و محله را و گفت زمانیکه باین خانه رسیدید و هر کس را در آن دیدید پس سر او را برای من بیاورید
پس ما بسامره رسیدیم و آن محله و آن خانه را که برای ما وصف نموده بود چنان یافتیم و در دهلیز خانه خادم سیاهی
بود و در دست او تکه بود و او را می‌بافت و از او پرسیدیم از خانه و آنکه در او است گفت صاحب خانه در او است پس
قسم بخدا از غلام سیاه بما ملتفت نشد و باکی از ما نکرد پس داخل خانه شدیم چنانکه ما را امر نموده بود و در مقابل
خانه پرده بود از او بهتر ندیده بودیم هرگز و گویا در آن وقت دست و را از بافتن بود و در خانه کسی را ندیدیم پس
پرده را برداشتیم دیدیم او طاق بزرگی که گویا دریا است در او آب است و در منتهای او طاق حصیری بر آب انداخته
و بر بالای آن مردی که نیکوترین خلق بود در هیئت ایستاده نماز میکرد و التفاتی بما و نه باسبابی که با ما بود
نکرد پس احمد بن عبد الله سبقت نمود [illegible] که در طاق پا گذارد با بفرو رفت و غرق شد و دست و پا میزد
در آب تا اینکه دست [illegible] او را [illegible] بیرون آوردیم و ساعتی غش کرد و [illegible] دیگر خواست که برود
او نیز مثل رفیقش [illegible] مبهوت [illegible] الله [illegible] المعذرة الی الله والیک فوالله ما علمت کیف
الخبر وانا تائب الی الله [illegible] بخدا من ندانستم چگونه خبر را و من تائبم بسوی
خدا تعالی [illegible] پس ما از این هول کرده مراجعت نمودیم
و معتضد در انتظار ما [illegible] ما [illegible] بجابان پیش آمد و شب او وارد شدیم و سؤال نمود از ما
خبر را پس حکایت نمودیم برای او آنچه را که دیده بودیم گفت وای بر شما پیش از من کسی را ملاقات نموده اید و بکسی
سخنی گفته اید گفتیم نه پس قسم غلیظ و شدید یاد نمود که اگر این خبر بکسی برسد گردن ما را بزند پس ما جرأت
نکردیم که این خبر را نقل نمائیم مگر بعد از موت او و روایت کرده است ابن بابویه رحمه الله علیه دیگر از ابو سعید
غانم هندی که گفت بودم من با پادشاه هند در کشمیر داخل و ما چهل نفر مرد بودیم می‌نشستیم در دور کرسی سلطان
و خوانده بودیم توراة و انجیل و زبور را و در علم بما رجوع میشد پس روزی بخاطر او در دیدیم محمد را و گفتیم ما
او را در کتابهای خود می‌بینیم و متفق شدیم که من بیرون آیم در طلب او و جویا شوم از او پس بیرون آمدم و مال
بسیاری با من بود و ترکان سر راه را بر من گرفته مرا برهنه کردند و بکابل رسیدم و از آنجا به بلخ آمدم و داخل شدم
بر امیر آنجا و با او معروض نمودم که برای چه بیرون آمده ام پس فقها و علما را جمع نمود که با من مناظره نمایند و سؤال

نمودم

نمودم از ایشان در محله کفتند او پیغمبر ما محمد بن عبد الله است وفات نمود کفتم خلیفه او کیست کفتند ابو بکر
کفتم نسب وی از آن پیغمبر بیان کنید پس منتسب ساختند او را بقریش کفتم این دو پیغمبر بنسبت بجهة انکه این پیغمبر که ما او را
در کتابهای خود یافته ایم خلیفه او پسر عم او و داماد اوست پدر اولاد اوست پس همه کفتند این مرد از شرک بیرون
امده کافر شد امر نمائید کردن او را بزنند با ایشان کفتم من بدین خود باقی هستم او را ترک نخواهم کرد مادامیکه
بر من ثابت کردد حق بودن دین دیگر پس امیر حسین بن اسکیب را خواند و او را کفت با این مرد مناظره نما حسین کفت
این همه فقها و علما در دور تو هستند ایشان را امر بفرما بمناظره او امیر کفت با او مناظره نما چنانکه شنیدی کفتم
و خلوت بکن و با او بملاطفت رفتار بکن پس حسین با من خلوت نمود و از او پیغمبر اخر الزمان سوال نمودم کفت
او همانست که این جماعت کفتند لکن ایشان در وصی او ... پسر عم او علی بن ابیطالب بن
عبد المطلب است و او شوهر دختر او فاطمه و پدر ... او حسن و حسین پس ... اسلام او را کفت
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله ... پس امیر حسین
بن اسکیب بپرد که مسائل واجبه را بمن یاد داد پس ... که خلیفه بمکان دیکر
انکه او را خلیفه باید باشد پس خلیفه علی بن ابیطالب ... حسین ... علیهما السلام بعد از ان امامان
علیهم السلام را یکی یکی اسم برد تا رسید بامام حسن عسکری علیه السلام بعد از ان بمن کفت تو احتیاج داری
که طلب نمائی خلیفه امام حسن عسکری علیه السلام را و او را جویا باشی پس بیرون امدم در طلب او و محمد بن محمد
اشعری راوی این روایت میکوید پس ابو سعید در بغداد بما وارد شد و کفت من بیک راه میرفتم و فکری بود
در خصوص انچه که بجهت او بیرون امده بودم دیدم کسی امد بمن کفت اجب مولاک اجابت نما مولای خود را
پس مرا برد تا انکه داخل نمود بخانه و باغی پس دیدم که مولای من نشسته است وقتیکه بمن نظر نمود با من تکلم کرد
بزبان هندی و سلام داد بمن و اخبار نمود مرا باسم من و پرسید از چهل نفر مردی که با من اتفاق کرده بودند در هند
و هر یک را نام برد بعد از ان فرمود در همین امسال با اهل قم حج نما امسال حج را موقوف کن و سال اینده
حج نما و کیسه نزد من انداخت و فرمود این را در کار خود خرج نما و در بغداد بخانه کسی داخل نشو و بکسی اخبار
مکن انچه را که دیدی و محمد راوی میکوید در ان سال برای ما حج میسر نشد از نیم راه مراجعت نمودیم و روایت نمود

مکن

است ابن بابویه رحمة الله علیه از احمد بن فارس ادیب گفت در همدان جمعی بودند ایشان را بنی راشد میگفتند
همه شیعه امامی بودند و پرسیدم از سبب تشیع ایشان از میان اهل همدان پس شیخی از ایشان برای من گفت که جد
ما راشد بحج رفت و وقتیکه از حج فارغ شد بهمراهی قافله چند منزل از بادیه آمدند گفت مرا پیاده راه رفتن
خوش آمد پس پیاده آمده مدت طولانی راه رفتم تا اینکه خسته شدم و با خود گفتم قدری میخوابم راحت میشوم تا
اخر قافله رسد بر میخیزم پس بیدار نشدم مگر بسبب حرارت افتاب و وقتیکه بیدار شدم کسی را ندیدم و بوحشت
افتادم و راهی ندیدم و اثری نمی‌بینم پس بخدا توکل نمودم بسمتی روانه شدم و اندکی راه رفتم دیدم زمین سبز و خرم
گویا باران نزدیکی بر او باریده بود و خاکش بوی خوشی میامد و در آن زمین قصری بنظرم آمد که
میدرخشید گفتم کاش میدانستم که این قصر چیست که من او را ندیده و نشنیده ام پس بدروازه ان قصر رسیدم
دیدم دو نفر غلام سفید ایستاده بر ایشان سلام دادم رد نمودند سلام را رد جمیلی و گفتند بنشین که خدا تعالی
برای تو خیر اراده نموده است و یکی از ایشان برخواست و اندرون رفت و اندکی نکشید که بیرون آمد و گفت برخیز
پس داخل شدم بقصری که بهتر از او و روشن‌تر از او ندیده بودم و خادم پیش رفت پرده را از طاق برداشت بمن
گفت داخل شو پس داخل شدم دیدم جوانی در وسط طاق نشسته و بر بالای سر او شمشیری بلند از سقف
خانه آویخته و از بسکه آن شمشیر بلند بود نزدیک بود که چاروق آن بسر او برخورد و آن جوان مثل ماه شب چهارده
بود در تاریکی و سلام براو دادم و رد سلام نمود به نیکوترین و لطیفترین کلام فرمود میدانی من کیستم گفتم نه
فرمود منم قائم آل محمد و منم که در آخر زمان بیرون میایم با این شمشیر و اشاره نمود بان شمشیر که آویخته بود و پر
میکنم زمین را از قسط و عدل چنانکه پر شده است از جور و ظلم پس من برو افتادم و روی خود را بخاک میمالیدم
فرمود چنین مکن و سر خود را بلند کن و تو فلانکس از اهل شهری در جبل که او را همدان میگویند گفتم راست فرمودی
ای سید و آقای من فرمود دوست داری که مراجعت نمایی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من که ایشان را بشارت
بدهم بانچه که خدا تعالی برای من میسر نمود پس اشاره نمود بخادم و گرفت دست مرا و کیسه بمن داد و بیرون آمده
با من چند قدم راه آمد پس نظرم افتاد بر درختان و مناره مسجد فرمود آیا میشناسی این بلد را گفتم این شباهت
دارد باسد اباد همدان فرمود این همان اسد اباد است امض راشدا برو در حالیکه راشد باشی پس ملتفت

شدم

شد او زاندیک و داخل اسلام باد کردید و گفت این نکاه کردم چه اهل و ناپختا مقومانا بود پس وارد همان رشد و
خانواده خود را جمع نمود این ایشان را بایشان داد و ما هیئت در خبر صحیح بود هم ماندم که ازاین داخته با ما
بود و ایضاً ابن بابویه رحمه الله علیه روایت نموده است باسناد خود از ابو الادیان که گفت من خادم امام حسن عسکری
علیه السلام بودم و نامه‌های او را بشهرها می‌بردم پس بعد آن ایشان در آن ناخوشی که وفات نمودند کاغذ
ها متعدد نوشتند بمن دادند و فرمودند اینها را بمداین ببر که زود در مدت پانزده روز میروی و مراجعت میکنی و در روز پانزدهم
وارد سرمن رای میشوی و خبر مرگ مرا از خانه من میشنوی و مرا در مغتسل می‌بینی ابو الادیان میگوید گفتم ای آقای
من وقتیکه کار چنان شد پس امام کیست بعد از شما فرمود آنکس که جواب کاغذهای مرا از تو مطالبه کند پس اوست قائم با
امامت بعد از من گفتم زیاد بفرما فرمود آنکس که نماز کند بر من پس او است قائم بامامت بعد از من گفتم زیاد
کن بفرما فرمود آنکس که اخبار نماید بآنچه که در همیان است پس او است قائم بامر امامت بعد از من پس هیبت ایشان
مانع شد مرا که سؤال کنم از آنچه که در همیان است پس کاغذهای ایشان را بردم بمداین و جوابهای آنها را
گرفته مراجعت نمودم در روز پانزدهم وارد سرمن رای شدم چنانکه ایشان فرموده بودند پس دیدم که در خانه آنحضرت
ناله و فغان است و ایشان را بر مغتسل دیدم و دیدم جعفر بن علی برادر آنحضرت را در در خانه حضرت و شیعه در دور
او را تعزیت میگویند و تهنیت میکردند او را بجهة امامت و با خود گفتم که اگر این امام باشد پس امامت
باطل شد بجهت آنکه من او را میشناختم شرب نبیذ و قمار بازی میکرد و در جوسق و ساز مینواخت پس من پیش رفتم
تعزیت گفتم و تهنیت نمودم و از من چیزی نپرسید بعد از آن عقید خادم بیرون آمد و گفت یا سیدی قد کفن اخوک
ای آقای من برادر ترا کفن کردند برخیز بر او نماز بکن پس جعفر بن علی با شیعیان که در دور او بودند برخاسته داخل
خانه شدند و دیدیم که آنحضرت را کفن کرده بر روی تابوت گذاشته‌اند و جعفر بن علی پیش ایستاد که نماز کند
بر برادرش و خواست که تکبیر بگوید بیرون آمد صبی گندم گون و کشاده دندان و قطط الشعر و کشید ردای جعفر بن
علی را و گفت عقب وا ایست ای عمو من سزاوارترم باینکه نماز کنم بر پدرم پس جعفر عقب ماند و رنگش زرد شد
و آن طفل پیش ایستاد و نماز خواند بر او و دفن کردند آنحضرت را در پهلوی پدرش بعد از آن فرمود یا بصری هات جواب
الکتب التی معک ای بصری بده جواب کاغذها که با تو است بیار پس جواب کاغذها را باو دادم و با خود گفتم این دو تا

[illegible]

وحکایت همین بابلی ماند وبیرون امده رفتم بنزد جعفر بن علی وکسی باو گفت این طفل کیست تا اینکه اقامه حجت براو شود گفت والله هرگز او را ندیده ام ونمیشناسم او را ودر این بین که ما نشسته بودیم جمعی از اهل قم امدند وحسن بن علی را جویا شدند گفتند وفات نمود گفتند پس ما کرا تعزیت بگوییم خلق جعفر بن علی را نشان دادند واشاره بسوی او نمودند پس براو سلام دادند وتعزیت گفته وتهنیت نمودند وگفتند با ما کتابها واموالی هست بگو که کاغذها از کیست واموال چه قدر است جعفر برخواست ولباس خود را تکانید وگفت میخواهند که ما غیب بدانیم ابو الادیان گفت پس خادم بیرون امد وگفت از کاغذها که با شما است این نامه فلانکس وفلانکس است وهمیان که در آن هزار اشرفی است وده تومانی از انها روکش است پس کتابها ومال را باو دادند وگفتند انکس که او را برای [illegible] فرستاده است [illegible] پس جعفر بن علی بنزد معتمد رفت وکذارش وچگونگی را باو معلوم نمود ومعتمد [illegible] فرستاد صیقل جاریه [illegible] واینطفل را ازاو مطالبه نمودند واو انکار نمود وادعا کرد که من [illegible] آبستنم [illegible] را بابن ابی شوارب قاضی سپردند ودر اینوقت عبد الله بن یحیی بن خاقان که [illegible] وزیر بود [illegible] خروج کرد وبانها مشغول شده جاریه را فراموش کردند وجاریه از دست ایشان بیرون رفت [illegible] والحمد لله رب العالمین وایضا ابن بابویه رحمه الله علیه وابن کرمه باسناد خود از ابو الحسن علی بن سنان موصلی نقل نموده که پدرم بمن خبر داد که زمانیکه وفات نمود سید ما ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام جماعتی از قم وارد شدند واموال بسیم وعادت خود اوردند وخبر از وفات انحضرت نداشتند زمانیکه بسر من رای رسیدند انحضرت را پرسیدند خبر وفات او را بایشان دادند گفتند پس وارث وکیست گفتند برادر او جعفر بن علی پرسیدند که او کجا است بایشان گفتند که او بسیار رفته است وسوار زورقی شده در دجله مشغول شرب است ومغنیها با او اند پس انجماعت با هم مشورت نمودند وگفتند که این صفت امام نیست بعضی از ایشان ببعضی دیگر گفت برویم واین اموال را بصاحبان انها رد نماییم پس ابو العباس جعفر بن محمد حمیری قمی گفت بر خیزید تا ما توقف کنیم تا اینکه این مرد را ببینیم وکار او را از روی درستی اختبار نماییم راوی گفت زمانیکه جعفر مراجعت نمود اهل قم بنزد او رفته سلام دادند وگفتند یا سید ما ما از اهل قم هستیم ودر میان ما جماعتی از شیعیان وغیر ایشان هستند ما اموالی اورده ایم بنزد اقای خود ابو محمد حسن بن علی علیه السلام گفت کجا است او گفتند با ما است گفت بیارید

برزد

بنزد من گفتند ما نیز اگر این اموال را طرفه حکایتی است گفتیم چیست گفتند این اموال جمع میشود از عموم شیعیان
از یکی یک دینار و از یکی دو دینار و بسا بعد از آن او را در کیسه کنند و مهر بر او میزنند و ما هرگاه مال را نزد مولای
خود ابو محمد علیه السلام می‌آوردیم میفرمود همه مال چند دینار است و از نزد فلانکس فلان قدر و از نزد فلانکس فلان
قدر تا آنکه اسامی آن خلق را تا باخر و نقش خواتیم را میفرمود جعفر گفت دروغ می‌بندید بر برادرم و نسبت میدهید
با و چیزی را که نکرده است زیرا او این علم غیب است نمیداند او را مگر خدای تعالی پس وقتیکه جماعت سخن جعفر را شنیدند
بیکدیگر نظر نمودند جعفر گفت مال را بنزد من آورید گفتند ما قومی میباشیم اجیران و وکیلان برای اصحاب اموال
و تسلیم نمیکنیم مال را مگر با آن علاماتی که از آقای خود ابو محمد حسن بن علی علیه السلام دیده ایم پس اگر تو امامی
برای ما برهانی بیاور و اگر نه اموال را بصاحبانش رد میکنیم هر چه میخواهند بکنند جعفر نزد خلیفه
رفت و او در آنوقت در سر من رأی بود و شکایت ایشان نمود و اهل قم را طلبید همه حاضر شدند خلیفه
گفت اموال را بجعفر بدهید گفتند اصلح الله امیر المؤمنین ما قومی اجیرانیم و وکلای ارباب اموالیم و اینها
امانتهای جماعتی است و ما را امر نموده اند که تسلیم ننمائیم مگر بعلامتی و دلالتی و عادت چنین جاری شده بود
با ابو محمد حسن بن علی علیه السلام خلیفه گفت چه بود علامتی که با او داشتید گفتند او وصف مینمود دنانیر را و
صاحبان آنها را و مقدار مال را برای ما بیان مینمود پس چون چنین مینمود تسلیم او مینمودیم و ما
مکرر بر او وارد شده بودیم این علامت ما و دلالت ما بود با او و الحال وفات نموده است و اگر این مرد صاحب این امر است
یعنی امام است پس باید اقامه نماید بر ما آنچه را که برادرش بر ما اقامه مینمود و اگر نه اموال را بصاحبان آن برمیگردانیم
جعفر گفت یا امیر المؤمنین این جماعت قومی هستند دروغگو بر برادرم دروغ میگویند و این علم غیب است پس خلیفه
گفت این قوم رسولانند و ما علی الرسول الا البلاغ المبین تکلیف رسول بجز رسالت چیز دیگر نیست پس جعفر
مبهوت و مغلوب شده قدرت بر جواب نداشت پس جماعت گفتند امیر المؤمنین انعام فرموده امر نماید کسی با ما آید تا
آنکه از این بلد بیرون برویم خلیفه امر نمود که نقیبی ایشان را از این بلد بیرون برد پس وقتیکه از شهر بیرون رفتند
آمد بسوی ایشان پسری خوشروی گویا که خادم بود فریاد نمود ای فلانکس پسر فلانکس و ای فلانکس پسر فلانکس
اجابت نمائید مولای خود را گفتند تو مولای مائی گفت معاذ الله من غلام مولای شما ام پس بروید بسوی او

گفتند

گفتند پس با او رفتیم تا آنکه داخل خانهٔ مولای شما حسن علیه السلام شدیم و دیدیم پسر او قائم علیه السلام
بر سریری نشسته که گویا او ماه پاره است و لباس سبز پوشیده بود و سلام بر او دادیم و جواب سلام ما رد نمود
بعد از آن فرمود همهٔ مال فلان قدر است و فلان کس فلان قدر آورده و فلان کس فلان قدر آورده است و یکیک را وصف
کرد تا آنکه همه را وصف نمود و بعد از آن وصف نمود لباس ما را و حیوانهای ما را و آنچه را که با ما بود پس ما بسجده
افتادیم برای خدا عز و جل بشکر آنکه ما را شناسانید و دفعتاً برابر پیش روی او بوسیدیم بعد از آن
پرسیدیم از او آنچه را که میخواستیم و اموال را بنزد او آوردیم و حضرت قائم علیه السلام امر نمود ما را که بعد از
این اموال بسر من رای نیاوریم و او در بغداد نصب مینماید مردی را که اموال را بنزد او آوریم و از نزد او
توقیعات بیرون میاید [illegible] و داد با بو العباس جعفر بن محمد حمیری جزوی از حنوط و کفن
و با او فرمود خدا اجر برادر ترا [illegible] نماید راوی گفت ابو العباس بعقبهٔ همدان نرسیده
وفات نمود و بعد از آن [illegible] اموال را ببغداد میاوردند بنزد نواب که منصوب بودند از طرف آن
حضرت و از ایشان توقیعات بیرون میامد [illegible] رحمة الله علیه بعد از این حکایت فرموده است این خبر دلالت میکند
بر آنکه خلیفه میدانست [illegible] و آنحضرت کجا است و موضع او کجا است و از این جهت آن
جماعت و اموالیکه با ایشان بود [illegible] مانع شده و او را از ادعای خود دفع نمود و آن
جماعت را امر کرد که اموال را تسلیم جعفر نمایند لکن او خوش داشت که این امر مخفی باشد و مشهور نشود
و خلق او را نشناسند و راه باو نیابند و زمانیکه حسن بن علی علیه السلام وفات نمود جعفر بیست هزار
دینار بخلیفه داد و گفت منصب برادر مرا بمن واگذار خلیفه گفت مرتبهٔ برادر تو با ما نبود و آن با خدا بقا
بود و ما جد و جهد میکردیم که او را تنزل دادهم مرتبهٔ او را پست نماییم لکن خدا عز و جل از این ابا داشت
و روز بروز مرتبهٔ او را بلند مینمود بجهة آنچه که او را بود از علم و عبادت و صیانت و حسن سیمت پس
اگر تو در نزد شیعیان برادرت منزلت و مرتبهٔ داری پس احتیاج بما نداری و اگر نه پس مرتبهٔ داد ما ترا فایده
نمیکند مولف میگوید در جائیکه جعفر که عموی حضرت قائم علیه السلام است چنان کارها کند و خلیفه چنان
سخنها گوید و اقرار نماید که او و دیگران در صدد اطفای نور اهلبیت علیهم السلام بوده اند پس حضرت حجة

علیه السلام دراستانه واخفا حق دارد وچگونه غایب نشود که مردم او را نمیگذاشتند و در خانه اش نشیند
بلی نه اینکه متعرض کار ایشان شوند یا نشنیدی که معتضد چگونه فرستاد که سر او را بیاورند و معتمد حکم نمود
که او را بگیرند و او را نیافتند و صیقل جاریه را گرفتند باعتبار اینکه گفت من حامله ام و غرض ایشان این بود
که جاریه را و با حمل او بکشند تا اینکه قایم موعود بوجود نیاید در جائیکه خلق همه سعی بر این گماشته باشند
که نگذارند او بوجود آید در این صورت او در ظاهر ماند بلا معین و ناصر امامت و با ادعای امامت چگونه
میتواند بکند خصوصا با آن حرکتها بی معنی جعفر که یکبار ادعای امامت میکرد و بار دیگر ادعای ارث میکرد
و بار دیگر خانه آنحضرت و اثاث البیت و مال میطلبید و میخواست که آنحضرت ظاهر میشد و جعفر از امامت منع میکرد
جعفر نزد ایشان آمده خلیفه را خبر میداد و ... آنحضرت را غارت میکردند و بالجمله
از اخبار و آثار و کیفیت گفتار آنحضرت ... که همه کس از دوست و دشمن ... باخبار رسول خدا صلی الله
علیه و آله که مهدی موعود از صلب امام حسن ... جاریه را بجهت حمل گرفتند
و همچنین میدانستند که او موجود است ... او را یافته و بکشند تا آنکه
خود را از دغدغه او فارغ نمایند و حاصل کلام ... بودن او چیز است آشکار و واضح
و بسیاری از اشخاص بشرف ملاقات او مشرف شده اند و اخبار در این باب بسیار است و کتابها در این خصوص نوشته
شده است و ما از جهة اختصار باین چند حدیث اکتفا کردیم و او کافیست آنکس را که اندک فهمی و ادراکی داشته و بسلک
و سلوک اهل دنیا خبری داشته باشد و در زمانیکه دلیل عقل و نقل دلالت بر وجود او و غیبت او کند و نفی
از عقل و نقل بر او نباشد واجبست قبول شدن آن و این بعینها آنکه اهل سنت در این باب گفته اند همه انفا بوجه و
بمعنی اند مثل آنکه در این مدت طولانی چگونه باقی مانده است و در سرداب و آب و خوراک از کجا میابد و آنکه
همه کس بلکه امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت او را پسری نماند و مکابره عیان در نیست و آنکه اگر
موجود بود بایستی ظاهر شود و امامت کند بر اهل دنیا زیرا که خلق احتیاج بامام دارند خصوص در زمان استیلای
ظلم و فساد و فتنه و اختلاف آراء و آنکه شبهه میکنند که او چهل ساله خروج میکند و این همه مدت در
چهل ساله چگونه مندرج میشود جواب آنست اما طول عمر او چه استبعادی دارد در قدرت خدا تعالی و مانع از

از عقل ونقل ندارد وچه عیب لازم میاید که او نیز مثل عیسی وخضر عمرش طولانی باشد ودر جایکه
خداوند اعلی دشمن خود را مثل شیطان ودجال این همه عمر دهد پس چرا باید دوست خود را ندهد وهیچکس از
امت نگفته است که او در سرداب است اما اهل سنت پس معلوم است که اینها انکار اصل وجود بودن او را میکنند
تا چه رسد در سرداب بودن او واما شیعیان پس ایشان میگویند که آنحضرت با خدم وحشم واحمال واثقال وشتر
واسب در صحراها میگردند وخود آنحضرت در مجمع خلق وبازارهای ایشان تردد مینماید وکسی او را نمیشناسد
وهر ساله حج میکند وبسیاری از مردم او را دیده اند وبلکه او را اولاد متعدد است وشهرها است وجموع
خلایق در آن شهرها او دوستان اهل زمانه با ایشان نمیرسند واتفاق افتاده است که جماعتی در دریا راه گم کرده باین
شهرها در آمده اند چنانکه در کتب [illegible] یوسف بن محمد گنجی شافعی با وجود آنکه سنی است از این
باب جوابهای خوب در رد اهل سنت ذکر نموده است [illegible] چنانکه در کشف الغمه مذکور است
گذشت آنچه که دلالت میکند بر آنکه [illegible] آنحضرت [illegible] علیه السلام است وبسیاری دیدند او را و
همه کس از بزرگ وکوچک [illegible] میکردند وخانه را میجستند که ببینند
کجا پنهان شده است تا اینکه [illegible] خود نگاه داشته وبقدرت کامله خود
چشم ایشان را کور کرده او را نمیدیدند [illegible] او را مفقود ونشد که ظاهر شده دعوای امامت کند
بلکه میسر نشد در خانه نشیند بدون ادعای امامت وقتیکه خلق او را تمکین ندهند تقصیر او چیست واما چهل
سال خروج کردن ایشان پس معنای او آنست که آنحضرت وقتیکه خروج میکند مثل مرد چهل ساله میشود یعنی
از طول عمر از دست وپا افتاده نمیشود ودر این عیبی ونقصی لازم نمیاید وبالجمله عاقل ودانا باین حرفهای مفت
دلیل عقلی ونقلی را از دست نمیدهد **فصل پنجم** در بنای احتجاج اهل سنت بر صحت خلافت ابوبکر واما
او وان بر چند وجه است **اول** اجماع است که صحابه در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله در سقیفه بنی
ساعده جمع شده بعد از مشاورت ومنازعه رای ایشان مستقر شد بر خلافت ابوبکر جواب از او آنکه اجماع ممنوع
است بجهت آنکه تخلف نمودند از بیعت او عموم بنی هاشم وخصوص علی علیه السلام وبسیاری از اکابر صحابه مثل سلمان
وابوذر ومقداد وعمار وحذیفه وسعد بن عباده وزید بن ارقم واسامة بن زید وخالد بن سعید بن العاص وابوسفیان

حرب

هو چنانکه علمای اهل سنت با و اعتراف کرده اند مثل مسلم و بخاری و ترمذی و شهرستانی و ابن ابی الحدید معتزلی
و دیگران و همچنین قتال نمود از بیعت او تمامی بنو حنیفه و انکار نمودند بر او و زکوة را ازیشان او بنا و رد بر ایشان
ایشان را اهل ردّه نامید و کشت و اسیر کرد و عمر در ایام خلافت خود سبایا را آزاد کرد تا بند و حتی آنکه پدر
ابوبکر که ابو قحافه باشد خلافت را بر او انکار کرد تا جائیکه گفت خلیفه که شد گفتند پسر تو بجهة کبر سن او پس
صحابه گفت پس من از او بزرگترم و سن من از سن او بیشتر است و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در بیتی
فرموده است فان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا و المشیرون غیّب یعنی اگر با مشورت خلیفه شدی
پس چگونه است اینکه اهل مشورت غایب بودند ابن ابی الحدید میگوید اینکلام متوجه با بوبکر است تا جائیکه احتجاج
نمود ابوبکر بر خلق بر اینکه اهل حل و عقد بر من [illegible] امیر المؤمنین بر این بیت میفرماید
که نبود دلیل مبایعه که خلق اجماع نمودند [illegible] و این چگونه است که [illegible] کان صحابه اجماع حاضر نبودند
پس چگونه ثابت شد خلافت تو و بالجمله [illegible] اهل سنت [illegible] قرار دارند و ایضاً اجماع
خودش دلیل نیست چنانکه جماعت تصریح [illegible] است که اهل اجماع باید دلیلی
بر اصل حکم داشته باشند تا آنکه اجماع صحیح [illegible] دلیل عقلی بر امامت ابوبکر نیست
و در قرآن چنین آیه که دلالت کند بر امامت ابوبکر نیست و جماعت همگی میگویند که رسول خدا صلی
الله علیه و آله وصیت نکرد و وفات نمود پس نص بر امامت او نیز نیست چنانکه خود اهل سنت نیز معترف اند
باین پس اگر اجماع متحقق شده باشد از خطا و باطلست و ایضاً اهل سنت شرط میدانند در صحت اجماع اتفاق
جمیع امت و معلوم است که چنین اجماعی در اینجا نبود و بلکه اجماع اهل سنه و یا بعضی از ایشان نیز نبود پس ادعای
اجماع غلط است و ایضاً اکثر صحابه اجماع نمودند بر قتل عثمان و اگر اجماع معتبر است پس قتل عثمان حق و صواب
بوده است و اگرنه پس خلافت ابوبکر باطلست و ایضاً هر یکی از امت را جایز است که خطا کند پس چه که ایشانرا
نگاه دارد در حال اجماع از خطا کردن و دروغ گفتن نیست و احتمال میرود که همه خطا کرده باشند و یا دروغ گفته
باشند بجهة آنکه خود معصوم نیستند که خطا نکنند و دروغ نگویند و دلیلی نیز از عقل و نقل بر صحت این
اجماع نیست پس اگر اجماعی در میان باشد باطلست مثل اجماع هر یکی از نصاری و یهود و مجوس بر حقیت دین خود

وایضاً اجماع بر خلاف نص در نزد اهل سنت خطا و باطلست و ما بیان نمودیم که نص بر امامت و خلافت
علی علیه السلام ثابت است باعتراف اهل سنت پس اگر اجماع بر خلاف آن کنند باطلست قالوا کیف یتصور فی حق
اصحاب رسول الله الاتفاق علی الباطل وترک العمل بالنص الوارد اهل سنت گفته اند چگونه تصور توان کرد
در حق اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله که اتفاق نمایند بر باطل و ترک نمایند عمل کردن را بآن نص که وارد
شده است جواب میگوییم که استبعاد دلیل بر مطلب نمیشود بلکه برهان ضرورست و اگر اتفاق بر باطل نمایند و عمل
بنص رسول خدا صلی الله علیه وآله نکنند چه عیب لازم آید و باتفاق است صحابه معصوم نیستند تا اینکه بگویم
که با این مخالفت لازم میآید از عصمت افتند و پیغمبر نبودند تا از نبوت افتند و آیا اصحاب جمل که طلحه و
زبیر و دیگران باشند صحابه نبودند که اتفاق نمودند بر جنگ علی علیه السلام و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه
وآله باجماع امت فرموده بود یا علی حربک حربی کسی با تو جنگ کند با من جنگ کرده است و اجماع نص پیغمبر را
ترک نموده اتفاق بر باطل کردند و آیا اینها صحابه نبودند و در نزد اهل سنت زبیر و طلحه از عشره مبشره اند
وهمچنین معویه و عمرو بن عاص و دیگران صحابه نبودند و در نزد اهل سنت معویه خال المؤمنین است مخالفت
نص صریح نمود با علی بن ابی طالب علیه السلام جنگ کردند و همچنین خوارج اکثر ایشان صحابه بودند مخالفت قول
رسول خدا صلی الله علیه وآله کردند و آیا ابو بکر و عمر و عثمان و دیگران صحابه نبودند که در روز احد و حنین
و خیبر از جهاد فرار نمودند و مخالفت صریح قران نمودند و رسول خدا را تنها در معرکه گذاشتند و
اتفاق بر فرار که باطل بود نمودند و حال آنکه خدا تعالی بالصراحه منع از فرار نموده و وعده نصرت و غلبه داده بود
در صریح قران اینجا که فرموده است وَلَقَدْ کَانُوا عَاهَدُوا اللهَ مِنْ قَبْلُ لَا یُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهُدَى وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ و روایت کرده است احمد بن حنبل و بزار و ابن مغازلی
شافعی و محمد بن اسحق و ابن شیرویه و ابو المظفر سمعانی و موفق بن احمد خوارزمی و ابرهیم بن محمد حموینی و دیگران
زمانیکه اصحاب رسول خدا بمدینه آمدند و در دور مسجد برای خود خانه بنا کردند و درگاه او را بمسجد
باز نمودند و از انجا رفت و آمد میکردند تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله حکم فرمود که ابواب را سد نمایند
غیر از باب علی علیه السلام و فرمود که خدا تعالی وحی نموده بسوی پیغمبر خود موسی که مسجد پاکی برای من بنا کن

کرده و

که در او سکنی نکنند مگر موسی و هرون و دو پسر هرون بلکه سخنی که خدا تعالی وحی نمود بسوی من که بنا کنم مسجد پاکی که
سکنی ننماید در او مگر من و علی و پسران علی حتی آنکه بعضی از صحابه گفت روزنه بمسجد برای من بگذار اجابت او
نشد و درگاه علی علیه السلام را بحال خود گذاشت و داخل میشد از او و بیرون میآمد در حالتیکه جنب بود
و قتیکه صحابه دیدند که علی علیه السلام را بر ایشان تفضیل داد در این باب سخن گفتند و این خبر برسول خدا صلی
الله علیه و آله رسید پس برخواست و آغاز خطبه کرد و فرمود جمعی تنگدل میشوند و سخن میگویند در اینکه من
ابواب ایشان را بستم و باب علی را بحال خود گذاشتم و او را در مسجد ساکن نمودم و الله من ایشان را بیرون
نکردم و علی را ساکن نکردم و درگاه او را باز نکردم بلکه خدا تعالی بست ابواب شما را و فتح باب علی کرد
بدرستیکه خدا تعالی وحی نمود بسوی موسی و برادر [illegible] بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا
الصلوة و امر نمود موسی را که در مسجد او کسی [illegible] و جماع نکند و داخل نشود مگر هرون و ذریه او
بدرستیکه علی از من بمنزله هرون است [illegible] که در او بازنان
جماع نماید مگر علی و ذریه او پس هر آنکس [illegible] بدست خود بطرف شام
[illegible] اهل سنت روایت میکنند [illegible] نشست حکم نمود ابو بکر که رسول
خدا صلی الله علیه و آله بامر خدا تعالی سد نمود [illegible] در حالت جنابت داخل مسجد میشدند و
در او راه میرفتند و این مخالفت نص صریح وارد نبود که ابو بکر کرد و این اتفاق بر باطل نبود که ابو بکر و
مجموع صحابه کردند و این اجماعت صحابه نبودند که مخالفت خدا و رسول و اکر در حالت جنابت داخل
مسجد شده و در او جماع کردند و حال آنکه باتفاق جمیع امت این حرام است خلاف فرموده خدا و رسول و امت
و منقولست که اشعث بن قیس کندی مرتد شد و او را آوردند او را بنزد ابو بکر و او را حد نزد و علاوه بر او خواهر
خود را باو تزویج کرد و ابن ابی الحدید که از اعیان علمای اهل سنت است میگوید که ابو بکر در وقت موت گفت
خوش داشتم روزیکه اشعث را بنزد من آوردند که گردن او را میزدم زیرا که بخیال من چنان میرسد که او نمیبیند
شری مگر آنکه او را اعانت نماید و این خلاف حکم خدا و رسول و نبود که ابو بکر کرد و همه صحابه او را تمکین
نمودند و حال آنکه ابو بکر خود اقرار داشت که او واجب القتل بود و شاعر در این باب گفته است شعر و کان

ثواب النکث احیاء نفسه وکان ثواب الکفر ترجیح البکر یعنی مزد شکستن عهد بیان این شد که احیای
نفس خود نمود و مزد کافر شدن این شد که دختر باکره را تزویج نمود و آیا این اتفاق بر باطل نبود که صحابه کردند
و روایت نموده است ابن ابی الحدید و بلاذری و دیگران از علمای اهل سنت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض
موت خود اسامة بن زید بن حارثه را امیر لشکر کرده حکم فرمود که بموته روند که جعفر طیار و زید پدر او در آنجا
کشته بودند و اکثر مهاجران و انصار از ایشان بودند ابوبکر و عمر در لشکر اسامه بودند و جمعی از ایشان در این باب
اعتراض بر آنحضرت کردند که پسره را بر جمیع مهاجر و انصار امیر کرده و ضربه ای بر آنجناب کردند و چون این
خبر بایشان رسید غضبناک شده بیرون تشریف آورده در حالیکه سر خود را بسته بود و بر بالای منبر رفته
فرمود بمن رسید گفتار شما [illegible] اسامه را امیر نمودم و این طعن را در حق پدر او پیش از این
بمن زدید که من او را امیر [illegible] پس قسم بخدا که پدر او بامارت سزاوار بود و خود بعد از پدرش سزاوار امارت
بوده است و بدرستی که [illegible] طاعت نمایید او را و او بهترین شما است
و اسامه با لشکر [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود جهزوا جیش اسامة
لعن الله من تخلف عنها و امر نمود [illegible] تا آنکه بیرون روند با اسامه پس وقتیکه ناخوشی
رسول خدا اشتداد یافت عایشه [illegible] خبر نمود پس ابوبکر و عمر از اسامه جدا شده بمدینه مراجعت کردند
و با اسامه نرفتند و تخلف از او کردند و آیا این مخالفت نص رسول خدا نبود که کردند و با اینکه ابوبکر
و عمر داخل صحابه بودند و زمانیکه ایشان از اسامه تخلف نموده مراجعت کردند این حیف شد بر این مسلمانان
که با اسامه بودند وقتیکه این دو نفر در حال حیات رسول خدا مخالفت امر او را نمایند پس چگونه متصور شود
حال وقتیکه آنحضرت وفات کند و ابن ابی الحدید معتزلی بعد از آنکه نقل میکند نصوصی را بر امامت امیر المؤمنین
علی علیه السلام میگوید با استاد خود گفتم اینها دلالت میکنند بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نص بر
خلافت و امامت علی علیه السلام کرده است چنانکه نص بر کعبه و شهر رمضان و غیر از او از معالم دین کرده است و لکن
استبعاد میکنم آنکه صحابه بر خلاف نص اتفاق نمایند گفت امامت ریاست دنیا است در او مخالفت نص نمودن
عیب ندارد اگر مصلحت در مخالفت باشد با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نص کرده و تصریح نموده

اینکه

اینکه ابو بکر و عمر با لشکر اسامه نرفتند و انحراف نمودند بجهة انکه مصلحت در ماندن دیدند که حفظ نمایند
دین را و فتنه را بجوابانند و همچنین مخالفتهای دیگر کردند در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله از تیق
نص بر آن مصلحت عیب ندارد مؤلف میگوید که اینها عین حماقت است ملاحظه میکنی میگویند که ابو بکر و عمر چه بسیار
مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده اند پس چه عیب دارد که بر خلاف نشستن ابو بکر نیز از ان مخالفتها
باشد که کرده اند پس انچه که اهل سنت گفته اند که صحابه بخلاف فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمیکنند
غلط است و اما انچه که ابن ابی الحدید ذکر نموده که بجهة مصلحت مخالفت کردن جایز است پس از ظرفه حکایات
است زیرا که مخالفت پیغمبر خدا از برای مصلحت چه معنی دارد گویا این جمیع اهل بگویند که خدا و پیغمبر او ندانستند
ان مصلحت را که ابو بکر و عمر انرا دانستند و قاعده چنانست که شخص دیگر را فریب میدهد نخود را این جماعت
سنیان خود را با امثال این سخنان بیهوده فریب دادند و ایضا متعه ... که متعه حج و متعه نسا
در دین اسلام بود و منصوص علیه بود در کتاب ... سنت رسول الله و در ... خبر معمول بود و همچنین
در خلافت ابو بکر و مدتی از زمان عمر و بعد ... سنتان کانتا فی عهد رسول
الله حلالا لان و انا احرمهما و اعاقب علیهما و ... عمر کرد و صحابه همگی تمکین
او را کردند و حال انکه عمر خود اقرار نمود که این ... ابن اتفاق بر باطل و خلاف
نص نبود که صحابه کردند و ایضا اتفاقی امت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال حیات خود فدک را
بفاطمه علیها السلام داده بود و ابو بکر او را گرفت از او و او را رنجانید بنحویکه ان مظلومه چه قدر زنده بود
با ابو بکر تکلم نکرد در وقت وفات وصیت نمود که ابو بکر و عمر را نگذارند که بر جنازه او حاضر شوند و لهذا امیر
المؤمنین علیه السلام ان مظلومه را شب دفن نمود چنانکه همه ایشان از اسلم بخاری هر یکی در صحیح خود ذکر نموده
اند و ایا این مخالفت نص رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود که ابو بکر باتفاق صحابه کردند و ایا این اتفاق
بر باطل نبود که کردند و حال انکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق فاطمه علیها السلام فرموده بود که فاطمة
بضعة منی من اذاها فقد اذانی فاطمه پاره من است انکس که او را اذیت نماید مرا اذیت کرده است و علاوه بر اینها
دروغ و افترا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند و انحضرت گفته است نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة

ما جماعت پیغمبران ارث نمیگذاریم هرچه از ما میماند صدقه است یعنی مال مسلمانانست بغیر از ابوبکر احدی
از امت این نقل نکرده است و با وجود این خلاف نص قرآنست و ایضاً ابوبکر و عمر را در خانه رسول الله صلی الله
علیه و آله بدون اذن خدا و رسول او و بدون اذن ورثه آنحضرت دفن نمودند و این مخالفت خدا و رسول اوست
که کردند و این اتفاق بر باطل بود که کردند زیرا که اگر حدیثی که ابوبکر نسبت برسول خدا صلی الله علیه و آله
داده است که آنجناب فرموده است که هرچه از ما باقی ماند مال مسلمانانست صحیح است این خانه آنحضرت مال همه
مسلمانان از مشرق تا مغربست و همه کس راضی نیستند که ابوبکر و عمر در آنجا مدفون باشند و اگر این حدیث ابوبکر
باطلست پس خانه مال ورثه آنجنابست و بدون اذن ورثه آنجناب اینها را در آنجا دفن کردن حرامست و اتفاق
بر آن اتفاق بر باطلست و اگر ایشان [illegible] گویند که ایشان را در حصه عایشه و حفصه که دختران اینها بودند دفن
کردند چنانکه اینکلام [illegible] بر زبان بعضی از فقها [illegible] گویا ابوحنیفه باشد جاری گردیده است در جواب
میگوییم که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] ارث نمیگذاشت [illegible] که ارث زنان بوده قسمت یابد تا حصه
عایشه و حفصه از آن [illegible] در آن [illegible] چگونه دفن توان کردن پس در هر جا
دفن ایشان در آنجا خلاف و باطلست و صحابه اتفاق بر خلاف و بر باطل نموده اند و ایضاً جمیع اهل سنت روایت
نموده اند زمانیکه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد و جمعی از صحابه در خدمت ایشان بودند و از
ایشان بود عمر بن خطاب و آنجناب فرمود که قلمدان و کاغذ بیاورید بنویسم برای شما کتابی را که بعد از من ابداً
گمراه نشوید و بضلالت نیفتید و عمر بن خطاب گفت این مرد هذیان میگوید قرآن در نزد ما هست ما را کفایت
میکند کتاب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله غضبناک شده امر فرمود که او را بیرون کردند و
جمیع امت این حدیث را نقل میکنند آیا این مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست که امامان شما کردند و حضرت را
بالمشافهه سب نمودند و این هرگز با دین و دیانت درست نمی آید چنانکه بر ارباب عقل مخفی نیست و لکن اهل سنت خجالت
نکشیده این را از برای عمر بن خطاب فضیلت حساب نموده اند سبحان الله سب کردن رسول خدا صلی الله علیه فضیلت
چه معنی دارد و کسانیکه در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان خلاف نمایند و از خدا و رسول و حجاب
نکشند و خوف نکنند چه استبعاد دارد که بعد از وفات او فرموده او را اعتنای نکرده و خلاف او را نمایند و ان

همه آنچه که ذکر نمودیم معلوم گردید که اینجماعت همیشه دانسته و فهمیده خلاف رسول خدا صلی الله
علیه و آله را منکر گردیدند و همچنین در روز سقیفه دانسته و فهمیده خلاف آنجناب نموده و نص او را عمل نکرده حق علی
علیه السلام را منصرف ساختند و قالوا لو لم یکن الخلافة حقا لابی بکر لما بایعه علی و لنازعه کما نازع معویه
و لاحتج علی الصحابة لو کان فی حقه نص کما زعمت الشیعة اهل سنت گفته اند اگر خلافت حق ابوبکر نبوده
اینه علی علیه السلام او را بیعت نمیکرد و هر اینه با او منازعه میکرد چنانکه با معویه نزاع کرد و هر اینه
احتجاج مینمود بر صحابه اگر در حق او نص بود چنانچه شیعه گمان میکنند قالت الامامیة الامامة و الخلافة
بالنص و التعیین لا بالبیعة و قد نص النبی علی علی کما مر و ما بایعه علی علیه السلام الا کرها و لم یقدر علی
المنازعة لعدم الناصر و احتج علیهم و لم یسمعوا ... و لم یمکنوه من حقه امامیه
رضوان الله علیهم گفته اند امامت و خلافت ... تعیین خدا و رسول ... با بیعت خلق و نص نمود رسول
خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام ... بیعت نکرد و قدرت
بر منازعه و مدافعه نداشت باعتبار فقدان ... از او چنانکه از رسول
خدا صلی الله علیه و آله نشنیدند و او را تمکین ندادند ... که با دلائل و براهین
عقلیه و نقلیه ثابت نمودیم که امامت و خلافت ... رسول او است خلق را در او دخل
نیست چنانکه در تعیین نبی و پیغمبر اختیاری ندارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بامر خدا تعالی تعیین نمود
علی علیه السلام را برای امامت و نص نمود بر او نص ظاهر و آشکار به هر تعبیر و بنا و جا عذر نگذاشت و بر کسی
مشتبه نشد چنانکه گذشت و اکابر علما اهل سنت باین تصریح نموده اند قال ابرهیم بن سیار النظام المعتزلی
لا امامة الا بالنص و التعیین ظاهرا و مکشوفا و قد نص النبی علی علی فی مواضع و اظهره اظهارا و لم
یشتبه علی الجماعة الا ان عمر کتم ذلک و هو الذی تولی بیعة ابی بکر یوم السقیفة نظام معتزلی گفته است امامت
نمیشود مگر بانص و تعیین ظاهر و مکشوف و رسول خدا صلی الله علیه و آله نص بر امامت علی علیه السلام نمود
در چند موضع و ظاهر ساخت او را بنحوی که مشتبه نشد بر صحابه لکن عمر او را پوشانید و ابوبکر را در روز
سقیفه بر خلافت نشانید قال الزمخشری ان لعلی الخلافة الحقة الحقیقیة الاصلیة الیقینیة تخلفا و

تحقیقاً و نقلاً و تعقلاً لزومی گفته است برای علی علیه السلام است خلافت حق در حقیقت و اصالة بغیر
بجهة خلیفه نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله او را استکبار و بجهة خویش بودن او با آنجناب و بجهة دلالت عقل
بر خلافت او و قال ابن ابی الحدید لا ریب عندنا ان علیاً کان وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و ان خالف
فی ذلک من هو منسوب عندنا الی العناد ابن ابی الحدید گفته است در نزد ما شکی نیست در اینکه علی علیه السلام
وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است اگرچه خلاف او را گفته است آنکس که در نزد ما منسوب بعناد است
و همچنین تصریح نموده است ابن غزالی و ابن طلحه شامی شافعی و ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ و رساله در امامت
علی علیه السلام نوشته است و حال آنکه جاحظ عثمانی مروانی بوده و دیگران از علمای اهل سنت و جماعت و ذکر همه موجب ملال
و همچنین مجموع صحابه برابر [illegible] ابوبکر انکار نمودند خلافت او را مثل خالد بن سعید
بن عاص اموی و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود کندی و بریده اسلمی و قیس بن سعد
بن عباده و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و [illegible] و ابو الهیثم تیهان و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری حتی
آنکه همین جماعت با هم مشورت نمودند و عزم کردند [illegible] ابوبکر را از منبر رسول خدا فرود آورند و همچنین انکار
نمود بر ابوبکر اسامة بن زید و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله نصب نمود بر خلافت علی بن ابیطالب را
و نص نمود بر خلافت او و علی سزاوارتر است بر تو و حلال نیست ترا که خلافت را صاحب شوی و چگونه میشود این و حال
آنکه محکوم بحکم من میباشی پس قسم بخدا تو عهد رسول خدا را شکستی که غصب نمودی حق علی را و بار دیگر عهد
آنجناب را شکستی که مخالفت مرا کردی و منقول است از کتاب سیر صحابه که عبدالله بن عمر نیز انکار نمود بر ابوبکر و
گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله نص بر خلافت علی علیه السلام کرده است و او را خلیفه نموده حتی آنکه
ابوبکر و عمر هر دو تصریح نمودند بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نص نموده است برای علی علیه السلام بر خلافت
و او را نصب نموده است بر امامت اما ابوبکر چنانکه شعبی ناصبی که از علی علیه السلام منحرف بود روایت کرده است
از عروة بن زبیر بن عوام که ابوبکر گفت بر بالای منبر در جمله از کلماتش که علی بن ابیطالب را خدا و رسول و برای
مؤمنان ولی کرده است و برای نبی وصی قرار داده و بر خلافت و امامت نصب نموده است و من شنیده ام از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میفرمود که علی با حق است و حق با علی است آنکس که علی را اطاعت نماید رشد یافته است و آنکس

که علی را طاعت شود فاسد شده است انکس که علی را دوست دارد دنبال بخت است وانکس که او را دشمن دارد شقی است
واما عمر پس بدانکه ابن ابی الحدید معتزلی از ابن عباس که گفت داخل شدم بر عمر در اول خلافتش گفت یا عبد الله
هل بقی فی نفس علی شیء من امر الخلافة ای عبد الله آیا در نفس علی چیزی از خلافت باقیست یعنی هنوز میگوید که پیغمبر
صلی الله علیه وآله او را خلیفه کرده است گفتم میگوید بلکه رسول خدا نص بر خلافت من کرده و زیاده از این میگوید که از پدرم
پرسیدم انچه که علی میگوید چنانست گفت راست میگوید عمر گفت هر اینه بود از رسول خدا صلی الله علیه وآله
در حق علی علیه السلام سخن اندکی و صاف در میکرد یا از او کلامی که اثبات حجتی و قطع علتی نمیکرد و هر اینه در
اوقات تعریض مینمود در حق او و بتحقیق خواست در مرض خود تصریح نماید باسم علی بر خلافت و من مانع شدم
از او بجهت خوف فتنه و انتشار امر اسلام پس [illegible] کردید که رسول خدا صلی الله
علیه وآله بامر خدا [illegible] علی علیه السلام را تعیین [illegible] خلافت نمود و نص [illegible] باعتراف صحابه و علماء
اهل سنت و ابو بکر بر خلاف [illegible] خلافت [illegible] حق [illegible] اتفاقی امتست که
امیر المؤمنین علی علیه السلام با عموم بنی هاشم [illegible] از [illegible] نمودند و مسلم و بخاری
هر یکی در صحیح خود ذکر کرده اند تا شش ماه علی علیه السلام [illegible] اگر خلافت ابو بکر حق بود
علی علیه السلام از او تخلف نمیکرد بجهة انکه اتفاقی امت است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است علی
مع الحق والحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی علی با حق و حق با علی جدا نمیشوند تا روز قیامت پس خلافت
ابو بکر در مدت این شش ماه باطل و ناحق بوده است و وقتیکه در شش ماه باطل شد پس مطلقا باطلست باتفاق امت
زیرا که قائل بفصل نیست و مسلم و بخاری در صحیحین خود گفته اند کان لعلی وجه بین الناس حیاة فاطمة فلما توفیت
انصرفت وجوه الناس عن علی فمکثت فاطمة ستة اشهر ثم توفیت فقال رجل للزهری وهو راوی هذا الخبر عن
عائشة فلم یبایعه علی ستة اشهر قال لا ولا احد من بنی هاشم حتی بایعه علی فلما رای ذلک ضرع الی مصالحة
ابی بکر یعنی در ابتدا علی [illegible] نزد مردمان [illegible] تا اینکه فاطمه زنده بود و زندگی او شش ماه کشید و وقتیکه فاطمه وفات
نمود خلق از او اعراض کردند پس زمانیکه علی اعراض نمودن خلق را از او دید ذلیل شد برای مصالحه ابو بکر این کلام
صریحست در انکه خلق از علی علیه السلام برگشتند و او تنها ماند قدرت بر منازعه کردن و مدافعه نمودن و مطالبه حق

خود

خود کردن نداشته است لهذا مضطر مانده و ملجا شده است به بیعت پس بیعت او برای بکر با اختیار نبوده
است و چنان بیعت دلیل بر حقیت خلافت ابو بکر نمیشود و روایت نموده است ابن ابی الحدید باسناد خود از ابو
الاسود قال غضب رجال من المهاجرین فی بیعة ابی بکر بغیر مشورة وغضب علی والزبیر فدخلا بیت فاطمة
معهما السلاح فجاء عمر فی عصابة فیهم اسید بن حضیر وسلمة بن وقش وهما من بنی عبد الاشهل فصاحت
فاطمة فناشدتهما الله فاخذوا سیفی علی والزبیر وضربوا بهما الجدار حتی کسروهما ثم اخرجهما عمر یسوقهما
حتی بایعا ثم قام ابو بکر فخطب الناس واعتذر الیهم وقال ان بیعتی کانت فلتة وقی الله شرها وخشیت الفتنة
وایم الله ما حرصت علیها یوما قط وجعل یعتذر الیهم فقبل المهاجرون عذره گفت در غضب آمدند جماعتی
از مهاجران و علی و زبیر بجهت آنکه بیعت ابی بکر بی مشورت شد و با اسباب و اسلحه در خانه فاطمه جمع شدند پس عمر
با جماعتی آمد و در میان ایشان بود اسید بن حضیر و سلمه بن وقش از بنی عبد الاشهل و فاطمه فریاد
فریاد کشید و ایشان را بخدا قسم داد پس شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و ایشان را بدیوار زده شکستند و بعد از ان
عمر بیرون آورد علی و زبیر را و میراند ایشان را تا آنکه بیعت نمودند بعد از ان ابو بکر برخاست و خطبه خواند
و از ایشان عذر خواست و گفت بیعت من با آنکه ناگهانی بود خدا از شر او نگاه دارد و اینکار را بجهت آن کردم
که ترسیدم فتنه شود و الله هرگز حریص بر خلافت نبودم و عذر خواهی ها کرد تا آنکه مهاجران عذر او را
قبول نمودند این حدیث چنانکه دلالت میکند بر آنکه علی علیه السلام در بیعت ابو بکر مجبور بود و قدرت بر منازعه
و مدافعه و استیفای حق خود نداشته است همچنین دلالت میکند بر آنکه بیعت ابو بکر خلوت و بدون اطلاع
خلق شده است و اجماع و اتفاقی که اهل سنت ادعا میکنند در میان نبوده است چنانکه ابو بکر خود اعتراف نموده
که بیعت او ناگهان اتفاق افتاد خدا از شر او نگاه دارد و این کلام را در باره بیعت ابو بکر عمر نیز گفته است
چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس بنا بر اینچه که شیعه میگویند که ابو بکر و عمر در روز وفات رسول
خدا دیدند که علی علیه السلام و همه بنی هاشم مشغول بتجهیز آنحضرت اند میان ایشان خلوت دیده و فرصت یافته
و نعش رسول خدا را گذاشته بسقیفه آمده باتفاق چهار نفر یا شش نفر ابو بکر را بیعت کردند و اجماعی
در میان نبوده است و اگر اهل سنت میدانستند که شیعه این ایراد را با ایشان میکنند هرگز این حدیث و امثال

او را قتل نکردند و ایضا ابن ابی الحدید گفته است که ابو بکر احمد بن عبد العزیز روایت کرده است باسناد خود
از سلمة بن عبد الرحمن که گفت زمانیکه ابو بکر بر منبر نشست علی و زبیر و خلقی از بنی هاشم در خانه فاطمه بودند
پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت قسم بآنکسی که جان من بدست اوست بیرون بیایند بسوی بیعت و اگر نه خانه را
بر روی شما میسوزانم پس زبیر شمشیر کشیده بیرون آمد و مردی از انصار و زیاد بن لبید دست بگردن او کرده فشردند
و شمشیر را زدند از دست او افتاد پس ابو بکر از روی منبر فریاد نمود بزنید شمشیر را بسنگ ابو عمرو بن حماس میگوید من اثر ضرب
در آن سنگ دیدم و گفتند این ضربت شمشیر زبیر است بعد از آن ابو بکر گفت ایشان را بحال خود گذارید و کار
نداشته باشید زود است که خدا ایشان را بیاورد میگوید بعد از او بیرون آمدند ابو بکر را بیعت نمودند
و ابن ابی الحدید [illegible] در جمعی بودند علی و دیگران در بیعت [illegible] ابو بکر بوده است بلکه خود را
جبرا بیعت واداشته اند و کسیکه [illegible] بیرون نمودند [illegible] فلان بن [illegible]
و استیفا حق نمود ابن ابی الحدید گفته که ابو بکر احمد بن عبد العزیز [illegible] روایت کرده است که سعد بن
ابی وقاص و مقداد بن اسود نیز با جماعتی در خانه [illegible] علی علیه السلام را بیعت
نمایند پس عمر آمد تا آنکه خانه را بر سر ایشان بسوزاند [illegible] پس بیرون آمد فاطمه گریه
میکرد و فریاد مینمود و آن جماعتی که در خانه بودند گفتند [illegible] ابتاع نموده ایم که قرار آن
نمائیم بعد از آن ابو بکر را بیعت نمودند و خلافت ابو بکر استقرار یافت و خلق مطمئن شدند و ابن ابی الحدید گفته
که ابو بکر احمد بن عبد العزیز روایت کرده است از شعبی گفت ابو بکر پرسید که زبیر کجاست گفتند شمشیر خود را حمایل کرده
در نزد علی است پس ابو بکر گفت ای عمر برخیز و ای خالد بن ولید برخیز و بروید علی و زبیر را بنزد من بیاورید پس
رفتند و عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد پس عمر بزبیر گفت این چه شمشیر برداشتن است گفت علی را بیعت
میکنم پس عمر شمشیر را از دست او ربود و بر سنگی زد او را شکست بعد از آن دست زبیر را گرفت و او را برخیزانید و تکان
داده بیرون کرد و خالد گفت [illegible] عمر بعلی گفت برخیز ابو بکر را
بیعت نما و علی ایستادگی کرد پس گرفت دست علی را و گفت برخیز و او امتناع نمود پس برداشت او را و تکان داد
و بیرون کرد او را چنانکه زبیر را بیرون کرد و فاطمه دید چیزی را که عمر با ایشان کرد بر در حجره ایستاد و گفت ای ابو بکر

چه زود

چه زود و بجنه شدید و هجوم نمودید بر سر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و [illegible] با عمر تکلم نکرد
تا آنکه خدا را ملاقات نماید و بعد از آن ابوبکر نزد فاطمه رفته شفاعت عمر را کرد و فاطمه از او راضی شده است
منکو[ر]ید در صحیح مسلم و بخاری چنین است فهجرته فاطمة ولم تکلمه فی ذلک حتی ماتت فدفنها علی لیلا و لم
یؤذن بها ابوبکر فاطمه با او تکلم نکرد تا آنکه وفات نمود و علی ع او را شب دفن نمود و با بوبکر اذن نداد که بر
جنازه او حاضر شود و ابن ابی الحدید گفته است که ابوبکر احمد بن عبد العزیز روایت کرده است با سناد خود از
ابوبکر صدیق که گفت لیتنی لم اکشف بیت فاطمة ولم اغلق علی الحرب کاش بی احترامی نمیکردم بخانه فاطمه
اگرچه با من محاربه میکردند ابن ابی الحدید گفته که مبرد در کامل روایت کرده است از عبد الرحمن عوف که ابوبکر
در مرض موت میگفت دوست داشتم که من [illegible] بخانه فاطمه نمیکردم اگرچه با من محاربه میشد ابن ابی الحدید
گفته که ابوبکر احمد بن عبد العزیز روایت کرده است با سناد خود که عمر با جماعتی از انصار و چند نفر از مهاجرین بخانه
فاطمه آمد و گفت [illegible] بیرون آیید و بیعت کنید و اگر نه خانه را بر سر شما میسوزانم
پس زبیر بیرون آمد با شمشیر [illegible] امری دیگر گلوی او را گرفتند شمشیر از دستش افتاد
و عمر او را بسنگ زد شکست بعد از آن [illegible] تا ایشان را بکردن [illegible] و بعضی
انصار را آوردند تا آنکه ابوبکر را بیعت نمودند ابن ابی الحدید گفته که ابو زید روایت نموده است از نظر بن سهل
گفت زبیر شمشیر را برداشت و از دستش افتاد بسوی ابوبکر و او در منبر خطبه میخواند پس گفت او را بسنگ بزنید
ابو عمرو بن حماس گفته است که من آن سنگ را و اثر را دیده ام و مردم میگفتند که این اثر ضرب شمشیر زبیر است ابن ابی
الحدید گفته که ابوبکر احمد بن عبد العزیز گفته خبر داد ابوبکر باهلی از اسماعیل بن مجالد از شعبی گفت که ابوبکر
گفت بعمر خالد بن ولید کجا است گفت اینست خالد گفت بروید بسوی علی و زبیر و ایشان را نزد من بیاورید پس
رفتند و عمر داخل خانه شد و در بیرون بود ایستاد عمر بزبیر گفت این چه شمشیر برداشتن است گفت او را آماده
نموده ام که علی را بیعت نمایم و در خانه خلق بسیاری بود و از جمله ایشان مقداد بن عمرو و همه بنی هاشم بودند پس
عمر شمشیر را از دست زبیر بود زد بسنگی که در خانه بود و او را شکست و بعد از آن دست زبیر را گرفت و او را
خیزانید و تکان داد بیرون کرد و بخالد گفت او را نگاه دار پس خالد او را نگاه داشت و در بیرون با خالد جمع کثیری

از خلق

از خلق بودند که ابو بکر را خلافت بدهد عمر خطاب فرستاد و بود پس عمر که به علی گفت برخیز و بیعت نما و او اهمالی نمود
و خود داری کرد پس دست او را گرفت گفت برخیز و او امتناع نمود پس عمر او را برداشته مثل زبیر که ازو بیرون
نمود تا آنکه خدا او را نگاه داشت پس عمر از در منزل او برخی نام و بلند بودن احوال او و در خلق اجتماع نمود نظر میکردند
و کوچها مملو از مردم مملو شد و فاطمه وقتیکه کرد از عمر را دید فریاد کشید و ناله نمود زنان بنی هاشم و دیگران
با او اجتماع نمودند و بیرون آمدند تا در حجره و ندا نمود ای ابو بکر چه زود اغاره نمودید بر اهل بیت رسول خدا صلی
الله علیه و آله و الله با عمر تکلم نمیکنم تا خدا را ملاقات نمایم پس فاطمه که علی و زبیر بیعت کردند و این خوزه
فرو نشست ابو بکر رفت بنزد فاطمه و شفاعت عمر را کرد و او از او راضی شد و گفت میگوید با اینحالات که اهل
سنت نقل میکنند علی را جبرا و اختیار و خلافت ابو بکر [illegible] عجب است از علمای
ایشان با وجود آنکه اینحالات را نقل میکنند [illegible] میگویند که اگر علی حق [illegible] نص در حق او بود چرا بر ایشان
احتجاج نکرد سبحان الله با اینحالات احتجاج [illegible] است و منقولست از بلاذری
که از ثقات علمای اهل سنت است روایت نموده است [illegible] که فرستاد بسوی علی که بیعت نماید
پس بیعت نکرد پس عمر برداشته آمد فاطمه او را [illegible] با در خانه مرا میسوزانی گفت
بلی پس علی آمد بیعت نمود و منقولست که ابراهیم بن سعید ثقفی روایت نموده است از علی بن [illegible] گفت یا رحمت احدا
رحمة علیا حین اوتی به ملببا و ثبته فقیل له بایع قال فان انا لم افعل قالوا انقتلک قال اذا تقتلون عبد الله و اخا
رسوله ثم بایع کذا و ضم یده الیمنی ترحم نکردم بکسی مثل ترحمی که بر علی کردم وقتیکه او را آوردند در حالتیکه لباس
او را بگردن او پیچیده بودند با او گفتند بیعت نما گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند ترا میکشیم گفت پس در آنوقت
میکشید بنده خدا را و برادر رسول خدا را بعد از آن بیعت نمود ابن ابی الحدید گفته روایت کرده است احمد بن عبد
العزیز جوهری از ابن عمر از ابو عون عبد الله بن عبد الرحمن از ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام که علی علیه السلام
فاطمه را سوار الاغی نمود شبها با انصار گردید و از ایشان نصرت خواست و همچنین فاطمه از ایشان نصرت خواست
و انصار گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده ایم اگر پسر عمت بر ابا بکر سبقت میکرد هر اینه از او
عدول نمیکردیم پس علی علیه السلام فرمود من رسول خدا را میگذاشتم در خانه و او را دفن نمیکردم و بیرون آمده

با خلق نزاع منکریم در سلطنت و فاطمه فرمود آنچه که علی کرد آن سزاوار است او را و کردند با ایشان
آنچه را که خدا عز و جل حساب کننده است بر ایشان ابن ابی الحدید گفته که معویه نوشت بعلی در روزی بود که تو
زن خود را شب بر حماری سوار کرده و دست پسرانت حسن و حسین را گرفته روزیکه ابوبکر صدیق را بیعت کردند کسی
از اهل بدر و سوابق را نگذاشتی مگر آنکه او را خواندی بسوی خود و استنصار نمودی از ایشان بر صحابه رسول خدا صلی
الله علیه و آله پس ترا اجابت نکرد از ایشان مگر چهار نفر و یا پنج نفر قسم بجانم که اگر تو محق بودی هر اینه ترا اجابت
میکردند ولکن تو ادعای باطل نمودی و گفتی آنچه را که خود او را نمیدانستی و قصد نمودی چیزی را که بنا فی او را
وجه و فراموش کرده ای من فراموش نمیکنم قول ترا که با ابوسفیان گفتی زمانیکه ترا تحریک نمود هر اینه چهل
نفر صاحب عزم میبافتم هر اینه [illegible] کردن تو بر خلفا تازگی ندارد و در جای دیگر
عالم اهل سنت نقل نماید از [illegible] امیرالمؤمنین خود که علی [illegible] خلافت ابوبکر بود و از خلق استنصار
نموده که با ابوبکر و تابعان او [illegible] تخلف میماندند زانکه علی علیه السلام در بیعت
ابوبکر مختار بود و قلت [illegible] بودند اشته است که خلافت ابوبکر حق بوده است
ابن ابی الحدید گفته روایت شده [illegible] که علی علیه السلام استعانت نمود از مسلمانان
عقیب یوم سقیفه و آنچه که در آن روز گذشت و فاطمه را شب سوار الاغی نموده و پسرانش در پیش روی الاغ
راه میرفتند و خود الاغ را میراند و خانهای انصار و دیگران را میگشت و از ایشان نصرت و معاونت میخواست
و چهل نفر او را اجابت نموده و بیعت کردند او را بر موت و ایشان را امر نمود که سرهای خود را تراشیده با اسباب
و اسلحه در وقت صبح آیند و وقتیکه صبح شد با او موافقت نکرده مگر چهار نفر از ایشان که زبیر و مقداد و ابوذر و سلمان
بعد از آن شب آمد بنزد ایشان رفته و قسم داد ایشان را بر آنکه او را اعانت نمایند گفتند وقتیکه صبح شد خدمت
می آییم پس کسی از ایشان نیامد مگر همان چهار نفر و همچنین در شب سیم و زبیر از همه اطاعتش بر او بیشتر بود و
سر خود را تراشیده و شمشیر خود را حمایل نموده و با آن سه نفر دیگر مکرر آمدند و لکن اصل وجهه و دلیلش زبیر بود
و اگر کسی سؤال کند وجه و سبب اختصاص این اخبار با ابن ابی الحدید چه باشد و حال آنکه دیگران نیز اینها را
نقل کرده اند جواب میگوییم که چون ابن ابی الحدید تصریح میکند که خلافت حق علی بن ابیطالب علیه السلام بود

لکن

لکن بجهة مصلحتی که خود میدانند تسلیم ابو بکر فرمود و مبایعت نمود و حال آنکه همین اخبار را ذکر میکنند و او
در نقل کردن اینها متهم نیست و موجب اطمینان خاطر بیشتر و نیز او مجتبی است و لهذا انسب بود که هم ورود آنها نکرده است
ابو الحسن احمد بن جابر بلاذری که از علمای اهل سنت است چنانکه گفتیم از ابن عباس که گفت ابو بکر فرستاد عمر بن خطاب را
بسوی علی علیه السلام وقتیکه از بیعت وی تخلف نموده بود و گفت او را بعنف بیاور و چون بیاورد
او را او و در میان ایشان کلامی گذشت پس علی علیه السلام گفت احلب حلبا لك شطره والله ما حرصك على
امارته الیوم الا لیؤمرك غدا وما ننفس على ابی بکر هذا الامر ولکنا انکرنا ترککم مشاورتنا وقلنا ان
لنا حقا لا تجهلونه ثم اتاه فبایع بدون شبهه که این حصه از او است مثل اثر او جویعن نکرده است بر امارت
او امروز مگر آنکه فردا او امیر باشد و لکن ما ندانستیم [illegible] نمیکنند وما میگفتیم که ما
نیز حقی داشتیم او را همیل بعد از آن [illegible] بیعت نمود و منقول است [illegible] ابراهیم بن ابی شعبه روایت
کرده است از عدی بن حاتم که گفت من نشسته بودم [illegible] علی [illegible] ابو بکر با او گفت بیعت
کن پس علی علیه السلام با او گفت اگر بیعت نکنم چه [illegible] کرد [illegible] علیه السلام سر خود را بسوی
آسمان بلند نمود و گفت اللهم اشهد [illegible] دراز نمود او را بیعت کرد
واخبار از طرق اهل سنت در این باب بسیار است که [illegible] اینها دلالت صریح دارد
بر آنکه آنحضرت را اکراه بر بیعت نمودند و در جمله از آنها مذکور است که چون علی علیه السلام را اکراه بر بیعت
نمودند و گفتند که اگر بیعت نکنی ترا میکشیم آنحضرت مکرر میفرمود یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا
یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء ولا تجعلنی مع القوم الظالمین وتمثل نمودن آنحضرت باین کلام اشاره
بآنست که رسول خدا صلی الله علیه وآله نص بر خلافت او کرده است و او را خلیفه خود نموده است و فرموده است
انت منی بمنزلة هرون من موسی یعنی تو از من بمنزله هرونی از موسی و توضیح این مطلب آنست که چون حضرت موسی بمیقات
رفت هرون برادر خود را خلیفه خود کرد اینها در میان قوم خود و است حضرت موسی هرون را خلیفه نمود
گوساله پرست شدند و وقتیکه حضرت موسی امد غضبناک شد بر هرون عتاب نموده موسی سر او را گرفت
در آن وقت هرون این کلام را گفت که خدا تعالی از او نقل میکند و امیر المؤمنین نیز میفرمایند که امت بعد

تو عمل نکردند و مخالفت مرا کردند و مرا تنها گذاشته بمجلس مرا اجابت و اعانت نکردند و همگی رفته گوشها
بر گشت شدند و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر با جماعتی و از ایشان بود اسید بن حضیر و
سلمة بن اسلم رفتند بخانه فاطمه و عمر گفت با انکسانیکه در خانه فاطمه بودند بیرون بیاید و با ابو بکر بیعت نمائید
و زبیر با شمشیر خود بیرون آمد عمر گفت این سگ را بگیرید پس سلمة بن اسلم شمشیر را از دست زبیر گرفته بدیوار
زد و او را و علی را و با او بودند بنی هاشم آوردند و در بین راه علی علیه السلام میگفت انا عبد الله و اخو رسوله
من بنده خدا و برادر رسول ویم تا آنکه او را آوردند او را بنزد ابو بکر و با او گفته شد بیعت کن گفت من سزاوارم
بر خلافت و احق هستم با ان از شما بیعت نمیکنم بشما و شما اولی میباشید که بمن بیعت نمائید و شما
امر خلافت را از انصار گرفتید و احتجاج نمودید بر ایشان بقرابت شما برسول خدا صلی الله علیه و آله و انصار
خلافت را بشما وا گذاشتند و امارت را بشما دادند و من احتجاج میکنم بر شما بمثل آنچه که شما احتجاج نمودید
با او بر انصار فانصفونا ان کنتم تخافون من انفسکم و اعرفوا لنا من الامر مثل ما عرفت الانصار لکم و الا
تبوءوا بالظلم لنا وانتم تعلمون [illegible] سزاوار تر بشند و امر خلافت را بر آنها باید تحت
انصار بر شما داده اند و ظلم نکنید با ما و حال آنکه میدانید عمر گفت انک لست متروکا حتی تبایع بدینسبب
که از تو دست بر داشته نمیشود تا آنکه بیعت نمائی فقال له علی احلب یا عمر حلبا لک شطره اشدد له الیوم
امره لیرده علیک غدا لا والله و لا اقبل قولک و لا ابایعه پس علی علیه السلام با و گفت ای عمر امروز
کار او را محکم نما تا آنکه فردا بتو بر گرداند و نه نه قسم بخدا قول ترا قبول نمیکنم و او را بیعت نمیکنم ابو بکر
گفت پس اگر بیعت نمیکنی ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده گفت یا ابا الحسن تو جوانی و این مشایخ قریش اند
و خویشان تو اند و تجربه ایشان در امور و معرفت ایشان با آنها از تو بیشتر است و ابو بکر با امر خلافت قوی تر
است پس تسلیم نما برای او و راضی شو با و بدرستی که تو هلاک میشوی و عمر تو باطل میشود و تو سزاوار خلافت
هستی بجهة فضل تو و قرابت تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله فقال یا معاشر المهاجرین الله الله لا تخرجوا
سلطان محمد من بیته و داره الی بیوتکم و دورکم و لا تدفعوا اهله عن مقامه فوالله یا معشر المهاجرین لنحن
اهل البیت احق بهذا الامر منکم اما کان فینا القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله العالم بالسنة

المضطلع

المصطلح بامور الرعیة وانصاره لبنا فلا تتبعوا الهوی فتزلوا عن الحق بعدًا بن علی علیه السلام گفت ای
جماعت مهاجران از خدا بترسید و بیرون نکنید سلطنت محمد را از خانه او و خانواده او بخانه خود و خانواده خود
و او را از مقام خود دفع نکنید پس قسم بخدا ای جماعت مهاجران که ما اهل بیت احق هستیم بامر خلافت
از شما وا با در میان ما نیست کسی که قاری در کتاب خدا و فقیه در دین خدا و عالم بسنت رسول خدا صلی الله علیه وآله
و اصلاح کننده امر رعیت باشد قسم بخدا آنکس در میان ما است پس تابع نشوید خواهش نفس را که از حق دور میشوید
بشیر بن سعد گفت یا علی اینکلام را اگر انصار از تو شنیده بودند قبل از آنکه ابوبکر را بیعت نمایند دو نفر در
حق تو اختلاف نمیکردند ولکن ایشان بیعت نمودند پس علی مراجعت بمنزل خود نمود و بیعت نکرد و در خانه خود
نشست تا آنکه فاطمه وفات کرد بعد از آن بیرون آمد [illegible] احتجاج زیاد بر این میشود که آن
حضرت با آن تاکید از خود و بعون جماعت بکار [illegible] رسول خدا [illegible] و استحقاق خلافت
باین خواص مستند بودند ولهذا امیر المؤمنین [illegible] احتجاج [illegible] میبود که آنحضرت ذکر
نمایند و درست نموده است احمد بن جابر بلادری [illegible] ابوبکر با عمر مشورت
کرده صلاح کار خود را در این دیدند که علی علیه السلام [illegible] عیار مغموض داشتن او
علی را امام و این خلعت نمودند که وقتیکه سلام نماز [illegible] بقتل رسانند واسماء بنت عمیس زوجه
ابوبکر اینخبر را با کنیز خود بعلی علیه السلام رسانید و ابوبکر قبل از تسلیم نماز از این امر نادم گشت و نماز را طول
داد و بالاخره گفت یا خالد لا تفعل ما امرت و اینچه را که باو مأمور شده بعد از آن سلام داد پس علی علیه السلام شمشیر را
با خالد بلند نمود ابوبکر را تعجب نموده بود گفت بقتل تو فرموده بود یا منکر گفت ای بخدا قسم آنحضرت فرمود
دروغ گفتی تو از این جرئت قسم بخدا اگر نبود اینکه قضای الهی باو سبقت گرفته است هرآینه میدانستی که کدام یک
از دو فرقه ضعیف ترست و بعد از آن فرمود افعل قول النبی من کنت مولاه فعلی مولاه وانت منی بمنزلة هرون
من موسی آیا بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق من این نحو فرموده است مرا میکشید گفت بلی
پس علی گرفت حلق او را و افشرد تا اینکه در مسجد بنا گردید و خلق جمع شده نتوانستند او را از دست او بگیرند
و بالاخره بصاحب قبر قسم دادند او را پس دست از او کشید و این صریح است در احتجاج نمودن امیر المؤمنین

علیه

علیه السلام بنص رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او و همچنین صریح است در اینکه اجماعت دانسته و عمداً
خلاف فرموده رسول خدا ص را منکر شدند چنانکه خالد در محضر جماعت بالصراحه اقرار بمخالفت اجتناب نمود
پس در این صورت چه مناسبت دارد که امیر المؤمنین علیه السلام بگوید که رسول خدا ص مرا خلیفه کرده است و با وجود
این چه بسیار احتجاج نمود بر اجماعت بالنصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت اتمام حجت چنانکه کتابهای
فریقین مملو است از آن و ابن ابی الحدید گفته است که در روز شوری عبد الرحمن بن عوف و حاضران عثمان را بیعت نمودند
و علی علیه السلام از بیعت ایستادگی نمود و اجماعت را فرمود ان لنا حقا ان نعطه فاخذه و ان نمنعه نرکب اعجاز
الابل و ان طال السری بدرستی که ما را حقی است اگر بما میدهند او را میگیریم او را و اگر ما را از او مانع میشوند از او
صبر میکنیم ثم قال لهم انشدکم الله افیکم احد آخی رسول الله ص بینه و بین نفسه حیث آخی بین المسلمین
غیری فقالوا لا بعد از آن باجماعت گفت شما را قسم میدهم بخدا آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا صلی
الله علیه و آله او را با خود برادر کرده باشد در میان مسلمانان که برادری قرار داد غیر از من گفتند نه قال افیکم
احد قال له رسول الله ص من کنت مولاه فهذا مولاه غیری فقالوا لا فرمود آیا در میان شما کسی هست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او غدیر خم فرموده باشد این کلام را غیر از من گفتند نه قال افیکم احد قال له
رسول الله صلی الله علیه و آله انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی غیری فرمود آیا در میان شما
کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرموده باشد این کلام را غیر از من گفتند نه قال افیکم من
اؤتمن علی سورة براءة و قال له رسول الله ص انه لا یؤدی عنی الا انا او رجل منی غیری قالوا لا فرمود آیا
در میان شما هست آنکس که سوره براءة باو داده شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او گفته
باشد او ادا از قبل من نمیکند مگر من و یا مردی که از من است غیر از من گفتند نه قال الا تعلمون ان اصحاب رسول
الله صلی الله علیه و آله فروا عنه فی مواطن الحروب ما فررت قط قالوا بلی فرمود آیا شما نمیدانید که اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرکها گریختند و من هرگز فرار نکردم گفتند بلی میدانیم قال الا تعلمون
انی اول الناس اسلاما قالوا بلی فرمود آیا نمیدانید که از همه کس پیشتر اسلام آوردم گفتند بلی قال فاینا
اقرب الی رسول الله نسبا قالوا انت فرمود پس کدام یکی از ما نزدیکتریم برسول خدا صلی الله علیه و آله

از جهت

از جهة نسبت کنند تو بسبب عبد الرحمن بن عوف طمع نمود کلام او را و قال یا علی قد ابی الناس الا عثمان فلا
تجعلن علی نفسک سبیلا و گفت یا علی خلق کثیر اعراض از عثمان نمیتوانند خود را هلاک مکن بعد از ان
گفت یا ابا طلحة عمر ترا بچه چیز امر کرده است گفت انکه بکشم انکس را که از اتفاق جماعت بیرون رود پس عبد الرحمن
بعلی گفت بیعت نما و اگر نه از صواب دید جماعت بیرون رفته و امر عمر را در حق تو انفاذ میناییم و علی علیه
السلام فرمود شما که دانستید که من احق هستم بخلافت از دیگران والله لاسلمن الفضل الی غیری فسم بخدا
بدیگری وا منیگذارم که فضل اهل حق را از باطل بیرون دست خود داد را نمود بیعت کرد و موفق بن احمد و
دیگران مناشده انحضرت را با اصحاب شوری از ابن منقصلا ذکر نموده اند منقول است که احمد بن جابر بلاذری
روایت کرده است که علی از ابن داود از ابو مخنف [illegible] گفت بیعتنا بعثمان و اکره
کردن ترا اسیر نم وان بود با کسی شمشیر بود [illegible] الرحمن پس علی علیه السلام [illegible] بیرون امد و قضا
شوری با و ملحق شد گفتند بیعت نما و الا [illegible] امد بیعت نمود عثمان را
مؤلف میگوید با این احوال امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] چه دیدیا که نصوص پیغمبر صلی
الله علیه و اله را چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] و خلاف انها را کردند و اکثر
شیعه بن جو را خبار را نقل منکر دند هر اینه اهل سنت میگفتند که شیعه بر خبا بسته اند لکن علما
معتبر ایشان نقل میکنند و ایشان در نقل چنین اخبار متهم نیستند و ابن ابی الحدید گفته روایت کرده است بسیاری
از محدثان از علی علیه السلام انکه رسول خدا صلی الله علیه و اله با و فرمود بدرستیکه خدای تعالی واجب کرده است
بر تو جهاد کردن با مفتونان چنانکه واجب نموده است بر من جهاد را با مشرکان گفتم یا رسول الله چیست ان فتنه
که واجب نموده است بر من در او جهاد را فرمود قوم يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللهِ وَهُمْ مُخَالِفُونَ
للسنة قومی هستند کلمه میگویند و ایشان مخالفت سنت میکنند پس گفتم یا رسول الله فعلام اقاتلهم
وهم يشهدون كما اشهد پس با چه چیز قتال نمایم با ایشان و حال انکه ایشان کلمه شهادت را میگویند مثل
من قال علی الاحداث فی الدین و مخالفة الامر فرمود بر احداث در دین و مخالفت امر پس گفتم یا رسول الله
تو بمن وعده شهادت داده بودی پس از خدای تعالی سؤال نما که او را معجلا قرار دهد برای من در پیش روی تو قال ان من

یقانی

بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين فرمود پس كيست كه قتال نمايد با ناكثين وقاسطين ومارقين
وعدتك الشهادة وستشهد تضرب على هذه فتخضب هذه فكيف صبرك اذاً بدرستى كه من ترا وعده شهادت
داده ام وشهيد شوى وريش تو خضاب ميشود با خون سر تو پس چگونه است صبر تو در آن وقت فقلت يا رسول
الله ليس ذا بموطن صبر هذا موطن شكر قال اجل پس گفتم يا رسول الله اينجاى شكر است نه جاى صبر فرمود آرى
فقال فاعدّ للخصومة فانك مخاصم فرمود آماده باش براى خصومت بدرستى كه با تو خصومت ميشود فقلت يا رسول
الله لو بيّنت لى قليلاً گفتم يا رسول الله قليلى را براى من بيان فرما فقال ان امّتى سيفتنون من بعدى فيتأوّل
القرآن وتعمل بالرأى وتستحلّ الخمر بالنبيذ والسحت بالهدية والربا بالبيع وتحرّف الكتاب عن مواضعه وتغلب
كلمة الضلال فرمود امّت من زود است كه فتنه زده شوند بعد از من پس قرآن را تأويل ميكنند وعمل برأى
مينمايند وشراب نبيذ را بنام شراب حلال ميكنند ورشوه را هديه گفته ميخورند وربا را بيع نام نهاده حلال
ميدانند وكتاب را از مواضع خود تحريف ميكنند وكلمه ضلالت وگمراهى غلبه بهم ميرساند فكن جليس بيتك
حتى تقلّدها فاذا قلّدتها جاشت عليك الصدور وقلبت لك الامور تقاتل حينئذ على تأويل القرآن كما قاتلت
على تنزيله پس در خانه خود بنشين تا آنكه خلافت تو منتهى شود وزمانيكه خلافت بر تو قرار گرفت دلها
بجوش آيد وامورات منقلب شود در آن وقت قتال مينمائى بر تأويل قرآن چنانكه من قتال نمودم با تنزيل ان فليست
حالهم الثانية بدون حالهم الاولى پس حالت دويم ايشان مثل حالت اوّل ايشانست يعنى ايشان مثل اوّل
كافر اند و واجبست قتال با ايشان فقلت يا رسول الله فباىّ المنازل انزل هؤلاء المفتونين من بعدك ابمنزلة
فتنة ام بمنزلة ردّة پس گفتم يا رسول الله اينها را اهل ردّه شمارم ويا اهل فتنه فقال بمنزلة فتنة يعمهون
فيها الى ان يدركهم العدل فرمود بمنزله فتنه كه در او تردّد ميكنند تا آنكه كسى عادل ايشان را در يابد
فقلت يا رسول الله ايدركهم العدل منّا ام من غيرنا گفتم آن عادلى كه ايشان را در يابد از ما است يا از غير ما
قال بل منّا بنا فتح الله وبنا يختم وبنا الّف الله القلوب بعد الشرك وبنا يؤلّف القلوب بعد الفتنة
فقلت الحمد لله على ما وهب لنا من فضله فرمود بلكه از ما است خداى تعالى با ما ابتدا نمود وبا ما ختم ميكند
وبا ما تأليف كرد قلوب را بعد از شرك وكفر وبا ما تأليف ميكند قلوب را بعد از فتنه پس گفتم حمد باشد

خدا از ابر انچه که با بخشیده است از فضل خود باحادیث صحیحست در اینکه امیر المؤمنین علی ممنوع از منازعه بوده
است از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و لهذا ترک نزاع کرد و همچنین صریحست در افضلیت ابی بکر از ان و بطلان
خلافت مشایخ ابن ابی الحدید گفته روایت کرده است یونس بن حباب از انس بن مالک گفت ما بودیم با رسول خدا
صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب نیز با ما بود پس گذشتیم بر حدیقه و علی گفت یا رسول الله ما اینجا حدیقه که
چه خوبست این حدیقه پس انحضرت فرمود باید که باغ تو در بهشت بهتر و خوبتر از این است تا انکه گذشتیم بهفت باغ و
هر یک علی همان سخن را میگفت و انحضرت همان جواب میداد و بعد از ان انجناب بایستاد و ما نیز ایستادیم پس
سر خود را بر سر علی گذاشته گریه نمود و علی گفت چه چیز گریانید ترا یا رسول الله فرمود ضغائن فی صدور
قوم یبدونها لک الا بعدی [illegible] کینها ظاهر نسازند بر تو تا انکه
مرا در نیابند قال یا رسول الله افلا اضع سیفی علی عاتقی فابید خضراءهم فرمود علیه السلام گفت یا انکه
شمشیر خود را بر دوش خود و هلاک نمایم [illegible] شقیست بسیار گفت
دین من سلامت میماند فرمود بلی گفت پس [illegible] و مخصف و ابنکر روایت است عبد
الرحمن بن حبیب پدرش گفت در سنه داخل شدیم [illegible] اوزاعی بن و مخزون گفتم چرا
نه بیند جماعتی که خلافت از شمار [illegible] نمودند فرمود صبر نمایم صبر جمیل گفتم سبحان الله تو صبر میکنی فرمود چکار
کنم گفتم بر خیز خلق را بسوی خود دعوت نما و اولویت خود را بایشان معلوم نما و فضایل خود را برای ایشان بیان کن
و اگر از صد نفر ده نفر ترا اجابت نمایند و اطاعت کنند پس با این قوم قتال کن اگر ایشان را دفع نمودی حق خود را
گرفته و اگر کشته شدی در راه خدا شهید شده و در دنیا و اخرت عالی در تو خواسته است از نزد خدا تعالی فرمود یا مبدائی
که از صد نفر ده نفر اطاعت من میکنند گفتم امیدوارم که چنین باشد فرمود من امیدوار نیستم نه والله امید ندارم
که از هر صد نفر دو نفر اطاعت من نمایند گفتم پس بر گردیم بمصر و گفتار ترا بخلق معلوم نمایم و ایشان را بسوی تو دعوت
کنم فرمود هنوز وقت ان نیست راوی گفت پس مراجعت نمودم هر چه بخلق گفتم از فضایل علی علیه السلام مرا دشنام
داده انکار کردند حتی انکه او را ابو لبید بن عقبه رسانیدند پس مرا اخصا نمود و حبس کرد محمد بن علی الترمذی که
از اکابر علمای اهل سنت است میگوید که روایت شده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعلی علیه السلام

فرمود

فرمود تو بمنزلهٔ کعبه مردم باید بنزد تو آیند و نه تو بنزد ایشان روی پس اگر این جماعت امر خلافت را بتو تسلیم
نمودند قبول کن او را از ایشان و اگر بنزد تو نیامدند پس تو بنزد ایشان نرو یعنی با ایشان منازعه مکن و از همه
آنچه که ذکر نمودیم معلوم گردید که خلافت ابوبکر بیجا بوده و باطل بوده است و علی علیه السلام باو راضی نبوده
و او را اکراه نموده و حق او را گرفتند و او قادر بر منازعه نبود و بر ایشان با نص رسول خدا صلی الله علیه و آله
احتجاج نمود و کوشش نکردند و علی علیه السلام در صورت فقدان ناصر مامور بمنازعه نبود و آنکه رسول خدا صلی
الله علیه و آله او را منع صریح فرموده که در این وقت منازعه مکن و در خانهٔ خود بنشین و خون خود را باعث
نشده که ریخته شود و همچنین این احادیث دلالت میکنند بر اینکه اجماعی بر خلافت ابوبکر نبوده و اهل سنت
خلافت میگویند که دلیل [illegible] آنکه [illegible] نموده است اقتدوا باللذین بعدی ابی بکر و عمر اقتدا
نمایند باین دو نفر که بعد از [illegible] ابوبکر و عمر وجوب [illegible] مستلزم امامتست جواب آنکه این حدیث از منفردات
اهل سنت او را [illegible] سقیفه در رد انصار و اثبات خلافت
خود با او احتجاج نمودی و همچنین [illegible] احتجاج نمودی بر خلافت خود بر بیعت کردن خلق و
و اگر این حدیث در میان بود بعضی [illegible] بود بلکه لازم بود ایضا اقتدا لازم ندارد
امامت را زیرا که پیشنماز را هم اقتدا میکنند و حال آنکه امام و خلیفه نیست و اگر اقتدا در احکام مراد است
این نیز دلالت ندارد بر خلافت بجهة آنکه فقها را نیز در احکام اقتدا مینمایند مثل ابوحنیفه و شافعی
و حال آنکه امام و خلیفه نیستند و علاوه اقتدا بهر دوی ایشان محالست بجهة آنکه لازم میاید جمع بین
متناقضان زیرا که ابوبکر و عمر با هم بسیار اختلاف نمودند در احکام مثل آنکه ابوبکر متعه را حلال و عمر
حرام کرد و ابوبکر اهل رده را اسیر نمود و عمر برگردانید ایشان را احرار قال الشهرستانی فی الملل و النحل و قد وقع
فی زمانهما یعنی ابا بکر و عمر اختلافات کثیرة فی مسائل الجد و الاخوة و الکلالة و فی عقل الاصابع و دیات
الاسنان و حدود بعض الجرائم التی لم یرد فیها نص و قد ادی اجتهاد عمر فی ایام خلافته الی رد السبایا
و الاموال الیهم و اطلاق المحبوسین منهم و انما اهم امورهم الاشتغال بقتال الروم و غزو العجم شهرستانی
که از کبار علمای اشاعره اهل سنت است در ملل و نحل گفته است و در زمان ابوبکر و عمر اختلاف بسیار واقع شد

در مثل

در مسائل حد و اخرو و کلاله و دیه دندان و حمل اصابع و در حمل و عمر در ایام خلافت خود سبایا را
رد نمود و اموال ایشان را بخود رسانید بر کردانید و مجوس را از رخص نمود و امر اموال ایشان قتال روم و عجم
بود مؤلف میگوید که کلام این مرد صحیح است زیرا که ابو بکر و عمر چندان در رسیدن بدین و شریعت و احکام نبودند که
نظر ایشان مقصور بود بر امر سلطنت و دنیا داری همین قدر در مدت ایشان و بطلان خلافت ایشان
نزد ارباب عقل و دانش که انصاف کنند بر کسی پوشیده نیست از این معلوم کردید که اقتدا بهر دو محال است پس
حدیث چونکه متضمن محال است بنفسه باطلست ایضا این حدیث معارض است با آنچه که خود اهل سنت
روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اصحاب
من مثل ستاره کانند بهر کدام اقتدا نمائید هدایت یابید [illegible] که از صحابه امام و خلیفه با
بی اختصاص با بو بکر و عمر [illegible] رد کند حدیث [illegible] و با الذین بعدی ابا بکر
و عمر یعنی اقتدا نمائید ابو بکر و عمر را [illegible] چنانکه در حدیث نقل
کذشت و بالجمله این حدیث اولا ثابت نیست و ثانیا [illegible] معارض است با اقوی از
خود و رابعا استلزام او جمع ما بین متناقضین [illegible] و وارد است و این دلالت
بر امامت و خلافت او میکند فضیلت دیگر قال ابن روزبهان [illegible] او را صاحب رسول خدا صلی الله
علیه و آله خوانده است و ثانی اثنین او گفته و در مصاحبت او را لا تحزن فرموده و ان الله معنا فرموده است
جواب آنکه در هیچیک از اینها فضیلتی برای ابو بکر نیست بجهت آنکه انسان با مؤمن و کافر و بلکه با حیوان مصاحب
میشود و همچنین ثانی اثنین بودن که معلوم است و کی از دو نفر بود و لا تحزن دلالت بر نقص او میکند بجهت
قلت صبر او و خوف و عدم یقین او بخدا و رسول و بقضا و قدر او بجهت آنکه کسیکه یقین بخدا و رسول
و توکل او داشته باشد تزلزل بخود راه نمیدهد پس کریه او و خوف و اضطراب و بعد از آنکه مخبر صادق
اخبار نمود به سلامتی ایشان و وعده نصرت داد کاشف است از عدم اعتقاد او بقول رسول خدا صلی الله علیه
و آله و وعده خدا و یقین است حزن که ابو بکر داشت عبادت نبود است بقرینه نهی از او زیرا که خدا
از عبادت محالست که نهی نماید پس حزن معصیت بوده است پس از این دلیل شد فضیلت و علاوه بر اینها

کلی می‌نمود بر آنکه آنحضرت ابوبکر را با خود برد بجهت آنکه اگر بماند مشرکان از خبر یابند که آنحضرت بکجا رفت
منقولست که شیخ مفید علیه الرحمه گفته است من وقتی در خواب دیدم که جماعتی در راه جمع شده حلقه زده‌اند
و خلق بسیاری آنجا بود پرسیدم که از چیست گفتند در این حلقه مردیست قصه میگوید گفتم کیست نام گفتند
عمر بن خطاب پس مردم را کناره کرده داخل حلقه شدم دیدم مردیست که بر آن خلق چیزی میگوید من نفهمیدم او را
پس کلام او را قطع نمودم و گفتم ایها الشیخ آیه غار بر فضیلت فوق تو ابوبکر عتیق بن ابی قحافه چه دلالت دارد
گفت از شش جهت دلالت دارد اول آنکه خدای تعالی پیغمبر را و ابوبکر را ذکر نموده و ابوبکر را دوم او قرار داده فرموده
ثانی اثنین دوم آنکه فرموده اذ هما فی الغار و بودن هر دو در یک مکان دلالت بر بودن الفت میان ایشان میکند
سیم آنکه فرموده اذ یقول لصاحبه و او را صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت بر عظمت قدر او میکند
چهارم آنکه فرموده لا تحزن این دلالت میکند بر شفقت مهربانی رسول خدا صلی الله علیه و آله با او پنجم
آنکه فرموده ان الله معنا این دلالت میکند بر آنکه خدای تعالی با پیغمبر او و ناصر اوست و دفع مینماید
دشمن او است همچنان با ابوبکر [illegible] و در این [illegible] بزرگیست ششم آنکه فرموده انزل الله سکینته
علیه سکینه را بابوبکر نازل [illegible] صلی الله علیه و آله همیشه سکینه با او بود و این آیه
با این شش وجه دلالت بر فضیلت ابوبکر میکند تو و غیر از تو امکن نیست رد او نماید گفتم من بحول و
قوه الهی همه آنها را باد میدهم اما آنچه گفتی که او را ثانی اثنین خوانده است پس او اخبار از عدد است معلوم
که دو نفر بودند و واضح است که دو مومن دو نفرند و یک مومن و یک کافر دو نفرند این دو نفر بودن چه فضیلت
دارد و اما در غار بودن آنها پس چه عیب دارد که مومن و کافر در یک خانه باشند و در این چه فضیلت است و ایضا
مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله اشرف از غار است و در او جمع میشدند مومن و منافق و کافر و همچنین
در کشتی نوح پیغمبر بود و شیطان و حیوان بودند پس چه فضیلت است در یک مکان بودن و اما آنکه او را
صاحب گفته است معلوم است که مومن و کافر صاحب هم میشوند چنانکه خدای تعالی در قرآن فرموده
اِذْ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ یُحَاوِرُهُ اَکَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلاً و ایضا در زبان
عرب حیوان را نیز صاحب میگویند چنانکه شاعر گفته است شعر اِنَّ الْحِمَارَ مَعَ الْحِمَارِ مَطِیَّةٌ وَاِذَا خَلَا بِکَ فَهُوَ

بئس

بس الصاحب یعنی نوع با انواع باو کثیر است و اما وقتیکه تو با او تنها شدی پس چه بدو فضیلت و بود این
چه فضیلت است برای ابو بکر و اما لا تحزن پس و بال بر او و منقصت او است و دلیل است بر خطاء او بجهة آنکه
لا تحزن نهی است و اگر حزن ابو بکر عبادت و طاعت بود پیغمبر امر بر طاعت و عبادت نمیکند نهی از او و اگر معصیت است
پس او عاصی و گناهکار است و او را فضیلت نیست و اما ان الله معنا عبارت از رسول خدا صلی الله علیه و آله است
و فاعله اکابر بزرگان از خود تعبیر کنند بلفظ جمع چنانکه خدا تعالی فرموده است و انا له لحافظون گفته شده است
که ابو بکر گفت حزنی من برهمة علی بن ابیطالب است و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب او فرمود لا تحزن ان الله
معنا یعنی با من و با برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام است و اما آنکه گفتی که سکینه بر ابو بکر نازل شد این خلاف
ظاهر آیه است بجهة آنکه آنکس که سکینه بر او نازل شده [illegible] آنکسی است که خدا او را تایید بجنود کرده است و فرموده
است فانزل سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها [illegible] نازل شود سکینه [illegible] تایید نمود او را بجنودیکه
شما او را نمی بینید پس هر آنکس که سکینه بر او نازل [illegible] بنا بر قول تو ابو بکر باید
مؤید بجنود نیز باشد و این لازم دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و ایضا خدا تعالی در دو موضع
بر پیغمبر سکینه نازل نموده است و جماعتی از مؤمنان [illegible] پیغمبر در سکینه شریک کرده
است و در یکجا فرموده انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و الزمهم کلمة التقوی و در جای دیگر
فرموده است و انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها و در غار آنحضرت را
به تنهای مختص بسکینه نمود پس اگر با او مؤمن همراه بود هر آینه او را نیز شریک آنحضرت میکرد چنانکه در
آن دو موضع شریک نموده با تو پس این دلالت میکند بر اینکه او از ایمان خارج است آنست پس عمر [illegible] که جواب او گوید
و خلق از شر او متفرق شدند و من بیدار شدم از خواب فضیلت دیگر آنکه خدا تعالی فرموده است و
سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی یعنی اتقی که مال خود را در راه خدا میدهد و از آتش جهنم
دور باشد مراد از اتقی ابو بکر است که بلال و عامر بن فهیره و غیر ایشان را که مسلمان شده بودند خرید و
آزاد کرد جواب آنکه اگر ابو بکر صاحب چنان همت بودی هر آینه دو درهم در راه خدا داده با رسول خدا
صلی الله علیه و آله نجوی میکرد و مستوجب توبیخ و سرزنش خدا تعالی نمیشد و کسیکه بدو درهم بخل نماید

چنانچه

چنانکه تمامی اهل سنت باو اقرار دارند چگونه سخاوت نمود آن همه غلامان را خرید و آزاد نمود پس مراد
از اتقی ابو الدحداح است چنانکه مفسران تصریح باو کرده اند منقولست که واحدی باسناد متصل روایت کرده
است از عکرمه از ابن عباس که گفت بدرستیکه مردی بود و درخت خرمایی داشت و شاخه او بخانه فقیری صاحب
عیال آمده بود و صاحب درخت می آمد داخل آنخانه شده بالای درخت رفته تا آنکه خرما چیند ای بسا شد
دانه خرمایی افتاد اطفال آن فقیر او را برمیداشتند و آنمرد از درخت پایین آمده خرما را از دست ایشان میگرفت
حتی آنکه از دهان اطفال با انگشت بیرون مینمود پس آنمرد فقیر شکایت نمود بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله
از کردار صاحب درخت و آنحضرت صاحب درخت را ملاقات نمود فرمود بمن بده آن نخله را که بخانه آن فقیر مایلست
و در عوض آن ترا نخله در بهشت باشد [illegible] صاحب گفت مرا درختان بسیار است لکن نیست
در میان آنها نخله که خرمای آن بهتر باشد از خرمای این نخله [illegible] صاحب نخله رفت و مردی بخدمت آنحضرت
عرض نمود که اگر من آن نخله را [illegible] او را بمن میبخشی فرمود بلی پس آنشخص
رفته و صاحب درخت را دید [illegible] صاحب درخت گفت میدانی که محمد
در عوض او درختی در بهشت بمن [illegible] اما خرمای این نخله بمن از همه خوشتر است
آنمرد گفت آیا میخواهی که آنرا بفروشی گفت نه مگر آنکه چیز زیادی بدهی آنمرد گفت منظور تو چه قدر است گفت
چهل نخله آنمرد گفت بسیار بزرگ گفتی بعوض یک نخله چهل نخله میخواهی صاحب نخله ساکت شد آنمرد گفت
من چهل نخله را میدهم بتو صاحب نخله گفت اگر راست میگویی چند نفر بر این شاهد قرار ده پس جمعی را
خوانده و شاهد گرفت ایشان را بر چهل نخله بر آن و آن نخله را خرید بعد از آن بخدمت رسول خدا صلی
الله علیه و آله رفته عرض نمود که آن نخله داخل در ملک من شد و الحال مال من است پس آنرا بشما دادم پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله بنزد صاحب خانه آمده او را فرمود این نخله ترا و عیال ترا باشد پس نازل شد
واللیل اذا یغشی تا آخر سوره و از عطا منقولست اسم آنمرد که نخله را خرید ابو الدحداح بود و آنکه رسول
خدا صلی الله علیه و آله وقتیکه باین نخله میگذشت میفرمود نخلها بست برای ابو الدحداح در بهشت
فضیلت آنکه ابوبکر انفاق نمود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب آنکه اگر این راست بود

هر اینه ابوبکر نُه درهم بدزد تا لخدا التصدق میشود بعد از نزول این آیه چنانکه گذشت و علمای این جماعت
نیز این را انکار نمی‌نمایند و در سابق با و اشاره کردیم و بالجمله این کذب محض است بجهت آنکه ابوبکر مالی نداشت
و پدر او مرد فقیر بود در نهایت فقر و جار میکشید بر سفره عبدالله بن جدعان هر روز را بیک چارک
که با او گندم میکرد و اگر ابوبکر مال داشت با پدر خرج پدرش نمی‌کرد که از همه ثوابش بیشتر است و ابوبکر
در زمان جاهلیت معلم اطفال بود و در اسلام خیاط بود و هر روز برای خلق خیاطی میکرد بده دو درهم
و یا بیک درهم و وقتیکه خلیفه مسلمانان شد خلق او را مانع شدند از خیاطی کردن گفت من کندم از چیزی خواهم
پس قرار دادند از بیت المال برای او هر روز سه درهم و رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از هجرت غنی بود با
مال خدیجه و در آن وقت احتیاج بلشکر و حرب نداشت [illegible] معلوم که ابوبکر را مالی نبود و ایضا
اگر ابوبکر انفاق نموده بود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] باید در شأن او آیه [illegible] چنانکه در شأن امیر
المؤمنین علی علیه السلام سوره هل اتی نازل شد [illegible] رسول خدا
صلی الله علیه و آله اشرف از آن سایل بود که [illegible] آنکه آیه در شأن ابوبکر
نازل نشد معلوم میشود اینچه که اهل سنت میگویند [illegible] کذب محض است بدانکه
اینچه که اهل سنت با و اعتماد دارند در صحت خلافت ابوبکر بیعت نه همه کس بود با ابوبکر خلاف کردند و صحابه
او را بخلافت نشناسند اگر حق نبود پس چرا صحابه باین امر مرتکب شدند چرا او را تمکین دادند و چگونه
مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله را کردند و حال آنکه همه متقیان و پرهیزکاران بودند و زیاده برین
در کتابهای این جماعت دلیلی بر این مطلب برای ایشان نیافتیم و معلوم است که عاقل با این سخنان بمعنی فریب خورده
آیات قرآن و احادیث پیغمبر و دلیلهای عقلی را ترک نمیکند و علاوه باطل بودن این سخن را و جواب و دلیل
از این بیشتر احتیاج باعاده ندارد و پرهیزکار بودن صحابه با نظر و اکه معلوم شد در سابق بلی پرهیز میکردند
از عمل کردن بقول خدا و رسول او و مخالفت خدا و رسول و فضیلت میکردند تا اینستند و کسی اگر با انصاف
ملاحظه نماید میداند که مذهب این جماعت باطل و بی پایه است فصل سیزدهم در بیان مطاعن خلفای ثلثه
و دیگر آنست که دلالت میکنند بر آنکه ایشان صلاحیت امامت و خلافت نداشتند بدانکه مطاعن این جماعت

از حال اصحاب پرسیده است حتی آنکه منقولست از کلبی که کتابی نوشته است در مطاعن و مثالب صحابه و ذکر
نکرده است در او یک منقصت بر اهلبیت علیهم السلام و علمای اهل سنت غیر از کلبی نیز مطاعن بسیاری
برای جماعت ذکر نموده اند ما بعضی از آنها را در اینجا ایراد مینماییم و آنچه که در حق ابوبکر ذکر نموده اند
چند طعن است **اول** آنکه ابوبکر بر منبر گفت اِنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ کَانَ یَعْتَصِمُ بِالْوَحْیِ وَ اِنَّ لِی
شَیْطَاناً یَعْتَرِینِی فَاِنِ اسْتَقَمْتُ فَاَعِینُونِی وَ اِنْ زِغْتُ فَقَوِّمُونِی یعنی بدرستیکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله اعتصام مینمود بوحی و مرا شیطانیست که مرا بشک می اندازد پس اگر راست ایستادم اعانتم کنید
و اگر کج شدم و از حق میل نمودم مرا راست دارید و چگونه جایز است امامت آنکس که از رعیت استعانت
جوید در آنچه که محتاج الیه رعیت است بلکه امام باید مستقل باشد در قیام نمودن بآنچه که رعیت
ان محتاجند **دوم** آنکه ابوبکر بر منبر گفت اَقِیلُونِی فَلَسْتُ بِخَیْرٍ مِنْکُمْ یعنی از من دست بدارید و مرا
امام قرار مدهید پس اگر امام معصوم باشد استقاله نمودن او از امامت معصیت است و اگر امامت او
باطلست پس خلاف خدا و رسول او را نمودن **سوم** آنکه عمر گفته است کَانَتْ بَیْعَةُ اَبِی بَکْرٍ فَلْتَةً
وَقَی اللهُ شَرَّهَا فَمَنْ عَادَ اِلَی مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ یعنی بیعت ابوبکر بدون مشورت واقع شد خدا از شر او نگاه دارد
هر آنکس چنین کاری بعد از این بکند او را بکشید پس اگر امامت ابوبکر صحیح است فاعل او مستحق قتل نیست
طعن بر عمر وارد است که حکم نمود بکشتن آن بدون استحقاق و اگر باطلست طعن بر هر دو وارد است **چهارم**
آنکه ابوبکر در وقت موت خود گفت لَیْتَنِی کُنْتُ سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ هَلْ لِلْاَنْصَارِ فِی هَذَا الْاَمْرِ حَقٌّ کاش
سؤال کرده بودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا انصار را در خلافت حقی هست یا نه این دلالت میکند
بر آنکه او در صحت خلافت خود شک داشته است و آنکه امامت و بیعت صواب واقع نشده است **پنجم**
آنکه ابوبکر در وقت احتضارش گفت لَیْتَ اُمِّی لَمْ تَلِدْنِی لَیْتَنِی کُنْتُ تِبْنَةً فِی لَبِنَةٍ کاش مادرم مرا نزائیده بود
ای کاش میبودم من پر کاهی در خشتی و حال آنکه اهل سنت نقل نموده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرموده هر کس در حال احتضار جای خود را در بهشت و یا در آتش میبیند از این معلوم میشود که ابوبکر
جای خود را در آتش دیده که چنان آرزو مینمود **ششم** آنکه ابوبکر گفت لَیْتَنِی فِی ظُلَّةِ بَنِی سَاعِدَةَ

ضربت یدی علی ید احد الرجلین و کان هو الامیر و کنا الوزیر کاش من در سقیفه بنی ساعده یکی از این دو
نفر را بیعت میکردم او امیر میشد و من وزیر او میبودم دلالت میکند بر اینکه ابو بکر خود را قابل خلافت نمیدانست هفتم
انکه رسول خدا در مرض موت خود مکرر فرمود جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها با جیش اسامه بروید
خدا لعنت کند انکس را که از او تخلف نماید ابو بکر و عمر و عثمان هر سه با اسامه بودند تخلف نموده بمدینه مراجعت
کردند و ابو بکر عمر را از او منع نمود اما انکه نوشت با اسامه که بدون عمر کار پیش نمیرود او را مانع نشو بکذار برکردد
پس هر سه مورد لعن رسول خدا کشتند کسیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را لعن نماید او چکونه امام
میشود هشتم انکه ابو بکر حکم کرد که خلق ابواب خانهای خود را بمسجد باز کردند بعد از انکه رسول خدا انها را
سد نموده بود کسیکه خلاف رسول خدا کند چکونه [illegible] نهم انکه [illegible] نمود در احد و خیبر
و حنین چنانکه معروف و واضح است و کناه [illegible] موجب [illegible] نیز کسی چکونه امام میشود
دهم انکه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] ابو بکر را والی کرد و بار دیگر
اسامه را بر او والی کرد و او را زیر دست نمود [illegible] صلاحیت او و کسیکه قابل
اینکونه امور نباشد چکونه قابل تولیت امور همه امت [illegible] یازدهم [illegible] اصحاب راضی نشد که ابو بکر
[illegible] را با اهل مکه برساند حکم نمود که او را ابو بکر را [illegible] میشود و امام امت باشد و شخص
عاقل چکونه راضی میشود بامامت چنین شخص دوازدهم انکه ابو بکر دست سارق را برید و نفهمید که دست
راست دزد را در سرقت باید برید کسیکه این قدر فهم نداشته باشد که این مسئله واضح را بداند و حال انکه بار رسول
خدا صلی الله علیه و آله مدتها بوده باشد او کی قابل امامت امت میشود سیزدهم انکه ابو بکر فجاه سلمی را که مرد
بود باتش سوزانید و او در اتش کلمه توحید میکفت و حال انکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از او نهی کرده
و فرموده بود لا یعذب بالنار الا رب النار عذاب مکنید باتش مکر خدا تعالی و مخالفت کننده رسول خدا صلی
الله علیه و آله امام نمیشود چهاردهم انکه ابو بکر عالم باحکام شرع نبود و حکم کلاله را نمیدانست و کفت با رای
خود در او حکم میکنم اکر صواب باشد پس از خدا است و اکر خطا باشد پس از من و از شیطان است یعنی هرچه بدهانش
اید بکوید چنین شخص چکونه امام میشود پانزدهم انکه در حد هفتاد حکم نمود همه مخالف همدیکر و این دلالت

میکند

میکند بر علم او و بر اینکه او تابع خواهش خود بوده است هرچه دلش میخواسته است میکرده است نه تابع
شریعت بوده است چنین کس چگونه امام میشود **شانزدهم** آنکه حد الله را معطل و مهمل گذاشت و اشعث بن
قیس را نکشت و قبیکه رده گفت بلکه خواهر خود را باو داد **هفدهم** آنکه خالد بن ولید بجهة قتل مالک بن
نویره که مسلمان بود قصاص نکرد و حال آنکه عمر نیز باو اشاره نمود که خالد را بعوض مالک بکشد و او نکشت
هیجدهم آنکه خالد بن ولید مالک را کشت همان شب زن او را تصرف کرد و با او مجامعت نمود و ابو بکر او را حد نزد
نوزدهم آنکه عمر را امر نمود که بسوزاند خانهٔ علی و فاطمه علیهما السلام را بر سر اهل خانه که حسنین علیهما السلام
نیز در آنجا بودند و حال آنکه خدا تعالی آن خانه و اهل او را ستایش کرده و فرموده فی بیوت اذن الله ان ترفع و
یذکر فیها اسمه مردی گفت یا رسول الله کدام خانها است اینها فرمود خانهای پیغمبران ابو بکر گفت این خانه یعنی
خانهٔ علی علیه السلام از آنها است فرمود بلی از افاضل آنها است کسیکه چنین مخالفت خدا و رسول و کند چگونه
امام میشود **بیستم** آنکه ابو بکر امر نمود خالد بن ولید بکشتن علی علیه السلام و حال آنکه جرمی از آنحضرت صادر
نگردیده بود **بیست و یکم** آنکه فدک را از فاطمه علیها السلام غصب کرد بدون دلیل و برهان و او را از ارث پدرش
منع نمود و مخالفت خدا و رسول نمود ... و شهادت علی علیه السلام را در این باب رد نمود باعتبار اینکه
ام ایمن زنست قول او مقبول نیست و علی علیه السلام شوهر فاطمه است جر نفع بر خود میکند شهادت او
قبول نیست و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است باجماع اهل سنت که ام ایمن از اهل بهشت است
و در حق علی علیه السلام فرموده است باجماع اهل سنت که علی با حق و حق با علیست و کسیکه چنین مخالفت با خدا
و رسول او نماید و با اهلبیت پیغمبر چنین عداوت نماید پس چگونه امام امت پیغمبر میشود **بیست و دوم** آنکه ابو بکر
خود را خلیفهٔ رسول خدا نامید و حال آنکه آنحضرت باتفاق امت او را خلیفه نکرده بود و طعن ابو بکر زیاد
از اینست لکن بهمین قدر اکتفا نمودیم از جهة اختصار و اما آنچه از طعن که در حق عمر ذکر نموده اند چند طعن است
اول آنکه روایت کرده است ابو نعیم حافظ در کتاب حلیة الاولیاء که عمر در حالت احتضار گفت یا لیتنی کنت
کبشا لقوم فسمنونی ما بدا لهم ثم جاءهم احب قومهم الیهم فذبحونی فجعلوا نصفی شواء و نصفی قدیدا
فاکلونی فاکون عذرة و لا اکون بشرا ای کاش من گوسفندی میشدم برای جماعتی و مرا چاق و فربه میکردند

انقدر

آنقدر که مبعوث شوند بعد از آن وارد شد بر اهل عدت و سنت ایشان پس مرا ذبح مینمودند و نصف مرا کباب
میکردند و نصف دیگر را قدید میکردند و میخوردند پس فضله میشدم و انسان نمیشدم و این مثل آنست که خدای تعالی
از کافر خبر میدهد و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا کافر میگوید در قیامت از شدت عذاب ای کاش من خاک
میبودم و باز ابن عباس گفت در وقت احتضارش لو ان لی ملاء الارض ذهبا و مثله معه لافتدیت به نفسی من
هول المطلع هرگاه برای من میبود به پری زمین طلا و مثل او با او هر آینه او را در عوض خود میدادم از هول
عذاب قیامت و این مثل قول خدای تعالی است و لو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا و مثله معه لافتدوا
به من سوء العذاب هرگاه باشد جمیع آنچه که در روی زمین است و مثل او با او برای آنکسانیکه ظلم کرده‌اند هر آینه
او را فدا میکنند از جهت بدی عذاب از کارها [illegible] ابوبکر و مصداق این آیه در
شریعت عمر شد و چه انصاف است چنین [illegible] باشد معتقد دارند بر کسی
که میگفت متی القاتل [illegible] عبادت شقی یعنی ابن ملجم
قاتل او و چه وقت ملاقات میشنام دوستان [illegible] و باشند و وقتیکه ابن ملجم
او را ضربت زد فرمود فزت و رب الکعبة [illegible] **دویم** آنکه علمای اهل سنت
در صحاح سته و غیر آنها روایت کرده‌اند از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود
ایتونی بدواة و قلم و بیاض لاکتب لکم کتابا لا تضلون بعدی فقال عمر ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله
و کثر اللغط فقال رسول الله صلی الله علیه و آله قوموا عنی لا ینبغی عندی التنازع قال ابن عباس الرزیة
کل الرزیة ما حال بیننا و بین کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله قلم و کاغذ برای من بیاورید تا آنکه بنویسم
برای شما کتابی که گمراه نشوید بعد از من عمر گفت این مرد هذیان میگوید قرآن در نزد ما هست کتاب خدا ما را
کفایت میکند اختلاف و قال و قیل بسیار شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود برخیزید از نزد من
برخیزید و قیل نزاع نمودن در نزد من سزاوار نیست ابن عباس گفت همه مصیبت آن بود که حایل شد میان ما
و کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ابن ابی الحدید میگوید اتفاق نموده‌اند بر روایت این حدیث جمیع محدثان
مؤلف میگوید این حدیث متضمن مطاعن بسیاری است برای عمر اکثر آنها را در رساله دروغ زنی نمودیم با اسلوب

حوبنا

خوب اگر کسی خواهد که بانها اطلاع یابد رجوع بان کتاب نماید و از جمله مطاعنی که ابن ابی الحدید نقل نموده است
اینست که عمر اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار کرد و حال آنکه نص صریح قرآنست اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول خدای تعالی واجب نموده است اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را و عمر مخالفت خدا و رسول او را
کرد این طعن اول دویم آنکه آنحضرت را ایذا نمود و او را برنجانید چنانکه آنحضرت از روی غضب از بالین
نمود وقتیکه امر فرمود عمر را باز فرستید برون کرد بعد از ان قلمدان و کاغذ و دوات که بنویسد آنچه که نوشته
بود فرمود بعد از آنکه گوینده شما گفت آنچه را که گفت و خدای تعالی بتصریح قرآن لعن نموده آنکسانی که خدا و
رسول او را ایذا نماید فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد
لهم عذابا مهینا آنکسانیکه اذیت میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشانرا در دنیا و آخرت
و اماده نموده است برای ایشان عذاب خوار کننده عمر مخالف این آیه شد در حق ملت سیم آنکه
آنحضرت را نسبت هذیان داد ... و حال آنکه پیغمبر خدا است بدیهی معلوم است که اهل
کافر میدانند کسی را که ... لازم الاتباع میدانند عمر را و حال آنکه
خود میگویند که اینکلام را عمر گفت ... و این را با کمال عمر ... نسبت
چنان جرات نمیتواند کرد بجز عمر ... و آنکه خواست با اجتهاد بوده ...
ابن حجر از نووی نقل کرده است و دیگران نیز از گفته اند چهارم آنکه این کلام از آن وقت و حال تا الآن
و باعث شد بر افتراق امت بر این مذاهب کثیره و فتنه و فساد و قتال و محاربه و خونریزی تا الی الیوم چنانکه ابن
عباس را خوانده اند منکفت و کرمه منکر دلو لا مقالته لم یفترق الامة هرگاه آن مقاله عمر نمیشد امت رسول
خدا صلی الله علیه و آله متفرق نمیشدند و بالاتر از این طعن برای که منتر ... بالاتر شخص ... کافر شد
پنجم آنکه عمر استکبار بر امر آنجناب کرد بجهت حسد کردن بر علی بن ابیطالب علیه السلام در دفع حق او را کرد
زیرا که عمر دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده کرده است که خلافت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام
در وصیت نامه درج نماید و بالصراحه او را بنویسد لهذا حسد برد و کرده آنحضرت را باز داشت از آن در وقتیکه چنانچه
سابق بر این ذکر نمودیم که ابن ابی الحدید نقل نموده است که عمر با ابن عباس گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله

درمرض

در عرض [illegible] درخواست [illegible] نماید امیر علی علیه السلام بر خلافت و او را مانع شد کی این مثل آنست که شیطان
بجهة حسد که بر آدم داشت استکبار بر امر الهی نمود و مخالفت خدا تعالی کرد و او را از جریده ملائکه بیرون کرد و قد
صح [illegible] جهنم [illegible] از رحمت [illegible] محروم [illegible] و بعد از این طعن کجا است ششم آنکه عمر در مقابل قول
صحیح رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت حسبنا کتاب الله کتاب خدا تعالی ما را کفایت میکند و این اجتهاد در مقابل
نص است و باجماع امت [illegible] چنانکه شیطان در مقابل قول خدا اسجد اجتهاد نمود و گفت انا خیر منه خلقتنی
من نار و خلقته من طین [illegible] خود را بهتر از آدم [illegible] و او را از [illegible] و بالجمله این حدیث متضمن طعن بسیار است چنانکه
گفته شد [illegible] هفتم از مطاعن عمر آنکه وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود
عمر گفت [illegible] نمرده است [illegible] ابوبکر بر او خواند قول خدا تعالی را
انک میت و انهم میتون و قوله تعالی افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم [illegible] ظاهر است موت آنحضرت
عمر گفت گویا من این آیه نشنیده بودم [illegible] رسول خدا صلی
الله علیه و آله بود و از او شنیده که پیغمبران [illegible] سابق همه وفات نموده اند و خود
ایشان [illegible] موجود نیستند [illegible] شب و روز
[illegible] دیگران خواهد وفات نمود و آنحضرت
مکرر به موت خود اخبار نموده بود حتی آنکه وقت آن فی الجمله معین فرموده بود و با همه اینها عمر او را نمیدانست
و این [illegible] نشنیده بود [illegible] خلیفه [illegible] معنی ندارد و اگر دانسته و فهمیده تغافل نموده این سخن را
دروغ میگفت و این حیله و تزویر و افساد [illegible] امام دروغگو و حیله کرد و افساد
کننده چه میتواند [illegible] چهارم آنکه روایت کرده که فاطمه علیها السلام ابوبکر را در باب فدک موعظه نمود ابوبکر
کاغذی [illegible] نوشت [illegible] فاطمه علیها السلام از نزد او بیرون آمد [illegible] عمر او را ملاقات
نمود و کاغذ را [illegible] پاره کرد [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله باجماع جمیع اهل
سنت [illegible] فرموده فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله فاطمه پاره من است آنکس که
او را اذیت نماید مرا اذیت کرده است و آنکس که مرا اذیت نموده است خدا را اذیت کرده است پس عمر داخل شد

در معنی

در مصداق آیه شریفه إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا
مُهِينًا آیه با تفسیرش گذشت پس فاطمه علیها السلام بر عمر نفرین کرد انکه شکمش را پاره کنند چنانکه ابولؤلؤ
کرد او را با او پیغمبر انکه رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیبیه با مشرکان مکه صلح نمود و عمر با حضرت
در این باب اعتراض نمود و گفت یا رسول الله السنا علی الحق الیسوا علی الباطل قال نعم قال عمر فلم نعطی
الدنیة فی دیننا آیا ما بر حق نیستیم و ایشان بر باطل نیستند انحضرت فرمود ما بر حقیم و ایشان بر باطل
عمر گفت پس چرا صلح کردی ذلک اختیار میکنی و اعتراض بر پیغمبر نمودن دلیلست بر انکه راضی بحکم او نیست و کسیکه
بحکم رسول خدا راضی نباشد حال او معلوم است و لهذا ابراهیم بن سیار نظام که از اکابر علمای اهل سنت
گفته است این اعتراض کردن عمر بر انحضرت [illegible] در دین یعنی در صحت دین اسلام شک داشته است
مؤلف میگوید علمای اهل سنت [illegible] گفته است عمر در نبوت محمد شک نکرده بود
مثل شک کردن من امروز [illegible] نبوت او و این بحث [illegible] شک در نبوت انحضرت کرده بلکه
دلالت میکند که او همیشه در شک بود [illegible] از شک نبود در نبوت حضرت بجا نمانده ششم انکه
عمر اعتراض نمود بر انجناب [illegible] نظام معتزلی گفته است ان عمر ضرب بطن فاطمة علیها
السلام یوم البیعة حتی القت المحسن من بطنها [illegible] بیعت امده که علی علیه السلام را ببرد ابو بکر را بیعت
نماید و خانه را بشکم فاطمه چنان زدند تا انکه محسن را سقط نمود و حال انکه خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله
شنیده بود که میفرمود فاطمه پاره تن منست انکس که او را ازار نماید مرا ازار کرده است و انکس که مرا ازار کرده است
خدا را ازار کرده است و عمر همه را شنیده انکاشته و از هیچکدام باک نکرده چنانکاری کرد ازین معلوم میشود
که عمر با پیغمبر صلی الله علیه وآله و اهلبیت ایشان عداوت داشته است هفتم انکه نظام معتزلی گفته و قد نص
النبی صلی الله علیه وآله علی علی علیه السلام فی مواضع واظهره اظهارا لم یشتبه علی الجماعة الا ان عمر کتم
ذلک وهو الذی تولی بیعة ابی بکر یوم السقیفة بتحقیق نص نمود رسول خدا صلی الله علیه وآله بر علی علیه السلام
بر امامت در مواضع بسیار و اظهار نمود امامت او را بنحوی که بر کسی مشتبه نشد لکن عمر او را کتمان نمود
و او است که متولی بیعة ابوبکر شد در روز سقیفه نهم انکه نظام گفته تغریبه نصر بن الحجاج من المدینة

الی البصره وابداع التراویح ونهیه عن متعة الحج ومصادرة العمال کل ذلک احداث بیرون کردن عمر
نصر بن حجاج را از مدینه بسوی بصره واختراع نمودن او تراویح را ونهی نمودن او از متعه حج ومطالبه نمودن
عمال همه این احداث بدعتها است دهم انکه عمر در روز بیعت ابو بکر اتش بخانه علی علیه السلم زد نظام گفته وکان
یصیح احرقوها بمن فیها وما کان فی الدار غیر علی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلم عمر فریاد میکرد
که بسوزانید خانه را با هر کس که در او است حال انکه نبود در ان خانه کسی بجز علی وفاطمه وحسن وحسین
علیهم السلم ودر روایت ابرهیم بن سعید ثقفی مذکور است در خانه را عمر اتش زد تا انکه در وا بدرون خانه
داخل شدند این گفتار نواز کردار یکه اهل سنت از امام خود نقل میکنند هر کز باد بانت راست نیاید واهل سنت
در نقل کردن ان متهم نیستند یازدهم انکه عمر [illegible] اشت ومغیره بن شعبه که عامل او
بود در بصره زنا کرده بود واو را حد نزد و [illegible] بلکه شهود را حد زد که
شما چرا شهادت دادید دوازدهم انکه [illegible] علی علیه السلم را اکراه بر بیعت ابو بکر نمود ولباس
او را بگردن او پیچیده کشان کشان بمسجد [illegible] چنانکه گذشت که اهل سنت
بدون اختلاف او را روایت کرده اند وبجهه دلیل [illegible] انکه مخالفت کننده [illegible]
نمایند وبجهه دلیل اکراه نمودن علی علیه السلم بر بیعت [illegible] سنت رسول خدا صلی الله علیه
وآله بر او شاهد وبرهان بود همه اینها مخالفت کردن است با خدا ورسول وشیخ ابو علی طبرسی رحمة الله
علیه در کتاب مجمع البیان روایت نموده است ابو القاسم حسکانی از ابو عبد الله حافظ باسنادها واز علی بن ابی
طالب علیه السلم که رسول خدا صلی الله علیه وآله گرفت موی خود را وفرمود من اذی شعرة منک فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فعلیه لعنة الله انکس که اذیت نماید یکموی را از تو بتحقیق مرا اذیت
کرده است وانکس که مرا اذیت نماید بتحقیق خدا را اذیت کرده است وانکس که خدا را اذیت نماید بر او باد
لعنت خدا سیزدهم انکه عمر میداد از بیت المال بزنان پیغمبر صلی الله علیه وآله زیاده از اندازه ایشان وهر سال
میداد بعایشه وحفصه ده هزار درهم وحکم خدا را در حق متعتان تغییر داد چهاردهم انکه عمر معرفتی
باحکام شریعت نداشت چنانکه در سابق اشاره باو نمودیم ودر بسیاری از احکام بامیر المؤمنین علی علیه السلم

التجا

الجاء مینکرد و قول او لولا علی لهلک عمر معروفست و علمای اهل سنت باو اعتراف دارند و کسیکه علم
نداشته باشد و احکام شرع نداند چگونه امام میشود و منقولست که عمر فرستاد زن حامله را بطلبد
و آن زن از خوف بچه سقط نمود و حکم او را نداشت و از صحابه پرسید گفتند تو تادیب کننده بودی چیزی نیست
و بعد از آن از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمود فرمود دیه او بر عاقله واجبست و ایضاً دو زن در سر یک طفل
نزاع نمودند عمر حکم او را نداشت ملتجی شد در او با امیر المؤمنین علی علیه السلام پس آنحضرت زنان را اول
موعظه و نصیحت کرد آن دو زن از ادعای خود برنگشتند پس آنحضرت فرمود من این طفل را دو حصه میکنم هر یک
از شما نصف او را ببرد پس یکی از زنان راضی شد و آن دیگر گفت الله الله یا ابا الحسن ان کان لا بد من ذلک
فقد سمحت لها اگر لا بد است از این کار من عذر گذشتم و او را به این بدهید باین زن دیگر نکشید او را پس امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود الله اکبر این طفل پسر تو است نه آن و اگر پسر او میبود [illegible] دلش باو میسوخت پس آن زن دیگر
اعتراف نمود که حق با این است [illegible] عمر شاد شد و دعا نمود برای آنحضرت بانواع [illegible]
آنکه عمر خلافت را بشوری انداخت [illegible] و حال آنکه عمر در مقابل رسول
خدا صلی الله علیه و آله حسبنا کتاب الله گفته [illegible] بآنچه که در قرآنست و معلوم است که شوری نمودن
در خلافت در قرآن نیست بلکه در قرآن اطیعوا الله و اطیعوا الرسول است و همچنین رسول خدا هم چنین امری نفرموده
است که در خلافت شوری نمایند پس فعل عمر خلاف فرمودهٔ خدا و رسول او است بلکه مخالفت ابو بکر نیز کرده
زیرا که ابو بکر خلافت را بشوری نینداخت و عمر در شوری جمع نمود در میان فاضل و مفضول و حال آنکه دلیل عقل
و نقل دلالت میکنند بر تقدیم فاضل بر مفضول و اما منع خلافت را در میان شش نفر و برای هر یک طعنی
ذکر نمود و بعد از آن او را بر هم زد و قرار داد خلافت را در میان چهار نفر و بعد از آن او را بر هم زد و قرار داد در
میان سه نفر و بعد از آن او را بر هم کرد و قرار داد در یک نفر و اختیار را واگذاشت به عبد الرحمن بن عوف و بعد از
آنکه او را وصف نمود بضعف و قصور و بعد از آن گفت اگر علی علیه السلام با عثمان اجتماع نمودند قول قول ایشانست
و اگر هر سه نفر بیک طرف اجتماع نمودند پس قول آن سه نفر که عبد الرحمن در میان ایشانست معتبر است بجهت آنکه
عمر میدانست که علی و عثمان اجتماع نمیکنند و آنکه عبد الرحمن غیر عثمان را بخلافت اختیار نمیکند زیرا

که عثمان پسر عموی او و برادر او بود بعد از آن عمر امر نمود که گردن آنها را بزنند اگر بیعت را از سه روز تأخیر اندازند
و حال آنکه این اشخاص در نزد اهل سنت از عشرهٔ مبشره اند بعد از آن امر نمود بکشتن آنکس که مخالفت نماید
نفر از ایشان اگر کند بعد از آن امر نمود بکشتن آنکس که مخالفت نماید از سه نفر آنکه عبدالرحمن در میان ایشان است
و غرض او کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام بود و همه اینها خلاف شرع است و در حق علی علیه السلام گفت اگر او
مباشر خلافت نمایم و حال آنکه او خلیفه نمیکنند هر آینه او خلق را براه راست میدارد و این کلام اشاره
است برآنکه علی علیه السلام را بر خلافت نمیشناسند و گفت اگر عثمان را بر خلافت بنشانم هر آینه اولاد ابی معیط را
سوار گردنهای مردم میکنند و اگر چنین کاری کند هر آینه او را خواهند کشت این کلام اشاره است با آنکه
او را بکشند یعنی امر بکشتن او میکند و اما مطاعن عثمان پس آنچه اهل سنت ذکر نموده اند چند طعن
است اول آنکه والی میکرد کسانی را [illegible] تا آنکه از بعضی از ایشان
فسق ظاهر گردید و از بعضی [illegible] دوم آنکه [illegible] در میان اقارب خود
و غیر صحابه او [illegible] سوم [illegible] عقبه را حاکم کوفه نمود
و حال آنکه [illegible] در حالت مستی با مردم نماز خواند
حتی آنکه نماز صبح چهار رکعت خواند و گفت [illegible] میل بر آسمان یاد کنم همه اهل
سنت او را ذکر نموده اند و در روضة الصفا بر [illegible] مسطور است چهارم آنکه سعید بن عاص را والی کوفه کرد و از
ظلم و تعدی و خلاف شرع کرد اهل کوفه او را از کوفه بیرون کردند پنجم آنکه عبدالله بن ابی سرح را والی
مصر کرد و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله خون او را هدر کرده بود و از بسکه در مصر ظلم نمود اهل مصر
تنگ آمده از او شکایت نمودند [illegible] محمد بن ابی بکر را بر ایشان والی کرد و عبدالله را عزل نمود و در این باب فرمان
نوشت و در خفیه بعبدالله نوشت که در حکومت خود برقرار باشد و محمد بن ابی بکر را بکشد و این قصه باعث
کشتن عثمان شد ششم آنکه عبدالله بن عامر را والی بصره کرد و کارهای منکر در آنجا بسیار نمود هفتم
آنکه معویه را والی شام کرد [illegible] هشتم آنکه مروان را صاحب
امر خود نمود و امورات خود را باو واگذاشت و مهر خود را باو داد و از او ناشی شد قتل عثمان و بسبب او حادث

شد

شد فتنه در میان امت مختار تا بصفین و غیران با و متفرع است و از ثمرات او است نهم انکه عثمان
ایثار میکرد بر اهل خود مال بسیار از بیت المال مسلمانان حتی انکه داد بچهار نفر از قریش که دختران خود را
با ایشان تزویج نموده بود چهارصد هزار دینار و بمروان داد ده هزار هزار دینار که هر دینار یکنیم مثقال بوزن ما
باشد دهم انکه عبد الله بن مسعود او را طعن میزد و تکفیر میکرد تا اینکه عثمان امر فرمود او را انقدر
زدند تا اینکه مرد و نظام گفته است ابن مسعود را بجهة احضار نمودن مصحف زد یازدهم انکه عمار را زد
تا انکه فتق بهم رسانید و حال انکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود عمار جلدة بین عینی تقتله الفئة
الباغیة لا انالهم الله شفاعتی یوم القیمة عمار با جماع امت میان دو چشم من است فئه باغیه او را میکشند
خدا تعالی شفاعت را با ایشان نرساند و عمار [illegible] عثمان طعن میکرد دوازدهم انکه عثمان عموی
خود حکم بن ابی العاص و پسر او مروان را بمدینه اورد و مروان را کاتب صاحب سر خود قرار داد و حال انکه رسول
خدا ایشان را از مدینه بیرون کرده بود و انها را طرید رسول الله میگفتند و در زمان انحضرت بیرون بودند
و همچنین در زمان ابو بکر و عمر و عثمان انها را بمدینه اورد و این بخلاف رسول الله صلی الله علیه و آله و دختر
خود را بمروان داد و حال انکه خدا تعالی میفرماید لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون
من حاد الله الایه مومن کافر را دوست ندارد و با او دوستی نکند سیزدهم انکه ابو ذر را از مدینه نفی نموده بربذه
و او را بسیار زد و حال انکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق ابو ذر فرموده بود ما اقلت الغبراء و لا اظلت
الخضراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر و قال ان الله تعالی اوحی الی انه یحب اربعة من اصحابی و امرنی بحبهم
فقیل له من هم یا رسول الله قال علی سیدهم و سلمان و مقداد و ابو ذر یعنی در روی زمین راستگوتر از
ابو ذر نیست و فرمود خدا تعالی بسوی من وحی نمود که او دوست میدارد چهار نفر را از اصحاب من و امر نموده مرا
که ایشان را دوست دارم بعضی عرض کردند کیستند ایشان یا رسول الله فرمود علی است که بزرگ ایشانست
و سلمان و مقداد و ابو ذر چهاردهم انکه حد خدا تعالی را ضایع نمود عبد الله بن عمر را نکشت وقتیکه
هرمزان ازاد کرده امیر المومنین علیه السلام را کشت بعد از انکه مسلمان شده بود و امیر المومنین علیه السلام
طالب عبد الله بود تا انکه قصاص کند و او را در عوض هرمزان بکشد و عبد الله گریخته بمعویه ملحق شد

وعثمان خواست که ولید بن عقبه را حد شرب نزند و امیر المؤمنین علیه السلام او را حد زد و فرمود در جایی که
من حاضر باشم حدود الله باطل نمیشود یا ... انکه عثمان اذان ثانی زیاد کرد در جمعه زیاد نمود و حال انکه
این بدعت بود و تا حال در میان اهل سنت سنت شده است و مطاعن او بسیار است و اخبار در این باب
از حد احصا بیرونست و از جهت اختصار باین قدر اکتفا نمودیم این احوال امامان اهل سنت است کسانیکه این
احداثات در دین نمایند و خلاف فرمودهٔ خدا و رسول کنند چگونه امام واجب الطاعه میباشند و خدا و
رسول او از امامت ایشان خبر نداده‌اند چنانکه اهل سنت باو اقرار دارند و دین و دیانت ایشان نیز بنحوی است
که اینجا نقل میکنند پس طاعت ایشان که واجب کرده است و بچه دلیل واجب شده است متابعت انها
و شهرستانی که از اکابر علمای اهل سنت است بر مذهب اشعری ... بعضی دارند در کتاب ملل و نحل ذکر
نموده است که منشأ فساد بعد از شبهه ابلیس [illegible] نمود رسول خدا صلی الله علیه
واله و بعد از وفات ایشان خلاف [illegible] فرمود قلمدان و کاغذ
خواست که بنویسد کتابی که امت بعد از [illegible] حسبنا کتاب الله ما را
کفایت میکند و حضار مجلس اختلاف نمود [illegible] برخیزند خلاف دوم انکه
انحضرت در حین اشتداد مرض حکم فرمود که همه مردم [illegible] اسامه و تخلف نماید لعنت خدا
بر او باد طایفه اطاعت ایشان واجب دانسته با اسامه رفتند و طایفه دیگر مخالفت او کردند از اسامه تخلف
نمودند خلاف سیم انکه بعد از وفات انحضرت عمر گفت محمد نمرده است و او را مثل عیسی بن مریم باسمان بردند
ابوبکر گفت مرده است خلاف چهارم در امامت مهاجر و انصار اختلاف نمودند انصار گفتند از ما امیری باشد
و از شما امیری اتفاق نمودند بر رئیس خود سعد بن عباده پس ابوبکر و عمر این را استدراک کردند بتعجیل بسقیفه
بنی ساعده حاضر گردیدند عمر گفت قبل از اینکه انصار مشغول کلام شوند دست دراز نموده ابوبکر را بیعت نمودم
و خلق او را بیعت کردند و فتنه ساکن گردید لکن بیعت ابوبکر فلته بدون مشورت شد خدا از شر او نگاه دارد
و هر کس که چنین کاری کند او را بکشید و تخلف نمود از بیعت او بنی هاشم و ابوسفیان و امیر المؤمنین علیه السلام
مشغول بود باینکه رسول خدا صلی الله علیه واله او را امر کرده بود از تجهیز او و دفن و ملازمت قبرش

ملاو

خلاف پنجم در امر فدک است فاطمه علیها السلام ادعای وراثت نمود بر آنحضرت و ادعای تملیک کرد و ابوبکر او را منع
نمود بروایتی خود که از پیغمبران ارث نمی‌ماند متروکهٔ ایشان مال مسلمانانست خلاف ششم در قتال مانعان
زکوة است ابوبکر با ایشان قتال نمود و عمر در ایام خلافت اجتهاد نمود و سبایا را برگردانید و اموال
ایشان را رد نمود و محبوسان را مرخص کرد خلاف هفتم در تنصیص ابوبکر بود بر خلافت عمر و بعضی از خلق
گفتند فظ و غلیظ را بر ما خلیفه میکنی خلاف هشتم در امر شوری است اتفاق نمودند بعد از اختلاف بر خلافت
عثمان و اختلاف بسیاری واقع شد اول آنکه عثمان حکم ابن ابی العاص بن امیه را برگردانید بمدینه بعد از آنکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله او را طرد نموده بود و او را طرید رسول الله میگفتند و بعد از آنکه ایشان
شفاعت او را با ابوبکر و عمر کردند در ایام خلافت ایشان و او را اجابت نکردند و او را از مدینه یک فرسخ بطرف
نفی نمودند دوم آنکه ابوذر را از [illegible] و تزویج [illegible] خود را بمروان بن الحکم و باو داد خمس
غنایم افریقیه را که بدویست [illegible] میرسید سیم آنکه [illegible] ابی سرح را منزل و مأوی داد بعد از آنکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] کرد و عبدالله بن عامر را والی بصره
نمود حتی آنکه احداث نمود در بصره [illegible] جنود او و معویه ابن ابی سفیان عامل
شام و سعید بن العاص عامل کوفه [illegible] و ولید بن عقبه خلاف نهم در زمان امیر
المؤمنین علی علیه السلام بعد از آنکه اتفاق بر او کردند و بیعت نمودند پس طلحه و زبیر بر او خروج کردند و عایشه را
برداشتند بصره رفتند و با او قتال نمودند و آن معروف بجنگ جملست و خلاف میان او و معویه و حرب صفین
و مخالفت نمودن خوارج و او را واداشتن بر تحکیم و فریب دادن عمرو بن عاص ابوموسی اشعری را و همچنین خلاف
میان او و میان شراه مارقین در نهروان و قتال نمودن با او معروفست و بالجمله علی با حق بود و حق با علی
و در زمان او ظاهر شد خوارج بر او مثل اشعث بن قیس و مسعود بن فدکی تمیمی و زید بن حصین طائی و دیگران
و همچنین در زمان او ظاهر شد غلات مثل عبدالله بن سبا جماعتی با او و از این دو فرقه ابتدای بدعت و ضلالت
شد و راست شد در حق او قول رسول خدا صلی الله علیه و آله هلک فیک اثنان محب غال و مبغض قال
میشود در حق تو دو طایفه محب غالی و مبغض قالی تا اینجا حاصل کلام شهرستانی بود اگر کسی کلام او را انکار

تامل

تامل نماید و انصاف دهد بینند که سبب این همه فتنه و فساد و باعث این همه اختلاف و فراق بجز مشایخ ثلثه
کسی نبوده است عجب حالتست اهل سنت را که هیچیک از این امور را مضر در دین و دیانت و موثر در امامت و خلافت
نمیدانند و طاعت ایشان را واجب دانسته و محبت ایشان را لازم شمرده اند و حال آنکه نه دلیلی از عقل و نه
برهانی از نقل و نه شاهدی از کتاب و سنت بر او هست بلکه حجت عقلی و آیات قرآنی و سنت پیغمبری همه بر خلاف
آنست و خدای تعالی در قرآن اطاعت رسول را واجب میکند و میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ایشان
مخالفت میکنند و خدای تعالی آنچه رسول را حرام میکند و ایشان حلال میدانند و خدای تعالی طاعت اهل
بیت پیغمبر را واجب کند و خلفا ایشان را ناسزا میگویند [illegible] اهلبیت انحضرت را جایز دانسته و خانهای
ایشان را آتش میزنند و ریختن خون ایشان را [illegible] میدانند و رسول [illegible] بحکم خدای تعالی عز و جل علی را امیر
المومنین خوانده و ایشان ابوبکر و [illegible] امیر المومنین گفته اند و [illegible] صلی الله علیه و آله علی علیه
السلام را فاروق امت فرموده که حق [illegible] ایشان عمر نامیدند و رسول خدا صلی
الله علیه و آله علی را صدیق امت فرموده و [illegible] و خدای تعالی واجب نموده بر زنان
پیغمبر صلی الله علیه و آله که در خانهای خود نشینند [illegible] مخالفت نموده و بر زاده
در میان هزاران هزار نفر سوار شتر شده و با علی علیه السلام قتال کرد و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه
و آله او را فرموده بود انک تقاتلین علیا و انت ظالمة له تو با علی قتال خواهی کرد و تو ظلم میکنی بر او و با این
احوال اهل سنت عایشه را تعظیم کرده و ثنا گفته و او را ام المومنین خوانند و حال آنکه رسول خدا از زنان
دیگر بیزار بود و آن همه خلق عایشه را در قتال علی حمایت کردند و دختر پیغمبر خود را زمانیکه حق خود را از ابوبکر
مطالبه نمود یاری نکردند بلکه طعنه میزدند و طلحه با علی علیه السلام محاربه کرد و حال آنکه پیغمبر صلی
الله علیه و آله در حق علی علیه السلام حربک حربی فرموده بود و اهل سنت او را از عشره مبشره بجنت میگویند
نمیدانم کسیکه مخالفت رسول خدا نموده و با او محاربه کرده به بهشت رود و آنکس که اطاعت آنجناب نموده
کجا باید برود و رسول خدا صلی الله علیه و آله معویه و پدر او را لعنت نموده چنانچه در اخبار وارد است و فرموده
اذا رایتم معویة علی منبری فاقتلوه زمانیکه معویه را بر منبر من بینید او را بکشید و سنیان گویند لعن بر معویه

جایز

جایز نیست و این عبارت شارح عقاید نسفی است بالجمله لم ینقل عن السلف المجتهدین و العلماء الصالحین
جواز اللعن علی معویه و امرائه لان غایة امرهم البغی و الخروج علی الامام و هو لا یوجب اللعن علیه و ان
کان نقل نشده است اینکه لعن بر معویه و دشمن جایز است غایة ما فی الباب اینست که او خروج بر امام کرد و این
باعث نمیشود که لعن برو جایز باشد و بر عاقل و دانا مخفی نیست که با اینکونه سخنان از فرموده رسول خدا صلی
الله علیه و آله عدول نتوان کرد و حال آنکه خود گفته اند که هر کس که محاربه نماید با امام حق بسر آن باغی و ظالم است
و صریح قرآنست که الا لعنة الله علی الظالمین و معویه را با وجود آنکه خود اقرار میکنند که او ظالم است
از تحت این آیه بچه دلیل خارج میکنند یا با قول ابو هریره و ابو موسی اشعری و حال آنکه ایشان نیز مثل معویه
ظالم بودند بهر حال سنیان معویه را خال المؤمنین گفته اند باعتبار اینکه خواهرش ام حبیبه دختر ابو سفیان
زن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و محمد بن ابی بکر را باین اسم نخوانند و حال آنکه عایشه خواهر او
در نزد این جماعت منزلتش ... ... این نبود مگر بجهة آنکه محمد بن ابی بکر علی علیه السلام را
دوست داشت و معویه با ... ... آنکه عبد الله بن عمر گفته است ما کنا نعرف المنافقین
علی عهد رسول الله الا ببغضهم علیا ... یعنی ما منافقان را در عهد رسول خدا مگر با بغض ایشان
علی را و دیگر اخبار متواتر است که بغض علی علیه السلام کفر و نفاق است و دیگر اینکه معویه بغض او را داشته
باشد و با او محاربه نماید پس چرا کافر نشود و چرا لعن او جایز نباشد این قرآنست که فریاد میکند که لعنت خدا
بر کافران باشد و این جماعت معویه را کاتب وحی میدانند و حال آنکه یک کلمه وحی ننوشته بود بلکه بعضی از
مکتوبات و رسایل برای آنحضرت مینوشت و تفصیل این باب از این قرار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
چهارده نفر کاتب وحی بود اول ایشان و اخص ایشان و اقرب ایشان بسوی آنحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود
و معویه دیگر آنکه مدتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنبوت مبعوث شده بود مشرک بود و تکذیب وحی مینمود و
استهزا میکرد بشریعت و در روز فتح مکه در یمن بود و طعن مینمود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و نوشت
به پدرش ابو سفیان و او را تعییر و سرزنش کرد بر اسلام آوردن او و گفت اصبوت علی دین محمد یا بدین محمد داخل شدی
و اشعاری باو نوشت حاصل مضمونش اینست که باختیار خود مسلمان نشو و ما را رسوا مکن و انمردکان بدر را

بخاطر بیاورد و فتح مکه در سال هشتم از هجرت در ماه مبارک رمضان واقع شد و معویه از آن پیش مشرک بود و از
حضرت گریزان بود بجهة آنکه آنجناب خون او را هدر کرده بود و در مکه [illegible] و بوسیلهٔ [illegible] از
خدمت آنحضرت آمد و اظهار اسلام نمود و عباس بن عبد المطلب شفاعت او را کرد و آنحضرت گذشت فرمود
و مسلمانان معویه را [illegible] قبل از وفات پیغمبر بود و مسلمان از عباس [illegible] شفاعت او را کرد که از داخل
جمله کاتبان نامید [illegible] و او را داخل در جملهٔ چهارده نفر کرد و در این باب از ثقه نقل نوشته است
که بسبب او استحقاق بهم رسانکه او را کاتب وحی گویند دیگر از اعمال آنکه بیان نمودیم که او یک کلمه هم نوشته
و علاوه بر این جمله کاتبان او و عبدالله بن ابی سرح بود و برگشت و مشرک شد و در حق او نازل گردید و لکن
من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم [illegible] معویه نیز کافر شود چنانکه ابن
ابی سرح شد و حال آنکه کاتب وحی بود و عبدالله بن عمر [illegible] النبی [illegible] یقول یطلع علیکم
رجل یموت علی غیر سنتی فطلع معویه [illegible] بر شما
مردی که بر غیر سنت من خواهد مرد پس معویه [illegible] النبی [illegible] فاخذ معویه بید ابنه یزید
و خرج و لم یسمع الخطبة فقال النبی لعن الله القائد و المقود [illegible] الامة من معویة [illegible]
و رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی برخواست خطبه بخواند [illegible] معویه دست پسرش یزید را گرفت
و بیرون رفت و بخطبه آنحضرت گوش نکرد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا لعنت کند هر دو را و ای روزی
خواهد شد بر این امت از معویه بدکار و منقولست که زمخشری که از مشایخ حنفیه است در کتاب ربیع
الابرار گفته است که چهار نفر ادعا [illegible] میکردند و هر یکی میگفت که معویه پسر او است و رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود علی سیف الله و سهم الله و علی علیه السلام بر منبر فرمود انا سیف الله علی اعدائه و رحمته لاولیائه
و اهل سنت خالد بن ولید را سیف الله گفتند بجهة عداوت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حال آنکه خالد
بن ولید همیشه دشمن خدا و رسول بود و آنحضرت را اذیت بسیار کرد و او باعث شد بر قتل مسلمانان در روز
احد و شکست دادن باعث رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت او را فرستاد بسوی بنی خزیمه تا آنکه زکوة
ایشان را بگیرد و مخالفت آنحضرت نمود و او را [illegible] و مسلمانان را کشت و آنحضرت بر او انکار کرد و [illegible]

مبارک خود را در حین خطبه بلند نمود بسوی آسمان بنحوی که سفیدی بغلش پیدا شد و گفت خدایا و بدا من بریٔم
از آنچه که خالد کرده است و امیر المؤمنین علیه السلام را فرستاد بسوی ایشان تا خونبهای ایشان را ادا کرد و [illegible] خالد رد
نمود که از ایشان بغنیمت گرفته بود و چنین کرد و بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر خالد را
بقتال اهل یمامه فرستاد و هزار و دویست نفر از ایشان کشت و حال آنکه ایشان تمام باسلام مقر بودند و
مالک بن نویره را که مسلمان بود کشت و زن او را همان شب تصرف نمود و طائفه او که بنو حنیفه بودند همه را
اسیر کرده اهل ردّه نامیدند بجهة اینکه ابو بکر را امام نمیدانستند و زکوة را نبردند و نمیدادند و با وجود این خون
و مال و زنان ایشان را حلال دانستند حتی آنکه عمر اینکار را بر ابو بکر انکار نمود و هنوز اهل سنّت ایشان را
اهل ردّه میگویند و اما عایشه و طلحه و زبیر و معویه که بر امام حق باجماع کل امّت خروج کردند و خون
مسلمانان را حلال دانستند [illegible] آنکه یکی ام المؤمنین و دیگری خال المؤمنین و سه
چهار مبشر بجنت [illegible] و با جماعه من هب اهل [illegible] و قانون بر او دلیل و برهان نیست
و دین و دیانت ایشان [illegible] علما و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و تقلید آبای خود [illegible] تابع هوای نفس اند چنانکه بر ارباب بصیرت مخفی
و پوشیده نیست و اگر [illegible] نمایند و انصاف دهند حقیقت امر بر او منکشف میگردد
والله ولیّ العصمة و هو ولیّ التوفیق الحمد لله اولاً و آخراً ظاهراً و باطناً سرّاً و علانیةً و
الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و قد فرغ
من تألیفه مؤلّفه الفقیر الی رحمة ربّه الغنی محمد صادق بن [illegible] محمد علی عفی الله عنهما عصر
الخمیس حادی عشر من شهر ذی القعدة سنة تسع و سبعین و مأتین بعد الالف من الهجرة علی مهاجرها
الف تحیّة اسئل الله ان یتقبّله منّی و یجعله ذخراً لیوم فاقتی و یجعلنی
من المتمسکین بآثار محمد و آله الطیبین و یحشرنی
تحت لوائهم یوم الدین و صلی الله
علیهم اجمعین تمّة

صورت نامهٔ مصنف طاب الله تعالی ثراه

ملتمس از برادران ایمانی که مطالعهٔ این کتاب نمایند آنکه این بی‌بضاعت را با سهو و نسیان و لغزش و خطا و طغیان
قلم مؤاخذه ننمایند و او را بچشم حقارت ننگرند بلکه بعین انصاف کلمات و مقالات او را ملاحظه کنند اگر مطبوع
طبع افتاد بترحم یاد و بدعا اسم او را [illegible] باشند اگر نه از قصور این خاکسار است و عذر از دعای خیر و طلب رحمت و مغفرت
در حیات و ممات من فراموش نکنند و اگر سهو و لغزشی در او باشد اصلاح نمایند و از فاسد شدن حفظ
نمایند تا آنکه نسخهٔ صحیح منتشر شود زیرا که مدتی مشغول جمع و تالیف او بوده‌ام و نهایت سعی کرده‌ام و علاوه
اینکه حجت واضح است بر اعدای دین و حفظش ضرور است و از کرامات این کتاب است وفای که حضرت
ایمان و احتیاط [illegible] از این جا خواهش [illegible] باشد [illegible] چند تعلل صورت بستم
و [illegible] مطالعه از ایشان [illegible] پادشاه [illegible] الحی نمود [illegible] بکتاب این نامه که با شما
یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم [illegible] الی الارض [illegible] معلوم شد که نوشتن
چنین کتاب جهاد در راه خدا است [illegible] تعالی [illegible] همان روز شروع در
تحریر این کتاب نمودم و کرامت دیگر آنکه بعد از آنکه [illegible] از اهل علم بسیر حالی
از بلاد دیگر وارد گردید گفتگوی این کتاب [illegible] شد و ملاحظه نمود و گفت کتاب کوچکی
من دارم که از کتب اهل سنت باشد بنده او را از ایشان خواهش کردم برون آورد و دیدم که عقاید
ایشان است با شرح آن و آن نسخه را نداشتم بعد از آنکه او را ملاحظه کردم به یکی از خواص مجلس گفتم که فلان
نسخه را از آن کتاب برای من بنویس که بعد از این در رد اهل سنت ضرور است شخص عالم فرمود که ابن تیمیه باید
در نزد شما باشد که او را اهانتی است فرمود که هر وقت اراده سفر می‌کردم کتابی از کتب فارسیه با خود بجهت
مانوس بودن برمیداشتم و در این سفر نیز بنابر فائده کتابی از مصائب سید الشهدا علیه السلام در بوقچه گذاشتم
که همراه خود بردارم شب خوابیده بودم در خواب دیدم که فرمود این کتاب را با خود بردار بیدار شدم با خود
گفتم این کتاب حاضر است و احتیاجی باو ندارم پس سببی باشد که مرا امر نمود که او را با خود بردارد لکن
بجهت اطاعت بیدار برداشتم الحال معلوم شد که سبب این بوده است که شما را ضرور است و مقابله کردن آن

و کتاب را در نزد من گذاشت و رفت و این دلالت می‌کند بر اینکه مشیت خدای تعالی تعلق گرفته بوده است
بر نوشتن چنین کتابی که متضمن اثبات دین حق باشد و ابطال دین جماعت را کند
الحمد لله که خدای تعالی این بنده ذلیل خود را باین نعمت عظمی سرافراز داشت
تم کتاب اثبات بعون الملک الوهاب

حسب الفرمایش عالیجاه رفیع جایگاه مجد و نجدت همراه فخامت و عظمت پناه اکتناء شوکت و جلالت دستگاه امیر
امیر الامراء العظام و نتیجة الخوانین الکرام مقرب الخاقان سلطان احمد خان سیف الملک دام
اجلاله العالی در دار الطباعه دار السلطنه تبریز بسعی و اهتمام عالیجاه آقا
میرزا حسن مشهدی عباسعلی در کارخانه استاد الماهر
کربلائی محمد حسین ... ارشد فاضل اکرم
اینکار بحسن صورت اتمام پذیرفت

و انا العبد العاصی
محمد حسین
محمد علی التبریزی فی
شهر ربیع الاولی من شهور
سنه ۱۲۸۱